



استاد محقق :

آیت الله العظمی مکارم شیرازی

تفسیر نمونه

جلد بیست و یکم

ویرایش جدید به اضافه فهرست

با همکاری

جمعی از نویسندگان



مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۰۵ - ، مصحح

تفسیر نمونه: تفسیر و بررسی تازه‌ای درباره قرآن مجید با در نظر گرفتن نیازها، خواسته‌ها، پرسش‌ها و مسائل روز، زیر نظر ناصر مکارم شیرازی؛ با همکاری جمعی از نویسندگان [ویرایش ۱] - تهران: دارالکتب الاسلامیه - ۱۳۵۴.
۶۰۰۰۰ ریال: ج. ۴ - بهای هر جلد متفاوت.

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیفا (فهرست نویسی پیش از انتشار).
کتابنامه.

جلد بیست و یکم (چاپ سی و ششم: ۱۳۸۷)

ISBN - SET: 964-440-030-5 (دوره)

ISBN: 964-440-004-6 (ج. ۴)

۱. تفاسیر شیعه - قرن ۱۴. الف. عنوان. ب. عنوان: تفسیر و بررسی تازه‌ای درباره قرآن مجید با در نظر گرفتن نیازها، خواسته‌ها، پرسش‌ها، مکتبها و مسائل روز.

۲۹۷/۱۷۹

BP۹۸/م۷ت۷

۷۶-۳۲۵۳م

۱۳۷۷

فروشگاه مرکزی: تهران - بازار سلطانی - ۹۹.
تلفن: ۵۵۶۲۷۴۴۹ - ۵۵۶۲۰۴۱۰.
فروشگاه شماره ۱: خیابان ولی عصر - خیابان فرشته - ۹.
تلفن: ۰۹۱۲۳۴۴۱۵۲۱ - ۲۶۲۰۰۲۵۹.



تفسیر نمونه جلد بیست و یکم

زیر نظر استاد محقق آیت‌الله مکارم شیرازی

همکاران: محمد رضا آشتیانی، محمد جعفر امامی، داود الهامی، اسدالله ایمانی، عبدالرسول حسینی، سید حسن شجاعی
سید نورالله طباطبایی، محمود عبداللہی، محسن قرانتی، محمد محمدی

• ناشر: دارالکتب الاسلامیة

• تیراژ: ۵۰۰۰ نسخه

• چاپ سی و ششم: ۱۳۸۷

• صفحه و قطع: ۶۵۲ صفحه، وزیری

• چاپ: چاپخانه سرور

• شابک ۶-۰۰۴-۴۴۰-۰۰۴ / ۹۶۴ - ۶ - 004 - 964 - 440 - 004 - 5

• شابک دوره ۲۸ جلدی ۵-۰۳۰-۴۴۰-۰۰۴ / ۹۶۴ - 5 - 030 - 964 - 440 - 030 - 5

• حق چاپ برای ناشر محفوظ است

• قیمت: ۶۰۰۰۰ ریال

زیر نظر استاد محقق
آیه الله العظمی ناصر مکارم شیرازی

تفسیر نمونه

تفسیر و بررسی تازه‌ای درباره قرآن مجید
با در نظر گرفتن نیازها، خواست‌ها،
پرسش‌ها، مکتب‌ها و مسائل روز

جلد بیست و یکم

با همکاری
جمعی از فضلاء و دانشمندان

با همکاری فضلاء و دانشمندان محترم

آشتیانی	محمد رضا
امامی	محمد جعفر
حسنی	عبدالرسول
شجاعی	سید حسن
عبداللّهی	محمود
قرائتی	محسن
محمدی	محمد

هدفهائی که در این تفسیر تعقیب می شود

امروز چشم ها از سراسر جهان به اسلام دوخته شده، می خواهند اسلام را از نو بشناسند...حتی خود مسلمانان! و این به دلایل مختلفی است که از جمله «انقلاب اسلامی کشور ما» و «جنبش های اسلامی در نقاط مختلف دیگر جهان» را می توان نام برد، که افکار همه، مخصوصاً نسل جوان را تشنه شناخت هر چه بیشتر اسلام ساخته است.

و برای شناخت اسلام هر کس می داند نزدیک ترین راه و مطمئن ترین وسیله، غور و بررسی بیشتر در متن قرآن مجید کتاب بزرگ آسمانی ما است.

اما از سوی دیگر قرآن این کتاب عظیم و پرمحتوا، همانند کتب عادی، دارای یک بعد نیست، و به اصطلاح «بطون» مختلفی دارد، و در درون هر بطنی، بطن دیگر نهفته است.

و به تعبیر دیگر هر کس به مقدار عمق فکر خویش و به اندازه فهم و آگاهی و شایستگی اش از قرآن استفاده می کند، بی آن که عمق کرانه های آن بر کسی - جز ائمه معصومین(علیهم السلام) - آشکار باشد، ولی مسلماً هیچ کس از کنار چشمه قرآن محروم باز نمی گردد!

با توجه به آنچه گفته شد نیاز به تفسیرهائی که مرکز پیوند افکار دانشمندان

و محققان اسلامی است، و می تواند راه گشای اسرار مختلف قرآن گردد، کاملاً روشن است. اما کدام تفسیر؟ و کدام مفسر؟... آن تفسیر که آنچه قرآن می گوید بازگو کند، نه آنچه خود می خواهد و می پسندد.

مفسری که خود را در اختیار قرآن بگذارد، و از مکتبش درس فرا گیرد نه آن کس که «نا آگاه» و یا «آگاهانه» با پیش داوریهایش می کوشد در برابر قرآن «استاد» باشد و نه «شاگرد».

البته مفسران بزرگ و محققان عالی قدر اسلام از نخستین قرون اسلامی تا کنون تلاش ها و کوشش های بسیار ارزنده و شایان تقدیری در این زمینه کرده اند و در عربی و فارسی و زبان های دیگر تفسیرهای فراوانی نگاشته اند که در پرتو آن به گوشه ای از شگفتی های این کتاب بزرگ آسمانی می توان راه یافت (شَكَرَ اللَّهُ سَعْيَهُمْ).

ولی این نکته نیز قابل ملاحظه است که با گذشت زمان «مسائل تازه ای» برای مردم حق طلب و حقیقت جو مطرح می شود، و «سؤالاتی» از برخورد و تضاد مکتب ها، و گاه از وسوسه های منافقان و مخالفان، و زمانی در چگونگی تطبیق تعلیمات این کتاب بزرگ و آسمانی بر نیازهای زمان، پیش می آید که باید تفسیرهای امروز پاسخ گوی آنها باشند.

و از سوی دیگر تفسیرها همه نباید مجموعه ای از اقوال گوناگون و بحث های پیچیده و غیرقابل درک برای عموم باشد بلکه امروز تفسیرهایی لازم است که همچون خود قرآن جنبه همگانی داشته باشد و تمام قشرها اعم از «فضلاء» و «توده مردم» بتوانند از آن استفاده کنند (بی آن که از ارزش و عمق بحث ها کاسته شود).

توجه به این امور سبب شد که گروهی از ما بخواهند که به نوبه خود دست به تألیف تفسیری بزنیم به این امید که این نیازها را برطرف سازد، و چون این کار سنگین بود جمعی از اهل فضل را که همسفران خوبی در این راه طولانی و پرفراز و نشیب بوده و هستند به کمک و همکاری دعوت شدند تا با تشریک مساعی این مشکل حل شود، این کار بحمد الله قرین موفقیت شد، و محصولی داد که با استقبال فوق العاده همه قشرها مواجه گردید، به طوری که در اکثر نقاط مردم در سطوح مختلف به این تفسیر روی آوردند و مجلدات آن که تا کنون به نوزده جلد رسیده (و این بیستمین جلد آن است) کراراً چاپ و منتشر شده است «و خدا را بر این موفقیت سپاس می گوئیم».

در مقدمه این جلد لازم است نظر خوانندگان عزیز را به چند نکته جلب کنم:

۱ - کراراً سؤال می کنند مجموع این تفسیر در چند جلد تمام خواهد شد؟ در جواب باید بگویم: حدود بیست و پنج جلد.

۲ - کراراً می گویند چرا مجلدات تفسیر با فاصله زیاد زمانی منتشر می شود؟ باید توجه داشت ما نهایت کوشش را در سرعت بخشیدن به کار داریم و حتی در سفر و حضر، گاهی در تبعیدگاه، و گاهی در بستر بیماری، آن را ادامه داده ایم، اما از آنجا که نمی توان نظم و عمق مباحث را فدای سرعت عمل نمود باید کاری کرد که میان این هر دو تا آنجا که ممکن است جمع شود، و از سوی دیگر مشکلات فوق العاده چاپ و تهیه کاغذ و مانند آن را (مخصوصاً در زمان جنگ) نباید از نظر دور داشت که آن هم یک عامل مهم تأخیر بوده است.

۳ - گاهی می پرسند اگر این تفسیر به قلم افراد مختلف تهیه گردد هماهنگ نمی تواند باشد.

در پاسخ می‌گوییم برای تأمین این هدف بنا بر این است که قلم تفسیر همه جا از اینجانب باشد، و دوستان در جمع‌آوری مطالب کمک کنند که آنها نیز هر کدام کار خود را قبلاً به طور انفرادی انجام می‌دهند و یادداشت‌های لازم را تهیه می‌کنند ولی بعداً در جلسات دسته‌جمعی که با هم داریم هماهنگی لازم ایجاد می‌گردد تا هیچگونه نوسانی در بحث‌ها و طرح مسائل گوناگون و سبک تفسیر پیدا نشود و همه یک دست و یک پارچه و منسجم باشد. این تفسیر در زمانی رو به گسترش می‌رود که حکومت جمهوری اسلامی بحمد الله به رهبری امام خمینی (مدظله) بال و پر خود را بر این کشور اسلامی گشوده، و جنب و جوشی در سایر کشورهای اسلامی برای تشکیل حکومت الهی به وجود آورده، و منافع ابرقدرت‌های شرق و غرب را سخت به مخاطره افکنده، به همین دلیل مردم جهان را جویای توضیح بیشتر درباره اسلام و قرآن ساخته است و ما امیدواریم که این تفسیر کمکی به این خواسته عمومی کند، هم اکنون این تفسیر به همت جمعی از دانشمندان به سه زبان معروف دنیا در دست ترجمه است:

- ۱ - به زبان عربی که از جلد اول تا سوم ان شاء الله به زودی به زیر چاپ می‌رود.
- ۲ - به زبان اردو که تا کنون بیش از ۱۵ جلد آن ترجمه شده و جلد اول چاپ شده است.
- ۳ - به زبان ساحلی (زبانی که در ده کشور آفریقائی بیش از هشتاد میلیون نفر به آن تکلم می‌کنند).

از خدا می‌خواهیم توفیق تکمیل این خدمت و هم چنین نشر آن را به زبان‌های دیگر و کمک به شناخت هر چه بیشتر اسلام در صف جهانی عنایت فرماید.

خداوند! چشم ما را بینا و گوشمان را شنوا و فکرمان را صائب و کارساز فرما، تا بتوانیم به عمق تعلیمات کتابت راه یابیم و از آن چراغ پرفروغی برای خود و دیگران فراهم سازیم.

خداوند! آتش هائی که دشمنان انقلاب ما خصوصاً و دشمنان اسلام عموماً پیرامون ما برافروخته اند و فکر ما را دائماً به خود مشغول داشته است، در پرتو مجاهدت های پیگیر و سعی و تلاش بی امان این امت اسلامی، خاموش بگردان تا یک جا دل را به تو بندیم و در راه تو و خدمت به بندگان مستضعف تو گام برداریم.

قم حوزه علمیه - ناصر مکارم شیرازی

مهرماه ۱۳۶۴

قسمتی از تفاسیری که در نوشتن این تفسیر از آن استفاده شده و یا مورد نقد قرار گرفته است:

- ۱ - تفسیر مجمع البیان از مفسر معروف مرحوم طبرسی
- ۲ - تفسیر تبیان از دانشمند فقید بزرگ شیخ طوسی
- ۳ - تفسیر المیزان از علامه طباطبائی
- ۴ - تفسیر صافی از ملا محسن فیض کاشانی
- ۵ - تفسیر نور الثقلین از مرحوم عبد علی بن جمعه الحویزی
- ۶ - تفسیر برهان از مرحوم سید هاشم بحرانی
- ۷ - تفسیر روح المعانی از علامه شهاب الدین محمود آلوسی
- ۸ - تفسیر المنار از محمد رشید رضا (تقریرات درس تفسیر شیخ محمد عبده)
- ۹ - تفسیر فی ظلال القرآن از سید قطب
- ۱۰ - تفسیر قرطبی از محمد بن احمد الانصاری القرطبی
- ۱۱ - اسباب النزول از واحدی (ابوالحسن علی بن منویه نیشابوری)
- ۱۲ - تفسیر مراغی از احمد مصطفی مراغی
- ۱۳ - تفسیر مفاتیح الغیب از فخر رازی
- ۱۴ - تفسیر روح الجنان از ابوالفتوح رازی
- ۱۵ - تفسیر کشاف از زمخشری
- ۱۶ - الدر المنثور از سیوطی

تفسیر نمونه

جلد بیست و یکم

سوره های

زخرف - دخان - جاثیه

احقاف - محمد

جزء ۲۵ قرآن مجید

سوره زخرف

این سوره، در «مکه» نازل شده و دارای ۸۹ آیه است

تاریخ شروع

۷ / جمادی الاول / ۱۴۰۵

۱۳۶۳ / ۱۱ / ۹

محتوای سوره زخرف

سوره «زخرف» از سوره های مکی است، تنها در مورد آیه ۴۵ این سوره جمعی از مفسران گفتگو کرده، آن را «مدنی» دانسته اند، شاید به این دلیل که بحث آن بیشتر مربوط به اهل کتاب است، و یا مربوط به داستان معراج، و هر کدام از این دو باشد، متناسب با «مدینه» است، و به خواست خدا در تفسیر این آیه، مطلب را روشن خواهیم کرد.

به هر حال، طبیعت سوره های «مکی» که بیشتر بر محور «اعتقادات اساسی اسلامی» دور می زند و از مبدأ و معاد و نبوت و قرآن و انذار و بشارت، بحث می کند در آن، منعکس است.

مباحث این سوره را، به طور فشرده می توان در هفت بخش خلاصه کرد: بخش اول: سرآغاز سوره است که از اهمیت قرآن مجید و نبوت پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) و برخورد نامطلوب افراد نادان در برابر این کتاب آسمانی، سخن می گوید.

بخش دوم: قسمتی از دلائل توحید را در «آفاق» و نعمت های گوناگون خداوند را بر انسان ها برمی شمرد.

بخش سوم: همین حقیقت را از طریق مبارزه با شرک، و نفی نسبت های ناروا به خداوند و مبارزه با تقلیدهای کورکورانه، و خرافاتی همچون تنفر از دختران، یا ملائکه را دختران خدا پنداشتن تکمیل می کند.

در بخش چهارم: برای مجسم ساختن این حقایق، قسمتی از سرگذشت انبیای پیشین و اقوام آنها را نقل می کند، و مخصوصاً روی زندگی ابراهیم (علیه السلام) و موسی (علیه السلام) و عیسی (علیه السلام) تکیه می کند.

در بخش پنجم: مسأله معاد و پاداش مؤمنان، و سرنوشت شوم کفار مطرح شده، و با تهدیدها و انذارهای قوی، مجرمان را هشدار می دهد.

بخش ششم: این سوره، که از مهمترین بخش های آن است، ناظر به ارزش های باطنی است که حاکم بر افکار افراد بی ایمان بوده و هست، که به خاطر این ارزش های بی اساس در ارزیابی خود درباره مسائل مهم زندگی، گرفتار انواع اشتباه می شوند، تا آنجا که انتظار دارند قرآن مجید نیز بر یک مرد ثروتمند نازل شده باشد، چرا که شخصیت را در ثروت می شمردند، قرآن مجید، در آیات متعددی از این سوره، این تفکر احمقانه را درهم می کوبد، و ارزش های والای اسلامی و انسانی را مشخص می کند.

بخش هفتم: که در غالب سوره ها وجود دارد، بخشی است از مواعظ و اندرزهای مؤثر و پر بار، برای تکمیل کردن بخش های دیگر، تا مجموع آیات سوره را به صورت معجون شفا بخش کامل، در آورد و نیرومندترین تأثیر را در شنونده بگذارد.

نام سوره از آیه ۳۵ سوره گرفته شده که از ارزش های مادی و «زخرف» (طلا و مانند آن) سخن می گوید.

فضیلت تلاوت سوره

در احادیث اسلامی در کتب مختلف تفسیر و حدیث، فضیلت بسیاری برای تلاوت این سوره ذکر شده، از جمله: در حدیثی از پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) می خوانیم: وَمَنْ قَرَأَ سُورَةَ الزُّخْرَفِ كَانَ مِمَّنْ يُقَالُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَا عَبْدَ لَاحَوْفٍ عَلَيْكُمْ الْيَوْمَ وَلَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ اُدْخُلُوا الْجَنَّةَ بِغَيْرِ حِسَابٍ: «کسی که سوره زخرف را تلاوت کند، از کسانی است که روز قیامت به این خطاب مخاطب می شود: ای

بندگان من! امروز نه ترسی بر شما است، و نه غمی، بدون حساب وارد بهشت شوید». (۱)
 البته، خطاب «یا عِبَادِ لَا خَوْفٌ عَلَیْكُمْ الْیَوْمَ وَلَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ»، همان چیزی است که در آیه ۶۸
 این سوره آمده، و جمله «أَدْخُلُوا الْجَنَّةَ» از آیه ۷۰ گرفته شده، و جمله «بَغِیْرِ حِسَابٍ» از لوازم
 کلام و آیات دیگر قرآن است.

در هر صورت، این بشارتِ بزرگ، و فضیلتِ بی حساب، تنها با تلاوت خالی از اندیشه، و
 ایمان و عمل، حاصل نمی شود، چرا که تلاوت، مقدمه ای است برای «اندیشه»، و «ایمان» و
 «عمل» ثمره ای از آن است.

- ۱ حم
- ۲ وَ الْكِتَابِ الْمُبِينِ
- ۳ إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ
- ۴ وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلَىٰ حَكِيمٍ
- ۵ أَ فَضْرِبُ عَنْكُمُ الذِّكْرَ صَفْحًا أَنْ كُنتُمْ قَوْمًا مُّسْرِفِينَ
- ۶ وَ كَمْ أَرْسَلْنَا مِنْ نَبِيٍّ فِي الْأَوَّلِينَ
- ۷ وَ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ نَبِيٍّ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤْنَ
- ۸ فَأَهْلَكْنَا أَشَدَّ مِنْهُمْ بَطْشًا وَ مَضَىٰ مَثَلُ الْأَوَّلِينَ

ترجمه:

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر

۱ - حم.

۲ - سوگند به کتاب مبین (و روشنگر)،

۳ - که ما آن را قرآنی فصیح و عربی قرار دادیم، شاید شما (آن را) درک کنید!

۴ - و آن در «ام الكتاب» [= لوح محفوظ] نزد ما بلند پایه و استوار است!

۵ - آیا این ذکر [= قرآن] را از شما بازگیریم به خاطر این که قومی اسرافکارید؟

۶ - چه بسیار پیامبرانی که (برای هدایت) در میان اقوام پیشین فرستادیم؛

- ۷- ولی هیچ پیامبری به سوی آنها نمی آمد مگر این که او را استهزاء می کردند.
- ۸- ولی ما کسانی را که نیرومندتر از آنها بودند هلاک کردیم، و داستان پیشینیان گذشت.

تفسیر:

گناه شما مانع رحمت ما نیست!

در آغاز این سوره، باز با «حروف مقطعه» (حم) روبرو می شویم، این چهارمین سوره ای است که با «حم» آغاز شده، سه سوره دیگر نیز، با همین دو حرف شروع می شود که مجموعاً این هفت سوره «خانواده حم» را تشکیل می دهد که به ترتیب مؤمن - فصلت - شوری - زخرف - دخان - جاثیه، و احقاف است .

درباره «حروف مقطعه» قبلاً به طور مشروح بحث کرده ایم (به جلد اول آغاز سوره بقره، جلد دوم اول آل عمران، جلد ششم اول اعراف و جلد بیستم آغاز سوره فصلت در مورد حم مراجعه فرمائید).

در دومین آیه، به قرآن مجید سوگند یاد کرده می فرماید: «سوگند به کتاب مبین» (وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ).

سوگند به این کتابی که حقایقش آشکار، و مفاهیمش روشن، و دلایل صدقش نمایان، و راه های هدایتش واضح و مبین است.

که «ما آن را قرآنی فصیح و عربی قرار دادیم شاید شما (آن را) درک کنید»

(إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ). (۱)

عربی بودن قرآن، یا به معنی نزول آن به زبان عرب است که از گسترده ترین زبان های جهان برای بیان حقایق می باشد، و به خوبی می تواند ریزه کاری های مطالب را با ظرافت تمام منعکس سازد.

و یا به معنی «فصاحت» آن است (چرا که یکی از معانی عربی همان «فصیح» است) اشاره به این که آن را در نهایت فصاحت قرار دادیم، تا حقایق خوبی از لابلای کلمات و جمله هایش ظاهر گردد، و همگان آن را به خوبی درک کنند.

جالب این که در این جا قسم و جواب قسم هر دو یک چیز است، به قرآن سوگند یاد می کند که این کتاب، عربی قرار داده شده، تا همگان به محتوایش پی برند شاید اشاره به این است که، چیزی والاتر از قرآن نبود که به آن سوگند یاد شود، والاتر از قرآن، خود قرآن است؛ چرا که کلام خدا است و کلام خدا بیانگر ذات پاک او است.

تعبیر به «لَعَلَّ» (شاید، و به این امید...) نه به خاطر این است که خداوند در تأثیر قرآن تردیدی داشته، یا سخن از امید و آرزویی در میان باشد که رسیدن به آن مشکل است، نه، این تعبیر اشاره به تفاوت زمینه های فکری و اخلاقی شنوندگان آیات قرآن است، و اشاره به این است که، نفوذ قرآن شرایطی دارد که با این کلمه اجمالاً به آن اشاره شده (شرح بیشتر این معنی را در جلد سوم ذیل آیه ۲۰۰ «آل عمران» گفته ایم).

سپس، به بیان اوصاف سه گانه دیگری درباره این کتاب آسمانی پرداخته

۱ - واو در «وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ» برای قسم است، و جواب این قسم جمله «إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا» می باشد.

می گوید: «و آن در کتاب اصلی، (در لوح محفوظ) نزد ما بلندپایه و استوار است» (وَ إِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلَىٰ حَكِيمٌ).

در نخستین توصیف، اشاره به این می کند، که قرآن مجید در «ام الكتاب» در نزد پروردگار ثبت و ضبط است، چنان که در آیه ۲۱ و ۲۲ سوره «بروج» نیز می خوانیم: بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَّجِيدٌ * فِي لَوْحٍ مَّحْفُوظٍ: «بلکه قرآن با عظمت است، * که در لوح محفوظ جای دارد».

اکنون ببینیم منظور از «ام الكتاب» یا «لوح محفوظ» چیست؟

واژه «أم» در لغت، به معنی اصل و اساس هر چیزی است و این که عرب به مادر «أم» می گوید، به خاطر آن است که ریشه خانواده و پناهگاه فرزندان است، بنابراین «ام الكتاب» (کتاب مادر) به معنی کتابی است که اصل و اساس همه کتب آسمانی می باشد، و همان لوحی است که نزد خداوند از هر گونه تغییر و تبدیل و تحریفی محفوظ است، این همان کتاب «علم پروردگار» است که نزد او است و همه حقایق عالم و همه حوادث آینده و گذشته، و همه کتب آسمانی در آن درج است، و هیچ کس به آن راه ندارد، جز آنچه را که خدا بخواهد افشا کند.

این، توصیف بزرگی است برای قرآن، که از علم بی پایان حق سرچشمه گرفته و اصل و اساسش نزد او است.

و به همین دلیل، در توصیف دوم می گوید: «این کتابی والا مقام است» (لَعَلَىٰ).

و در توصیف سوم، می فرماید: «استوار است» (حَكِيمٌ).

چیزی که از علم بی پایان حق سرچشمه گیرد، باید واجد این اوصاف باشد.

بعضی، والا بودن و علو مقام قرآن را از این نظر دانسته اند، که بر تمام کتب آسمانی پیشی گرفته، و همه را نسخ کرده، و در بالاترین مرحله اعجاز است.

بعضی دیگر، مشتمل بودن قرآن را بر حقایقی که از دسترس افکار بشر بیرون است (علاوه بر حقایقی که همه کس از ظاهر آن می فهمد) مفهوم دیگری از علو قرآن شمرده اند. این مفاهیم، تضادی با هم ندارد و همه آنها در مفهوم «عَلِیٌّ» (والامقام) جمع است. این نکته نیز، قابل توجه است که «حَکِیم» معمولاً وصف برای شخص است، نه برای کتاب، اما چون این کتاب آسمانی خود معلمی بزرگ و حکمت آموز است، این تعبیر در مورد آن بسیار بجا است.

البته «حَکِیم» به معنی مستحکم و خلل ناپذیر نیز آمده است، و جمیع این مفاهیم در واژه مزبور جمع است و در مورد قرآن صادق می باشد، چرا که قرآن، حکیم به تمام این معانی است.

* * *

در آیه بعد، منکران، و اعراض کنندگان از قرآن، را مخاطب ساخته می گوید: «آیا این ذکر را از شما باز گیریم به خاطر این که قومی اسرافکارید؟! (أَفَنَضْرِبُ عَنْكُمْ الذِّكْرَ صَفْحًا أَنْ كُنْتُمْ قَوْمًا مُسْرِفِينَ).

درست است که شما در دشمنی و مخالفت با حق، چیزی فروگذار نکرده اید، و مخالفت را به حد افراط و اسراف رسانده اید ولی لطف و رحمت خداوند به قدری وسیع و گسترده است که اینها را مانع بر سر راه خود نمی بیند، باز هم این کتاب بیدارگر آسمانی، و آیات حیات بخش آن را پی در پی بر شما نازل می کند، تا دل هائی که اندک آمادگی دارند، تکان بخورند و به راه آیند، و این است مقام رحمت عامه، و رحمانیت پروردگار، که دوست و دشمن را در برمی گیرد.

جمله «أَفَنَضْرِبُ عَنْكُمْ» به معنی «أَفَنَصْرِفُ عَنْكُمْ» (آیا از شما باز داریم و منصرف سازیم) آمده است، چرا که وقتی سوار می‌خواهد مرکبش را از طریقی به جانب دیگری ببرد، آن را با شلاق می‌زند، و لذا کلمه «ضَرْبُ» در این گونه موارد به جای «صَرْفُ» (منصرف ساختن) به کار می‌رود. (۱)

«صَفْحُ» در اصل به معنی جانب و طرف چیزی است، و به معنی عرض و پهنا نیز می‌آید، و در آیه مورد بحث، به معنی اول است، یعنی آیا ما این قرآن را که مایه یادآوری است، از سوی شما به جانب دیگری متمایل سازیم؟

«مُسْرِفُ» از ماده «اسراف» به معنی تجاوز از حد است، اشاره به این که مشرکان و دشمنان پیامبر (صلی الله علیه وآله) در مخالفت و عداوت خود، هیچ حد و مرزی را به رسمیت نمی‌شناختند.

سپس، به عنوان شاهد و گواه بر آنچه گفته شد، و هم تسلی و دلداری پیامبر (صلی الله علیه وآله)، و در ضمن تهدیدی برای منکران لجوج، در عبارتی کوتاه و محکم می‌فرماید: «چه بسیار پیامبرانی که (برای هدایت) در میان اقوام پیشین فرستادیم» (وَ كَمْ أَرْسَلْنَا مِنْ نَبِيٍّ فِي الْأَوَّلِينَ).

«ولی هیچ پیامبری به سوی آنها نمی‌آمد مگر این که او را استهزاء می‌کردند» (وَمَا يَأْتِيهِمْ مِنْ نَبِيٍّ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤْنَ).

این مخالفت‌ها و سخریه‌ها، هرگز مانع لطف الهی نبود، این فیضی است که از ازل تا به ابد، ادامه یافته، و جودی است، که بر همه بندگان می‌کند، و اصلاً آنها

را برای رحمت آفریده است، وَلِذَلِكَ خَلَقَهُمْ^(۱). به همین دلیل، اعراض و لجاجت شما هرگز مانع لطف او نخواهد بود، و پیامبر(صلی الله علیه وآله) و مؤمنان راستین هم، نباید دلسرد شوند که این اعراض از حق و پیروی از شهوات و هوی و هوس، نیز سابقه طولانی دارد!

اما، برای این که تصور نکنند لطف بی حساب خداوند، مانع مجازات آنها در پایان کار خواهد شد، که مجازات نیز خود، مقتضای حکمت او است، در آیه بعد می افزاید: «ولی ما کسانی را که نیرومندتر از آنها بودند هلاک کردیم» (فَأَهْلَكْنَا أَشَدَّ مِنْهُمْ بَطْشًا). «و داستان پیشینیان گذشت» (وَمَضَى مَثَلُ الْأَوَّلِينَ).

در آیاتی که قبلاً بر تو نازل کرده ایم، نمونه های زیادی از این اقوام سرکش و طغیانگر، مطرح شده اند، و شرح حال آنها از طریق وحی، بی کم و کاست بر تو نازل گردیده، در میان آنها اقوامی بودند که، از مشرکان عرب بسیار نیرومندتر بودند، با امکانات و ثروت و نفرات و لشگر و استعداد فراوان، اقوامی همچون فرعون و فرعونیان، زورمندانی همچون قوم عاد و ثمود، اما بروید ویرانه های شهرهای آنها را ببینید، و سرگذشت آنها را در تاریخ بخوانید، و از همه روشن تر آنچه را در قرآن درباره آنها نازل شده است، بررسی کنید، تا بدانید شما طاغیان لجوج، از عذاب دردناک الهی هرگز در امان نیستید.

«بَطْش» (بر وزن فرش) چنان که «راغب» در «مفردات» می گوید: به معنی «گرفتن چیزی است با قدرت» و در اینجا با کلمه «أَشَدَّ» نیز همراه شده، که نشانه قدرت و نیروی بیشتری است.

ضمیر در «مِنْهُمْ» به مشرکان عرب بازمی گردد، که در آیات قبل مخاطب بودند، اما در اینجا به صورت غائب از آنها یاد می شود، چرا که لایق ادامه خطاب الهی نیستند. بعضی از مفسران بزرگ، جمله «مَضَى مَثَلُ الْأَوَّلِينَ» (سرانجام کار اقوام پیشین، قبلاً گذشت) را اشاره به مطالبی دانسته اند که در سوره قبل (سوره شوری) پیرامون گروهی از آنها آمده است، ولی هیچ دلیلی بر این محدودیت در دست نیست، به خصوص این که در سوره «شوری» کمتر اشاره ای به سرگذشت اقوام پیشین شده، در حالی که در سوره های دیگر قرآن، بحث های مشروحی پیرامون آنها آمده است.

به هر حال، این آیه شبیه چیزی است که در آیه ۷۸ سوره «قصص» گذشت:
 أَوْ لَمْ يَعْلَمِ أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَهْلَكَ مِنْ قَبْلِهِ مِنَ الْقُرُونِ مَنْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُ قُوَّةً وَ أَكْثَرُ جَمْعًا: «آیا قارون نمی دانست که خداوند اقوامی را پیش از او هلاک کرد که نیرومندتر و ثروتمندتر از او بودند؟!»

و یا آنچه در آیه ۲۱ سوره «مؤمن» گذشت، در آنجا که به مشرکان عرب هشدار داده، می گوید:
 أَوْ لَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ كَانُوا مِنْ قَبْلِهِمْ كَانُوا هُمْ أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَ آثَاراً فِي الْأَرْضِ فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ وَ مَا كَانَ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَاقٍ: «آیا آنها روی زمین سیر نکردند تا ببینند عاقبت کسانی که پیش از آنان بودند چگونه بود؟! آنها در قدرت و ایجاد آثار مهم در زمین از اینها برتر بودند؛ ولی خداوند ایشان را به گناهانشان گرفت، و در برابر عذاب او مدافعی نداشتند!»

- ۹ وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ خَلَقَهُنَّ الْعَزِيزُ
الْعَلِيمُ
- ۱۰ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ مَهْدًا وَ جَعَلَ لَكُمْ فِيهَا سُبُلًا لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ
- ۱۱ وَ الَّذِي نَزَّلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً بِقَدَرٍ فَأَنْشَرْنَا بِهِ بَلْدَةً مَيِّتًا كَذَلِكَ
تُخْرِجُونَ
- ۱۲ وَ الَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا وَ جَعَلَ لَكُمُ مِنَ الْفُلْكِ وَالْأَنْعَامِ مَا
تَرْكَبُونَ
- ۱۳ لَتَسْتَبْشِرُوا عَلَى ظُهُورِهِ ثُمَّ تَذْكُرُوا نِعْمَةَ رَبِّكُمْ إِذَا اسْتَوَيْتُمْ عَلَيْهِ وَ
تَقُولُوا سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا وَ مَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ
- ۱۴ وَ إِنَّا إِلَى رَبِّنَا لَمُنْقَلِبُونَ

ترجمه:

- ۹ - هرگاه از آنان بپرسی: «چه کسی آسمان ها و زمین را آفریده است؟» مسلماً می گویند:
«خداوند قادر و دانا آنها را آفریده است»!
- ۱۰ - همان کسی که زمین را محل آرامش شما قرار داد، و برای شما در آن راه هائی آفرید،
باشد که هدایت شوید (و به مقصد رسید)!
- ۱۱ - همان کسی که از آسمان آبی فرستاد به مقدار معین، و به وسیله آن سرزمین مرده را
حیات بخشیدیم، و همین گونه (در قیامت از قبرها) شما را خارج می سازد!
- ۱۲ - و همان کسی که همه زوج ها را آفرید، و برای شما از کشتی ها و چهارپایان

مركب هائی قرار داد كه بر آن سوار شوید.

۱۳ - تا بر پشت آنها به خوبی قرار گیرید؛ سپس هنگامی كه بر آنها سوار شدید، نعمت پروردگارتان را متذكر شوید، و بگوئید: «پاك و منزّه است كسی كه این را مسخرّ ما ساخت، و گرنه ما توانائی تسخیر آن را نداشتیم».

۱۴ - و ما به سوی پروردگارمان بازمی گردیم!

تفسیر:

بخشی از دلائل توحید

از اینجا بحث پیرامون توحید و شرک، شروع می شود، نخست از فطرت و سرشت آنها برای اثبات توحید، كمك می گیرد، و بعد از دلائل موجود در نظام عالم هستی، و ضمن بیان پنج نمونه از مواهب پروردگار، حس شکرگزاری آنها را برمی انگیزد، و بعد به ابطال اعتقاد خرافی آنها پیرامون بت ها و انواع شرک می پردازد.

در قسمت اول، می فرماید: «هر گاه از آنان بپرسی: «چه كسی آسمان ها و زمین را آفریده است؟» مسلماً می گویند: «خداوند قادر و دانا آنها را آفریده است» (وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ خَلَقَهُنَّ الْعَزِيزُ الْعَلِيمُ).

این تعبیر، كه در چهار آیه از آیات قرآن مجید با تفاوت مختصری آمده است (عنكبوت آیه ۶۱، لقمان آیه ۲۵، زمر آیه ۳۸، و زخرف آیه مورد بحث) (۱) از يكسو، دلیل بر فطری بودن خداشناسی و تجلی نور الهی در سرشت انسان ها است.

۱ - در دو مورد دیگر از قرآن نیز اعتراف آنها به «خالقیت خداوند» نقل شده، متنها در يك مورد، درباره نزول باران از آسمان (عنكبوت - ۶۳) و در مورد دیگر خالقیت خداوند، نسبت به خود آنها آمده (زخرف - ۸۷).

و از سوی دیگر، دلیل بر این است که مشرکان به این حقیقت که خالق آسمان ها و زمین خدا است، معترف بودند، و جز در موارد نادری برای معبودان خود خالقیت قائل نبودند. و از سوی سوم، این اعتراف پایه ای است برای ابطال عبودیت بت ها، چرا که شایسته عبادت، کسی است که خالق و مدبر عالم باشد، نه موجوداتی که هیچ سهمی در این قسمت ندارند، بنابراین، اعتراف آنها به خالقیت «الله» دلیل دندان شکنی بر بطلان مذهب فاسدشان بود. تعبیر به «عزیز و علیم» که بیانگر قدرت مطلقه پروردگار و علم و حکمت او است، گر چه یک تعبیر قرآنی است، ولی مطلبی نبوده که مشرکان، منکر آن باشند، چرا که لازمه اعتراف به خالقیت الله، نسبت به آسمان و زمین، وجود این دو صفت برای خدا است، آنها حتی برای بتهایشان، علم و قدرت قائل بودند، تا چه رسد به خداوند، که بت ها را واسطه میان خود و او می دانستند.

* * *

سپس، به پنج قسمت از نعمت های بزرگ خدا، که هر یک نمونه ای از نظام آفرینش و آیتی از آیات خدا است، اشاره می کند.

نخست، از زمین شروع کرده می فرماید: «همان کسی که زمین را محل آرامش شما قرار داد» (الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ مَهْدًا).

واژه های «مهد و مهاده»، هر دو به معنی محلی است که برای نشستن و خوابیدن و استراحت آماده شده است، و در اصل، به محلی گفته می شود: که کودک را در آن می خوابانند، خواه گاهواره باشد، یا غیر آن.

آری، خداوند زمین را گاهواره انسان قرار داد، و در حالی که چندین نوع، حرکت دارد در پرتو قانون جاذبه، و قشر عظیم هوایی که آن را از هر سو فرا

گرفته، و عوامل گوناگون دیگر، چنان آرام است که ساکنان آن کمترین ناراحتی احساس نمی کنند، و می دانیم، نعمت آرامش و امنیت پایه اصلی بهره گیری از نعمت های دیگر است، بدیهی است اگر این عوامل مختلف، دست به دست هم نمی دادند، هرگز این آرامش وجود نداشت.

و برای بیان نعمت دوم، می افزاید: «و برای شما در آن راه هائی آفرید، باشد که هدایت شوید (و به مقصد برسید)»! (وَجَعَلَ لَكُم فِيهَا سُبُلًا لَّعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ).

این نعمت، که بارها در قرآن مجید به آن اشاره شده است (سوره طه آیه ۵۳، سوره انبیاء آیه ۳۱، و سوره نحل آیه ۱۵)، از نعمت هائی است که بسیاری از آن غافلند، زیرا می دانیم، تقریباً سراسر خشکی ها را چین خوردگیهای بسیار، فراگرفته و کوه های بزرگ و کوچک و تپه های مختلف، آن را پوشانده است، و جالب این که در میان بزرگ ترین سلسله جبال دنیا، غالباً بریدگی هائی وجود دارد که انسان می تواند راه خود را از میان آنها پیدا کند، و کمتر اتفاق می افتد که این کوه ها، به کلی مایه جدائی بخش های مختلف زمین گردند، و این یکی از اسرار نظام آفرینش و از مواهب الهی بر بندگان است.

از این گذشته، بسیاری از قسمت های زمین، به وسیله راه های دریائی به یکدیگر مربوط می شوند، که این خود نیز در عمومیت مفهوم آیه وارد است. (۱)

از آنچه گفتیم، روشن شد که منظور از جمله «لَّعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ»، هدایت یافتن به مقصود و پیدا کردن مناطق مختلف زمین است، هر چند بعضی آن را اشاره به هدایت یافتن در امر توحید و خداشناسی دانسته اند (البته جمع میان هر دو معنی نیز بی مانع است).

۱ - کلمه «سُبُل» جمع «سَبِيل» هم به راه های خشکی اطلاق می شود، هم به راه های دریائی، چنان که در بخش ۴۲ دعای جوشن کبیر می خوانیم: يَا مَنْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ سَبِيلُهُ.

* * *

سومین موهبت را، که مسأله نزول آب باران و احیاء زمین های مرده است، در آیه بعد، به این صورت مطرح می کند: «همان کسی که از آسمان آبی فرستاد به مقدار معین» (وَ الَّذِی نَزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً بِقَدَرٍ).

«و به وسیله آن سرزمین مرده را حیات بخشیدیم» (فَأَنْشَرْنَا بِهِ بَلْدَةً مَّيْتًا).
«و همین گونه که زمین های مرده، با نزول باران زنده می شوند، نیز (در قیامت از قبرها) شما را خارج می سازد» (كَذَٰلِكَ تُخْرَجُونَ).

تعبیر به «قَدَر»، اشاره لطیفی است به نظام خاصی که بر نزول باران حکم فرما است، به اندازه ای می بارد که مفید و ثمر بخش است و زیانبار نیست.

درست است که گاهی سیلاب ها به راه می افتد، و زمین هائی را ویران می کند اما این از حالات استثنائی است، و جنبه هشدار دارد، ولی اکثریت قریب به اتفاق باران ها سودمند و مفید و سودبخش است، اصولاً پرورش تمام درختان و گیاهان و گل ها و مزارع پر ثمر، از برکت همین نزول به اندازه باران است، و اگر نزول باران، نظامی نداشت این همه برکات عائد نمی شد.

در قسمت دوم آیه روی جمله «أَنْشَرْنَا» که از ماده «نَشْر» به معنی گستردن است، تکیه شده که رستاخیز جهان نباتات را مجسم می سازد: زمین های خشکیده که بذرهای گیاهان را همچون اجساد مردگان در قبرها در دل خود پنهان داشته، با نفخه صور «نزول باران»، به حرکت درمی آیند، تکانی می خورند و مردگان گیاه، سر از خاک برمی دارند و محشری برپا می شود که خود نمونه ای است از رستاخیز انسان ها، که در آخر همین آیه و در آیات متعدد دیگری از قرآن مجید به آن اشاره شده است.

در چهارمین مرحله، بعد از ذکر نزول باران و حیات گیاهان، به آفرینش

انواع حیوانات اشاره کرده می گوید: «و همان کسی که همه زوج ها را آفرید» (وَ الَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا).

تعبیر به «زوج ها» کنایه از انواع حیوانات است، به قرینه گیاهان که در آیات قبل آمد، هر چند بعضی از مفسران آن را اشاره به تمام انواع موجودات اعم از حیوان و گیاه و جماد، دانسته اند؛ چرا که قانون زوجیت در همه آنها حاکم است، و هر یک جنس مخالفی دارد، آسمان و زمین، شب و روز، نور و ظلمت، شور و شیرین، خشک و تر، خورشید و ماه، بهشت و دوزخ، جز ذات خداوند پاک که یگانه و یکتا است، و هیچگونه دوگانگی در ذات مقدسش راه ندارد. ولی، همان گونه که گفتیم قرائن موجود نشان می دهد که منظور «ازواج حیوانات» است، و می دانیم قانون زوجیت، قانون حیات در همه جانداران می باشد و افراد نادر و استثنائی مانع از کلیت قانون نیست.

بعضی نیز «ازواج» را به معنی اصناف حیوانات گرفته اند، همچون پرندگان و چهارپایان و آبزیان و حشرات و غیر آنها.

در پنجمین مرحله، که آخرین نعمت را در این سلسله بیان می کند سخن از مرکب هائی است که خداوند برای پیمودن راه های دریائی و خشکی در اختیار بشر گذارده، می فرماید: «و برای شما از کشتی ها و چهارپایان مرکب هائی قرار داد که بر آن سوار شوید» (وَ جَعَلَ لَكُم مِّنَ الْفُلْكِ وَ الْإِنْعَامِ مَا تَرْكَبُونَ).

این یکی از مواهب و اکرام های خداوند نسبت به نوع بشر است که در انواع دیگر از موجودات زنده، دیده نمی شود که خداوند انسان را بر مرکب هائی حمل کرده، که در سفرهای دریا و صحرا به او کمک می کنند.

همان گونه که در آیه ۷۰ سوره «اسراء» آمده است: وَ لَقَدْ كَرَّمْنَا بَيْنَیْ آدَمَ وَ حَمَلْنَاهُمْ فِی الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ وَ رَزَقْنَاهُمْ مِّنَ الطَّيِّبَاتِ وَ فَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِّمَّنْ

خَلَقْنَا تَفْضِيلًا: «ما آدمی زادگان را گرامی داشتیم؛ و آنها را در خشکی و دریا، (بر مرکب های راهوار) حمل کردیم؛ و از انواع روزی های پاکیزه به آنان روزی دادیم؛ و آنها را بر بسیاری از موجوداتی که خلق کرده ایم، برتری بخشیدیم».

و به راستی وجود این مرکب ها فعالیت انسان و گسترش زندگی او را چندین برابر می کند، و حتی مرکب های سریع السیر امروز که با استفاده از خواص موجودات مختلف در اختیار انسان قرار گرفته نیز از الطاف آشکار خدا است، و سائلی که چهره حیات او را به کلی دگرگون ساخته و به همه چیز سرعت بخشیده، و برای او همه گونه آسایش به ارمغان آورده است.

آیه بعد، هدف نهائی آفرینش این مراکب را چنین بازگو می کند: «تا بر پشت آنها به خوبی قرار گیرید؛ سپس هنگامی که بر آنها سوار شدید، نعمت پروردگارتان را متذکر شوید، و بگوئید: پاک و منزّه است کسی که این را مسخرّ ما ساخت، و گرنه ما توانائی تسخیر آن را نداشتیم» (لَتَسْتَوُوا عَلَى ظُهُورِهِ ثُمَّ تَذْكُرُوا نِعْمَةَ رَبِّكُمْ إِذَا اسْتَوَيْتُمْ عَلَيْهِ وَ تَقُولُوا سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا وَمَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ).

جمله «لَتَسْتَوُوا عَلَى ظُهُورِهِ» اشاره به این است که این مراکب را به گونه ای آفریده است که شما می توانید به خوبی بر آنها سوار شوید و به راحتی به مقصد برسید. (۱)
در این آیه، دو هدف برای آفرینش این مرکب های دریائی و صحرائی، بیان شده: نخست یادآوری نعمت های پروردگار، به هنگام استقرار بر آنها، و دیگر،

۱ - ضمیر در «عَلَى ظُهُورِهِ» به «ما» موصوله برمی گردد که در جمله «ما تَرَكْبُون» آمده است و کشتی ها و چهارپایان را شامل می شود و مفرد بودن آن به خاطر ظاهر لفظ است.

منزه شمردن خداوندی که اینها را مسخر فرمان انسان ساخته، کشتی ها را چنان آفریده که بتواند سینه امواج را بشکافد و به سوی مقصد، حرکت کند، و چهارپایان را رام و تسلیم در برابر انسان قرار داده است.

«مُقَرَّنِينَ» از ماده «اقرن»، به معنی قدرت و توانائی داشتن بر چیزی است، بعضی از ارباب لغت نیز گفته اند: به معنی «ضبط کردن» و نگهداری چیزی می باشد، و در اصل به معنی قرین چیزی واقع شدن بوده، که لازمه آن توانائی بر نگهداری و ضبط آن است. (۱)

بنابراین جمله «وَمَا كُنَّا لَهُ مُقَرَّنِينَ» مفهومی این است که اگر لطف پروردگار و مواهب او نبود، ما هرگز توانائی بر ضبط و نگهداری این مرکب ها نداشتیم، بادهای مخالف، کشتی ها را دائماً واژگون می ساخت، و ما را از رسیدن به ساحل نجات، باز می داشت، و این حیوانات نیرومند که قدرت آنها به مراتب از انسان بیشتر است اگر روح تسلیم بر آنها حاکم نمی شد، هرگز انسان نمی توانست حتی نزدیک آنها برود، به همین دلیل گهگاه که یکی از این حیوانات، خشمگین شده، روح تسلیم را از دست می دهند مبدل به موجودات خطرناکی می گردند که چندین نفر قدرت مقابله با آنها را ندارد، در صورتی که در حال عادی ممکن است ده ها یا صدها رأس از آنها را به ریسمانی ببندند و دست بچه ای بسپارند تا «برد هر جا که خاطر خواه او است».

گوئی خداوند با این حالات استثنائی چهارپایان، می خواهد نعمت حال عادی آنها را روشن سازد.

در آخرین آیه مورد بحث گفتار مؤمنان راستین را به هنگام سوار شدن بر

۱ - در «لسان العرب» آمده است: «أَقْرَنَ لَهُ وَ عَلَيْهِ»: أَطَاقَ وَ قَوِيَ عَلَيْهِ وَاعْتَلَا وَ فِي التَّنْزِيلِ الْعَزِيزِ وَ مَا كُنَّا لَهُ مُقَرَّنِينَ ای مُطِيقِينَ.

مركب این گونه تکمیل می کند: «و ما به سوی پروردگارمان بازمی گردیم» (وَإِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا لَمُنْقَلِبُونَ).

این جمله اشاره ای به مسأله معاد است بعد از بحث هائی که پیرامون توحید در این آیات گذشت؛ چرا که همیشه توجه به آفریدگار و مبدأ، انسان را متوجه معاد نیز می سازد. و نیز اشاره ای است به این معنی که مبدا هنگام سوار شدن و تسلط بر این مرکب های راهوار مغرور شوید، و در زرق و برق دنیا فرو روید، باید به هر حال به یاد آخرت باشید، چرا که حالت غرور مخصوصاً در این موقع، فراوان دست می دهد و کسانی که مرکب های خود را وسیله برتری جوئی و تکبر بر دیگران قرار می دهند کم نیستند. و از سوی سوم، سوار شدن بر مرکب و انتقال از جائی به جای دیگر، ما را به انتقال بزرگمان از این جهان به جهان دیگر متوجه می سازد، آری ما سرانجام به سوی خدا می رویم.

نکته:

یاد خدا به هنگام بهره گیری از نعمت ها از نکات جالبی که در آیات قرآن به چشم می خورد، این است که: دعاهائی به مؤمنان تعلیم داده که به هنگام بهره گیری از مواهب الهی بخوانند، دعاهائی که با محتوای سازنده اش روح و جان انسان را می سازد، و آثار غرور و غفلت را می زداید. به نوح (علیه السلام) دستور می دهد: فَإِذَا اسْتَوَيْتَ أَنتَ وَمَنْ مَعَكَ عَلَى الْفُلِكِ فَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي نَجَّانَا مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ: «و هنگامی که تو و همه کسانی که با

تو هستند بر کشتی سوار شدید، بگو: ستایش برای خدائی است که ما را از قوم ستمگر نجات بخشید!» (۱)

و نیز به او دستور می دهد: برای تقاضای نزول در منزلگاه پر برکت بگوید: رَبِّ اَنْزِلْنِي مُنْزَلًا مُّبَارَكًا وَ اَنْتَ خَيْرُ الْمُنْزِلِينَ: «پروردگارا! ما را در منزلگاهی پر برکت فرود آر، و تو بهترین فرودآورندگان» (۲)

و در آیات مورد بحث نیز خواندیم که دستور شکر نعمت های پروردگار و تسبیح او را به هنگام قرار گرفتن بر مرکب ها می دهد.

و هر گاه این، خلق و خوی انسان گردد که به هنگام بهره گیری از هر نعمتی به یاد منعم حقیقی و مبدأ آن نعمت باشد، نه در ظلمت غفلت فرو می رود و نه در پرتگاه غرور می افتد، بلکه مواهب مادی برای او پلی می شوند به سوی خدا.

در حالات پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) آمده است: هر گاه پای خود را در رکاب می گذارد می فرمود: «بِسْمِ اللَّهِ»، و هنگامی که بر مرکب استقرار می یافت می فرمود: الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى كُلِّ حَالٍ، سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا وَ مَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ وَ اِنَّا اِلَى رَبِّنَا لَمُنْقَلِبُونَ. (۳)

در روایت دیگری از امام مجتبی، حسن بن علی (علیه السلام) آمده است که مردی در حضور آن حضرت، به هنگام سوار شدن بر مرکب گفت: سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا، امام فرمود: این چنین به تو دستور داده نشده است، دستور این است که بگویی: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِلْإِسْلَامِ، الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي مَنَّ عَلَيْنَا بِمُحَمَّدٍ (صلی الله علیه و آله) وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَنَا مِنْ خَيْرِ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ، ثُمَّ تَقُولُ: سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا. (۴)

۱ - مؤمنون، آیه ۲۸.

۲ - مؤمنون، آیه ۲۹.

۳ و ۴ - تفسیر «فخر رازی»، جلد ۲۷، صفحه ۱۹۹.

اشاره به این که: در آیه تنها دستور به گفتن سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا داده نشده، بلکه قبلاً دستور تذکر و یادآوری نعمت های بزرگ تر خداوند داده شده: نعمت هدایت به سوی اسلام، نعمت نبوت پیامبر (صلی الله علیه وآله)، نعمت قرار گرفتن در زمره بهترین امت ها، سپس تسبیح خداوند بر تسخیر این مرکب!

قابل توجه این که از پاره ای از روایات استفاده می شود: هر کس این جمله را (سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا وَمَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ وَإِنَّا إِلَى رَبِّنَا لَمُنْقَلِبُونَ) به هنگام سوار شدن بر مرکب بگوید، به فرمان خدا آسیبی به او نخواهد رسید!

این مطلب در حدیثی در کتاب «کافی» از ائمه اهل بیت (علیهم السلام) نقل شده است. (۱) چقدر تفاوت است، میان این تعلیمات سازنده اسلام، با آنچه از گروهی هوسران و مغرور دیده می شود که مرکب های خود را وسیله خودنمایی و فخرفروشی، و گاه وسیله ای برای انواع گناهان قرار می دهند، چنان که «زمخشری» در «کشاف» از بعضی از سلاطین نقل می کند که او سوار بر مرکب مخصوصش شده بود، و از شهری به شهر دیگر می رفت، که یک ماه در میان آن دو فاصله بود، آن قدر شراب می خورد که هرگز پیمودن راه را متوجه نشد، تنها هنگامی از مستی به هوش آمد که به مقصد رسیده بود!

۱- تفسیر «نور الثقلین»، جلد ۴، صفحه ۵۹۳ - «کافی»، جلد ۳، صفحه ۴۷۱، حدیث ۵.

- ۱۵ وَ جَعَلُوا لَهُ مِنْ عِبَادِهِ جُزْءًا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَكَفُورٌ مُبِينٌ
 ۱۶ أَمْ اتَّخَذَ مِمَّا يَخْلُقُ بَنَاتٍ وَأَصْفَاكُمْ بِالْبَنِينَ
 ۱۷ وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُمْ بِمَا ضَرَبَ لِلرَّحْمَنِ مَثَلًا ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَهُوَ كَظِيمٌ
 ۱۸ أَوْ مَنْ يُنشِئُوا فِي الْجَلِيِّ وَهُوَ فِي الْخِصَامِ غَيْرُ مُبِينٍ
 ۱۹ وَ جَعَلُوا الْمَلَائِكَةَ الَّذِينَ هُمْ عِبَادُ الرَّحْمَنِ إِنَاثًا أَشَهِدُوا خَلْقَهُمْ سَتُكْتَبُ شَهَادَتُهُمْ وَيُسْأَلُونَ

ترجمه:

- ۱۵ - آنها برای خداوند از میان بندگانش جزئی قرار دادند (و ملائکه را دختران خدا خواندند)؛ انسان کفران کننده آشکاری است!
 ۱۶ - آیا از میان مخلوقاتش دختران را برای خود انتخاب کرده، و پسران را برای شما برگزیده است؟
 ۱۷ - در حالی که هر گاه یکی از آنها را به همان چیزی که برای خداوند رحمان شبیه قرار داده [= به تولد دختر] بشارت دهند، صورتش سیاه می شود، و خشمگین می گردد! ۱۸ - آیا کسی را که در لابلای زینت ها پرورش می یابد و به هنگام جدال قادر به تبیین مقصود خود نیست (فرزند خدا می خوانید)؟
 ۱۹ - و آنها فرشتگان را که بندگان خداوند رحمانند مؤنث پنداشتند؛ آیا شاهد آفرینش آنها بوده اند؟! گواهی آنان نوشته می شود و (از آن) بازخواست خواهند شد!

تفسیر:

چگونه ملائکه را دختران خدا می خوانید؟!

بعد از تحکیم پایه های توحید، از طریق برشمردن نشانه های خداوند در نظام هستی و نعمت ها و مواهب او، در آیات مورد بحث، به نقطه مقابل آن، یعنی مبارزه با شرک و پرستش غیر خدا پرداخته، نخست به سراغ یکی از شاخه های آن یعنی پرستش فرشتگان می رود، و می فرماید: «آنها برای خداوند از میان بندگان جزئی قرار دادند» (وَجَعَلُوا لَهُ مِنْ عِبَادِهِ جُزْءًا). فرشتگان را دختران خدا و معبودان خود پنداشتند، خرافه زشتی که در میان بسیاری از بت پرستان رواج داشت.

تعبیر به «جزء» هم بیانگر این است که آنها فرشتگان را فرزندان خدا می شمردند؛ زیرا همیشه فرزند، جزئی از وجود پدر و مادر است که به صورت نطفه از آنها جدا می شود، و با هم ترکیب می گردد، و هسته بندی فرزند از آن آغاز می شود. و نیز بیان کننده پذیرش عبودیت آنها است؛ چرا که فرشتگان را جزئی از معبودان در مقابل خداوند، تصور می کردند.

این تعبیر، در ضمن یک استدلال روشن بر بطلان اعتقاد خرافی مشرکان است؛ چرا که اگر فرشتگان، فرزندان خدا باشند لازمه اش این است که خداوند جزء داشته باشد، و نتیجه آن ترکیب ذات پاک خدا است، در حالی که دلائل عقلی و نقلی، گواه بر بساطت و احدیت وجود او است؛ چرا که جزء، مخصوص به موجودات امکانیه است.

سپس می افزاید: «انسان کفران کننده آشکاری است» (إِنَّ الْإِنْسَانَ لَكَفُورٌ مُّبِينٌ).

این همه نعمت های الهی، سراسر وجود او را احاطه کرده که پنج بخش آن در آیات پیشین گذشت، با این حال به جای این که سر بر آستان خالق و ولی نعمت خود بسایند، راه کفران پیش گرفته، به سراغ مخلوقاتش می رود.

در آیه بعد، برای محکوم کردن این تفکر خرافی، از ذهنیات و مسلمات خود آنها استفاده می کند؛ چرا که آنها جنس مرد را بر زن ترجیح می دادند، و اصولاً دختر را ننگ خود می شمردند، می فرماید: «آیا از میان مخلوقاتش دختران را برای خود انتخاب کرده و پسران را برای شما برگزیده است؟! (أَمْ اتَّخَذَ مِمَّا يَخْلُقُ بَنَاتٍ وَأَصْفَاكُمْ بِالْبَنِينَ).

به پندار شما، مقام دختر پائین تر است، چگونه خود را بر خدا ترجیح می دهید؟ سهم او را دختر، و سهم خود را پسر می پندارید؟!

درست است که زن و مرد در پیشگاه خدا در ارزش های والای انسانی یکسانند، ولی گاه استدلال به ذهنیات مخاطب، تأثیری در فکر او می گذارد که وادار به تجدید نظر می شود.

باز، همین مطلب را به بیان دیگری تعقیب کرده، می گوید: «در حالی که هر گاه یکی از آنها را به همان چیزی که برای خداوند رحمان شبیه قرار داده بشارت دهند، صورتش سیاه می شود، خشمگین می گردد!» (وَ إِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُمْ بِمَا ضَرَبَ لِلرَّحْمَنِ مَثَلًا ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَ هُوَ كَظِيمٌ). منظور از «بما ضَرَبَ لِلرَّحْمَنِ مَثَلًا» همان فرشتگانی است که آنها را دختران خدا می دانستند، و در عین حال معبود خود قرار می دادند، و شبیه و مانند او!

واژه «كَظِيمٌ» از ماده «كَظُمَ» (بر وزن نظم) به معنی گلوگاه است، و به معنی بستن گلوی مشک آب، بعد از پر شدن نیز آمده، و لذا این کلمه در مورد کسی که قلبش مملو از خشم یا غم و اندوه است به کار می رود.

این تعبیر، به خوبی حاکی از تفکر خرافی مشرکان ابله، در عصر جاهلیت در مورد تولد فرزند دختر است، که چگونه از شنیدن خبر ولادت دختر ناراحت می شدند، در عین حال فرشتگان را دختران خدا می دانستند!

باز، در ادامه این سخن می افزاید: «آیا کسی را که در لابلاي زینت ها پرورش می یابد، و به هنگام جدال قادر به تبیین مقصود خود نیست (فرزند خدا می خوانید و پسران را فرزند خود)؟! (أَوْ مَنْ يُنشِئُ فِي الْحِلْيَةِ وَهُوَ فِي الْخِصَامِ غَيْرُ مُبِينٍ). (۱)

در اینجا قرآن، دو صفت از صفات زنان را که در غالب آنها دیده می شود و از جنبه عاطفی آنان سرچشمه می گیرد، مورد بحث قرار داده، نخست علاقه شدید آنها به زینت آلات، و دیگر عدم قدرت کافی بر اثبات مقصود خود به هنگام مخاصمه و جرّ و بحث به خاطر حیا و شرم. بدون شک، زنانی هستند که تمایل چندانی به زینت ندارند، و نیز بدون شک علاقه به زینت در «حد اعتدال»، عیبی برای زنان محسوب نمی شود، بلکه در اسلام روی آن تأکید شده است، منظور اکثریتی است که در غالب جوامع بشری، عادت به تزئین افراطی دارند، گوئی در میان زینت به وجود می آیند و پرورش می یابند.

۱ - «يُنْشِئُ» از ماده «نَشَأَ» به معنی ایجاد چیزی است، و در اینجا به معنی تربیت شدن و پرورش یافتن است، و «حِلْيَةُ» به معنی زینت و «خِصَامِ» بحث و مجادله و کشمکش بر سر چیزی است.

و نیز بدون شک، در میان زنان افرادی پیدا می شوند که از نظر قدرت منطق و بیان بسیار قوی هستند، ولی نمی توان انکار کرد که اکثریت آنها به خاطر شرم و حیا، در مقایسه با مردان به هنگام بحث و مخاصمه و جدال، قدرت کمتری دارند.

هدف، بیان این حقیقت است که چگونه شما دختران را فرزند خدا می پندارید و پسران را از آن خود می شمیرید؟!

در آخرین آیه مورد بحث مطلب را با صراحت بیشتری مطرح کرده، می فرماید: «آنها فرشتگان را که بندگان خداوند رحمانند مؤنث پنداشتند» (و دختران خدا معرفی کردند) (وَجَعَلُوا الْمَلَائِكَةَ الَّذِينَ هُمْ عِبَادُ الرَّحْمَنِ إِنثًا).

آری، آنها بندگان خدا هستند، سر بر فرمان او دارند، و تسلیم اراده اویند، چنان که در آیات ۲۶ و ۲۷ سوره «انبیاء» نیز آمده است: بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ * لَا يُسَبِّحُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ: «آنها [= فرشتگان] بندگان شایسته اویند * هرگز در سخن بر او پیشی نمی گیرند؛ و (پیوسته) به فرمان او عمل می کنند».

باید توجه داشت «عباد» هم جمع مذکر است، و هم به موجودهائی که خارج از مذکر و مؤنث باشند مانند فرشتگان نیز اطلاق می شود، همان گونه که در مورد خداوند نیز ضمیرهای مفرد مذکر به کار می رود در حالی که مافوق همه اینها است.

قابل توجه این که، در این جمله «عباد» به «الرحمن» اضافه شده، این تعبیر ممکن است اشاره به این باشد که، غالب فرشتگان، مجریان رحمت خداوند و تدبیر کنندگان نظامات عالم هستی که سراسر رحمت است، می باشند.

اما چرا این خرافه در میان عرب جاهلی پیدا شد؟ و چرا هم اکنون

رسوبات آن در مغزهای گروهی باقیمانده، تا آنجا که فرشتگان را به صورت زن و دختر ترسیم می کنند؟ حتی به اصطلاح «فرشته آزادی» را وقتی مجسم می سازند، در چهره زنی با قیافه و موهای فراوان، ترسیم می کنند!

این پندار، ممکن است از اینجا سرچشمه گرفته باشد، که فرشتگان از نظر مستورند و زنان نیز غالباً مستور بوده اند، حتی در مورد بعضی از مؤنث های مجازی در لغت عرب نیز، این معنی دیده می شود که خورشید را مؤنث مجازی می دانند، و ماه را مذکر؛ چرا که قرص خورشید معمولاً در میان امواج نور خود، پوشیده است و نگاه کردن به آن به آسانی ممکن نیست، ولی قرص ماه چنین نمی باشد.

یا این که لطافت وجود فرشتگان، سبب شده، که آنها را همجنس زنان که نسبت به مردان، موجودات لطیف تری هستند بدانند، و عجب این که بعد از این همه مبارزه اسلام با این تفکر خرافی، باز هم هنگامی که می خواهند زنی را به خوبی توصیف کنند، می گویند او یک فرشته است، ولی در مورد مردان کمتر این تعبیر به کار می رود، کلمه «فرشته» نیز نامی است که برای زنان انتخاب می کنند!

سپس، به صورت استفهام انکاری در پاسخ آنها می فرماید: «آیا شاهد آفرینش آنها بوده اند و از طریق حضور خود، به این امر پی برده اند؟! (أَشْهَدُوا خَلْقَهُمْ)».

و در پایان آیه می افزاید: «گواهی آنان بر این عقیده بی اساس، در نامه های اعمالشان نوشته می شود، و (از آن) بازخواست خواهند شد» (سُكُتَبُ شَهَادَتُهُمْ وَ يُسْأَلُونَ).

آنچه در آیات فوق خواندیم، به صورت دیگری در سوره «نحل» (آیات ۵۷ تا ۵۹) نیز آمده است، و ما در آنجا بحث های مشروحی پیرامون عقائد «عرب

جاهلی» در مورد مسأله «وئاد» (زنده به گور کردن دختران) و اصولاً عقیده آنها پیرامون جنس زن و نیز نقش اسلام در احیا و شخصیت و ارزش مقام زن، آورده ایم. (۱)

۲۰ وَ قَالُوا لَوْ شَاءَ الرَّحْمَنُ مَا عَبَدْنَاهُمْ مَا لَهُمْ بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ

۲۱ أَمْ آتَيْنَاهُمْ كِتَابًا مِنْ قَبْلِهِ فَهُمْ بِهِ مُسْتَمْسِكُونَ

۲۲ بَلْ قَالُوا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّهْتَدُونَ

ترجمه:

۲۰ - آنان گفتند: «اگر خداوند رحمان می خواست ما آنها را پرستش نمی کردیم!» ولی به این امر هیچ گونه علم و یقین ندارند، و جز دروغ چیزی نمی گویند.

۲۱ - یا این که ما کتابی پیش از این به آنان داده ایم و آنها به آن تمسک می جویند؟

۲۲ - بلکه آنها می گویند: «ما نیاکان خود را بر آئینی یافتیم، و ما نیز به پیروی آنان هدایت یافته ایم».

تفسیر:

آنها دلیلی جز تقلید از نیاکان جاهل ندارند؟

در آیات گذشته، نخستین پاسخ منطقی به عقیده خرافی بت پرستان، که فرشتگان را دختران خدا می پنداشتند، داده شد، و آن این که: برای اثبات یک ادعا قبل از هر چیز مشاهده و رؤیت و حضور در صحنه لازم است، در حالی که هیچ یک از بت پرستان هرگز نمی توانند مدعی شوند که به هنگام آفرینش فرشتگان، در آن صحنه شاهد و ناظر بوده اند.

آیات مورد بحث، همین معنی را پی گیری کرده، به ابطال این خرافه زشت از

طرق دیگری می پردازد.

نخست، یکی از دلائل واهی آنها را به طور فشرده، همراه با جواب آن نقل کرده، می گوید: «آنان گفتند: اگر خداوند رحمان می خواست ما آنها را پرستش نمی کردیم» این خواست او بوده است که ما به پرستش آنان پرداخته ایم! (وَقَالُوا لَوْ شَاءَ الرَّحْمَنُ مَا عَبَدْنَاهُمْ).

این تعبیر، ممکن است به این معنی باشد، که آنها معتقد به جبر بودند، و می گفتند: هر چه از ما صادر می شود به اراده خداوند است، و هر کاری انجام می دهیم مورد رضایت او است. یا این که: اگر اعمال و عقائد ما مورد رضای او نبود، باید از آن نهی می کرد، و چون نهی نکرده است، دلیل بر خشنودی او است!

در حقیقت آنها برای توجیه عقائد فاسد و خرافی خود، دست به خرافات دیگری می زدند، و برای پندارهای دروغین خود، دروغ های دیگری به هم می بافتند، در حالی که هر کدام از دو احتمال بالا مقصود آنها باشد، فاسد و بی اساس است.

درست است که در عالم هستی، چیزی بی اراده خدا واقع نمی شود، ولی، این به معنی جبر نیست، زیرا نباید فراموش کرد که خدا خواسته است ما مختار و صاحب آزادی اراده باشیم، تا ما را بیازماید، و پرورش دهد.

و درست است که خدا باید اعمال بندگان را مورد نقد قرار دهد، ولی نمی توان انکار کرد که همه انبیای الهی، هر گونه شرک و دوگانه پرستی را نفی کردند.

از این گذشته، عقل سلیم انسان، نیز این خرافات را انکار می کند، مگر «عقل»، پیامبر خداوند در درون وجود انسان نیست؟

و در پایان این آیه، با این جمله کوتاه به این استدلال واهی بت پرستان پاسخ می‌گوید: «ولی به این امر هیچ گونه علم و یقینی ندارند، و جز دروغ چیزی نمی‌گویند!» (مَا لَهُمْ بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ).

آنها حتی به مسأله جبر و یا رضایت خداوند به اعمالشان، علم و ایمان ندارند بلکه، مانند بسیاری از هواپرستان و مجرمان دیگر هستند، که برای تبرئه خویشتن از گناه و فساد، موضوع جبر را پیش می‌کشند و می‌گویند: دست تقدیر ما را به این راه کشانیده!

در حالی که خودشان نیز، می‌دانند دروغ می‌گویند، و اینها بهانه‌ای بیش نیست، و لذا اگر کسی حقوقی از آنها را پایمال کند، هرگز حاضر نیستند از مجازات او چشم‌پوشند، به این عنوان که او در کار خود مجبور بوده است!

«يَخْرُصُونَ» از ماده «خرص» (بر وزن غرس) در اصل به معنی تخمین زدن است.

نخست، در مورد تخمین مقدار میوه بر درختان، سپس به هر گونه حدس و تخمین اطلاق شده، و از آنجا که حدس و تخمین گاه نادرست از آب درمی‌آید این واژه به معنی دروغ نیز به کار رفته، و در آیه مورد بحث از همین قبیل است.

به هر حال از آیات متعددی از قرآن مجید، برمی‌آید که بت پرستان برای توجیه عقائد خرافی خود، کراراً به مسأله مشیت الهی، استدلال می‌کردند، از جمله این که، آنها اشیائی را حرام و اشیائی را بر خود حلال کرده بودند، و آن را به خدا نسبت می‌دادند، چنان که در آیه ۱۴۸ «انعام» آمده است: سَيَقُولُ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكْنَا وَلَا آبَاؤُنَا وَلَا حَرَمْنَا مِنْ شَيْءٍ: «به زودی مشرکان (برای تبرئه خویش) می‌گویند: اگر خدا می‌خواست، نه ما مشرک می‌شدیم و نه پدران ما؛ و نه چیزی را تحریم می‌کردیم»!

در آیه ۳۵ «نحل» نیز همین معنی تکرار شده است: وَقَالَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا عَبَدْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ نَحْنُ وَلَا آبَاؤُنَا وَلَا حَرَمْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ. قرآن مجید، در ذیل آیه سوره «انعام» آنها را تکذیب کرده، می فرماید: كَذَلِكَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ حَتَّى ذَاقُوا بَأْسَنَا: «کسانی که پیش از آنها بودند نیز، همین گونه دروغ می گفتند؛ و سرانجام (طعم) کیفر ما را چشیدند» و در ذیل آیه سوره «نحل» تصریح می کند: فَهَلْ عَلَى الرُّسُلِ إِلَّا الْبَلَاغُ: «ولی آیا پیامبران وظیفه ای جز ابلاغ آشکار دارند؟!». و در ذیل آیه مورد بحث، نیز چنان که دیدیم آنها را به تخمین زدن دروغین نسبت می دهد که در حقیقت، همه به یک ریشه بازمی گردد.

* * *

در آیه بعد، به دلیل دیگری که ممکن است آنها به آن استدلال کنند، اشاره کرده، می گوید: «یا این که ما کتابی پیش از این به آنان داده ایم و آنها به آن تمسک می جویند؟! (أَمْ آتَيْنَاهُمْ كِتَابًا مِنْ قَبْلِهِ فَهُمْ بِهِ مُسْتَمْسِكُونَ). (۱)» یعنی آنها برای اثبات این ادعا، باید یا به دلیل عقل متمسک شوند، یا به نقل، در حالی که نه دلیلی از عقل دارند، و نه دلیلی از نقل، تمام دلائل عقلی، دعوت به توحید می کند، و همه انبیاء و کتب آسمانی نیز دعوت به توحید کردند.

* * *

در آخرین آیه مورد بحث، به بهانه اصلی آنان اشاره کرده، که آن هم در واقع خرافه ای بیش نیست که پایه خرافه دیگری شده است، می فرماید: «بلکه آنها

۱ - «أَمْ» در اینجا متصله است، و عطف بر «أَشْهَدُوا خَلَقَهُمْ» می باشد و ضمیر در «مِنْ قَبْلِهِ» به قرآن بازمی گردد و این که بعضی احتمال داده اند که «أَمْ منقطعاً» باشد و یا ضمیر به «رسول» بازگردد، چندان با قرائن در آیه متناسب نیست.

می گویند: ما نیاکان خود را بر آئینی یافتیم، و ما نیز به پیروی آنان هدایت یافته ایم» (بَلْ قَالُوا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّهْتَدُونَ).

در حقیقت، آنها دلیلی جز «تقلید کورکورانه» از پدران و نیاکان خود نداشتند، و عجب این که خود را با این تقلید، هدایت یافته می پنداشتند، در حالی که در مسائل اعتقادی و زیربنای فکری، هیچ انسان فهمیده و آزاده ای نمی تواند متکی بر تقلید باشد، آن هم به صورت تقلید «جاهل از جاهل»؛ چرا که می دانیم نیاکان آنها نیز، هیچ علم و دانشی نداشتند، مغزهای آنها مملو از خرافات و اوهام بود، و جاهل، حاکم بر افکار و اجتماعشان، چنان که قرآن در آیه ۱۷۰ «بقره» می گوید: أَوَلَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ: «آیا اگر پدران آنها، چیزی نمی فهمیدند و هدایت نیافتند (باز از آنها پیروی خواهند کرد)؟!»

تقلید، تنها در مسائل فرعی و غیر زیربنایی صحیح است، آن هم تقلید از عالم، یعنی «رجوع جاهل به عالم»، همان گونه که در مراجعه بیمار به طبیب، و افراد غیر متخصص به صاحبان تخصص دیده می شود، بنابراین تقلید آنها به دو دلیل باطل و محکوم بوده است.

واژه «امت» چنان که «راغب» در «مفردات» می گوید، به جماعتی می گویند که یک نوع ارتباط به یکدیگر دارند، یا از نظر دین، یا وحدت مکان، یا زمان، خواه آن حلقه اتصال، اختیاری باشد یا اجباری (و از همین رو گاهی به معنی «مذهب» به کار رفته مانند آیه مورد بحث، ولی معنی اصلی آن همان جماعت و گروه است و اطلاق این کلمه بر مذهب نیازمند به قرینه است). (۱)

۱ - در جمله «إِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّهْتَدُونَ»، «مُهْتَدُونَ» خبر «إِنَّ» و «عَلَىٰ آثَارِهِم» متعلق به آن است، و این که بعضی احتمال داده اند، «عَلَىٰ آثَارِهِم» خبر اول و «مُهْتَدُونَ» خبر دوم باشد، بعید به نظر می رسد.

۲۳ وَ كَذٰلِكَ مَا اَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَذِيرٍ اِلَّا قَالَ مُتَرْفُوْهَا اِنَّا
وَجَدْنَا اٰبَاءَنَا عَلٰى اُمَّةٍ وَاِنَّا عَلٰى اٰثَارِهِمْ مُّقْتَدُوْنَ
۲۴ قَالَ اَوْ لَوْ جِئْتُكُمْ بِاَهْدٰى مِمَّا وَجَدْتُمْ عَلَیْهِ اٰبَاءُكُمْ قَالُوْا اِنَّا بِمَا
اُرْسِلْتُمْ بِهِ كٰفِرُوْنَ
۲۵ فَانْتَقَمْنَا مِنْهُمْ فَاَنْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِيْنَ

ترجمه:

۲۳ - و این گونه در هیچ شهر و دیاری پیش از تو پیامبر اندازکننده ای نفرستادیم مگر این که ثروتمندان مست و مغرور آن گفتند: «ما پدران خود را بر آئینی یافتیم و به آثار آنان اقتدا می کنیم».

۲۴ - (پیامبرشان) گفت: «آیا اگر من آئینی هدایت بخش تر از آنچه پدرانتان را بر آن یافتید آورده باشم (باز هم انکار می کنید)؟!» گفتند: «(آری)، ما به آنچه شما به آن فرستاده شده اید کافریم».

۲۵ - به همین جهت از آنها انتقام گرفتیم؛ بنگر پایان کار تکذیب کنندگان چگونه بود!

تفسیر:

سرانجام کار این مقلدان چشم و گوش بسته! این آیات، بحث آیات گذشته را در زمینه بهانه اصلی مشرکان برای بت پرستی که مسأله تقلید نیاکان بود، ادامه می دهد.

نخست می گوید: این تنها ادعای مشرکان عرب نیست، «و این گونه در هیچ

شهر و دیاری پیش از تو پیامبر اندازکننده ای نفرستادیم مگر این که ثروتمندان مست و مغرور آن گفتند: ما پدران خود را بر آئینی یافتیم، و به آثار آنان اقتدا می کنیم» (وَكَذَلِكَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِمْ مُقْتَدُونَ). از این آیه، به خوبی استفاده می شود که، سردمداران مبارزه با انبیاء، و آنها که مسأله تقلید از نیاکان را مطرح می کردند، و سخت روی آن ایستاده بودند، همان «مُتْرَفُونَ» بودند، همان ثروتمندان مست و مغرور و مرفه، زیرا «مترف» از «ترفه» (بر وزن لقمه) به معنی فزونی نعمت است، و از آنجا که بسیاری از متنعمان، غرق شهوات و هوس ها می شوند، کلمه «مترف» به معنی کسانی که مست و مغرور به نعمت شده و طغیان کرده اند، آمده، (۱) و مصداق آن، غالباً پادشاهان و جباران و ثروتمندان مستکبر و خودخواه است، آری، آنها بودند که با قیام انبیاء به دوران خودکامگی هایشان پایان داده می شد، و منافع نامشروعشان به خطر می افتاد، و مستضعفان از چنگال آنها رهائی می یافتند، و به همین دلیل با انواع حیل و بهانه ها به تخدیر و تحمیق مردم می پرداختند، و امروز نیز بیشترین فساد دنیا از همین «مترفین» سرچشمه می گیرد که، هر جا ظلم و تجاوز و گناه و آلودگی است آنجا حضور فعال دارند.

قابل توجه این که، در آیه قبل خواندیم، که آنها می گفتند: «إِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِمْ مُقْتَدُونَ» «ما نیز به پیروی آنان هدایت یافته ایم» و در اینجا از قول آنها می گوید: «إِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِمْ مُقْتَدُونَ» «ما به آثار آنان اقتدا می کنیم» گر چه هر دو تعبیر در حقیقت به یک معنی باز می گردد، ولی تعبیر اول، اشاره به دعوی حقانیت مذهب نیاکان است، و تعبیر دوم اشاره به اصرار و پافشاری آنها بر پیروی و اقتدای به

۱ - در «لسان العرب» می خوانیم: أَتَرَفَّتْهُ النُّعْمَةُ، أَيْ أَطْعَمَتْهُ.

نیاکان.

به هر حال، این آیه، یک نوع تسلی خاطری است برای پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) و مؤمنان، که بدانند بهانه جوئی مشرکان، چیز تازه ای نیست، این همان راهی است که همه گمراهان در طول تاریخ پیموده اند!

آیه بعد، پاسخی را که انبیای پیشین به آنها می دادند، به وضوح بیان می کند و می گوید: «(پیامبرشان) گفت: آیا اگر من آئینی هدایت بخش تر از آنچه پدرانتان را بر آن یافتید آورده باشم (باز هم انکار می کنید)؟! (قَالَ أَوْ لَوْ جِئْتُكُمْ بِأَهْدَى مِمَّا وَجَدْتُمْ عَلَيْهِ آبَاءَكُمْ). (۱) این مؤدبانه ترین تعبیری است که می توان در مقابل قومی لجوج و مغرور، بیان کرد که عواطف آنها به هیچ وجه جریحه دار نشود، نمی گوید، آنچه را شما دارید دروغ و خرافه است و حماقت، بلکه می گوید: آنچه من آورده ام از آئین نیاکان شما هدایت کننده تر است، بیایید بنگرید و مطالعه کنید.

این گونه تعبیرات قرآنی، ادب در بحث و محاجه را مخصوصاً در مقابل جاهلان مغرور به ما می آموزد.

ولی با این همه به قدری آنها غرق در جهل و تعصب و لجاج بودند که این گفتار حساب شده و مؤدبانه نیز، در آنها مؤثر واقع نشد، آنها فقط در پاسخ انبیائشان «گفتند: (آری)، ما به آنچه شما به آن فرستاده شده اید کافریم» (قَالُوا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ).

بی آنکه کمترین دلیلی برای مخالفت خودشان بیاورند، و بی آنکه کمترین

۱ - این جمله محذوفی دارد و در تقدیر چنین است: أَتَتَّبِعُونَ آبَائَكُمْ وَ لَوْ جِئْتُكُمْ بِدِينٍ أَهْدَى مِنْ دِينِ آبَائِكُمْ (تفسیر کشاف - مراغی - قرطبی و روح المعانی).

تفکر و اندیشه ای در پیشنهاد متین انبیاء و رسولان الهی کنند.

بدیهی است، چنین قوم طغیانگر و لجوج و بی منطقی، شایسته بقا و حیات نیست، و دیر یا زود باید عذاب الهی نازل گردد و این خار و خاشاک ها را از سر راه بردارد، لذا در آخرین آیه مورد بحث می فرماید: «به همین جهت از آنها انتقام گرفتیم» و سخت مجازاتشان کردیم (فَأَنْتَقَمْنَا مِنْهُمْ).

گروهی را با طوفان، و گروهی را با زلزله ویرانگر، و جمعی را با تندباد و صاعقه، و خلاصه هر یک از آنها را با فرمانی کوبنده درهم شکستیم و هلاک کردیم.

و در پایان آیه، برای این که مشرکان «مکه» نیز عبرت گیرند روی سخن را به پیامبر (صلی الله علیه و آله) کرده می گوید: «بنگر پایان کار تکذیب کنندگان چگونه بود!» (فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ).

جمعیت مشرکان لجوج «مکه» نیز باید در انتظار چنین سرنوشت شومی باشند!

- ۲۶ وَ إِذْ قَالَ اِبْرَاهِيْمُ لِاَبِيْهِ وَ قَوْمِهِ اِنِّىۡۤ اِبْرَءٌۭ مِّمَّا تَعْبُدُوْنَ
 ۲۷ اِلَّا الَّذِىۡ فَطَرَنِىۡۤ اِنَّهٗ سَيُّهْدِيْنِ
 ۲۸ وَ جَعَلَهَا كَلِمَةًۭۤ بَاقِيَةًۭۤ فِىۡ عَقِبِهِۦ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُوْنَ
 ۲۹ بَلْ مَتَّعْتُ هٰۤؤُلَاءِ وَ اَبَاءَهُمْ حَتّٰى جَآءَهُمُ الْحَقُّ وَ رَسُوْلٌ مُّبِيْنٌ
 ۳۰ وَ كَمَا جَآءَهُمُ الْحَقُّ قَالُوْا هٰذَا سِحْرٌۭ وَ اِنَّا بِهٖۤ كَافِرُوْنَ

ترجمه:

- ۲۶ - و (به خاطر بیاور) هنگامی را که ابراهیم به پدرش [= عمویش آزر] و قومش گفت: «من از آنچه شما می پرستید بیزارم.
 ۲۷ - مگر آن کسی که مرا آفریده، که او هدایت من خواهد کرد»!
 ۲۸ - او کلمه توحید را کلمه پاینده ای در نسل های بعد از خود قرار داد، شاید به سوی خدا بازگردند.
 ۲۹ - ولی من این گروه و پدرانشان را از مواهب دنیا بهره مند ساختم تا حق و فرستاده آشکار (الهی) به سراغشان آمد.
 ۳۰ - هنگامی که حق به سراغشان آمد؛ گفتند: «این سحر است و ما نسبت به آن کافریم»!

تفسیر:

توحید سخن جاویدان انبیاء

در این آیات، اشاره کوتاهی به سرگذشت «ابراهیم» و ماجرای او با قوم

بت پرست «بابل» شده است، تا بحث نکوهش تقلید را که در آیات قبل آمده بود، تکمیل کند، زیرا اولاً ابراهیم (علیه السلام) بزرگ ترین نیای عرب بود که همه او را محترم می شمردند و به تاریخش افتخار می کردند، هنگامی که او پرده های تقلید را می درد، اینها نیز اگر راست می گویند، باید به او اقتدا کنند.

اگر بنا هست تقلیدی از نیاکان شود؛ چرا از بت پرستان تقلید کنند؟ از ابراهیم پیروی نمایند. ثانیاً: بت پرستانی که ابراهیم (علیه السلام) در مقابل آنها قیام کرد، به همین استدلال واهی (پیروی از پدران) تکیه می کردند، و ابراهیم (علیه السلام) هرگز آن را از آنها نپذیرفت، چنان که قرآن در سوره «انبیاء» آیات ۵۳ و ۵۴ می گوید: قَالُوا وَجَدْنَا آبَاءَنَا لَهَا عَابِدِينَ * قَالَ لَقَدْ كُنتُمْ أَنْتُمْ وَ آبَاؤُكُمْ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ: «گفتند: ما پدران خود را دیدیم که آنها را عبادت می کنند. (ابراهیم) گفت: مسلماً هم شما و هم پدرانتان، در گمراهی آشکاری بوده اید!»

ثالثاً: این یک نوع دلداری برای پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) و مسلمانان نخستین است که بدانند این گونه مخالفت ها و بهانه جوئی ها همیشه بوده است، نباید سست و مأیوس شوند. نخست می فرماید: «و (به خاطر بیاور) هنگامی را که ابراهیم به پدرش (عمویش آزر) و قومش گفت: من از آنچه شما می پرستید بیزارم» (وَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ وَ قَوْمِهِ إِنِّي بَرَاءٌ مِمَّا تَعْبُدُونَ). (۱)

و از آنجا که بسیاری از بت پرستان، خدا را نیز پرستش می کردند، ابراهیم (علیه السلام)

۱ - «براء» (بر وزن سوار) مصدر و به معنی «تبری» است، و در این گونه موارد معنی وصفی به طور مؤکد و مبالغه دارد (مانند زیدٌ عدلٌ) و چون مصدر است مفرد و جمع، مذکر و مؤنث در آن یکسان می باشد.

بلافاصله او را استثناء کرده، می گوید: «مگر آن کسی که مرا آفریده، که او هدایت می خواهد کرد!»
(إِلَّا الَّذِي فَطَرَنِي فَإِنَّهُ سَيَهْدِينِ).

او در این عبارت کوتاه، هم استدلالی برای انحصار عبودیت به پروردگار ذکر می کند؛ زیرا معبود کسی است که خالق و مدبر است، و همه قبول داشتند که خالق، خدا است و هم اشاره به مسأله هدایت تکوینی و تشریعی خدا است که قانون لطف آن را ایجاب می کند. (۱)
نظیر همین معنی در سوره «شعراء» از آیه ۷۷ تا ۸۲ نیز آمده است.

ابراهیم (علیه السلام)، نه تنها در حیات خود طرفدار اصل توحید و مبارزه، با هر گونه بت پرستی بود، بلکه تمام تلاش و کوشش خود را به کار گرفت، که کلمه توحید همیشه در جهان باقی و برقرار بماند، چنان که در آیه بعد می گوید: «او کلمه توحید را کلمه پاینده ای در نسل های بعد از خود قرار داد شاید به سوی خدا بازگردند» (وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ). (۲)

جالب این که امروز تمام ادیانی که در کره زمین، دم از توحید می زنند، از تعلیمات توحیدی ابراهیم (علیه السلام) الهام می گیرند، و سه پیامبر بزرگ الهی «موسی» (علیه السلام) و «عیسی» (علیه السلام) و «محمد» (صلی الله علیه وآله) از دودمان او هستند، و این دلیل صدق پیشگوئی قرآن در این زمینه است.

درست است که قبل از ابراهیم (علیه السلام)، انبیای دیگری همچون نوح (علیه السلام) با شرک و

۱ - طبق این تفسیر، استثناء در جمله «إِلَّا الَّذِي فَطَرَنِي» متصل است، چرا که بسیاری از بت پرستان منکر خداوند نبودند، بلکه غیر او را با او شریک می دانستند، ولی این احتمال نیز داده شده است که استثناء منقطع باشد، و «إِلَّا» به معنی «لکن»، چرا که تعبیر به «مَا تَعْبُدُونَ» اشاره به بت ها است، زیرا در مورد خداوند این تعبیر معمول نیست (دقت کنید).

۲ - «عَقِبَ» در اصل به معنی پاشنه پا است، ولی بعداً به صورت گسترده ای در فرزندان و فرزند فرزندان به کار رفته است.

بت پرستی مبارزه کردند، و جهانیان را به سوی توحید دعوت نمودند، ولی کسی که به این کلمه استقرار بخشید، و پرچم آن را همه جا برافراشت ابراهیم (علیه السلام) بت شکن بود. او نه تنها در زمان خود کوشش فراوان برای تداوم خط توحید نمود، بلکه در دعا‌های خویش نیز از ساحت قدس پروردگار، همین معنی را طلب کرد و عرضه داشت: وَ اجْنُبْنِي وَ بَنِيَّ أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنَامَ: «من و فرزندانم را از پرستش بت ها دور نگاه دار». (۱)

در اینجا تفسیر دیگری نیز وجود دارد، و آن این که ضمیر در «جَعَلَ» به خداوند بازمی گردد، و مفهوم جمله چنین می شود: «خداوند کلمه توحید را در دودمان ابراهیم باقی و برقرار ساخت». ولی بازگشت ضمیر به خود ابراهیم (علیه السلام) (تفسیر اول) مناسب تر به نظر می رسد، زیرا جمله های قبل، از ابراهیم و کارهای او سخن می گوید، و مناسب است که این هم جزء کارهای ابراهیم باشد، به خصوص این که در آیات متعددی از قرآن روی این معنی تکیه شده است که ابراهیم (علیه السلام) اصرار داشت فرزندان و اعقابش بر آئین الهی باقی بمانند، چنان که در سوره «بقره» آیات ۱۳۱ و ۱۳۲ می خوانیم: إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمَ قَالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ * وَ وَصَّىٰ بِهَا إِبْرَاهِيمُ بَنِيهِ وَيَعْقُوبُ يَا بَنِيَّ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ لَكُمُ الدِّينَ فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنتُمْ مُسْلِمُونَ: «در آن هنگام که پروردگارش به او گفت: اسلام بیاور! (و در برابر حق، تسلیم باش! او فرمان پروردگار را، پذیرفت؛ و) گفت: در برابر پروردگار جهانیان، تسلیم شدم. و ابراهیم و یعقوب (در واپسین لحظات عمر) فرزندان خود را به این آئین، وصیت کردند؛ فرزندان من! خداوند این آئین پاک را برای

شما برگزیده است؛ و شما؛ جز به آئین اسلام [= تسلیم در برابر فرمان خدا] از دنیا نروید! و اگر تصور شود تعبیر به «جَعَلَ» به معنی آفرینش و خلقت است و مخصوص خدا است تصور نادرستی است، چرا که «جَعَلَ» بر اعمال انسان ها و غیر انسان ها نیز اطلاق می شود، و در قرآن نمونه های فراوانی دارد، فی المثل در مورد افکندن «یوسف» (علیه السلام) در چاه، که از ناحیه برادران صورت گرفت قرآن تعبیر به «جَعَلَ» (قرار دادن) کرده است: فَلَمَّا ذَهَبُوا بِهِ وَ أَجْمَعُوا أَنْ يَجْعَلُوهُ فِي غِيَابَتِ الْجُبِّ. (۱)

از آنچه گفتیم روشن شد که ضمیر مفعولی در «جعلها» به کلمه توحید و شهادت لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ بازمی گردد که از جمله إِنْ نِي بَرَاءٌ مِّمَّا تَعْبُدُونَ: «من از آنچه شما می پرستید بیزارم» استفاده می شود، و خبر از تلاش های ابراهیم (علیه السلام) برای تداوم خط توحید، در نسل های آینده می دهد.

در روایات متعددی که از طرق اهل بیت (علیهم السلام) رسیده، مرجع ضمیر، مسأله امامت قلمداد شده است، و طبعاً ضمیر فاعلی هم به خدا برمی گردد، یعنی خداوند مسأله امامت را در دودمان ابراهیم (علیه السلام) تداوم بخشید، همان گونه که از آیه ۱۲۴ سوره «بقره» استفاده می شود، که وقتی خداوند به ابراهیم (علیه السلام) فرمود: مَنْ تَوَّارَ إِمَامَ قَرَارِ دَامَ، او تقاضا کرد که در فرزندان او نیز امامان باشند، خداوند دعای او را اجابت کرد، به استثنای کسانی که آلوده ظلم و ستم می شوند: قَالَ إِنْ نِي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ.

ولی مشکل در بدو نظر، این است که در آیه مورد بحث، سخنی از امامت در میان نیست، مگر این که گفته شود جمله «سَيَهْدِينِ» (خداوند مرا هدایت می کند)

را اشاره به این معنی بدانیم، چرا که هدایت پیامبر و امامان نیز شعاعی از هدایت مطلقه الهی است، و حقیقت امامت با حقیقت هدایت یکی است.

و از آن بهتر که گفته شود، مسأله امامت در کلمه توحید درج است؛ چرا که توحید شاخه هائی دارد که یکی از شاخه هایش توحید در حاکمیت و ولایت و رهبری است، و می دانیم امامان، ولایت و رهبری خود را از سوی خدا می گیرند، نه این که از خود استقلال داشته باشند، و به این ترتیب، این روایات از قبیل بیان یک مصداق و شاخه از مفهوم کلی «جَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً» محسوب می شود، بنابراین منافات با تفسیری که در آغاز گفتیم، ندارد (دقت کنید). (۱)

این نکته نیز قابل توجه است که مفسران در تفسیر «فِي عَقِبِهِ» احتمالات متعددی داده اند، بعضی آن را به تمام «ذریه و دودمان ابراهیم» تا پایان جهان تفسیر کرده اند، و بعضی آن را مخصوص به «قوم ابراهیم و امت او» دانسته اند، و بعضی به «آل محمد» (صلی الله علیه و آله) تفسیر کرده اند، اما ظاهر این است که مفهوم آن وسیع و گسترده است و تمام دودمانش را تا پایان جهان شامل می شود، و تفسیر به آل محمد (صلی الله علیه و آله) از قبیل بیان مصداق روشن است.

آیه بعد در حقیقت پاسخ به این است که: با این حال چگونه خداوند مشرکان «مکه» را عذاب نمی کند؟ مگر در آیات قبل نخواندیم فَأَنْتَقِمْنَا مِنْهُمْ «ما از اقوام گذشته که انبیاء را تکذیب کردند و در کار خود اصرار ورزیدند انتقام گرفتیم»؟!.

در پاسخ می گوید: «ولی من این گروه (مشرکان مکه) و پدرانشان را از

۱ - نویسنده «نور الثقلین» این احادیث را در جلد ۴، صفحه ۵۹۶ و ۵۹۷ نقل کرده است، و در تفسیر «برهان»، جلد ۴، صفحه ۱۳۸ و ۱۳۹ نیز آمده است.

مواهب دنیا بهره مند ساختم تا حق و فرستاده آشکار (الهی) به سراغشان آمد» (بَلْ مُتَّعْتُ هَؤُلَاءِ وَآبَاءَهُمْ حَتَّىٰ جَاءَهُمُ الْحَقُّ وَرَسُولٌ مُّبِينٌ).

ما تنها به حکم عقل به بطلان شرک و بت پرستی و حکم وجدانشان به توحید قناعت نکردیم، و برای اتمام حجت، آنها را مهلت دادیم تا این کتاب آسمانی که سراسر حق است، و این پیامبر بزرگ محمد (صلی الله علیه و آله) برای هدایت آنان قیام کند.

به تعبیر دیگر جمله «لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ» در آیه گذشته، نشان می دهد که هدف از تلاش های ابراهیم (علیه السلام) این بود، که همه دودمان او به خط توحید باز گردند، در حالی که عرب مدعی بود از دودمان ابراهیم (علیه السلام) است و با این حال بازنگشت، ولی خداوند باز هم به آنها مهلت داد، تا پیامبر بزرگ و کتاب جدیدی بیاید تا از این خواب گران بیدار شوند، و گروه عظیمی بیدار شدند.

ولی عجب این که: «هنگامی که حق به سراغشان آمد؛ (به جای این که به اصلاح و جبران خطاهای گذشته خویش پردازند، گروه کثیری به مخالفت برخاستند و گفتند: این سحر است و ما نسبت به آن کافریم!» (وَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ قَالُوا هَذَا سِحْرٌ وَإِنَّا بِهِ كَافِرُونَ). آری، قرآن را سحر خواندند، و پیامبر بزرگ خدا را ساحر، و اگر باز نمی گشتند، عذاب الهی دامانشان را می گرفت.

۳۱ وَ قَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَى رَجُلٍ مِنَ الْقَرْيَتَيْنِ عَظِيمٍ
 ۳۲ أَهُمْ يَقْسِمُونَ رَحْمَتَ رَبِّكَ نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ
 الدُّنْيَا وَ رَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا
 سُلْخِيًّا وَ رَحْمَتُ رَبِّكَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ

ترجمه:

۳۱ - و گفتند: «چرا این قرآن بر مرد بزرگ (و ثروتمندی) از این دو شهر (مکه و طائف) نازل نشده است؟!»

۳۲ - آیا آنان رحمت پروردگارت را تقسیم می کنند؟! ما معیشت آنها را در حیات دنیا در میانشان تقسیم کردیم و بعضی را بر بعضی برتری دادیم تا یکدیگر را مسخر کرده (و با هم تعاون نمایند)؛ و رحمت پروردگارت از تمام آنچه جمع آوری می کنند بهتر است!

تفسیر:

چرا قرآن بر یکی از ثروتمندان نازل نشده؟

در آیات قبل، سخن از بهانه جوئی های مشرکان در برابر دعوت پیامبران بود، گاه آن را سحر می خواندند، و گاه به تقلید نیاکانشان متوسل شده به سخن خدا پشت می کردند، در آیات مورد بحث، به یکی دیگر از بهانه های واهی و بی اساس آنان اشاره کرده می فرماید: «و گفتند: چرا این قرآن بر مرد بزرگ (و ثروتمندی) از این دو شهر (مکه و طائف) نازل نشده است؟!» (وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ

هَذَا الْقُرْآنُ عَلَى رَجُلٍ مِنَ الْقَرَّتَيْنِ عَظِيمٍ).

آنها از یک نظر حق داشتند، به سراغ چنین بهانه هائی بروند، زیرا از دیدگاه آنها معیار ارزش انسان ها، مال و ثروت و مقام ظاهری و شهرت آنان بود، این سبک مغزان تصور می کردند: ثروتمندان و شیوخ ظالم قبائل آنها، مقرب ترین مردم در درگاه خدا هستند، لذا تعجب می کردند که، این موهبت نبوت و رحمت بزرگ الهی، چرا بر یکی از این قماش افراد نازل نشده است؟ و به عکس بر یتیم و فقیر و تهیدستی به نام محمد(صلی الله علیه وآله) نازل شده، این باور کردنی نیست!

آری آن نظام ارزشی نادرست، چنین استنباطی هم به دنبال داشت، و بلای بزرگ جوامع بشری، و عامل اصلی انحراف فکری آنها، همین نظامات ارزشی غلط است که گاه حقایق را کاملاً واژگون نشان می دهد.

حامل این دعوت الهی، باید کسی باشد که روح تقوی سراسر وجودش را پر کرده باشد، انسانی آگاه، با اراده، مصمم، شجاع، عادل، و آشنا به درد محرومان و مظلومان، این است ارزش هائی که برای حمل این رسالت آسمانی لازم است، نه لباس های زیبا و قصرهائی گران بها و مجلل، و انواع زینت ها و تجملات، مخصوصاً هیچ یک از پیغمبران خدا دارای چنین شرائطی نبودند، مبادا ارزش های اصیل با ارزش های دروغین اشتباه شود.

در این که منظور بهانه جویان، کدام شخص در «مکه و طائف» بود؟ در میان مفسران گفتگو است، ولی غالباً «ولید بن مغیره» را از «مکه» و «عروه بن مسعود ثقفی» را از «طائف» شمرده اند، هر چند بعضی نام «عتبه بن ربیع» از «مکه» و «حبيب بن عمر ثقفی» از «طائف» را نیز به میان آورده اند.

ولی گفتار آنها ظاهراً روی شخص معینی دور نمی زد، بلکه هدف آنها اشاره به یکی از افراد پرپول و سرشناس و قوم و قبیله دار بوده است.

* * *

قرآن مجید برای کوبیدن این طرز تفکر زشت و خرافی، پاسخ های دندان شکنی می گوید، و دیدگاه الهی و اسلامی را کاملاً مجسم می سازد، نخست می گوید: «آیا آنان رحمت پروردگار را تقسیم می کنند؟! (أَهُمْ يَقْسِمُونَ رَحْمَتَ رَبِّكَ).

تا به هر کس بخواهند نبوت بخشند، و کتاب آسمانی بر او نازل کنند، و به هر کس مایل نباشند نکنند، آنها اشتباه می کنند، رحمت پروردگار تو را خود او تقسیم می کند، و او از همه کس بهتر می داند چه کسی شایسته این مقام بزرگ است، چنان که در آیه ۱۲۴ سوره «انعام» نیز آمده است: اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ: «خداوند آگاه تر است که رسالت خویش را کجا قرار دهد».

از این گذشته، اگر تفاوت و اختلافی از نظر سطح زندگی در میان انسان ها وجود دارد، هرگز دلیل تفاوت آنها در مقامات معنوی نیست، بلکه: «ما معیشت آنها را در حیات دنیا در میانشان تقسیم کردیم و بعضی را بر بعضی برتری دادیم تا یکدیگر را مسخر کرده (و با هم تعاون نمایند)» (نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا سُلْخًا).

آنها فراموش کرده اند که، زندگی بشر، یک زندگی دسته جمعی است، و اداره این زندگی، جز از طریق تعاون و خدمت متقابل، امکان پذیر نیست، هر گاه همه مردم در یک سطح از نظر زندگی و استعداد، و در یک پایه از نظر مقامات اجتماعی باشند، «اصل تعاون» و خدمت به یکدیگر، و بهره گیری هر انسانی از دیگران متزلزل می شود. بنابراین، نباید این تفاوت آنها را بفریبید، و آن را معیار ارزش های انسانی پندارند.

«و رحمت پروردگارت از تمام آنچه جمع آوری می کنند (از مال و جاه و مقام) بهتر است» (وَرَحْمَتُ رَبِّكَ خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ).

بلکه، تمام این مقام ها و ثروت ها در برابر رحمت الهی، و قرب پروردگار، به اندازه بال مگسی وزن و قیمت ندارد.

تعبیر به «رَبِّكَ» که در این آیه دو بار تکرار شده، اشاره لطیفی است به لطف خاص پروردگار، در مورد پیغمبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) و پوشاندن لباس نبوت و خاتمیت بر قامت رسای او.

نکته:

پاسخ به دو سؤال مهم

در اینجا سؤال هائی مطرح است که غالباً به هنگام مطالعه آیه فوق، به نظر می رسد، و از سوی دشمنان اسلام نیز دستاویزی برای حمله به جهان بینی اسلامی شده است.

نخست این که: چگونه قرآن استخدام و تسخیر انسان را به وسیله انسان امضا کرده؟، آیا این به معنی قبول نظام طبقاتی اقتصادی (طبقه استثمار کننده و استثمار شونده) نیست؟

از این گذشته، اگر ارزاق و معیشت ها از سوی خدا تقسیم شده، و تفاوت ها همه از ناحیه او است، پس تلاش و کوشش های ما، چه ثمری می تواند داشته باشد؟ آیا این به معنی خاموش شدن شعله های تلاش و جهاد برای زندگی نیست؟

پاسخ این سؤال ها با دقت در متن آیه روشن می شود:

کسانی که چنین ایرادی می کنند، تصورشان این است که، مفهوم آیه چنین

است که گروه معینی از بشر، گروه دیگری را مسخر خود سازد، آنهم تسخیر به معنی بهره کشی ظالمانه، در حالی که مطلب چنین نیست بلکه منظور استخدام عمومی مردم نسبت به یکدیگر است، به این معنی که هر گروهی امکانات و استعدادها و آمادگی های خاصی دارند که در یک رشته از مسائل زندگی می توانند فعالیت کنند، طبعاً خدمات آنها در آن رشته، در اختیار دیگران قرار می گیرد، همان گونه که خدمات دیگران در رشته های دیگر، در اختیار آنها قرار می گیرد، خلاصه، استخدامی است متقابل، و خدمتی است طرفینی، و به تعبیر دیگر هدف تعاون در امر زندگی است و نه چیز دیگر.

ناگفته پیداست که، اگر همه انسان ها از نظر هوش، و استعداد روحی و جسمی، یکسان باشند، هرگز نظامات اجتماعی سامان نمی یابد، همان گونه که اگر سلول های تن انسان از نظر ساختمان و ظرافت و مقاومت همه شبیه هم بودند نظام جسم انسان مختل می شد، سلول های بسیار محکم استخوان پاشنه پا، کجا؟ و سلول های ظریف شبکه چشم کجا؟، هر کدام از این دو مأموریتی دارند که بر طبق آن ساخته شده اند.

مثال زنده ای که برای این موضوع می توان گفت، همان استخدام متقابلی است که در دستگاه تنفس، و گردش خون، و تغذیه، و سایر دستگاه های بدن انسان است که مصداق روشن «لِيَنْخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا سَخِرِيًّا» است (منتها در شعاع فعالیت های داخلی بدن) آیا چنین تسخیری می تواند اشکال داشته باشد؟!.

و اگر گفته شود جمله «رَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ» دلیل بر عدم عدالت اجتماعی است، می گوئیم: این در صورتی است که «عدالت» به معنی «مساوات» تفسیر شود، در حالی که حقیقت «عدالت» آن است که هر چیز در یک سازمان در جای خود قرار گیرد، آیا وجود سلسله مراتب در یک لشکر یا

یک سازمان اداری، و یک کشور، دلیل بر وجود ظلم در آن دستگاه است؟ ممکن است افرادی، در مقام شعار، کلمه «مساوات» را بدون توجه به مفهوم واقعی آن، در همه جا به کار برند، ولی در عمل هرگز نظم، بدون تفاوت ها امکان پذیر نیست، اما هرگز وجود این تفاوت ها نباید بهانه ای برای استثمار انسان، به وسیله انسان گردد، همه باید آزاد باشند که نیروهای خلاق خود را به کار گیرند و نبوغ خود را شکوفا سازند، و از نتایج فعالیت های خود بی کم و کاست بهره گیرند، و در مورد نارسائی ها باید آنها که قدرت دارند برای بر طرف ساختن آن بکوشند.

و اما در مورد سؤال دوم که: چگونه ممکن است با وجود معین بودن روزی، شعله جهاد و تلاش و کوشش را روشن نگاه داشت؟ اشتباه از اینجا پیدا شده که گاه گمان کرده اند، خداوند برای تلاش و کوشش انسان، هیچ نقشی قائل نشده است.

درست است که: خداوند استعدادها را برای فعالیت های مختلف، به طور متفاوت آفریده، و درست است که عوامل بیرون از اراده انسان، در مسیر زندگی او مؤثر است، ولی با این حال یکی از عوامل بنیادی را نیز، تلاش و کوشش او قرار داده است و با بیان اصل «أَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى» (۱) این مطلب را روشن ساخته که بهره انسان در زندگی ارتباط نزدیکی با سعی و تلاش او دارد.

به هر حال، نکته باریک و دقیق این جاست که انسان ها همچون ظروف یکدستی نیستند که در یک کارخانه ساخته می شود، یک شکل، یک نواخت، یک اندازه، و با یک نوع فایده، و اگر چنین بود حتی یک روز هم نمی توانستند با هم زندگی کنند.

و نه مانند پیچ و مهره های یک ماشین هستند که، سازنده و مهندسش آن را تنظیم کرده و به طور اجباری به کار خود ادامه دهند، بلکه، هم آزادی اراده دارند، و هم مسئولیت و وظیفه، در عین تفاوت استعدادها و شایستگی ها، و این معجون خاصی است که انسانش می نامند، و خرده گیری ها و ایرادها غالباً از عدم شناخت این انسان سرچشمه می گیرد.

کوتاه سخن این که: خداوند هیچ انسانی را بر انسان های دیگر در تمام جهات امتیاز نبخشیده، بلکه جمله «رَفَعَ بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ» اشاره به امتیازهای مختلفی است که هر گروهی بر گروه دیگر دارد، و تسخیر و استخدام هر گروه نسبت به گروه دیگر، درست از همین امتیازات سرچشمه می گیرد، و این عین عدالت و تدبیر و حکمت است. (۱)

۱ - در این زمینه بحث مشروحی در جلد سوم ذیل آیه ۳۲ سوره «نساء» (صفحه ۳۶۳) و بحث دیگری در جلد ششم ذیل آیه ۱۶۵ سوره «انعام» (صفحه ۶۹) داشته ایم.

۳۳ وَ لَوْ لَا أَنْ يَكُونَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً لَجَعَلْنَا لِمَنْ يَكْفُرُ بِالرَّحْمَنِ
لِبُيُوتِهِمْ سُقْفًا مِنْ فِضَّةٍ وَ مَعَارِجَ عَلَيْهَا يَظْهَرُونَ
۳۴ وَ لِبُيُوتِهِمْ أَبْوَابًا وَ سُرُرًا عَلَيْهَا يَتَكُونَ
۳۵ وَ زُخْرُفًا وَ إِنْ كُلُّ ذَلِكَ لَمَّا مَتَاعِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةُ عِنْدَ رَبِّكَ
لِلْمُتَّقِينَ

ترجمه:

۳۳ - اگر (تمکن کفار از مواهب مادی) سبب نمی شد که همه مردم امت واحد (گمراهی) شوند، ما برای کسانی که به (خداوند) رحمان کافر می شدند خانه هائی قرار می دادیم با سقف هائی از نقره و نردبان هائی که از آن بالا روند
۳۴ - و برای خانه هایشان درها و تخت هائی (زیبا و نقره ای) قرار می دادیم که بر آن تکیه کنند
۳۵ - و انواع زیورها؛ ولی تمام اینها بهره زندگی دنیاست، و آخرت نزد پروردگارت از آن پرهیزگاران است!

تفسیر:

قصرهای باشکوه با سقف های نقره ای! (ارزش های دروغین)
این آیات، همچنان بحث پیرامون نظام ارزشی اسلام و عدم معیار بودن مال و ثروت و مقامات مادی را ادامه می دهد.
در نخستین آیه، می فرماید: «اگر (تمکن کفار از مواهب مادی) سبب نمی شد

که همه مردم (تمایل به کفر پیدا کنند و) امت واحد (گمراهی) گردند، ما برای کسانی که به (خداوند) رحمان کافر می شدند خانه هائی قرار می دادیم با سقف هائی از نقره» (وَلَوْ لَا أَنْ يَكُونَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً لَجَعَلْنَا لِمَنْ يَكْفُرُ بِالرَّحْمَنِ لِبُيُوتِهِمْ سُقْفًا مِنْ فِضَّةٍ). (۱)

خانه هائی که چندین طبقه داشته باشد، «و برای آنها نردبانهای (جالب) قرار می دادیم که از آن بالا روند» (وَمَعَارِجَ عَلَيْهَا يَظْهَرُونَ). (۲)

جمعی از مفسران گفته اند: منظور پله هائی از نقره است، و عدم تکرار کلمه «فِضَّة» (نقره) به خاطر وضوح آن است، ولی گویا آنها وجود پله ها را به تنهایی دلیل بر اهمیت خانه ها ندانسته اند، در حالی که چنین نیست، اصل وجود پله های فراوان دلیل بر عظمت بنا و داشتن طبقات متعدد است.

«سُقْف» (بر وزن شتر) جمع «سقف» است و بعضی آن را جمع «سقیفه» به معنی مکان مسقف، می دانند ولی قول اول مشهورتر است.

سپس می افزاید: «و برای خانه هایشان درها و تخت هائی (زیبا و نقره ای) قرار می دادیم که بر آن تکیه کنند (وَلِبُيُوتِهِمْ أَبْوَابًا وَسُرُرًا عَلَيْهَا يَتَكُونَ).

ممکن است این جمله، اشاره به درها و تخت های نقره باشد که چون در آیه قبل در مورد سقف ها آمده، در اینجا از تکرار آن خودداری شده، و نیز ممکن است وجود درها و تخت های متعدد (با توجه به این که أَبْوَابًا و سُرُرًا نکره است و در اینجا برای اهمیت آمده) خود دلیل بر عظمت آن قصرها باشد؛ زیرا هرگز

۱ - «لِبُيُوتِهِمْ» بدل اشتمال است از «لِمَنْ يَكْفُرُ بِالرَّحْمَنِ»، یا به معنی «علی» است، ای: علی بُيُوتِهِمْ، ولی احتمال اول صحیح تر است.

۲ - «مَعَارِج» جمع «معراج» به معنی وسیله ای است که انسان برای صعود به طبقات بالاتر از آن استفاده می کند.

برای یک خانه محقر درهای متعدد نمی گذارند، این مخصوص قصرها و خانه های مجلل است، و همچنین وجود تخت های بسیار.

باز به این هم اکتفا نکرده، می افزاید: علاوه بر همه اینها «انواع زیورها برای آنها قرار می دادیم (و زُخْرُفًا)» (۱).

تا زندگی مادی و پر زرق و برقشان از هر نظر تکمیل گردد، قصرهایی مجلل و چند اشکوبه با سقف هائی از نقره، و درها و تخت های متعدد، و انواع وسائل زینتی، و هر گونه نقش و نگار آن چنان که مطلوب و مقصود و معبود دنیاپرستان است.

سپس می افزاید: «ولی تمام اینها بهره زندگی دنیاست و آخرت نزد پروردگارت از آن پرهیزگاران است!» (وَ إِن كُلُّ ذَلِكُمْ لَمَّا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةُ عِنْدَ رَبِّكَ لِلْمُتَّقِينَ).

«زُخْرَف» در اصل به معنی هر گونه زینت و تجمل توأم با نقش و نگار است، و از آنجا که یکی از مهمترین وسائل زینت، طلا است به آن هم «زخرف» گفته شده است، و این که به سخنان بیهوده «مزخرف» می گویند به خاطر زرق و برقی است که به آن می دهند.

کوتاه سخن این که: این سرمایه های مادی و این وسائل تجملاتی دنیا، به قدری در پیشگاه پروردگار، بی ارزش است که می بایست تنها نصیب افراد بی ارزش همچون کفار و منکران حق باشد، و اگر مردم کم ظرفیت و دنیاطلب به

۱ - بعضی «زُخْرُفًا» را عطف بر «سُقُفًا» دانسته، و اشاره به وسائل زینتی مستقلی می دانند که در اختیار این گونه افراد گذارده می شود، و بعضی عطف بر «مِنْ فِضَّةً» دانسته اند و در اصل «مِنْ زُخْرَفٍ» بوده، سپس منصوب به «نزع خافض» شده، در این صورت، مفهوم جمله چنین می شود که سقف ها و درها و تخت های خانه های آنها را بعضی از طلا و بعضی از نقره قرار می دادیم (دقت کنید).

سوی بی ایمانی و کفر، متمایل نمی شدند، خداوند این سرمایه ها را تنها نصیب این گروه منفور و مطرود، می کرد، تا همگان بدانند مقیاس ارزش و شخصیت انسان این امور نیست.

نکته ها:

۱ - اسلام ارزش های غلط را درهم می شکند

به راستی تعبیری رساتر از آنچه در آیات فوق آمده برای درهم شکستن ارزش های دروغین پیدا نمی شود، برای دگرگون ساختن جامعه ای که محور سنجش شخصیت افراد در آن، تعداد شتران، مقدار درهم و دینار، و تعداد غلامان و کنیزان و خانه ها و وسائل تجملی است، تا آنجا که تعجب می کنند چرا «محمد» (صلی الله علیه وآله) یتیم و از نظر مادی، فقیر به نبوت برگزیده شده، اساسی ترین کار این است که این چهارچوب های غلط ارزشی درهم شکسته شود، و بر ویرانه آن ارزش های اصیل انسانی، تقوا و پرهیزگاری، و علم و دانش، ایثار و فداکاری، شهامت و گذشت بنا شود، در غیر این صورت همه اصلاحات، روبنائی و سطحی، و ناپایدار خواهد بود.

و این، همان کاری است که اسلام و قرآن و شخص پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) به عالی ترین وجهی انجام داد، و به همین دلیل، جامعه ای که از عقب افتاده ترین و خرافی ترین جوامع بشری بود، در مدتی کوتاه، آن چنان رشد و نمو کرد که در صف اول قرار گرفت.

جالب این که در حدیثی از پیغمبر گرامی (صلی الله علیه وآله) در تکمیل این برنامه می خوانیم: لَوْ وَزَّيْتُ الدُّنْيَا عِنْدَ اللَّهِ جَنَاحَ بُعُوضَةٍ مَا سَقَى الْكَافِرَ مِنْهَا شَرْبَةً مَاءٍ: «اگر دنیا به اندازه بال مگسی نزد خدا وزن داشت خداوند به کافر حتی یک

شربت آب نمی نوشانید» (۱).

امیرمؤمنان علی (علیه السلام) نیز در «خطبه قاصعه» سخن را در این زمینه به اوج رسانده می فرماید:

«موسی بن عمران (علیه السلام) با برادرش وارد بر فرعون شدند، در حالی که لباس های پشمین بر تن داشتند و در دست هر کدام عصای (چوپانی) بود، با او شرط کردند که اگر تسلیم فرمان خدا شود، حکومت و ملکش باقی می ماند، و عزت و قدرتش دوام خواهد یافت، اما او گفت: آیا از این دو تعجب نمی کنید؟ که با من شرط می کنند بقای ملک و دوام عزتم بستگی به خواسته آنها دارد، در حالی که فقر و بیچارگی از سر و وضعشان می بارد! (اگر راست می گویند) پس چرا دستبندهایی از طلا به آنها داده نشده است؟»

«این سخن را فرعون به خاطر بزرگ شمردن طلا، و جمع آوری آن، و تحقیر پشمینه پوشی گفت».

«اگر خدا می خواست به هنگام بعثت پیامبرانش، درهای گنج ها و معادن طلا و باغ های سبز و خرم را به روی آنان بگشاید، می گشود، و اگر اراده می کرد، پرندگان آسمان و حیوانات وحشی زمین را همراه آنان گسیل می داشت، ولی اگر این کار را می کرد آزمایش مردم از میان می رفت و پاداش و جزا بی اثر می شد»!

و در قسمت دیگری از همین خطبه می فرماید:

«مگر نمی بینید خداوند انسان ها را، از زمان آدم تا آخر جهان، با سنگ هایی که نه زیانی می رسانند و نه سودی، نه می بیند و نه می شنوند، آزمایش نموده، این سنگ ها را خانه مقدس خود (کعبه) قرار داده، و آن را موجب پایداری و قوام مردم ساخته است، آن را در پر سنگلاخ ترین مکان ها، و بی گیاه ترین نقاط روی

زمین، در تنگنای دره‌هایی مستقر ساخته، در میان کوه‌های خشن، شن‌های متراکم، چشمه‌های کم آب، آبادی‌های جدا و پر فاصله، که هیچ مرکبی به راحتی در آن زندگی نمی‌کند، و سپس آدم و فرزندانش را فرمان داد، که به آن سو توجه کنند و آن را مرکز تجمع خود سازند....».

«اگر خدا می‌خواست خانه مقدسش، و محل انجام مناسک حج را در میان باغ‌ها و نهرها و زمین‌های هموار و پر درخت و آباد، که دارای خانه‌ها و کاخ‌های بسیار و آبادی‌های به هم پیوسته، در میان گندم‌زارها و باغ‌های پر گل و گیاه، در میان بستان‌های زیبا و سرسبز و پرآب، در وسط باغستانی بهجت‌زا با جاده‌های راحت و آباد، قرار دهد، توانائی داشت، ولی در این حالت آزمایش و امتحان ساده‌تر بود، و پاداش و جزا نیز کمتر (و مردم به ارزش‌های فریبنده‌ظاهری مشغول می‌شدند و از ارزش‌های واقعی الهی غافل می‌گشتند)» (۱).

به هر حال، اساس انقلاب اسلامی انقلاب ارزشهاست، و اگر مسلمانان امروز در شرائطی سخت و ناگوار، تحت فشار دشمنان بی رحم و خونخوار قرار گرفته‌اند به خاطر همین است که آن ارزش‌های اصیل را رها ساخته، بار دیگر ارزش‌های جاهلی در میان آنان رونق گرفته است، مقیاس شخصیت، مال و مقام دنیا شده، و علم و تقوا و فضیلت را به فراموشی سپرده‌اند، در زرق و برق مادی فرو رفته، و از اسلام، بیگانه شده‌اند، و تا چنین است باید کفاره این خطای بزرگ را بپردازند، و تا تحول را از ارزش‌های حاکم بر وجودشان شروع نکنند، مشمول الطاف الهی نخواهند شد که: إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ (۲).

۱ - «نهج البلاغه»، خطبه ۱۹۲ (خطبه قاصعه).

۲ - رعد، آیه ۱۱.

۲ - پاسخ به یک سؤال

با مطالعه آیات فوق پیرامون تحقیر شدید زینت های ظاهری، و ثروت و مقام مادی، این سؤال مطرح می شود: پس چرا قرآن مجید در جای دیگر می گوید: قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَ الطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا خَالِصَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ: «بگو: چه کسی زینت های الهی را که برای بندگان خود آفریده، و روزی های پاکیزه را حرام کرده است؟! بگو: اینها در زندگی دنیا برای کسانی است که ایمان آورده اند؛ (اگر چه دیگران نیز با آنها مشارکت دارند؛ ولی) در قیامت خالص (برای مؤمنان) خواهد بود، این گونه آیات (خود) را برای کسانی که آگاهند شرح می دهیم»! (۱)

یا در جای دیگر می فرماید: يَا بَنِي آدَمَ خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ: «ای فرزندان آدم! زینت خود را به هنگام رفتن به مسجد، با خود بردارید» (۲)

چگونه این دو گروه از آیات با هم سازگار است؟!

در پاسخ باید به این نکته توجه داشت که: هدف در آیات مورد بحث شکستن ارزش های دروغین است، هدف این است که مقیاس شخصیت انسان ها را ثروت و زینت آنها نشمارند، نه این که امکانات مادی بد چیزی است، مهم این است که به آنها به صورت یک ابزار نگاه شود نه یک هدف متعالی و نهائی.

وانگهی، اینها در صورتی ارزش دارد که در حد معقول و شایسته و خالی از هر گونه اسراف و تبذیر باشد، نه ساختن کاخ هایی از طلا و نقره و گرد آوردن زینت های انبوهی از سیم و زر!

۱ - اعراف، آیه ۳۲.

۲ - اعراف، آیه ۳۱.

و از اینجا روشن می شود که نه بهره مند بودن گروهی از کفار و ظالمان از این مواهب مادی دلیل بر شخصیت آنها است، و نه محروم بودن مؤمنان از آن، و نه استفاده از این امور در حد معقول، به صورت یک ابزار، ضرری به ایمان و تقوای انسان می زند، و این است تفکر صحیح اسلامی و قرآنی.

۳۶ وَ مَنْ يَعِشْ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُقِصْ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ
 ۳۷ وَإِنَّهُمْ لَيَصُدُّونَهُمْ عَنِ السَّبِيلِ وَيَحْسَبُونَ أَنََّّهُمْ مُهْتَدُونَ
 ۳۸ حَتَّىٰ إِذَا جَاءَنَا قَالَ يَا لَيْتَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ بُعْدَ الْمَشْرِقَيْنِ فَبِئْسَ
 الْقَرِينُ
 ۳۹ وَ لَنْ يَنْفَعَكُمُ الْيَوْمَ إِذْ ظَلَمْتُمْ أَنَّكُمْ فِي الْعَذَابِ مُشْتَرِكُونَ
 ۴۰ أَفَأَنْتَ تُسْمِعُ الصُّمَّ أَوْ تَهْدِي الْعُمْى وَمَنْ كَانَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ

ترجمه:

۳۶ - و هر کس از یاد خدا روی گردان شود شیطان را به سراغ او می فرستیم پس همواره قرین اوست!
 ۳۷ - و آنها [= شیاطین] این گروه را از راه (خدا) باز می دارند، در حالی که گمان می کنند هدایت یافتگان حقیقی آنها هستند!
 ۳۸ - تا زمانی که نزد ما حاضر شود می گوید: «ای کاش میان من و تو فاصله مشرق و مغرب بود؛ چه بد همنشینی بودی»!
 ۳۹ - (ولی به آنها می گوییم:) هرگز این گفتگوها امروز به حال شما سودی ندارد، چرا که ظلم کردید؛ و همه در عذاب مشترکید!
 ۴۰ - (ای پیامبر) آیا تو می توانی سخن خود را به گوش کران برسانی، یا کوران و کسانی را که در گمراهی آشکاری هستند هدایت کنی؟!

تفسیر:

همنشین شیاطین!

از آنجا که در آیات پیشین سخن از دنیاپرستانی بود که همه چیز را بر معیارهای مادی ارزیابی می کنند، در آیات مورد بحث، از یکی از آثار مرگبار دلبستگی به دنیا که بیگانگی از خدا است سخن می گوید.

می فرماید: «و هر کس از یاد خدا روی گردان شود شیطان را به سراغ او می فرستیم، پس همواره قرین اوست!» (وَمَنْ يَعْشُ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُقَيِّضْ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ). (۱) - (۲) آری غفلت از ذکر خدا، و غرق شدن در لذات دنیا، و دلبستگی به زرق و برق آن، موجب می شود که شیطانی بر انسان مسلط گردد و همواره قرین او باشد، و رشته ای در گردنش افکنده، «می برد هر جا که خاطر خواه او است»!

بدیهی است، جای این ندارد که کسی تصور جبر از این آیه کند، چرا که این، نتیجه اعمالی است که خود آنها انجام داده اند، بارها گفته ایم: اعمال انسان، مخصوصاً غرق شدن در لذات دنیا و آلوده شدن به انواع گناهان، نخستین تأثیرش این است که پرده بر قلب و چشم و گوش انسان می افتد، او را از خدا بیگانه می کند، و شیاطین را بر او مسلط می سازد، و تا آنجا ادامه می یابد که گاهی راه بازگشت به روی او بسته می شود، چرا که شیاطین و افکار شیطانی از هر سو او را احاطه می کنند، و این نتیجه عمل خود انسان است هر چند نسبت آن به خداوند نیز، به عنوان «سبب الاسباب» بودن صحیح می باشد، این همان چیزی

۱ - «يَعْشُ» از ماده «عشو» (بر وزن نشر) هنگامی که با «الی» متعدی شود «عَشَوْتُ إِلَيْهِ» به معنی هدایت یافتن به وسیله چیزی است، هنگامی که با «عن» متعدی شود «عَشَوْتُ عَنْهُ» به معنی اعراض کردن و روی گردان شدن از چیزی است، و در آیه مورد بحث منظور همین است (لسان العرب ماده عشو).

۲ - «نُقَيِّضُ» از ماده «قیض» (بر وزن فیض) در اصل به معنی پوست روی تخم مرغ است سپس به معنی مستولی ساختن چیزی بر چیز دیگر آمده.

است که در آیات دیگر قرآن به عنوان «تزیین شیطان» (فَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ) (۱) یا «ولایت شیطان» (فَهُوَ وَلِيُّهُمْ الْيَوْمَ) (۲) تعبیر شده است.

قابل توجه این که جمله «نَقِیْضُ» با توجه به مفهوم لغوی آن، هم دلالت بر استیلاء شیاطین دارد، و هم قرین بودن آنها، در عین حال جمله «هُوَ لَهُ قَرِیْنٌ» بعد از آن آمده، تا این معنی را تأکید کند که، شیاطین از این گونه افراد هرگز جدا نمی شوند!

تعبیر به «رحمان» اشاره لطیفی است به این که آنها چگونه از خدائی که رحمت عامش همگان را فراگرفته روی گردان می شوند، و از یاد او غافل می گردند؟.

آیا چنین کسانی جز این سرنوشتی می توانند داشته باشند که، همنشین شیاطین، و محکوم فرمان آنها گردند؟

بعضی از مفسران احتمال داده اند: «شیاطین» در اینجا معنی وسیعی دارد که حتی شیاطین انس را شامل می شود، و آن را اشاره به «رؤسا و سردمداران ضلالت» دانسته اند که مستولی و مسلط بر غافلان از یاد خدا، می شوند و با آنها قرین هستند، و این توسعه بعید نیست.

سپس به دو امر مهم که شیاطین درباره این غافلان انجام می دهند اشاره کرده می فرماید: «و آنها (شیاطین) این گروه را از راه (خدا) باز می دارند» (وَإِنَّهُمْ لَيَصُدُّونَهُمْ عَنِ السَّبِيلِ). (۳) هر وقت اراده بازگشت کنند، سنگی بر سر راه آنها می افکنند و مانعی ایجاد

۱ و ۲ - نحل، آیه ۶۳.

۳ - ضمیر جمع در «انهم» و جمله بعد به «شیاطین» بر می گردد، هر چند قبلاً به صورت مفرد آمده چون در واقع معنی جمعی را داشته است.

می کنند، تا هرگز به صراط مستقیم بازنگردند.
و آن چنان طریق گمراهی را در نظر آنها زینت می دهند که: «گمان می کنند هدایت یافتگان حقیقی آنها هستند!» (وَيَحْسُبُونَ أَنَّهُمْ مُهْتَدُونَ).
همان گونه که در آیه ۳۸ سوره «عنکبوت» درباره «عاد» و «ثمود» می خوانیم: وَ زَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ وَ كَانُوا مُسْتَبْصِرِينَ: «شیطان اعمالشان را برای آنان آراسته بود، از این رو آنان را از راه (خدا) بازداشت، در حالی که بینا بودند».

خلاصه، این وضع همچنان ادامه پیدا می کند، انسان غافل و بی خبر در گمراهی خویش، و شیاطین در اضلال او، تا هنگامی که پرده ها کنار می رود، و چشم حقیقت بین او باز می شود، «تا زمانی که نزد ما حاضر می شود (می بیند ولی و قرینش همچنان با او است، همان کسی که عامل همه بدبختی های او بوده! فریاد می زند و) می گوید: ای کاش میان من و تو فاصله مشرق و مغرب بود؛ چه بد همنشینی بودی!» (حَتَّى إِذَا جَاءَنَا قَالَ يَا لَيْتَ بَيْنِي وَ بَيْنَكَ بُعْدَ الْمَشْرِقَيْنِ فَبِئْسَ الْقَرِينُ).

همه عذاب ها، یک طرف، و همنشینی با این قرین سوء، یک طرف، همنشینی با شیطانی که هر وقت به قیافه نفرت انگیز او می نگرد، تمام خاطره های گمراهی و بدبختیش در نظرش مجسم می گردد، کسی که زشتی ها را در نظرش زیبا جلوه می داد، و بیراهه را شاهراه، و گمراهی را هدایت، ای وای که او برای همیشه قرین و هم بند او است!.

آری، صحنه قیامت تجسمی است گسترده از صحنه های این جهان، و قرین و دوست و رهبر اینجا با آنجا یکی است، حتی به گفته بعضی از مفسران هر دو را

با یک زنجیر می بندند!

پیداست که منظور از «مشرقین» (دو مشرق)، «مشرق» و «مغرب» است؛ زیرا طبق عادت عرب به هنگامی که می خواهند از دو جنس مختلف تشبیه بسازند لفظ را از یکی انتخاب می کنند، مانند «شمسین» (اشاره به خورشید و ماه) و «ظهرین» (اشاره به نماز ظهر و عصر) و «عشائین» (اشاره به نماز مغرب و عشاء).

تفسیرهای دیگری نیز، ذکر کرده اند که به هیچ وجه در آیه مورد بحث مناسب به نظر نمی رسد، مانند «مشرق آغاز زمستان و مشرق آغاز تابستان»، هر چند در موارد دیگری مناسب است.

به هر حال، این تعبیر کنایه ای است از دورترین فاصله ای که به تصور می گنجند؛ چرا که «دوری مشرق و مغرب» ضرب المثل معروفی است در این زمینه.

ولی این آرزو، هرگز به جایی نمی رسد، و میان آنها و شیاطین هرگز جدائی نمی افتد، لذا در آیه بعد می افزاید: «(ولی به آنها می گوئیم؛) هرگز این گفتگوها امروز به حال شما سودی ندارد، چرا که ظلم کردید؛ و همه در عذاب مشترکید!» (وَ لَنْ يَنْفَعَكُمُ الْيَوْمَ إِذْ ظَلَمْتُمْ أَنْتُمْ فِي الْعَذَابِ مُشْتَرِكُونَ).

باید عذاب این همنشین سوء را با عذاب های دیگر برای همیشه ببینید. (۱)
و به این ترتیب امید آنها را در مورد جدائی از شیاطین برای همیشه مبدل به یأس می کند و چه طاقت فرسات تحمل این همنشینی؟!

۱ - به این ترتیب فاعل «يَنْفَع» همان گفتار سابق است که آرزو می کردند فاصله میان آنها و شیاطین فاصله مغرب و مشرق باشد، و جمله «إِذْ ظَلَمْتُمْ» بیان علت عدم نفع است، و جمله أَنْتُمْ فِي الْعَذَابِ مُشْتَرِكُونَ نتیجه این ظلم و ستم است.

در تفسیر این آیه، احتمالات دیگری نیز داده شده، از جمله این که: گاه انسان از دیدن دردمندان دیگر دردش تخفیف پیدا می کند، چرا که معروف است: الْبَلِيَّةُ إِذَا عَمَّتْ طَابَتْ: «هنگامی که بلا عمومی شد گوارا می شود»! (۱) اما به اینها گفته می شود، در آنجا چنین تسلی خاطری نیست چنان غرق عذابید که عذاب شیطان هم بند شما، مایه تسلی شما نخواهد شد. (۲)

این احتمال را نیز داده اند که، گاه مصیبتی فرا می رسد و انسان پیامدهای آن را میان خود و دوستان تقسیم می کند، و بار مصیبت سبک می شود، ولی در آنجا این مسأله نیز وجود ندارد، چرا که هر کدام سهم وافر از عذاب الهی دارند، بی آنکه از دیگری چیزی کاسته شود! ولی، با توجه به این که این آیه تکمیلی است برای آیه قبل، همان تفسیر اول که انتخاب کردیم مناسب تر است.

در اینجا قرآن این گروه را به حال خود می گذارد و روی سخن را به سوی پیامبر (صلی الله علیه وآله) کرده، از غافلان کوردلی که پیوسته او را تکذیب می کردند، و از قماش همان گروهی بودند که در آیات قبل از آنها سخن گفته شد، بحث کرده، می فرماید: «ای پیامبر! آیا تو می توانی سخن خود را به گوش کران برسانی؟ یا کوران و کسانی را که در گمراهی آشکاری هستند هدایت کنی؟»! (أَفَأَنْتَ تُسْمِعُ الصُّمَّ أَوْ تَهْدِي الْعُمْىَ وَمَنْ كَانَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ).

شبهه این معنی در آیات دیگری از قرآن مجید نیز آمده است، که افراد لجوج و هدایت ناپذیر، و هواپرستان بی بصیرت و غرق گناه را، به کران و کوران، و گاه

۱ - «بحار الانوار»، جلد ۳۲، صفحه ۲۶۱.

۲ - بنابراین تفسیر «أَنْتُمْ فِي الْعَذَابِ مُشْتَرِكُونَ» فاعل «يَنْفَعُ» خواهد بود، نه نتیجه آن.

به مردگان، تشبیه کرده است.

در آیه ۴۲ سوره «یونس» می خوانیم: أَفَأَنْتَ تُسْمِعُ الصُّمَّ وَلَوْ كَانُوا لَا يَعْقِلُونَ: «آیا تو می توانی سخن خود را به گوش کران برسانی هر چند نفهمند».

و در آیه ۸۰ «نمل» آمده است: إِنَّكَ لَا تُسْمِعُ الْمَوْتَى وَلَا تُسْمِعُ الصُّمَّ الدُّعَاءَ إِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ: «مسلماً تو نمی توانی سخنت را به گوش مردگان برسانی، و نمی توانی کران را هنگامی که روی برمی گردانند و پشت می کنند فراخوانی» همچنین آیات دیگر.

این تعبیرات، همه به خاطر آن است که قرآن برای انسان «دو نوع گوش و چشم و حیات» قائل است: گوش و چشم و حیات ظاهر، و گوش و چشم و حیات باطن. و مهم، بخش دوم از درک و دید و حیات است، که وقتی از کار بیفتد، نه پند و اندرز مفید خواهد بود و نه انداز و هشدار!

قابل توجه این که: در آیات گذشته، این گروه از مردم، به افرادی تشبیه شده بودند که چشمانی ضعیف و دید محدود دارند، و در آیه اخیر آنها را به کران و کوران تشبیه می کند، این به خاطر آن است که انسان هنگامی که مشغول به دنیا می شود، به کسی می ماند که چشمانش درد مختصری پیدا کرده هر قدر اشتغالش به دنیا بیشتر، و تمایلش به مادیات شدیدتر، و بی اعتنائیش به روحانیات فزونتر می گردد، از آن درد چشم به نقصان دید، و از آن، به مرحله کوری می رسد این همان چیزی است که دلائل قطعی در زمینه تشدید روحيات منفی و مثبت در انسان، و رسوخ ملکات در وجود او بر اثر تکرار و اصرار بر عمل، به ثبوت رسانده است و قرآن نیز همین ترتیب را رعایت فرموده. (۱)

- ۴۱ فَاِذَا نَذَهَبْنَ بِكَ فَاِنَّا مِنْهُمْ مُّتَقِمُونَ
 ۴۲ اَوْ تُرِيَنَّكَ الَّذِي وَعَدْنَاهُمْ فَاِنَّا عَلَيْهِمْ مُّقْتَدِرُونَ
 ۴۳ فَاسْتَمْسِكْ بِالَّذِي اُوْحِيَ اِلَيْكَ اِنَّكَ عَلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ
 ۴۴ وَ اِنَّهُ لَذِكْرٌ لَّكَ وَ لِقَوْمِكَ وَ سَوْفَ تُسْئَلُونَ
 ۴۵ وَ سَنُؤَلِّمُ مَنْ ارْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُسُلِنَا اُ جَعَلْنَا مِنْ دُونِ الرَّحْمَنِ
 اِلٰهَةً يُعْبَدُونَ

ترجمه:

- ۴۱ - و هر گاه تو را از میان آنها ببریم، حتماً از آنان انتقام خواهیم گرفت.
 ۴۲ - یا اگر (زنده بمانی و) آنچه را (از عذاب) به آنان وعده داده ایم، به تو نشان دهیم، باز ما بر آنها مسلطیم!
 ۴۳ - آنچه را بر تو وحی شده محکم بگیر که تو بر صراط مستقیمی.
 ۴۴ - و این مایه یادآوری (و عظمت) تو و قوم تو است و به زودی سؤال خواهید شد.
 ۴۵ - از رسولانی که پیش از تو فرستادیم بپرس: آیا غیر از خداوند رحمان معبودانی برای پرستش قرار دادیم؟!

تفسیر:

آنچه را بر تو وحی شده محکم بگیر
 در تعقیب آیات گذشته که از کفار لجوج و هدایت ناپذیر و ستمگر، سخن می گفت، در آیات مورد بحث، روی سخن را، به پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) کرده،

این گروه را شدیداً تهدید و پیامبر(صلی الله علیه وآله) را تسلی و آرامش خاطر می بخشد می فرماید: «و هر گاه تو را از میان آنها ببریم، حتماً از آنان انتقام خواهیم گرفت (و مجازاتشان می کنیم)»! (فَإِنَّمَا نَذْهَبَنَّ بِكَ فَإِنَّا مِنْهُمْ مُنْتَقِمُونَ).

منظور از بردن پیامبر(صلی الله علیه وآله) از میان آن قوم، خواه وفات پیامبر(صلی الله علیه وآله) باشد و یا هجرت او از «مکه» به «مدینه»، در هر حال اشاره به این است که اگر تو هم شاهد و ناظر نباشی، و آنها به راه خود همچنان ادامه دهند، ما شدیداً آنها را مجازات می کنیم، چرا که «انتقام» در اصل به معنی مجازات و کیفر دادن است، هر چند از آیات متعدد دیگری که در همین معنی در قرآن نازل شده، استفاده می شود: منظور از بردن پیامبر(صلی الله علیه وآله) وفات او است، چنان که در آیه ۴۶ سوره «یونس» آمده است: وَإِنَّمَا تُرِيدُكَ بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ أَوْ نَتَوَفَّيَنَّكَ فَإِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ ثُمَّ اللَّهُ شَهِيدٌ عَلَىٰ مَا يَفْعَلُونَ: «اگر ما، پاره ای از مجازات هائی را که به آنها وعده داده ایم، به تو نشان دهیم، و یا تو را از دنیا ببریم، (در هر حال)، بازگشتشان به سوی ماست؛ سپس خداوند بر آنچه آنها انجام می دادند گواه است»!

همین معنی در سوره «رعد» آیه ۴۰، و سوره «غافر» آیه ۷۷ نیز آمده است، و به این ترتیب تفسیر آیه، به مسأله «هجرت»، مناسب به نظر نمی رسد.

سپس می افزاید: «یا اگر (زنده بمانی و) آنچه را (از عذاب) به آنان وعده داده ایم به تو نشان دهیم، باز ما بر آنها مسلطیم»! (أَوْ تُرِيدُكَ الَّذِي وَعَدْنَاهُمْ فَإِنَّا عَلَيْهِمْ مُّقْتَدِرُونَ).

به هر حال آنها در چنگال قدرت ما هستند چه در میان آنها باشی، و چه نباشی، و مجازات و انتقام الهی در صورت ادامه کارهایشان حتمی است، چه در حیات تو باشد، و چه بعد از وفات تو، دیر و زود دارد اما تخلف ندارد.

این تأکیدهای قرآنی، ممکن است از یکسو، اشاره به بی صبری کفار باشد که می گفتند: «اگر راست می گوئی پس چرا بلا بر ما نازل نمی شود؟! و از سوی دیگر، انتظار مرگ پیامبر(صلی الله علیه و آله) را می کشیدند به گمان این که: هر گاه پای او در میان نباشد، همه چیز پایان می یابد.

بعد از این هشدارها، به پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله) دستور می دهد «آنچه را بر تو وحی شده محکم بگیر که تو بر صراط مستقیمی» (فَاسْتَمْسِكْ بِالَّذِي أُوحِيَ إِلَيْكَ إِنَّكَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ).

کمترین اعوجاج و کجی در کتاب و برنامه تو نیست، و عدم پذیرش گروهی از آنان، دلیل بر نفی حقانیت تو نخواهد بود، تو با نهایت جدیت به راه خویش ادامه ده، بقیه با ما است.

سپس می افزاید: «و این (قرآنی که بر تو وحی شده) مایه یادآوری (و عظمت) تو و قوم تو است (وَ إِنَّهُ لَذِكْرٌ لَّكَ وَلِقَوْمِكَ).

هدف، از نزول آن، بیدار ساختن انسان ها و آشنا نمودن آنها به وظائفشان است.

«و به زودی سؤال خواهید شد» (که با این برنامه الهی و این وحی آسمانی چه کردید؟! (وَ سَوْفَ تُسْأَلُونَ).

مطابق این تفسیر، «ذکر» در آیه فوق، به معنی «ذکر الله» و آشنائی و آگاهی بر تکالیف دینی است، همان گونه که در آیات ۵ و ۳۶ این سوره نیز به همین معنی آمده است، مانند بسیاری دیگر از آیات قرآن.

اصولاً یکی از نام های قرآن مجید، همان «ذکر» است، ذکر به معنی یادآوری

و «ذکر الله»، و کراراً این جمله را در سوره «قمر» می خوانیم: وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ: «ما قرآن را برای یادآوری آسان ساختیم؛ آیا کسی هست که متذکر شود». (۱)
از این گذشته جمله «وَسَوْفَ تُسْئَلُونَ» گواهی می دهد که منظور سؤال از عمل به این برنامه الهی است.

اما با این همه عجیب این است که، بسیاری از مفسران تفسیر دیگری برای این آیه برگزیده اند، که تناسبی با آنچه گفتیم ندارد، از جمله، گفته اند: معنی آیه این است که: «این قرآن مایه شرف و آبرو یا ذکر خیر برای تو و قوم تو است، و عرب و قریش، یا امت تو را شرافت می بخشد، چرا که به لغت آنان نازل شده است و به زودی از این نعمت الهی سؤال می شود». (۲)
درست است که قرآن مجید، آوازه پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) و عرب، بلکه همه مسلمانان را در جهان بلند ساخت، و بیش از چهارده قرن است که نام پیامبر (صلی الله علیه وآله) را به عظمت، هر صبح و شام بر مآذنه ها می برند، و قوم بی نام و نشان عرب جاهلی، در سایه آن نام و نشان یافت، و امت اسلامی در پرتو آن در جهان بلند آوازه شد.
و نیز درست است که «ذکر»، گاه به این معنی در قرآن مجید آمده، ولی، بدون شک، معنی اول در آیات قرآنی گسترده تر، و با هدف نزول قرآن و آیات مورد بحث، سازگارتر است.
بعضی از مفسران آیه ۱۰ سوره «انبیاء» را شاهد بر تفسیر دوم گرفته اند لَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ كِتَاباً فِيهِ ذِكْرُكُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ: «ما بر شما کتابی نازل کردیم که وسیله

۱ - قمر، آیات ۱۷ و ۲۲ و ۳۲ و ۴۰.

۲ - «مجمع البیان» - تفسیر «کبیر فخر رازی»، جلد ۲۷، صفحه ۲۱۵ - تفسیر «قرطبی» - تفسیر «مراغی» - تفسیر «ابوالفتح رازی» ذیل آیات مورد بحث.

تذکر (و بیداری) شما در آن است! آیا نمی فهمید؟! (۱)

در حالی که آن آیه نیز، متناسب تفسیر اول است چنان که در جلد «سیزدهم تفسیر نمونه»، ذیل همان آیه شرح داده ایم. (۲)

روایاتی در ذیل این آیه در منابع حدیث وارد شده است که در بحث نکات خواهد آمد.

سپس، برای نفی بت پرستی، و ابطال عقائد مشرکین، به دلیل دیگری پرداخته، می گوید: «از رسولانی که پیش از تو فرستادیم بپرس: آیا غیر از خداوند رحمان، معبودهائی برای پرستش قرار دادیم؟! (و سَأَلُ مَنْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُسُلِنَا أَوْ جَعَلْنَا مِنْ دُونِ الرَّحْمَنِ آلِهَةً يُعْبَدُونَ).

اشاره به این که، تمام انبیای الهی دعوت به توحید کرده اند، و همگی به طور قاطع بت پرستی را محکوم نموده اند، بنابراین پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) در مخالفتش با بت ها کار بی سابقه ای انجام نداده، بلکه سنت همیشگی انبیاء را احیاء نموده است، این بت پرستان و مشرکانند که بر خلاف مکتب تمام انبیاء، گام برمی دارند.

مطابق این تفسیر، سؤال کننده، هر چند پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) است، ولی منظور تمام امت و حتی مخالفان او هستند.

و کسانی که مورد سؤال واقع می شوند، پیروان انبیای پیشینند، پیروان راستین و مورد اطمینان آنها، و حتی افراد عادی آنها، چرا که از مجموعه سخنان آنها «خبر متواتر» به دست می آید که بیانگر «مکتب توحیدی» انبیاء است.

۱ - تفسیر «قرطبی»، ذیل آیات مورد بحث.

۲ - امر دیگری که ممکن است دلیل بر تفسیر مشهور بوده باشد، کلمه «قوم» است که در آیه فوق آمده، زیرا قرآن مایه تذکر جهانیان است، نه تنها قوم پیامبر (صلی الله علیه وآله) و یا ملت اسلام، ولی این سخن نیز قابل جواب است چرا که این گروه، قبل از دیگران از تذکرات قرآن بهره مند شدند و به همین دلیل روی آن تکیه شده است.

لازم به یادآوری است که، حتی منحرفان از اصل توحید (مانند مسیحیان امروز که طرفدار تثلیثند) باز دم از توحید می زنند، و می گویند: تثلیث ما با توحید، که آئین همه انبیاء است، منافاتی ندارد! و به این ترتیب مراجعه به این امت ها برای ابطال دعوی مشرکان کافی است. ولی جمعی از مفسران، احتمال دیگری در تفسیر آیه، با الهام از بعضی از روایات داده اند (۱) و آن این که، سؤال کننده، شخص پیغمبر (صلی الله علیه وآله) و سؤال شونده خود انبیای پیشین هستند، سپس افزوده اند: این موضوع در شب «معراج» تحقق یافت، چرا که پیامبر (صلی الله علیه وآله) با ارواح انبیای پیشین تماس گرفت، و برای تأکید امر توحید، این سؤال را مطرح نمود، و پاسخ شنید.

بعضی نیز، افزوده اند: در غیر شب «معراج» هم این ارتباط برای پیامبر (صلی الله علیه وآله) ممکن بوده، چرا که فاصله های زمانی و مکانی در ارتباط پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) با ارواح انبیاء، هرگز مانعی ایجاد نخواهد کرد، و آن بزرگوار در هر لحظه و هر مکان می تواند با آنها ارتباط گیرد.

البته این تفسیرها هیچ مشکل عقلی ندارد، ولی از آنجا که هدف از آیه نفی مذهب مشرکان است، نه آرامش روح پیامبر (صلی الله علیه وآله)، چرا که پیامبر (صلی الله علیه وآله) در مسأله توحید چنان غرق بود و از شرک بیزار، که نیازی به سؤال نداشت، و برای استدلال در مقابل مشرکان تماس روحانی پیامبر (صلی الله علیه وآله) با ارواح انبیای پیشین قانع کننده نبود، لذا تفسیر اول مناسب تر به نظر می رسد، و تفسیر دوم ممکن است اشاره به بطون آیه باشد، نه ظاهر آن، چرا که آیات قرآن ظاهری دارد و بطونی.

این موضوع، نیز قابل توجه است که از میان نام های خداوند در آیه فوق

۱ - این روایت در تفسیر «قرطبی» و تفسیر «فخر رازی» و «مجمع البیان» از «ابن عباس»، نقل شده است، و در تفسیر «نور الثقلین» دو روایت مفصل در این زمینه از کتاب «احتجاج» و تفسیر «علی بن ابراهیم» نقل شده است (به جلد ۴ تفسیر نور الثقلین صفحه ۶۰۵ تا ۶۰۷ مراجعه شود).

روی نام «رحمان» تکیه شده، اشاره به این که چگونه ممکن است خداوندی را که رحمت عامش همه را فرا گرفته، رها کنند و به سراغ بت هائی بروند که مبدأ هیچ سود و زیانی نیستند.

نکته:

قوم پیامبر کیانند؟

در این که منظور از «قوم» در آیه «وَإِنَّهُ لَذِكْرٌ لَّكَ وَلِقَوْمِكَ» چه اشخاصی هستند؟ سه احتمال وجود دارد:

نخست مجموع امت اسلامی، و دیگر قوم عرب، و سوم قبیله قریش.
و از آنجا که «قوم» در منطق قرآن در بسیاری از موارد، به امت های انبیاء یا اقوام معاصر آنها اطلاق شده، به نظر می رسد، در آیه فوق نیز همین معنی مورد نظر باشد.
بنابراین، قرآن مایه ذکر و آگاهی است برای همه امت اسلامی (طبق تفسیر اول) و مایه افتخار و شرف است برای همه آنها (طبق تفسیر دوم).

ولی در روایات متعددی که از منابع اهل بیت (علیهم السلام) رسیده می خوانیم که ائمه معصومین (علیهم السلام) می فرمودند: منظور از «قوم» در این آیه، ما خاندان پیغمبریم. (۱)
اما بعید نیست که اینها از قبیل بیان مصداق های روشن بوده باشد، خواه مفهوم قوم، مجموع امت اسلامی بوده باشد، و یا قوم عرب، و یا طائفه پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله)، در هر صورت ائمه اهل بیت (علیهم السلام) از واضح ترین مصداق های آن محسوب می شوند.

۱ - این احادیث را مؤلف تفسیر «نور الثقلین» در جلد ۴، صفحه ۶۰۴ و ۶۰۵ گردآوری کرده است.

- ۴۶ وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَ مَلَائِهِ فَقَالَ إِنِّي رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ
- ۴۷ فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِآيَاتِنَا إِذَا هُمْ مِنْهَا يَضْحَكُونَ
- ۴۸ وَ مَا نُرِيهِمْ مِنْ آيَةٍ إِلَّا هِيَ أَكْبَرُ مِنْ أُخْتِهَا وَ أَخَذْنَا هُمْ بِالْعَذَابِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ
- ۴۹ وَ قَالُوا يَا أَيُّهَا السَّاحِرُ ادْعُ لَنَا رَبَّكَ بِمَا عَهِدَ عِنْدَكَ إِنَّنَا لَمُهَنْتُونَ
- ۵۰ فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُمْ الْعَذَابَ إِذَا هُمْ يَنْكُثُونَ

ترجمه:

- ۴۶ - ما موسی را با آیات خود به سوی فرعون و درباریان او فرستادیم؛ (موسی به آنها) گفت: «من فرستاده پروردگار جهانیانم»
- ۴۷ - ولی هنگامی که او آیات ما را برای آنها آورد، به آن می خندیدند!
- ۴۸ - ما هیچ آیه (و معجزه ای) به آنان نشان نمی دادیم مگر این که از دیگری بزرگتر (و مهمتر) بود؛ و آنها را به (انواع) عذاب گرفتار کردیم شاید بازگردند!
- ۴۹ - (وقتی گرفتار بلا می شدند می) گفتند: «ای ساحر! پروردگارت را به عهدهی که با تو کرده بخوان (تا ما را برهاند) که ما هدایت خواهیم یافت!»
- ۵۰ - اما هنگامی که عذاب را از آنها بر طرف می ساختیم پیمان خود را می شکستند!

تفسیر:

فرعونیان مغرور و پیمان شکن

در این آیات، به گوشه ای از ماجرای پیغمبر خدا «موسی بن عمران» و برخورد او با «فرعون» اشاره شده، تا پاسخی باشد به گفتار بی اساس مشرکان که «اگر خدا می خواست پیامبری بفرستد، چرا مردی را از ثروتمندان «مکه» و «طائف» برای این مأموریت بزرگ انتخاب نکرد؟» زیرا «فرعون» نیز همین ایراد را به «موسی» (علیه السلام) داشت، و منطق او عیناً همین منطق بود، «فرعون» او را به خاطر لباس پشمینه اش و نداشتن زیورآلات طلا مورد ملامت و سرزنش قرار داد.

در آیه نخست می فرماید: «ما موسی را با آیات و نشانه های خود به سوی فرعون و اطرافیان و درباریان او فرستادیم» (وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَى بِآيَاتِنَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ).

«موسی به آنها گفت: من فرستاده پروردگار جهانیانم» (فَقَالَ إِنِّي رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ).

منظور از «آیات»، معجزاتی است که موسی (علیه السلام) در دست داشت، و حقانیت خود را به وسیله آن اثبات می کرد، که مهمترین آنها معجزه «عصا» و «ید بیضاء» بود.

و «ملاء» (بر وزن خلأ) چنان که قبلاً هم گفته ایم، از ماده «مَلَأَ» (بر وزن خلع) به معنی گروهی است که هدف مشترکی را تعقیب می کنند و ظاهر آنها چشم پر کن است گرفته شده، این کلمه در قرآن مجید، معمولاً به اشراف و ثروتمندان یا درباریان گفته می شود.

تکیه بر عنوان «رَبُّ الْعَالَمِينَ» در حقیقت از قبیل بیان مدعا توأم با دلیل

است، زیرا تنها کسی که پروردگار جهانیان است و مالک و مربی آنها است، شایسته عبودیت است، نه مخلوقات محتاج و نیازمندی همچون فراعنه و بت ها!

اکنون، ببینیم اولین برخورد فرعون و فرعونیان با دلائل منطقی و معجزات روشن موسی (علیه السلام) چه بود؟ قرآن در آیه بعد می گوید: «هنگامی که موسی با آیات ما به سراغ آنها آمد، همگی به آن می خندیدند» (فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِآيَاتِنَا إِذَا هُمْ مِنْهَا يَضْحَكُونَ).

این، نخستین برخورد همه طاغوت ها و جاهلان مستکبر، در برابر رهبران راستین است، جدی نگرفتن دعوت، و دلائل آنها، و همه را به سخریه و مضحکه پاسخ گفتن، تا به دیگران بفهمانند که اصلاً دعوت آنها قابل بررسی و مطالعه و جوابگویی نیست، و ارزش یک برخورد جدی را ندارد.

اما ما برای اتمام حجت، آیات خود را یکی بعد از دیگری فرستادیم «و هیچ آیه ای و معجزه ای به آنها نشان نمی دادیم، مگر این که از دیگری بزرگتر و مهمتر بود» (وَمَا نُرِيهِمْ مِنْ آيَةٍ إِلَّا هِيَ أَكْبَرُ مِنْ أُخْتِهَا). (۱)

خلاصه، نشانه های خود را که هر یک از دیگر مهمتر و گویاتر و کوبنده تر بود، به آنها ارائه دادیم، تا هیچ بهانه ای برای آنها باقی نماند، و از مرکب غرور و نخوت و خودخواهی پیاپی شوند.

و به این ترتیب، بعد از معجزه «عصا» و «ید بیضاء» معجزات «طوفان» و «جراد» و «قمل» و «ضفادع» و غیر اینها (۲) را به آنها نشان دادیم.

۱ - تعبیر به «اخت» (خواهر) در لغت عرب به معنی هم ردیف و هم سنخ است مانند دو خواهر نسبت به یکدیگر.

۲ - شرح معجزات نه گانه «موسی بن عمران» در ذیل آیه ۱۰۱ سوره «اسراء» (جلد ۱۲، ۲ صفحه ۳۰۹) آمده است.

سپس می افزاید: «آنها را به عذاب ها و مجازات های هشدار دهنده گرفتار نمودیم، شاید بیدار شوند و به راه حق بازگردند» (وَ أَخَذْنَاهُمْ بِالْعَذَابِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ). خشکسالی و قحطی و کمبود میوه ها، - چنان که در آیه ۱۳۰ سوره «اعراف» آمده، «وَ لَقَدْ أَخَذْنَا آلَ فِرْعَوْنَ بِالسِّنِينَ وَ نَقْصِ مِنَ الثَّمَرَاتِ» - به سراغ آنها آمد. گاه رنگ آب نیل به «رنگ خون» در می آمد که نه برای شرب قابل استفاده بود، و نه برای کشاورزی، و گاه آفات نباتی، غلات آنها را نابود کرد. این حوادث تلخ و دردناک، گر چه موقتاً آنها را بیدار می کرد و دست به دامن موسی(علیه السلام) می زدند هنگامی که طوفان حادثه فرو می نشست همه چیز را به دست فراموشی می سپردند، و موسی(علیه السلام) را آماج انواع تیرهای تهمت قرار می دادند.

چنان که در آیه بعد می خوانیم: «آنها گفتند: ای ساحر! پروردگارت را به عهدی که با تو کرده است، بخوان! تا ما را از این درد و رنج و بلا و مصیبت رهایی بخشد، و مطمئن باش که ما راه هدایت را پیش خواهیم گرفت!» (وَ قَالُوا يَا أَيُّهَا السَّاحِرُ ادْعُ لَنَا رَبَّكَ بِمَا عَهِدَ عِنْدَكَ إِنَّنَا لَمُهْتَدُونَ).

چه تعبیر عجیبی! از یکسو، ساحرش می خوانند، و از سوی دیگر برای رفع بلا، دست به دامنش می زنند! و از سوی سوم به او وعده قبول هدایت می دهند! و عدم تناسب این امور سه گانه در ظاهر، با یکدیگر، سبب تفسیرهای گوناگونی شده است: بعضی گفته اند: «ساحر» در اینجا به معنی «عالم» است، چرا که در آن زمان و

مخصوصاً در محیط «مصر»، ساحران را محترم می شمردند، و به عنوان دانشمندانی به آنها می نگریستند.

بعضی احتمال داده اند: «سحر» در اینجا به معنی انجام یک کار مهم است، همان گونه که در تعبیرات روزمره می گوئیم: فلان کس در کار خود آنقدر ماهر است گوئی، سحر می کند!

و گاه گفته اند: منظور «ساحر» در افکار گروهی از مردم است. و امثال این تفسیرها.

اما کسانی که با طرز فکر و سخن گفتن جاهلان از خود راضی، و مستکبران مغرور، و طاغوت های مستبد، آشنا باشند، می دانند آنها از این گونه تعبیرات ضد و نقیض فراوان دارند، و تعجب نیست که در آغاز، ساحرش بخوانند، سپس دست به دامنش بزنند، و در پایان وعده قبول هدایت دهند.

بنابراین، ظاهر تعبیرات آیه را، باید حفظ کرد و نیازی به توجیه و تفسیرهای دیگر، به نظر نمی رسد.

و به هر حال، از لحن آنها پیدا بوده، که در عین احساس نیاز به موسی(علیه السلام) وعده دروغین به او می دادند، و حتی به هنگام بیچارگی و عرض حاجت باز از مرکب غرور، پیاده نمی شدند، به همین جهت، تعبیر به «رَبِّک» (پروردگارت) و «بِمَا عَهِدَکَ» (به عهده ای که با تو نموده) کردند، و هرگز نگفتند پروردگار ما، و وعده ای که به ما فرموده، با این که موسی(علیه السلام) به آنها صریحاً گفته بود: من فرستاده پروردگار عالمیانم، نه پروردگار خودم.

آری، سبک مغزان مغرور، هنگامی که بر اریکه قدرت می نشینند چنین است منطقشان و راه و رسمشان.

ولی، به هر حال موسی (علیه السلام)، به خاطر این تعبیرات نیش دار و موهن، هرگز دست از هدایت آنها برنداشت، و از خیره سری آنها مأیوس و خسته نشد، همچنان به کار خود ادامه داد، بارها دعا کرد، تا طوفان بلاها فرونشیند و فرو نشست، اما چنان که آیه بعد می گوید: «هنگامی که عذاب را از آنها بر طرف می ساختیم، آنها پیمان های خود را می شکستند و به لجاجت و انکار خود ادامه می دادند» (فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُمْ الْعَذَابَ إِذَا هُمْ يَنْكُثُونَ).

اینها همه، درس هائی است زنده و گویا برای مسلمانان، و تسلیت خاطری است برای شخص پیامبر (صلی الله علیه وآله) که از لجاجت و سرسختی مخالفان هرگز خسته نشوند، و گرد و غبار یأس و نومیدی بر روح و جانیشان ننشیند، و بدانند: «رگ، رگ است این آب شیرین و آب شور» و با استقامت و پایداری هر چه بیشتر، به راه خود ادامه دهند، همان گونه که موسی (علیه السلام) و بنی اسرائیل ادامه دادند، و سرانجام بر فرعونیان پیروز گشتند.

و نیز، هشدارى است به دشمنان لجوج و سرسخت، که آنها هرگز از فرعون و فرعونیان قوی تر و قدرتمندتر نیستند، سرانجام کار آنها را ببینند و در عاقبت کار خویش ببندیشند.

- ۵۱ وَ نَادَىٰ فِرْعَوْنُ فِي قَوْمِهِ قَالَ يَا قَوْمِ أَلَيْسَ لِي مُلْكُ مِصْرَ وَ هَذِهِ
الْأَنْهَارُ تَجْرِي مِن تَحْتِي أ فُلَا تُبْصِرُونَ
- ۵۲ أَمْ أَنَا خَيْرٌ مِّنْ هَذَا الَّذِي هُوَ مَهِينٌ وَ لَا يَكَاذُ يُبِينُ
- ۵۳ فَلَوْلَا أَلْقَىٰ عَلَيْهِ أَصُورَةٌ مِّنْ ذَهَبٍ أَوْ جَاءَ مَعَهُ الْمَلَائِكَةُ مُقْتَرِنِينَ
- ۵۴ فَاسْتَخَفَّ قَوْمَهُ فَاطَاعُوهُ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ
- ۵۵ فَلَمَّا أَسْفَوْنا انْتَقَمْنَا مِنْهُمْ فَأَغْرَقْنَاهُمْ أَجْمَعِينَ
- ۵۶ فَجَعَلْنَاهُمْ سَلَفًا وَ مَثَلًا لِّلْآخِرِينَ

ترجمه:

- ۵۱ - فرعون در میان قوم خود ندا داد و گفت: «ای قوم من! آیا حکومت مصر از آن من نیست، و این نهرها تحت فرمان من جریان ندارد؟! آیا نمی بینید؟!»
- ۵۲ - مگر نه این است که من از این مردی که از خانواده و طبقه پستی است و هرگز نمی تواند فصیح سخن بگوید برترم؟!»
- ۵۳ - (اگر راست می گوید) چرا دستبندهای طلا به او داده نشده، یا این که چرا فرشتگان دوشادوش او نیامده اند (تا گفتارش را تأیید کنند)؟!»
- ۵۴ - (فرعون) قوم خود را سبک شمرد، در نتیجه از او اطاعت کردند؛ آنان قومی فاسق بودند.
- ۵۵ - اما هنگامی که ما را به خشم آوردند، از آنها انتقام گرفتیم و همه را غرق کردیم. ۵۶ - و آنها را پیشگامان (در عذاب) و عبرتی برای آیندگان قرار دادیم.

تفسیر:

اگر پیامبر است چرا دستبند طلا ندارد؟!

منطق «موسی» (علیه السلام) از یکسو، و معجزات گوناگونش از سوئی دیگر، و بلاهائی که بر سر مردم «مصر» فرود آمد و به برکت دعای موسی (علیه السلام) برطرف شد از سوی سوم، تأثیر عمیقی در محیط گذاشت، و افکار توده های مردم را نسبت به فرعون متزلزل ساخت، و تمام نظام مذهبی و اجتماعی آنها را زیر سؤال برد.

اینجا بود که، فرعون با سفسطه بازی و مغلطه کاری، می خواست جلو نفوذ موسی (علیه السلام) را در افکار مردم «مصر» بگیرد، دست به دامن ارزش های پستی می زند که، بر آن محیط حاکم بود، و خود را با این ارزش ها با موسی (علیه السلام) مقایسه می کند تا برتری خویش را به ثبوت رساند، چنان که قرآن در آیات مورد بحث، می گوید:

«فرعون در میان قوم خود ندا داد: ای قوم من! آیا حکومت سرزمین پهناور مصر از آن من نیست؟ و این نه‌های عظیم تحت فرمان من قرار ندارد؟ و از قصر و مزارع و باغ های من نمی گذرد؟ آیا نمی بینید؟» (وَ نَادَىٰ فِرْعَوْنُ فِی قَوْمِهِ قَالَ يَا قَوْمِ أَلَيْسَ لِي مُلْكُ مِصْرَ وَ هَذِهِ الْأَنْهَارُ تَجْرِي مِن تَحْتِي أَفَلَا تُبْصِرُونَ). (۱)

ولی، موسی (علیه السلام) چه دارد؟ هیچ، یک عصا و یک لباس پشمینه! آیا شخصیت از آن او است یا از آن من؟ آیا او سخن حق می گوید، یا من می گویم؟ چشم های خود را باز کنید و درست مطلب را بنگرید.

و به این ترتیب، فرعون ارزش های قلابی را به چشم مردم «مصر» کشید، و همانند بت پرستان عصر جاهلیت، در برابر پیغمبر اسلام (صلی الله علیه وآله) مال و مقام را

۱ - «واو» در جمله «وَ هَذِهِ الْأَنْهَارُ تَجْرِي مِن تَحْتِي» ممکن است عاطفه باشد (عطف بر «مُلْكُ مِصْرَ») و ممکن است حالیه باشد (تفسیر کشاف) ولی احتمال اول مناسب تر به نظر می رسد.

ارزش های واقعی انسانی گرفت.

تعبیر به «نادی» (ندا داد) نشان می دهد که فرعون، مجلس عظیمی از سرشناسان مملکت تشکیل داد، و با صدائی رسا و بلند، همه را مخاطب ساخته و این جمله ها را بازگو نمود، یا این که دستور داد: ندای او را به عنوان یک بخشنامه در سرتاسر کشور، منعکس کنند.

تعبیر به «انهار» جمع «نهر» با این که منظور از آن «رود نیل» است، به خاطر آن است که این رود عظیم که همانند دریای پهناوری است، به شعبه های بسیار زیادی تقسیم می شد، و سراسر مناطق آباد مصر را مشروب می ساخت.

بعضی از مفسران گفته اند: «رود نیل» ۳۶۰ شاخه داشت، که مهمترین آنها «نهر الملک»، «نهر طولون»، «نهر دمیاط» و «نهر تنیس» بود.

چرا فرعون مخصوصاً روی شاخه های نیل تکیه می کند؟ برای این که تمام آبادی «مصر» و ثروت و قدرت و تمدن آنها، از «نیل» سرچشمه می گرفت، لذا فرعون به آن می نازد و بر موسی (علیه السلام) فخر می فروشد!

تعبیر به «تَجْرِی مِنْ تَحْتِی»، به این معنی نیست که «رود نیل» از زیر قصر من می گذرد، آن گونه که جمعی از مفسران گفته اند؛ چرا که «رود نیل» از آن عظیم تر بود که از زیر قصر فرعون بگذرد، اگر منظور از کنار قصر او باشد بسیاری از قصرهای مصر چنین بود، و غالب آبادی ها در دو حاشیه این شط عظیم قرار داشت، بلکه منظور این است، این رود تحت فرمان من است و نظام تقسیم آن بر آبادی ها، طبق مقرراتی است که من اراده می کنم.

سپس می افزاید: «بدون شک من از این فرد که مقام و نژادی پست دارد، و هرگز نمی تواند فصیح سخن بگوید، برترم» (أَمْ أَنَا خَيْرٌ مِنْ هَذَا الَّذِي هُوَ مَهِينٌ وَ

لَا يَكَاذُ يُبَيِّنُ (۱).

و به این ترتیب، دو افتخار بزرگ برای خود (حکومت مصر، و مالکیت نیل) و دو نقطه ضعف برای موسی (علیه السلام) (فقر، و لکنت زبان) بیان کرد.

در حالی که موسی (علیه السلام) هرگز در آن زمان لکنت زبان نداشت، چرا که خداوند دعای او را مستجاب کرد، و سنگینی زبانش را بر طرف ساخت، چرا که به هنگام بعثت عرضه داشت: وَ احْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي: «خداوندا گره را از زبانی بگشای» (۲) و مسلماً دعایش مستجاب شد، و قرآن نیز گواه بر آن است.

نداشتن ثروت فراوان، و لباس های مجلل و کاخ های پر زرق و برق که معمولاً از طریق ظلم و ستم، بر محرومان حاصل می شود، نه تنها عیب نیست بلکه افتخار است و کرامت و ارزش. تعبیر به «مُهَيِّن» (پست)، ممکن است اشاره به طبقات اجتماعی آن زمان باشد، که ثروتمندان و اشراف قلدر را طبقه بالا، و زحمتکشان کم درآمد را طبقه پست می پنداشتند، و یا اشاره به نژاد موسی (علیه السلام) باشد، که از بنی اسرائیل بود، و «قبطیان» فرعونى خود را آقا و سرور آنها می پنداشتند.

سپس فرعون به دو بهانه دیگر متشبه شده گفت: «چرا دستبند هائی از طلا به او داده نشده؟! یا این که چرا فرشتگان همراه او نیامده اند تا گفتار او را تصدیق کنند؟! (فَلَوْ لَا أَلْقَىٰ عَلَيْهِ أَسْوَرةً مِنْ ذَهَبٍ أَوْ جَاءَ مَعَهُ الْمَلَائِكَةُ مُقْتَرِنِينَ) (۳).

اگر خداوند، او را رسول خود قرار داده، چرا همچون رسولان دیگر به او

۱ - جمعی «ام» را در جمله بالا «منقطعه» و به معنی «بل» گرفته اند، و بعضی آن را «متصله» و مربوط به جمله أ فَلَا تُبْصِرُونَ دانسته اند، و در تقدیر چنین است: أ فَلَا تُبْصِرُونَ أَمْ تُبْصِرُونَ، أَنَا خَيْرٌ مِنْ هَذَا....

۲ - طه، آیه ۲۷.

۳ - «مُقْتَرِنِينَ» به معنی «متتابعین» یا «متعاضدین» آمده، و بعضی گفته اند اقتران در اینجا به معنی تقارن است.

دستبند طلا نداده، و یار و معاونانی برای او قرار نداده است؟. می گویند: فرعونیان عقیده داشتند که رؤسا باید دستبند و گردن بند طلا زینت خود کنند، لذا از این که موسی (علیه السلام) چنین زینت آلاتی همراه نداشت، و به جای آن لباس پشمینه چوپانی در تن کرده بود، اظهار تعجب می کردند، و چنین است حال جمعیتی که معیار سنجش شخصیت، در نظر آنها طلا و نقره و زینت آلات است.

اما پیامبران الهی، با کناره گیری از این مسائل مخصوصاً می خواستند این ارزش های کاذب و دروغین را ابطال کنند، و ارزش های اصیل انسانی یعنی علم و تقوا و پاکی را جانشین آن سازند؛ چرا که تا نظام ارزشی یک جامعه اصلاح نشود آن جامعه، هرگز روی سعادت به خود نخواهد دید.

به هر حال، این بهانه فرعون درست شبیه بهانه ای بود که در چند آیه قبل از قول مشرکان «مکه» نقل شد که می گفتند: چرا قرآن بر یکی از ثروتمندان «مکه و طائف» نازل نشده؟! بهانه دوم، همان بهانه معروفی است که، بسیاری از امم گمراه و سرکش در برابر پیامبران مطرح می کردند: گاه می گفتند: چرا او انسان است و فرشته نیست؟ و گاه می گفتند: اگر انسان است لااقل چرا فرشته ای همراه او نیامده؟

در حالی که، رسولان مبعوث به انسان ها باید از جنس خود آنها باشند تا نیازها و مشکلات و مسائل آنها را لمس کنند، و به آن پاسخ گویند، و بتوانند از جنبه عملی الگو و اسوه ای برای آنها باشند. (۱)

لازم به یادآوری است که، «أَسْوَرَةُ» جمع «سوار» (بر وزن هزار) به معنی

۱ - در جلد پنجم تفسیر «نمونه» ذیل آیه ۹ سوره «انعام» بحث مشروحی در این زمینه آمده است. (صفحه ۱۵۹).

دستبند است، خواه از طلا باشد یا نقره، و اصل آن از واژه فارسی «دستواره» گرفته شده (اساور نیز جمع جمع است).

در آیه بعد، قرآن به نکته لطیفی اشاره می کند، و آن این که: فرعون از واقعیت امر، چندان غافل نبود، و به بی اعتباری این ارزش ها کم و بیش توجه داشت، ولی «او قوم خود را تحمیق کرد، و عقول آنها را سبک شمرد و از وی اطاعت کردند!» (فَاسْتَخَفَّ قَوْمَهُ فَاَطَاعُوهُ).

اصولاً، راه و رسم همه حکومت های جبار و فاسد این است که، برای ادامه خودکامگی، باید مردم را در سطح پائینی از فکر و اندیشه نگه دارند، و با انواع وسائل آنها را تحمیق کنند، آنها را در یک حال بی خبری از واقعیت ها فرو برند و ارزش های دروغین را، جانشین ارزش های راستین کنند، و دائماً آنها را نسبت به واقعیت ها شستشوی مغزی دهند.

چرا که، بیدار شدن ملت ها، و آگاهی و رشد فکری ملت ها، بزرگترین دشمن حکومت های خودکامه و شیطانی است که با تمام قوا با آن مبارزه می کنند!

این شیوه فرعونی یعنی استخفاف عقول، با شدت هر چه تمام تر در عصر و زمان ما، بر همه جوامع فاسد حاکم است، اگر فرعون برای نیل به این هدف، وسائل محدودی در اختیار داشت، طاغوتیان امروز با استفاده از وسائل ارتباط جمعی، مطبوعات، فرستنده های رادیو تلویزیونی، و انواع فیلم ها، و حتی ورزش در شکل انحرافی، و ابداع انواع مدهای مسخره، به استخفاف عقول ملت ها می پردازند، تا در بی خبری کامل، فرو روند و از آنها اطاعت کنند، به همین دلیل دانشمندان و متعهدان دینی که خط فکری و مکتبی انبیاء را تداوم می بخشند وظیفه سنگین در مبارزه با برنامه «استخفاف عقول» بر عهده دارند که

از مهمترین وظائف آنها است.

جالب این که، آیه فوق را با این جمله تکمیل و پایان می دهد «آنها گروهی فاسق بودند» (إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ).

اشاره به این که، این قوم گمراه اگر فاسق و خارج از اطاعت فرمان خدا و حکم عقل نبودند، تسلیم چنین تبلیغات و تَرهّاتی نمی شدند، و اسباب گمراهی خود را به دست خویش فراهم نمی ساختند، به همین دلیل، آنها هرگز در این گمراهی معذور نبودند، درست است که فرعون عقل آنها را دزدید و به طاعت خویش واداشت، ولی آنها نیز با «تسلیم کورکورانه»، موجبات این دزدی را فراهم ساختند.

آری، آنها فاسقانی بودند که از فاسقی تبعیت می کردند.

این بود جنایات فرعون و فرعونیان و مغلطه کاری هایشان در مقابل فرستاده الهی موسی (علیه السلام)، اما اکنون ببینیم بعد از آن همه وعظ و ارشاد و اتمام حجت ها از طرق گوناگون، و عدم تسلیم آنها در مقابل حق، سرانجام کار آنها به کجا رسید؟!.

می فرماید: «هنگامی که ما را با اعمالشان به خشم آوردند از آنها انتقام گرفتیم، و همه را غرق نمودیم»! (فَلَمَّا أَسْفُونَا اِنَّتَقَمْنَا مِنْهُمْ فَأَغْرَقْنَاهُمْ أَجْمَعِينَ).

خداوند، مخصوصاً از میان تمام مجازات ها، مجازات غرق را برای آنها انتخاب نمود؛ چرا که تمام عزت و شوکت و افتخار و قدرتشان، با همان رود عظیم «نیل» و شاخه های بزرگ و فراوانش بود، که فرعون از میان تمام منابع قدرتش روی آن تکیه کرد، و گفت: أَلَيْسَ لِي مُلْكُ مِصْرَ وَ هَذِهِ الْأَنْهَارُ تَجْرِي مِنْ تَحْتِي: «آیا حکومت مصر از آن من نیست، و این نهرها تحت فرمان من نمی باشد؟! آری، باید همان چیزی که مایه حیات و قدرت آنها است عامل فنا و

نابودی و گورستانشان گردد، تا همگان عبرت گیرند! (۱)

«آسَفُونَا» از ماده «آسَفَ» هم به معنی «اندوه» آمده و هم «غضب»، بلکه به گفته «راغب» در «مفردات» گاه به «اندوه توأم با غضب» گفته می شود، و گاه به هر یک از این دو جداگانه، چرا که حقیقت آن: هیجانی درونی است که انسان را به انتقام دعوت می کند، هر گاه نسبت به زیردستان باشد، در شکل غضب ظاهر می شود، هر گاه نسبت به بالادستان باشد، به صورت اندوه آشکار می گردد، لذا وقتی از «ابن عباس» درباره «حزن» و «غضب» سؤال کردند، گفت: ریشه هر دو یکی است اما لفظ آن مختلف است! (۲)

بعضی از مفسران، «آسَفُونَا» را به معنی «آسَفُوا رُسُلَنَا» (فرستادگان ما را محزون و غمگین ساختند) تفسیر کرده اند، ولی این تفسیر، بعید به نظر می رسد و ضرورتی برای چنین خلاف ظاهری وجود ندارد.

این نکته نیز قابل توجه است که، نه حزن و اندوه درباره خداوند مفهومی دارد، و نه خشم به آن معنی که در میان ما معروف است، بلکه خشم و غضب خداوند به معنی «اراده مجازات»، و رضایت او به معنی «اراده ثواب» است.

در آخرین آیه مورد بحث، به عنوان یک نتیجه گیری از مجموع این سخن می فرماید: «ما آنها را پیشگامان در عذاب و عبرتی برای آیندگان قرار دادیم» (فَجَعَلْنَاهُمْ سَلَفًا وَمَثَلًا لِلْآخِرِينَ). «سَلَف» در لغت به معنی «هر چیز متقدم» است، و لذا به نسل های پیشین «سلف» و به نسل های بعد از آنها «خلف» اطلاق می شود، و به معاملاتی که به

۱ - چنان که شاعر گوید:

در سر، داری، که با شدت، سرداری هم در سِرِ آن روی، که در، سرداری!

۲ - «مفردات راغب» ماده «اسف».

صورت پیش خرید انجام می گیرد نیز «سلف» می گویند چرا که قیمت آن قبلاً پرداخته می شود.

و «مَثَل» به سخنی می گویند که در میان مردم به عنوان عبرت رائج و جاری می شود، و از آنجا که ماجرای زندگی فرعون و فرعونیان و سرنوشت دردناک آنها درس عبرت بزرگی بود، در این آیه به عنوان «مثل» برای آیندگان یاد شده است.

- ۵۷ وَ كَمَا ضَرَبَ ابْنُ مَرْيَمَ مَثَلًا إِذَا قَوْمُكَ مِنْهُ يَصِدُّونَ
 ۵۸ وَ قَالُوا أَا إِلَهُنَا خَيْرٌ أَمْ هُوَ مَا ضَرَبُوهُ لَكَ إِلَّا جَدَلًا بَلْ هُمْ قَوْمٌ خَصِمُونَ
 ۵۹ إِنْ هُوَ إِلَّا عَبْدٌ أَنْعَمْنَا عَلَيْهِ وَ جَعَلْنَاهُ مَثَلًا لِبَنِي إِسْرَائِيلَ
 ۶۰ وَ لَوْ نَشَاءُ لَجْعَلْنَا مِنْكُمْ مَلَائِكَةً فِي الْأَرْضِ يَخْلُفُونَ
 ۶۱ وَ إِنَّهُ لَعِلْمٌ لِلْسَّاعَةِ فَلَا تَمْتَرُنَّ بِهَا وَ اتَّبِعُونِ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ
 ۶۲ وَ لَا يَصُدُّكُمْ الشَّيْطَانُ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ

ترجمه:

- ۵۷ - و هنگامی که درباره فرزند مریم مثلی زده شد، ناگهان قوم تو به خاطر آن فریاد راه انداختند.
 ۵۸ - و گفتند: «آیا خدایان ما بهترند یا او؟! (اگر معبودان ما در دوزخند، مسیح نیز در دوزخ است؛ چرا که معبود واقع شده)» ولی آنها این مثل را جز از طریق جدال (و لجاج) برای تو نزدند؛ آنها گروهی کینه توز و پرخاشگرند.
 ۵۹ - مسیح فقط بنده ای بود که ما نعمت به او بخشیدیم و او را نمونه و الگویی برای بنی اسرائیل قرار دادیم.
 ۶۰ - و هر گاه بخواهیم به جای شما در زمین فرشتگانی قرار می دهیم که جانشین (شما) گردند!
 ۶۱ - و او [= مسیح] سبب آگاهی بر روز قیامت است. (زیرا نزول عیسی گواه نزدیکی رستاخیز است)؛ هرگز در آن تردید نکنید؛ و از من پیروی کنید که این راه

مستقیم است.

۶۲ - و شیطان شما را (از راه خدا) باز ندارد، که او دشمن آشکار شما است.

شأن نزول:

در «سیره ابن هشام» چنین آمده است: رسول خدا (صلی الله علیه وآله) روزی با «ولید بن مغیره» در مسجد نشسته بود «نضر بن حارث» نیز آمد و در کنار آنها نشست، گروهی از سران قریش نیز در مجلس بودند، پیامبر (صلی الله علیه وآله) با آنها سخن گفت، «نضر» به مقابله برخاست، پیامبر (صلی الله علیه وآله) با دلائل منطقی (پیرامون بطلان بت پرستی) او را محکوم ساخت، سپس این آیه را بر آنها خواند: **إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ أَنْتُمْ لَهَا وَارِدُونَ * لَوْ كَانَ هَؤُلَاءِ آلَهُهُ مَا وَرَدُوهَا وَكُلٌّ فِيهَا خَالِدُونَ...** «شما و آنچه غیر خدا می پرستید، هیزم جهنم خواهید بود؛ و همگی در آن وارد می شوید. * اگر اینها خدایانی بودند، هرگز وارد آن نمی شدند! در حالی که همگی در آن جاودانه خواهند بود». (۱)

بعد از این ماجرا پیامبر (صلی الله علیه وآله) از جا برخاست، و رفت، در این هنگام «عبدالله بن زبیری» آمد، و به آن جمع پیوست، «ولید» به «عبدالله» گفت: «نضر بن حارث» در مقابل «محمد» (صلی الله علیه وآله) درمانده شد، و پاسخی نداشت بدهد، محمد (صلی الله علیه وآله) گمان می کند ما و همه معبودهایمان هیزم دوزخیم!

«عبدالله» گفت: به خدا سوگند اگر من او را می دیدم پاسخش را می دادم، از او بپرسید آیا درست است که همه معبودان با عابدانشان در دوزخند؟ اگر چنین است، ما فرشتگان را می پرستیم، و یهود «عزیر» را و نصاری «عیسی بن مریم» را (چه عیبی دارد که ما با فرشتگان و پیامبرانی چون «عزیر» و «مسیح» باشیم!).

این پاسخ برای «ولید» و کسانی که در مجلس بودند جالب آمد، و معتقد بودند که دلیل دندان شکنی است، این سخن را خدمت پیامبر(صلی الله علیه وآله) گفتند، رسول الله(صلی الله علیه وآله) فرمود: «آری هر کس دوست داشته باشد که معبود واقع شود او هم با عابدانش در دوزخ خواهد بود، این بت پرستان در حقیقت شیاطین را می پرستیدند، و هر چیز را که شیطان به آنها دستور می داد».

اینجا بود که آیه شریفه: إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَى أُولَٰئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ: «(اما) کسانی که از قبل، وعده نیک از ما به آنها داده شده [= مؤمنان صالح] از آن دور نگاه داشته می شوند» نازل شد (۱) و نیز آیه: وَلَمَّا ضُرِبَ ابْنُ مَرْيَمَ مَثَلًا إِذَا قَوْمُكَ مِنْهُ يَصِدُّونَ (۲) (آیه مورد بحث) نازل گردید. (۳)

تفسیر:

کدام معبودان در دوزخند؟

این آیات که پیرامون مقام عبودیت حضرت مسیح(علیه السلام)، و نفی گفتار مشرکان درباره الوهیت او و بت ها سخن می گوید، تکمیلی است برای بحث هایی که در آیات گذشته، پیرامون دعوت موسی(علیه السلام) و مبارزه او با بت پرستان فرعونی آمد، و هشدار است به مشرکان عصر پیامبر(صلی الله علیه وآله) و همه مشرکان جهان.

گر چه این آیات سربسته سخن می گوید، ولی با قرائنی که در خود آیات و آیات دیگر قرآن وجود دارد، محتوای آن علی رغم تفسیرهای گوناگونی که مفسران ذکر کرده اند، پیچیده نیست.

نخست می فرماید: «هنگامی که درباره فرزند مریم مثلی زده شد، ناگهان قوم

۱ - انبیاء، آیه ۱۰۱.

۲ - زخرف، آیه ۵۷.

۳ - «سیره ابن هشام»، جلد اول، صفحه ۳۸۵ (با کمی تلخیص).

تو از آن می خندیدند و رویگردان می شدند» (وَلَمَّا ضُرِبَ ابْنُ مَرْيَمَ مَثَلًا إِذَا قَوْمُكَ مِنْهُ يَصِدُّونَ). (۱)

این مثل چه بوده؟ و چه کسی آن را در مورد عیسی بن مریم (علیه السلام) بیان کرده است؟ این همان سؤالی است که در پاسخ آن، میان مفسران گفتگو است، و کلید فهم تفسیر آیه نیز در آن نهفته است، دقت در آیات بعد روشن می سازد که «مثل» از ناحیه مشرکان بوده، و در ارتباط با بت ها بیان شده است؛ زیرا در آیات بعد می خوانیم: مَا ضَرَبُوهُ لَكَ إِلَّا جَدَلًا؛ «ولی آنها این مثل را جز از طریق جدال (و لجاج) برای تو نزدند».

با توجه به این حقیقت، و آنچه در شأن نزول آمده، روشن می شود که منظور از مثال همانست که مشرکان به عنوان استهزاء، به هنگام شنیدن آیه شریفه: إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ؛ «شما و آنچه غیر خدا می پرستید، هیزم جهنم خواهید بود» (۲) گفتند و آن این بود که «عیسی بن مریم» (علیه السلام) نیز معبود واقع شده و به حکم این آیه باید در دوزخ باشد، چه بهتر که ما و بت هایمان نیز همسایه عیسی (علیه السلام) باشیم! گفتند و خندیدند و مسخره کردند!

سپس: «گفتند: آیا خدایان ما بهتر است یا مسیح»؟! (وَقَالُوا أَلَهْتُنَا خَيْرٌ أَمْ هُوَ).

هنگامی که او دوزخی باشد، خدایان ما که از او بالاتر نیستند!

ولی، بدان آنها حقیقت را می دانند «و این مثل را جز از روی جدال برای تو

۱ - «يَصِدُّونَ» از ماده «صد» (در صورتی که فعل مضارعش با کسر صاد بوده باشد) به معنی خندیدن و فریاد کشیدن و سر و صدا راه انداختن است (که معمولاً به هنگام استهزاء دست به دست هم می دهند) (به لسان العرب ماده «صدد» مراجعه شود).

۲ - انبیاء، آیه ۹۸.

نزده اند» (ما ضَرَبُوهُ لَكَ إِلَّا جَدَلًا).

«بلکه آنها گروهی کینه توز و پرخاشگرنده»، و برای جلوگیری از حق، به باطل متوسل می شوند (بَلْ هُمْ قَوْمٌ خَصِمُونَ). (۱)

آنها به خوبی می دانند تنها معبودانی وارد دوزخ می شوند که راضی به عبادت عابدان خود بودند، همچون فرعون که آنها را به عبادت خود دعوت می نمود، نه مانند مسیح (علیه السلام) که از عمل آنها بیزار بوده و هست.

بلکه «او فقط بنده ای بود که ما نعمت خود را بر او ارزانی داشتیم» و او را به نبوت و رهبری خلق مبعوث کردیم (إِنْ هُوَ إِلَّا عَبْدٌ أَنْعَمْنَا عَلَيْهِ).

«و او را نمونه و الگویی برای بنی اسرائیل قرار دادیم» (وَجَعَلْنَاهُ مَثَلًا لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ). تولدش از مادر، بدون پدر، آیتی از آیات خدا بود، سخن گفتنش در گاهواره آیت دیگر، و معجزاتش هر یک نشانه بارزی از عظمت خداوند و مقام نبوت او بود.

او در تمام عمرش به مقام عبودیت پروردگار اعتراف داشت، و همه را به عبودیت او دعوت کرد، و همان گونه که خودش می گوید: «مادام که در میان امت بود، اجازه انحراف از مسیر توحید به کسی نداد»، بلکه خرافه الوهیت مسیح (علیه السلام) یا تثلیث را بعد از او به وجود آوردند. (۲)

۱ - «خَصِمُونَ» جمع «خَصِمٌ» (بر وزن فطن) به معنی کسی است که بسیار خصومت و مجادله می کند.

۲ - در تفسیر آیات فوق احتمالات دیگری داده اند که در مجموع هیچ کدام با محتوای آیات سازگار نیست:

الف - بعضی گفته اند: منظور از «مثلی» که مشرکان زندقه این است که: آنها بعد از ذکر مسیح (علیه السلام) و سرگذشت او در آیات قرآن گفتند: «محمد» (صلی الله علیه وآله) زمینه سازی می کند که ما را به عبودیت خود دعوت کند!

قرآن در مقام دفاع از پیامبر (صلی الله علیه وآله) می گوید: نه مسیح مدعی الوهیت بود و نه او مدعی خواهد بود.

ب - بعضی دیگر گفته اند: منظور از «مثل» در آیات فوق، تشبیهی است که خداوند در آیه ۲۵۹

سوره آل عمران در مورد «مسیح و آدم» ذکر کرده آنجا که می فرماید: «إِنْ مَثَلٌ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» «مثل عیسی در نزد خدا، همچون آدم است؛ که او را از خاک آفرید، و سپس به او فرمود: «موجود باش!» او هم فوراً موجود شد» (اگر عیسی بدون پدر متولد شد جای تعجب نیست، آدم بدون پدر و مادر به فرمان خدا از خاک تولد یافت).

ج - بعضی دیگر احتمال داده اند: منظور از «مثل» گفتار مشرکان بود که می گفتند: وقتی مسیحیان حضرت مسیح را پرستش کنند، معبودان ما که از او برترند چرا لایق پرستش نباشند؟

ولی، توجه در خصوصاتی که در آیات فوق مطرح شده، نشان می دهد که هیچ یک از این تفسیرهای سه گانه درست نیست؛ زیرا آیات به خوبی نشان می دهد که:

اولاً - «مثل» از ناحیه مشرکان بوده.

ثانیاً - مطلبی بوده است جنجال برانگیز، و از نظر آنها خنده دار.

ثالثاً - چیزی بوده که بر خلاف مقام عبودیت مسیح (علیه السلام) بوده است.

و رابعاً - هدف آنها را که جدال بر سر یک امر دروغین بوده است تأمین می کرد، و این ویژگی ها تنها با تفسیری که در متن گفتیم سازگار است نه با غیر آن.

جالب این که در روایات متعددی که از طریق شیعه و اهل سنت نقل شده می خوانیم: پیغمبر (صلی الله علیه وآله) به علی (علیه السلام) فرمود: إِنَّ فِيكَ مَثَلًا مِنْ عِيسَى، أَحَبَّهُ قَوْمٌ فَهَلَكُوا فِيهِ، وَ أَبْغَضَهُ قَوْمٌ فَهَلَكُوا فِيهِ، فَقَالَ الْمُنَافِقُونَ أَمَا رَضِيَ لَهُ مَثَلًا إِلَّا عِيسَى، فَنَزَلَتْ قَوْلُهُ تَعَالَى وَ لَمَّا ضُرِبَ ابْنُ مَرْيَمَ مَثَلًا إِذَا قَوْمُكَ مِنْهُ يَصِدُّونَ: «در تو نشانه ای از عیسی است، گروهی او را دوست داشتند (و آن چنان غلو کردند که خدایش خواندند) و به همین جهت هلاک شدند، و گروهی او را مبغوض داشتند (همچون یهود که کمر به قتلش بستند) آنها نیز هلاک شدند، (گروهی نیز تو را به مقام الوهیت می رسانند، و گروهی کمر بر عداوت می بندند و هر دو دوزخی خواهند بود) هنگامی که منافقان این سخن را شنیدند از روی استهزاء گفتند: آیا مثال دیگری برای او جز عیسی (علیه السلام) پیدا نکرد، در این هنگام بود که آیه فوق نازل شد: وَ لَمَّا ضُرِبَ ابْنُ مَرْيَمَ مَثَلًا...».

آنچه در بالا گفتیم، متن روایتی است که حافظ «ابوبکر بن مردویه» از علمای معروف اهل سنت در کتاب «مناقب» (طبق نقل کشف الغمه صفحه ۹۵)

آورده است.

همین مضمون را با تفاوت مختصری، «میرمحمد صالح کشفی ترمذی» در «مناقب مرتضوی» آورده.

جمعی دیگر از دانشمندان اهل سنت و علمای بزرگ شیعه، در کتاب های متعددی این ماجرا را گاه بدون ذکر آیه فوق، و گاه با ذکر آیه، نقل کرده اند.^(۱) قرائن موجود در آیات، نشان می دهد: این حدیث معروف، از قبیل تطبیق است نه شأن نزول، و به تعبیر دیگر شأن نزول آیه، همان داستان عیسی (علیه السلام) و گفتگوی مشرکان عرب و بت های آنها است، اما چون ماجرائی شبیه آن برای علی (علیه السلام) بعد از آن گفتار تاریخی پیغمبر (صلی الله علیه وآله) روی داد، پیامبر (صلی الله علیه وآله) این آیه را در اینجا تلاوت فرمود که این ماجرا از جهات مختلفی، همانند مصداق آن بود.

در آیه بعد برای این که توهم نکنند خدا نیازی به عبودیت و بندگی آنها دارد که اصرار بر ایمانشان می کند، می فرماید: «اگر ما بخواهیم، به جای شما فرشتگانی در زمین قرار می دهیم که جانشین شما باشند» (وَلَوْ نَشَاءُ لَجَعَلْنَا مِنْكُمْ مَلَائِكَةً فِي الْأَرْضِ يَخْلُقُونَ). فرشتگانی که سر بر فرمان حق دارند، و جز اطاعت و بندگی او، کاری را نمی شناسند. جمعی از مفسران تفسیر دیگری برای آیه برگزیده اند که بر طبق آن مفهوم آیه چنین است: «اگر ما بخواهیم، فرزندان شما را فرشتگانی قرار می دهیم که جانشین شما در زمین گردند».

۱ - برای اطلاع بیشتر به کتاب «احقاق الحق»، جلد ۳، صفحه ۳۹۸ به بعد، و تفسیر «نور الثقلین»، جلد ۴، صفحه ۶۰۹ به بعد و تفسیر «مجمع البیان» ذیل آیات مورد بحث مراجعه فرمائید.

بنابراین، تعجب نکنید که مسیح بدون پدر متولد گردد، خداوند حتی قادر است فرشته را که نوع جداگانه ای است از انسان بیافریند. (۱)

و از آنجا که تولد فرشته از انسان چندان مناسب به نظر نمی رسد، بعضی از مفسران بزرگ، آن را به تولد فرشته صفتان، تفسیر کرده اند، و گفته اند: منظور این است: تعجب نکنید که بنده ای همچون مسیح (علیه السلام) قدرت بر زنده کردن مردگان و شفای بیماران به فرمان خدا داشته باشد، و در عین حال بنده ای مخلص و مطیع فرمان او باشد، خدا می تواند از فرزندان شما کسانی را بیافریند که تمام خلق و خوی فرشتگان را داشته باشند. (۲)

ولی تفسیر اول از همه، با ظاهر آیه سازگارتر است، و این تفسیرها بعید به نظر می رسد. (۳)

آیه بعد، اشاره به یکی دیگر از ویژگی های حضرت مسیح (علیه السلام) است، می فرماید: «او (عیسی) سبب آگاهی بر روز قیامت است» (وَإِنَّهُ لَعِلْمٌ لِّلسَّاعَةِ).

یا از این جهت که تولد او بدون پدر، دلیلی است بر قدرت بی پایان خداوند، که مسأله زندگی بعد از مرگ در پرتو آن حل می شود.

و یا از این نظر که نزول حضرت مسیح (علیه السلام) از آسمان طبق روایات متعدد اسلامی در آخر زمان صورت می گیرد و دلیل بر نزدیک شدن قیام قیامت است.

«جابر بن عبدالله» می گوید: از پیامبر شنیدم می فرمود: يَنْزِلُ عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ فَيَقُولُ أَمِيرُهُمْ تَعَالِ صَلِّ بِنَا، فَيَقُولُ: لَا، إِنَّ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ أُمَرَاءُ

۱ - تفسیر اول را «طبرسی» در «مجمع البیان» و «شیخ طوسی» در «تبیان»، جلد ۲۹، صفحه ۲۰۹، و «ابوالفتح رازی» و بعضی دیگر برگزیده اند، اما تفسیر دوم را «قرطبی» و «فخر رازی» و «آلوسی» در «روح المعانی» و «زمخشری» در «کشاف» و «مراغی» به عنوان تنها معنی آیه یا یکی از دو معنی آیه نقل کرده اند.

۲ - «المیزان»، جلد ۱۸ ذیل آیه مورد بحث.

۳ - مطابق تفسیر اول «من» برای «بدلیت» است، و بنا بر تفسیر دوم و سوم «من» «ابتدائیه» می باشد.

تَكْرِمَهُ مِنَ اللَّهِ لِهَذِهِ الْأُمَّةِ: «عیسی نازل می شود و امیر مسلمانان (منظور از این امیر حضرت مهدی (عج) است به طوری که از احادیث دیگر استفاده می شود) می گوید: بیا تا با تو نماز بگذاریم، می گوید: نه، بعضی از شما امام و امیر بعض دیگرید، و این احترامی است که خدا برای این امت قائل شده (سپس مسیح (علیه السلام) به مهدی (عج) اقتدا می کند)» (۱).
در حدیث دیگری از پیامبر (صلی الله علیه وآله) می خوانیم: كَيْفَ أَنْتُمْ إِذَا نَزَلَ فِيكُمْ ابْنُ مَرْيَمَ وَ إِمَامُكُمْ مِنْكُمْ: «چگونه خواهید بود هنگامی که فرزند مریم در میان شما نازل شود در حالی که امام شما از خود شما است» (۲).

به هر حال، اطلاق کلمه «علم» بر حضرت مسیح (علیه السلام)، یک نوع تأکید و مبالغه است، اشاره به این که نزول او حتماً از نشانه های رستاخیز است.
این احتمال نیز داده شده است که، مرجع ضمیر در «انه» به «قرآن» بازگردد که بر طبق آن معنی آیه چنین می شود: «نزول قرآن به خاطر این که آخرین کتب آسمانی است دلیلی بر نزدیکی رستاخیز است، و از قیام قیامت خبر می دهد».
ولی، محتوای آیات قبل و بعد، که درباره «عیسی» (علیه السلام) است تفسیر اول را تقویت می کند.

به هر حال، به دنبال آن می فرماید: قیام قیامت قطعی است، و وقوع آن نزدیک است «و هرگز شک و تردید از ناحیه آن به خود راه ندهید» (فَلَا تَمْتَرُنَّ بِهَا).
نه از نظر عقیده، و نه از نظر عمل، همچون غافلان از قیامت رفتار نکنید.
«و از من پیروی کنید که این راه مستقیم است» (وَ اتَّبِعُونِ هَذَا صِرَاطٌ

۱ - این حدیث را «مجمع البیان» از «صحیح مسلم» ذیل آیات مورد بحث نقل کرده است.

۲ - «مجمع البیان» ذیل آیه مورد بحث، و تفسیر «روح المعانی»، جلد ۲۵، صفحه ۸۸.

مُسْتَقِیم).

چه راهی از این مستقیم تر، که شما را از آینده خطرناکی که در پیش دارید با خبر می سازد، و راه نجات از خطرات را در روز بعث، به شما نشان می دهد؟

ولی شیطان، می خواهد پیوسته شما را در غفلت و بی خبری نگه دارد، به هوش باشید! «شیطان شما را از راه خدا و از توجه به سرنوشتتان در رستاخیز باز ندارد، چرا که او دشمن آشکاری برای شما است» (وَلَا يَصُدُّكُمْ الشَّيْطَانُ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ).

او عداوت و دشمنی خود را از روز نخست، یک بار به هنگام وسوسه پدر و مادرتان «آدم و حوا»، و اخراج آنها از بهشت نشان داد، و بار دیگر به هنگامی که سوگند یاد نمود: همه فرزندان آدم جز «مخلصین» را گمراه خواهد ساخت، چگونه در برابر چنین دشمن قسم خورده ای خاموش می نشینید، و به او اجازه می دهید: بر قلب و روح شما مسلط گردد، و با وسوسه های مداومش شما را از راه حق باز دارد؟!

۶۳ وَ لَمَّا جَاءَ عِيسَى بِالْبَيِّنَاتِ قَالَ قَدْ جِئْتُكُمْ بِالْحِكْمَةِ وَلِأُبَيِّنَ لَكُمْ
بَعْضَ الَّذِي تَخْتَلِفُونَ فِيهِ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا
۶۴ إِنَّ اللَّهَ هُوَ رَبِّي وَ رَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ
۶۵ فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ مِنْ بَيْنِهِمْ فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْ عَذَابٍ يَوْمَ إِلِيمٍ

ترجمه:

۶۳ - و هنگامی که عیسی دلائل روشن (برای آنها) آورد گفت: «من برای شما حکمت آورده ام، و آمده ام تا برخی از آنچه را که در آن اختلاف دارید روشن کنم؛ پس تقوای الهی پیشه کنید و از من اطاعت نمائید.
۶۴ - خداوند پروردگار من و پروردگار شماست؛ (تنها) او را پرستش کنید که راه راست همین است.
۶۵ - ولی گروههایی از میان آنها (درباره مسیح) اختلاف کردند (و بعضی او را خدا پنداشتند)؛ وای بر کسانی که ستم کردند از عذاب روزی دردناک.

تفسیر:

آنها که درباره مسیح غلو کردند
در آیات گذشته، به گوشه ای از ویژگی های زندگی حضرت مسیح (علیه السلام) اشاره شد، و آیات مورد بحث آن را ادامه می دهد، و مخصوصاً روی دعوت حضرت مسیح (علیه السلام) به توحید خالص و نفی هر گونه شرک، تکیه می کند.
نخست می فرماید: «هنگامی که عیسی با در دست داشتن بینات (معجزات و

آیات الهی) آمد، گفت: من برای شما حکمت آورده ام، و آمده ام تا بعضی امور را که در آن پیوسته اختلاف دارید، برای شما تبیین کنم» (وَلَمَّا جَاءَ عِيسَى بِالْبَيِّنَاتِ قَالَ قَدْ جِئْتُكُمْ بِالْحِكْمَةِ وَلِأُبَيِّنَ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي تَخْتَلِفُونَ فِيهِ).

به این ترتیب، سرمایه عیسی (علیه السلام) «بینات» یعنی آیات الهی و معجزات بود که از یکسو حقانیت او را تبیین می کرد، و از سوی دیگر، حقایق مربوط به مبدأ و معاد و نیازهای زندگی بشر را.

در این عبارت، حضرت مسیح (علیه السلام) محتوای دعوت خود را «حکمت» توصیف می کند، و می دانیم ریشه اصلی «حکمت» به معنی «جلوگیری کردن از چیزی به منظور اصلاح آن» است، و سپس به تمام عقائد حق، و برنامه های صحیح زندگی که انسان را از هر گونه انحراف در ایمان و عمل باز می دارد، و به تهذیب نفس و اخلاق او می پردازد، اطلاق شده است، و به این ترتیب «حکمت» در اینجا معنی وسیعی دارد که هم «حکمت علمی» را می گیرد و هم «حکمت عملی» را.

این «حکمت»، علاوه بر اینها هدف دیگری نیز به دنبال دارد و آن بر طرف ساختن اختلافاتی است که وجود آنها، نظام جامعه را به هم می ریزد، و مردم را سرگردان و بیچاره می کند، و لذا حضرت مسیح (علیه السلام) در متن سخنانش روی این مسأله تکیه می نماید. در اینجا سؤالی مطرح است که غالب مفسران نیز به آن توجه کرده اند، و آن این که چرا می گوید: آمده ام بعضی از امور را که در آن اختلاف دارید تبیین کنم؟ چرا همه آن را تبیین نمی کند؟!.

از این سؤال، جواب های متعددی داده شده که از همه مناسب تر این است: اختلافاتی که مردم دارند، دو گونه است: بخش هائی است که در سرنوشت آنها از

نظر اعتقاد و عمل، و از نظر فرد و جامعه مؤثر است، در حالی که بخش دیگر اختلافاتی است در اموری که هرگز سرنوشت ساز نیست، مانند نظرات مختلفی که درباره پیدایش منظومه شمسی و آسمان ها، و چگونگی افلاک و ستارگان، و ماهیت روح آدمی، و حقیقت حیات و مانند اینها، ابراز می گردد.

روشن است، انبیاء(علیهم السلام) مأموریت دارند: به اختلافات بخش اول، از طریق تبیین واقعیت ها پایان دهند، ولی هرگز مأمور نیستند: هر گونه اختلافی را هر چند تأثیری در سرنوشت آدمی نداشته باشد، پایان دهند.

این احتمال نیز وجود دارد، که تبیین پاره ای از اختلافات، نتیجه و غایت دعوت انبیاء، است یعنی آنها سرانجام موفق می شوند پاره ای از اختلافات را حل کنند، ولی حل همه اختلافات در دنیا امکان پذیر نیست، و به همین دلیل در آیات متعددی از قرآن مجید، یکی از ویژگی های قیامت را پایان گرفتن تمام اختلافات بیان می کند، در آیه ۹۲ «نحل» می خوانیم: وَ لَيُبَيِّنَنَّ لَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَا كُنتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ: «و به یقین روز قیامت، آنچه را در آن اختلاف داشتید، برای شما روشن می سازد!» (همین معنی در آیات ۵۵ آل عمران - ۴۸ مائده - ۱۶۴ انعام - ۶۹ حج، و غیر آن آمده است). (۱)

و در پایان آیه می افزاید: «اکنون که چنین است و محتوای دعوت من این است، تقوای الهی پیشه کنید، و مرا اطاعت نمائید» (فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا).

سپس برای این که هر گونه ابهامی را در زمینه عبودیت خود بر طرف سازد می گوید: «به طور قطع خداوند، پروردگار من، و پروردگار شما است» (إِنَّ اللَّهَ

۱ - بعضی دیگر از مفسران گفته اند: «بعض» در اینجا به معنی «کل» است! و یا تعبیر به بَعْضُ الَّذِي تَخْتَلِفُونَ فِيهِ اضافه موصوف به صفت است، و یا این که این تعبیر اشاره به آن است: من تنها امور دین را برای شما تبیین می کنم، نه اختلاف هایتان را در امر دنیا، ولی هیچ یک از این تفسیرها قابل توجیه نیست.

هُوَ رَبِّي وَ رَبُّكُمْ).

قابل توجه این که کلمه «رب» را دو بار در این آیه تکرار می کند، یک بار در مورد خود، و یک بار در مورد مردم، تا روشن سازد من و شما یکسانیم، و پروردگار شما و من یکی است. من نیز در تمام وجود و هستیم همانند شما، نیازمند به خالق و مدبری هستیم، او مالک من و راهنمای من است.

و برای تأکید بیشتر اضافه می کند: «اکنون که چنین است، او را پرستش کنید» (فَاعْبُدُوهُ). چرا که غیر او، لایق پرستش نیست، همه مربوطند و او ربّ است، و همه مملوکند و او مالک. باز هم سخن خود را با جمله دیگری تأکید می کند، تا جای هیچ بهانه ای باقی نماند می گوید: «این است صراط مستقیم» (هذا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ). (۱) آری، راه راست همان راه عبودیت و بندگی پروردگار است، راهی است که انحراف و اعوجاج در آن نیست، همان گونه که در آیه ۶۱ سوره «یس» آمده: وَ أَنْ اعْبُدُونِي هذا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ. «آیا با شما عهد نکردم که مرا پرستید این راه مستقیم است».

اما عجب این که با این همه تأکیدات باز هم «در میان گروه های زیادی که بعد از عیسی (علیه السلام) پیدا شدند، احزابی ظهور کردند که درباره عیسی (علیه السلام) اختلاف

۱ - نظیر همین آیه، با مختصر تفاوتی در آیه ۳۶ سوره «مریم»، و آیه ۵۱ سوره «آل عمران» است، و تکرار این معنی، تأکیدی است بر این حقیقت که «عیسی» (علیه السلام) در مورد عبودیت خود به همه آنها اتمام حجت کرد.

داشتند» (فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ مِنْ بَيْنِهِمْ). (۱)

بعضی او را خدا می پنداشتند که به زمین نازل شده!

بعضی دیگر فرزند خدایش می خواندند.

بعضی او را یکی از «اقنومهای» سه گانه (سه ذات مقدس، اب و ابن و روح القدس) می دانستند.

تنها گروهی که در اقلیت بودند، او را بنده خدا و فرستاده او می شمردند، ولی سرانجام، عقیده اکثریت غالب شد، و مسأله تثلیث و خدایان سه گانه جهان مسیحیت را فرا گرفت. در این زمینه حدیث تاریخی جالبی نقل شده که در جلد سیزدهم صفحه ۷۰ ذیل آیه ۳۶ سوره «مریم» آورده ایم.

این احتمال نیز در تفسیر آیه وجود دارد که، اختلاف تنها در میان مسیحیان نبود، بلکه در مورد مسیح (علیه السلام) میان یهود و پیروان او اختلاف در گرفت، پیروانش درباره او غلو کردند و او را به مقام الوهیت رساندند، در حالی که دشمنانش او و مادرش مریم پاکدامن را، به بدترین اتهامات متهم ساختند، و این گونه است راه و رسم جاهلان، گروهی در افراطند، و گروهی در تفریط، و یا به گفته امیرمؤمنان علی (علیه السلام) بعضی «مُحِبُّ غَالٍ» هستند و بعضی «مُبْغِضُ قَالٍ» آنجا که فرمود: هَلَكَ فِي رَجُلَانِ مُحِبُّ غَالٍ وَ مُبْغِضٌ قَالٍ: «دو گروه درباره من هلاک شدند دوستان غلو کننده - که مرا خدا پنداشتند - و دشمنان تهمت زننده که نسبت های ناروا به من دادند!» (۲).

و چه شباهت دارد حالات این دو بزرگوار!

۱ - ضمیر در «بینهم» به کسانی باز می گردد که مسیح (علیه السلام) آنها را در آیه قبل مخاطب ساخته و به عبودیت خداوند دعوت کرده است.

۲ - «نهج البلاغه»، کلمات قصار، جمله ۱۱۷.

در پایان آیه آنها را به عذاب دردناک روز قیامت تهدید کرده، می فرماید: «وای بر کسانی که ستم کردند، و از صراط مستقیم منحرف شدند، وای بر آنها از عذاب روز دردناک» (فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْ عَذَابِ يَوْمٍ أَلِيمٍ). (۱)

آری، روز قیامت روز دردناکی است، طول حسابش دردناک، عذاب و مجازاتش دردناک، حسرت و اندوهش دردناک، رسوائی و فضیحتش نیز دردناک است.

* * *

۱ - توجه داشته باشید که «الیم» صفت برای «یوم» است نه برای «عذاب».

- ۶۶ هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا السَّاعَةَ أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ
 ۶۷ الْأَخِلَاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ
 ۶۸ يَا عِبَادِ لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ وَلَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ
 ۶۹ الَّذِينَ آمَنُوا بِآيَاتِنَا وَكَانُوا مُسْلِمِينَ

ترجمه:

- ۶۶ - آیا جز این انتظاری دارند که قیامت ناگهان به سراغشان آید در حالی که نمی فهمند؟!
 ۶۷ - دوستان در آن روز دشمن یکدیگرند، مگر پرهیزگاران!
 ۶۸ - ای بندگان من! امروز نه ترسی بر شماست و نه اندوهگین می شوید!
 ۶۹ - همان کسانی که به آیات ما ایمان آوردند و تسلیم بودند.

تفسیر:

در انتظار چه هستید؟ جز عذاب آخرت؟
 در آیات پیشین، سخن از بت پرستان لجوج، و همچنین منحرفان و مشرکان امت عیسی (علیه السلام) بود، و آیات مورد بحث پایان کار آنها را مجسم می کند.
 نخست می فرماید: «اینها چه چیزی را انتظار می کشند، جز این که ناگهان قیامت به سراغ آنها آید در حالی که متوجه نیستند»؟! (هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا السَّاعَةَ أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ).
 این سؤال که به صورت «استفهام انکاری» طرح شده، در حقیقت بیان حال

واقعی این گونه افراد است، مثل این که در مقام مذمت فردی که گوش به نصیحت هیچ ناصح مشفق نمی دهد و عوامل نابودی خود را به دست خویش فراهم می سازد می گوئیم: او تنها در انتظار مرگ خویش است!

منظور از «ساعه» در این آیه، مانند بسیاری از آیات دیگر قرآن روز قیامت است؛ چرا که حوادث آن به سرعت تحقق می یابد، و گوئی همه در یک ساعت رخ می دهد.

البته، این کلمه گاهی به معنی لحظه پایان دنیا نیز آمده است، و از آنجا که این دو فاصله زیادی با هم ندارند، ممکن است این تعبیر هر دو مرحله را شامل شود.

به هر حال، قیام قیامت که با پایان گرفتن ناگهانی دنیا، شروع می شود، به دو وصف در آیه فوق توصیف شده است، نخست، همین «ناگهانی بودن» آن است «بَغْتَةً»، و دیگر، «عدم آگاهی عموم مردم» از زمان وقوع آن می باشد.

ممکن است چیزی ناگهانی رخ دهد، ولی قبلاً انتظار آن را داشته باشیم و برای مقابله با مشکلات آن آماده شویم، اما بدبختی آنجاست که حادثه فوق العاده سخت و کوبنده ای به طور ناگهانی واقع شود، و ما از آن به کلی غافل باشیم.

حال مجرمان، درست این گونه است، چنان غافلگیر می شوند که طبق بعضی از روایات از پیغمبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله): تَقُومُ السَّاعَةُ وَالرَّجُلَانِ يَخْلِبَانِ النَّعْجَةَ، وَالرَّجُلَانِ يَطْوِيَانِ الثُّوبَ، ثُمَّ قَرَأَ (صلی الله علیه وآله): هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا السَّاعَةَ أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ: «قیامت به طور ناگهانی رخ می دهد در حالی که (هر کس به کار زندگی خویش مشغول است) مردانی مشغول دوشیدن گوسفندانند، و مردان دیگری مشغول پیچیدن پارچه (و گفتگو برای خرید و فروش) سپس حضرت آیه فوق را تلاوت فرمود: هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا السَّاعَةَ أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً وَهُمْ لَا

يَسْعُرُونَ».(۱)

و چه دردناک است که انسان در برابر چنین رخدادی که هیچ راه بازگشت ندارد، این چنین غافلگیر گردد و بدون هیچگونه آمادگی در امواج آن فرو رود.

سپس، از حالت دوستانی که در مسیر گناه و فساد، و یا زرق و برق دنیا، دست مودت به هم می دهند، پرده برداشته می گوید: «همه دوستان در آن روز دشمن یکدیگرند مگر پرهیزگاران!» (الْأَخِلَاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ). (۲)

این آیه، که توصیفی از صحنه های قیامت است، به خوبی نشان می دهد، منظور از «ساعت» در آیه قبل، نیز روز رستاخیز است، روز از هم گسستن پیوندهای دوستی، مگر پیوندهائی که برای خدا و به نام خدا برقرار شده است.

تبدیل شدن این گونه دوستی ها به عداوت در آن روز، طبیعی است؛ چرا که هر کدام از آنها دیگری را عامل بدبختی و بیچارگی خود می شمرد: تو بودی که این راه را به من نشان دادی و مرا به سوی آن دعوت کردی! تو بودی که دنیا را در نظر من زینت دادی و مرا به آن تشویق نمودی! آری تو بودی که مرا غرق غفلت و غرور ساختی و از سرنوشت بی خبر کردی! هر یک از آنها به دیگری این گونه مطالب را می گوید.

تنها پرهیزگارانند که پیوند دوستی آنها جاودانی است، چرا که بر محور ارزش های جاودانی دور می زند، و نتایج پربارش، در قیامت آشکارتر می شود و

۱ - تفسیر «روح البیان»، جلد ۲۵، صفحه ۸۹.

۲ - «اخلاء» جمع «خلیل» از ماده «خَلَّ» به معنی مودت و دوستی است و ریشه اصلی آن «خلل» (بر وزن شرف) به معنی فاصله میان دو جسم است، و از آنجا که محبت و دوستی در لابلای قلب انسان نفوذ می کند، این واژه در آن به کار رفته است.

آن را استحکام بیشتری می بخشد.

طبیعی است که دوستان در امور زندگی کمک یکدیگرند، اگر دوستی بر اساس شر و فساد باشد شریک در جرم یکدیگرند، و اگر بر اساس خیر و صلاح باشد شریک در پاداش یکدیگر می باشند، بنابراین جای تعجب نیست که دوستی از قسم اول در آنجا تبدیل به دشمنی گردد، و از قسم دوم به دوستی محکم تر.

امام صادق (علیه السلام) می فرماید: «أَلَا كُلُّ خِلَّةٍ كَانَتْ فِي الدُّنْيَا فِي غَيْرِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ فَإِنَّهَا تَصِيرُ عَدَاوَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ: «بدانید هر دوستی که در دنیا برای خاطر خدا نباشد در قیامت تبدیل به عداوت و دشمنی می شود» (۱).

آیه بعد، در حقیقت تفسیری است برای اوصاف و حالات «مُتَّقِينَ» و بیانی است از سرنوشت پرافتخار آنها.

در آن روز خداوند، به آنها می گوید: «ای بندگان من! امروز نه ترسی بر شما است، و نه غم و اندوهی خواهید داشت» (یا عِبَادِ لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ وَلَا أَنتُمْ تَحْزَنُونَ).

چه پیام جالبی!! پیامی بدون واسطه از سوی خداوند، پیامی که با بهترین توصیف ها آغاز می شود، ای بندگان خدا! پیامی که مهمترین نگرانی انسان را در آن روز پرنگرانی، زائل می کند، پیامی که هر گونه غم و اندوه از گذشته را از دل می زداید، آری این پیام دارای چهار مزیت بالا است.

در آخرین آیه مورد بحث، این پرهیزگاران و بندگان گرامی را با دو جمله دیگر مشخص تر ساخته، می فرماید: «همانها که به آیات ما ایمان آوردند و در

۱ - تفسیر «علی بن ابراهیم»، جلد ۲، صفحه ۲۸۷، طبق نقل «نور الثقلین»، جلد ۴، صفحه ۶۱۲.

برابر فرمان و دستور ما، تسلیم بودند» (الَّذِينَ آمَنُوا بِآيَاتِنَا وَ كَانُوا مُسْلِمِينَ). آری آنها هستند که به چنان خطاب پرافتخاری مخاطب و مشمول چنان نعمت هائی می شوند. در حقیقت، دو جمله فوق، تعریف گویائی از اعتقاد و عمل آنها است، «ایمان» مبانی استوار اعتقادی آنها را روشن می سازد، و «اسلام» تسلیمشان را در عمل در برابر فرمان حق و اجراء دستورات او.

- ۷۰ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ أَنْتُمْ وَ أَزْوَاجُكُمْ تُخْبَرُونَ
 ۷۱ يُطَافُ عَلَيْهِمْ بِصِحَافٍ مِنْ ذَهَبٍ وَأَكْوَابٍ وَ فِيهَا مَا تَشْتَهُيهِ الْأَنْفُسُ
 وَ تَلَذُّ الْأَعْيُنُ وَ أَنْتُمْ فِيهَا خَالِدُونَ
 ۷۲ وَ تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي أُورِثْتُمُوهَا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ
 ۷۳ لَكُمْ فِيهَا فَاكِهَةٌ كَثِيرَةٌ مِنْهَا تَأْكُلُونَ

ترجمه:

- ۷۰ - (به آنها خطاب می شود): شما و همسرانتان در نهایت شادمانی وارد بهشت شوید!
 ۷۱ - (این در حالی است که) ظرف ها (ی غذا) و جام های طلائی (شراب طهور) را گرداگرد
 آنها می گردانند؛ و در آن (بهشت) آنچه دل ها می خواهد و چشم ها از آن لذت می برد
 موجود است؛ و شما همیشه در آن خواهید ماند!
 ۷۲ - این بهشتی است که شما وارث آن می شوید به خاطر اعمالی که انجام می دادید!
 ۷۳ - و در آن برای شما میوه های فراوان است که از آن می خورید.

تفسیر:

آنچه دل بخواد و چشم از دیدنش لذت برد...
 این آیات، پاداش بندگان خالص خدا و مؤمنان صالحی را که در آیات قبل توصیف آنها آمده
 بود بیان می کند، و بهشت جاویدان را با هفت نعمت ارزنده به آنها نوید می دهد.

نخست می فرماید: از سوی خداوند بزرگ و مَنان، به آنها خطاب می شود: «وارد بهشت شوید» (ادْخُلُوا الْجَنَّةَ).

به این ترتیب، پذیرائی کننده واقعی از آنها خدا است که از میهمانان خودش دعوت کرده می گوید: بفرمائید و وارد بهشت شوید!

سپس، به نخستین نعمت اشاره کرده، می افزاید: «شما و همسرانتان» (أَنْتُمْ وَ أَزْوَاجُكُمْ). روشن است، بودن در کنار همسران با ایمان و مهربان، هم برای مردان لذت بخش است و هم برای زنانشان، که اگر در اندوه دنیا شریک بودند در شادی آخرت نیز شریک باشند. بعضی، «ازواج» را در اینجا به معنی هم ردیفان و دوستان و نزدیکان، تفسیر کرده اند، که اگر آن هم باشد، خود نعمت بزرگی است، ولی ظاهر آیه همان معنی نخست است.

سپس، اضافه می کند: «همگی غرق سرور و شادی باشید، آنچنان سرور و شادمانی که آثارش در چهره های شما پرتوافکن باشد» (تُحَبَّرُونَ).

«تُحَبَّرُونَ» از ماده «حَبَر» (بر وزن فکر)، به معنی اثر مطلوب است، و گاه به زینت و آثار شادمانی که در چهره ظاهر می شود نیز اطلاق شده، و اگر به «علماء» «احبار» جمع «حَبَر» (بر وزن ابر) گفته می شود، به خاطر آثاری است که از آنها در میان مجتمعات بشری باقی می ماند، چنان که امیرمؤمنان علی (علیه السلام) فرمود: «الْعُلَمَاءُ بِأَقْوَنَ مَا بَقِيَ الدَّهْرُ أَعْيَانُهُمْ مَفْقُودَةٌ وَ أَمْثَالُهُمْ فِي الْقُلُوبِ مَوْجُودَةٌ» «دانشمندان تا پایان جهان زنده اند، شخص آنها در میان نیست اما آثارشان در قلب ها موجود است» (۱).

و در سومین نعمت می فرماید: «ظرف ها و جام های طلائی مملو از بهترین غذا و شراب های بهشتی به وسیله خدمتکاران مخصوص گرداگرد آنها می گردانند» (يُطَافُ عَلَيْهِمْ بِصِحَافٍ مِنْ ذَهَبٍ وَأَكْوَابٍ).

آنها در بهترین ظروف، و از بهترین غذا، در نهایت آرامش و آسایش و صفا، و بدون هیچ درد سر، پذیرائی می شوند.

«صِحَافٍ» جمع «صَحْفَةٍ» (بر وزن صفحه) در اصل از ماده «صحف» به معنی گستردن، گرفته شده، و در اینجا به معنی ظرف های بزرگ و وسیع است.

«أَكْوَابٍ» جمع «كُوبٍ» به معنی ظروف آب است که دسته ای در آن نباشد و به تعبیر امروز «جام» یا «قدح» است.

گر چه در آیه فوق، تنها سخن از ظرف های طلا به میان آمده، و از غذا و نوشیدنی های آن بحثی نشده، ولی پیداست ظرف های خالی را هرگز برای پذیرائی اطراف میهمان ها نمی گردانند.

در مرحله چهارم و پنجم به دو نعمت دیگر اشاره می کند که، تمام نعمت های مادی و معنوی جهان در آن جمع است می فرماید: «در بهشت آنچه دل می خواهد و چشم از آن لذت می برد موجود است» (وَفِيهَا مَا تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ وَتَلَذُّ الْأَعْيُنُ).

به گفته مرحوم «طبرسی» در «مجمع البیان»، اگر تمام خلائق جمع شوند تا توصیف انواع نعمت های بهشتی را کنند، هرگز قادر نخواهند بود چیزی بر آنچه در این جمله آمده بیفزایند. چه تعبیری از این زیباتر و جامعتر؟ تعبیری به گستردگی عالم هستی، و به وسعت آنچه امروز در ذهن ما می گنجد یا نمی گنجد، تعبیری که مافوق آن تعبیری نمی توان یافت.

جالب این که، مسأله «خواست دل» از «لذت چشم»، جدا بیان شده است، و این جدائی پرمعنی است:

آیا از قبیل ذکر خاص بعد از عام است؟ از این جهت که «لذت نظر» اهمیت فوق العاده ای دارد که از لذات دیگر برتر و بالاتر است، یا از این نظر که جمله «مَا تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ» لذات ذائقه و شامه و سامعه و لامسه را بیان می کند، ولی جمله «تَلَذُّ الْأَعْيُنُ» بیانگر لذت چشم است؟.

بعضی، نیز عقیده دارند: جمله «مَا تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ»، اشاره به تمام لذات جسمانی است، در حالی که جمله «تَلَذُّ الْأَعْيُنُ» بیانگر لذات روحانی است، چه لذتی در بهشت بالاتر از این که انسان با چشم قلب، به جمال بی مثال پروردگار نگاه کند که یک لحظه آن از تمام نعمت های مادی بهشت برتر است.

بدیهی است هر قدر شوق یار بیشتر باشد، لذت دیدار بیشتر است.

سؤال:

در اینجا سؤالی برای مفسران مطرح شده، و آن این که: آیا عمومیت و گسترش مفهوم این آیه، دلیل بر این است که اگر مطالبی را که در دنیا حرام است در آنجا تقاضا کنند، خداوند به آنها می دهد؟.

پاسخ:

طرح این سؤال در حقیقت به خاطر عدم توجه به یک نکته است و آن این که: محرمات و زشتی ها در حقیقت همچون غذائی است نامناسب برای روح انسان، و مسلماً روح سالم اشتهای چنین غذائی نمی کند، و این ارواح بیمار است که گاه به سموم و غذاهای نامناسب متمایل می شود.

بیمارانی را می بینیم که در هنگام مرض، حتی تمایل به خوردن خاک و یا اشیاء دیگری از این قبیل پیدا می کنند، اما به مجرد این که بیماری بر طرف شود،

آن اشتباهی کاذب ساقط می گردد، آری، بهشتیان هرگز تمایل به چنان اعمالی پیدا نخواهند کرد، چرا که تمایل و کشش روح، نسبت به آنها از ویژگی های ارواح بیمار دوزخی است. این سؤال، شبیه چیزی است که در حدیث وارد شده که یک نفر اعرابی نزد پیامبر (صلی الله علیه و آله) آمده و عرض کرد: آیا در بهشت شتر هم پیدا می شود؟ زیرا من بسیار به شتر علاقمندم!

پیامبر (صلی الله علیه و آله) که می دانست در آنجا نعمت هائی است که با وجود آن، مرد اعرابی شتر خود را فراموش خواهد کرد، در پاسخ با عبارتی کوتاه و پرمعنی، فرمود: یا اَعْرَابِيُّ إِنَّ اَدْخَلَكَ اللّٰهُ الْجَنَّةَ اصْبَبْتَ فِيْهَا مَا اشْتَهَتْ نَفْسُكَ وَ لَدَتْ عَيْنُكَ! «ای اعرابی! اگر خدا ترا وارد بهشت کند آنچه دلت بخواهد و چشمت از دیدنش لذت برد در آنجا خواهی یافت»! (۱) و به تعبیر دیگر، آنجا عالمی است که انسان کاملاً با واقعیت ها هماهنگ می شود و به گفته شاعر:

آنچه بینی دلت همان خواهد! *** و آنچه خواهد دلت همان بینی! به هر حال، از آنجا که ارزش نعمت هنگامی است که جاودانی باشد، در ششمین توصیف، بهشتیان را از این نظر آسوده خاطر ساخته، می فرماید: «شما جاودانه در آن خواهید ماند» (وَ اَنْتُمْ فِيْهَا خَالِدُونَ). مبدا فکر زوال نعمت، خاطر آنها را مکدر سازد و از آینده نگران کند.

در اینجا برای این که روشن شود این همه نعمت های بهشتی را به «بها» می دهند و به «بهانه» نمی دهند، می افزاید: «این بهشتی است که شما وارث آن

می شوید، به خاطر اعمالی که انجام می دادید» (وَتِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي أُورِثْتُمُوهَا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ). جالب این که: از یکسو، مقابله با اعمال را مطرح می کند، و از سوی دیگر، «ارث» را که معمولاً در جایی به کار می رود که نعمتی بی خون دل و بدون تلاش و زحمت به انسان برسد، اشاره به این که اعمال شما پایه اصلی نجات شماست، ولی آنچه دریافت می دارید، در مقایسه با اعمالتان آنقدر برتری دارد که گوئی همه را رایگان از فضل الهی به دست آورده اید!

بعضی نیز، این تعبیر را اشاره به همان مطلبی می دانند که، قبلاً گفته ایم که هر انسانی مسکنی در بهشت و جایگاهی در دوزخ دارد، بهشتیان وارث منازل دوزخیان می شوند، و دوزخیان وارث منازل بهشتیان! اما تفسیر اول مناسب تر به نظر می رسد.

در آخرین و هفتمین نعمت، سخن از میوه های بهشتی است که از بهترین نعمت های الهی می باشد، می فرماید: «برای شما در بهشت میوه های فراوانی است که از آنها تناول می کنید» (لَكُمْ فِيهَا فَاكِهَةٌ كَثِيرَةٌ مِنْهَا تَأْكُلُونَ).

در حقیقت، ظرف ها و جام ها بیانگر انواع غذاها و نوشیدنی ها بود، اما میوه ها خود حساب جداگانه ای دارد، که در آخرین آیه مورد بحث، به آن اشاره شده است.

جالب این که با تعبیر «منها»، این حقیقت را بیان می کند که میوه های بهشتی آنقدر فراوان است که شما تنها جزئی از آن را تناول می کنید، و به این ترتیب، مجموعه فناپذیری است، و درختانش همیشه پر بار و پر ثمر است.

در حدیثی چنین آمده: لَا يَنْزِعُ رَجُلٌ فِي الْجَنَّةِ ثَمَرَةً مِنْ ثَمَرِهَا إِلَّا نَبَتَ

مَثَلَاهَا مَكَانَهَا: «هیچ انسانی میوه ای از درختان بهشتی نمی چیند مگر این که دو چندان جای آن می روید» (۱)

اینها بخشی از نعمت های جان پرور بهشتی بود که در انتظار کسانی است که ایمانی روشن و اعمالی شایسته و صالح دارند.

- ۷۴ إِنَّ الْمُجْرِمِينَ فِي عَذَابٍ جَهَنَّمَ خَالِدُونَ
 ۷۵ لَا يُفْتَرُ عَنْهُمْ وَهُمْ فِيهِ مُبْلِسُونَ
 ۷۶ وَ مَا ظَلَمْنَاهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا هُمُ الظَّالِمِينَ
 ۷۷ وَ نَادَوْا يَا مَالِكُ لِيَقْضِ عَلَيْنَا رُبُّكَ قَالَ إِنَّكُمْ مَا كُنْتُمْ
 ۷۸ لَقَدْ جِئْتَكُمْ بِالْحَقِّ وَلَكِنْ أَكْثَرَكُمْ لِلْحَقِّ كَارِهُونَ
 ۷۹ أَمْ أُبْرِمُوا أَمْراً فَإِنَّا مُبْرِمُونَ
 ۸۰ أَمْ يَحْسَبُونَ أَنَا لَا نَسْمَعُ سِرَّهُمْ وَ نَجْوَاهُمْ بَلَى وَ رُسُلُنَا لَدَيْهِمْ
 يَكْتُبُونَ

ترجمه:

- ۷۴ - (ولی) مجرمان در عذاب دوزخ جاودانه می مانند.
 ۷۵ - هرگز عذاب از آنان تخفیف نمی یابد و در آنجا از همه چیز مأیوسند.
 ۷۶ - و ما به آنها ستم نکردیم، آنان خود ستمکار بودند!
 ۷۷ - آنها فریاد می کشند: «ای مالک دوزخ! (ای کاش) پروردگارت ما را بمیراند (تا آسوده شویم!)» می گوید: «شما در اینجا ماندنی هستید!»
 ۷۸ - ما حق را برای شما آوردیم؛ ولی بیشتر شما از حق کراهت داشتید!
 ۷۹ - بلکه آنها تصمیم محکم بر توطئه گرفتند؛ ما نیز اراده محکمی (درباره آنها) داریم!
 ۸۰ - آیا آنان می پندارند که ما اسرار نهانی و سخنان درگوشی آنان را نمی شنویم؟! آری، رسولان (و فرشتگان) ما نزد آنها هستند و می نویسند!

تفسیر:

آرزو داریم بمیریم و از عذاب راحت شویم!

در این آیات، سرنوشت مجرمان و کافران در قیامت تشریح شده، تا در مقایسه با سرنوشت شوق انگیزی که مؤمنان فرمانبردار پروردگار داشتند، هر دو بعد مطلب روشن تر گردد.

نخست می فرماید: «مجرمان در عذاب دوزخ جاودانه خواهند ماند» (إِنَّ الْمُجْرِمِينَ فِي عَذَابٍ جَهَنَّمَ خَالِدُونَ).

«مُجْرِم» از ماده «جَرَم» در اصل به معنی قطع کردن است که در مورد قطع میوه از درخت، و همچنین قطع خود درختان، نیز به کار می رود ولی بعداً در مورد انجام هر گونه اعمال بد، به کار رفته است، شاید به این تناسب که انسان را از خدا و ارزش های انسانی جدا می سازد. ولی مسلم است که در اینجا همه مجرمان را نمی گوید، بلکه مجرمانی که راه کفر پیش گرفته اند، منظور است، به قرینه ذکر مسأله خلود و عذاب جاودان و هم به قرینه مقابله با مؤمنانی که در آیات قبل سخن از آنها بود.

و این که بعضی از مفسران گفته اند: همه مجرمان را شامل می شود، بسیار بعید است.

ولی از آنجا که ممکن است «عذاب دائم»، با گذشت زمان تخفیف یابد، و تدریجاً از شدت آن کاسته گردد، در آیه بعد می افزاید: «هرگز عذاب آنها تخفیف نخواهد یافت، و هیچگونه راه نجاتی برای آنان نیست، و آنها از همه جا مأیوس خواهند بود» (لَا يُفْتَرُ عَنْهُمْ وَهُمْ فِيهِ مُبْلِسُونَ).

و به این ترتیب، عذاب آنان، هم از نظر زمان دائمی است، و هم از نظر

شدت، چرا که «فتور» همان گونه که «راغب» می گوید: به معنی سکون بعد از حدت، و نرمش بعد از شدت، و ضعف بعد از قوت است.

«مُبَلِّس» از ماده «ابلاس»، در اصل به معنی اندوهی است که از شدت ناراحتی به انسان دست می دهد، و از آنجا که چنین اندوهی انسان را به سکوت دعوت می کند، ماده «ابلاس» به معنی سکوت و بازماندن از جواب نیز به کار رفته، و از آنجا که در شدائد، انسان از نجات خود مأیوس می شود، این ماده، در مورد یأس، نیز به کار رفته است، و نامگذاری «ابلیس» به این نام به خاطر همین معنی است که مأیوس از رحمت خدا است.

به هر حال، در این دو آیه سه نکته، تکیه شده: مسأله خلود، عدم تخفیف عذاب، و اندوه و یأس مطلق، و چه دردناک است عذابی که با این امور سه گانه آمیخته باشد.

در آیه بعد، این نکته را خاطر نشان می سازد که این عذاب دردناک الهی، چیزی است که آنها خود برای خویش فراهم ساخته اند، می فرماید: «ما به آنها ستمی نکرده ایم ولی آنها خود ستمکار بوده اند» (وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا هُمُ الظَّالِمِينَ).

در حقیقت، همان گونه که در آیات پیشین سرچشمه آن همه نعمت های بی پایان را اعمال مؤمنان پرهیزگار، معرفی کرد، در اینجا نیز سرچشمه این عذاب جاودان را اعمال خود آنها می شمرد.

چه ظلم و ستمی از این بالاتر که انسان آیات الهی را تکذیب کند، و تیشه بر ریشه سعادت خود زند «وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ» (۱).

آری، قرآن سرچشمه اصلی همه سعادت ها و شقاوت ها را خود انسان و اعمال او می شمرد، نه مسائل پنداری که گروهی برای خود درست کرده اند.

سپس، به بیان گوشه دیگری از بیچارگی آنها پرداخته، می گوید: «آنها فریاد می کشند: ای مالک دوزخ! آرزو داریم پروردگارت ما را بمیراند تا از این عذاب دردناک آسوده شویم!» (وَنَادَوْا يَا مَالِكُ لِيَقْضِ عَلَيْنَا رُبُّكَ).

با این که هر کس از مرگ می گریزد و خواهان ادامه حیات است، اما گاهی چنان مصائب بر انسان فشار می آورد، که از خدا تمنای مرگ می کند، و این چیزی است که اگر در دنیا برای بعضی واقع شود، در آنجا برای مجرمان جنبه عمومی دارد و همگی تمنای مرگ می کنند.

اما چه سود! که مالک دوزخ به آنها پاسخ می گوید: «شما در اینجا ماندنی هستید!» و نجاتی حتی از طریق مرگ وجود ندارد (قَالَ إِنَّكُمْ مَأْكُونُونَ). (۱)

و عجب این که به گفته بعضی از مفسران، مالک دوزخ، این پاسخ را با نهایت بی اعتنائی بعد از هزار سال! به آنها می گوید، و چه دردناک است این بی اعتنائی. (۲)

ممکن است گفته شود: این چه تقاضائی است که آنها می کنند؟ با این که یقین دارند مرگ و میری در کار نیست، ولی باید توجه داشت که این گونه درخواست ها از یک انسان بیچاره که از همه جا قطع امید کرده، طبیعی است، آری، آنها وقتی تمام راه های نجات را به روی خود مسدود می بینند، چنین فریادی از دل برمی کشند!

۱ - «ماکُونُونَ» از ماده «مَكَّثَ»، در اصل به معنی توقف توأم با انتظار است، و شاید این تعبیر از سوی مالک دوزخ، یک نوع استهزاء است همانطور که گاه شخص غیر مستحق تقاضای چیزی می کند می گوئیم منتظر باش!

۲ - «مجمع البیان» ذیل آیات مورد بحث، البته بعضی، عدد سال های فاصله را یک صد سال و چهل سال نیز گفته اند، هر چه باشد دلیل بر بی اعتنائی است.

اما چرا آنها خودشان مستقیماً تقاضای مرگ را از خدا نمی کنند، بلکه به مالک دوزخ می گویند، از پروردگارت بخواه تا به ما مرگ دهد؟ برای این که آنها در آن روز، از خدای خود محجوبند، چنان که در آیه ۱۵ «مطففین» می خوانیم: کَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ، لذا تقاضای خود را به وسیله فرشته عذاب مطرح می کنند، یا به علت این که او فرشته است و نزد خداوند مقرب است.

در آیه بعد، که در حقیقت علتی است برای خلود آنها در آتش دوزخ، می گوید: «ما حق را برای شما آوردیم، ولی اکثر شما از حق کراهت دارید و در برابر آن تسلیم نیستید» (لَقَدْ جِئْنَاكُمْ بِالْحَقِّ وَلَكِنْ أَكْثَرُكُمْ لِلْحَقِّ كَارِهُونَ).

در این که سخن از ناحیه مالک دوزخ است و منظور از «ما» جمعیت فرشتگان است که مالک دوزخ خود در زمره آنها می باشد، یا گفتار خداوند است؟ مفسران دو نظر متفاوت اظهار داشته اند.

البته سوق کلام، ایجاب می کند، که دنباله گفتار «مالک دوزخ» باشد، ولی محتوای خود آیه، تناسب با گفتار خداوند دارد، شاهد دیگر بر این سخن آیه ۷۱ سوره «زمر» است: وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ يَتْلُونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِ رَبِّكُمْ: «و نگهبانان دوزخ به آنها می گویند: آیا رسولانی از میان شما به سویتان نیامدند که آیات پروردگارتان را برای شما بخوانند؟»

در اینجا خازنان دوزخ رسولان را آورنده حق می شمرند، نه خودشان را.

تعبیر به «حق» معنی گسترده ای دارد که همه حقایق سرنوشت ساز را شامل می شود، هر چند در درجه اول، مسأله توحید و معاد و قرآن قرار دارد.

این تعبیر، در حقیقت اشاره به این است که شما تنها با پیامبران الهی مخالف

نبودید، اصلاً شما مخالف حق بودید، و این مخالفت، عذاب جاویدان را برای شما به ارمغان آورد.

در آیه بعد، گوشه ای از کراحت و بیزاری آنها را از حق، و طرفداری آنها از باطل را منعکس ساخته، می فرماید: «بلکه آنها تصمیم محکمی بر توطئه گرفتند، ما نیز اراده محکم و تغییرناپذیری درباره آنها داریم» (أَمْ أُثْرَمُوا أَمْراً فَإِنَّا مُبْرِمُونَ). (۱)
آنها توطئه ها چیدند، تا نور اسلام را خاموش کنند، و پیامبر (صلی الله علیه وآله) را به قتل رسانند، و از هر طریقی بتوانند، ضربه بر مسلمین وارد کنند.

ما نیز اراده کرده ایم آنها را در این جهان و جهان دیگر، سخت کیفر دهیم.
بعضی از مفسران، شأن نزول این آیه را مسأله توطئه قتل پیامبر (صلی الله علیه وآله)، قبل از هجرت، دانسته اند که در آیه: وَإِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا... (۲) به آن اشاره شده است. (۳)
ولی، ظاهر این است که این مطلب، از قبیل تطبیق است، نه شأن نزول.

آیه بعد، در حقیقت بیان یکی از علل توطئه گری های آنها است، می فرماید: «بلکه آنها چنین می پندارند که ما اسرار پنهانی و سخنان درگوشی آنها را نمی شنویم!» (أَمْ يَحْسَبُونَ أَنَّا لَا نَسْمَعُ سِرَّهُمْ وَنَجْوَاهُمْ).

ولی چنین نیست، «هم ما می شنویم، و هم رسولان و فرشتگان ما نزد آنان حاضر و ناظرند و پیوسته سر و نجوای آنها را می نویسند» (بَلَىٰ وَرُسُلُنَا لَدَيْهِمْ).

۱ - «آم» در آیه فوق منقطعه، و به معنی «بل» است، و «إبرام» به معنی تابیدن و محکم کردن است.

۲ - انفال، آیه ۳۰.

۳ - تفسیر «فخر رازی»، جلد ۲۷، صفحه ۲۲۸ ذیل آیات مورد بحث.

يَكْتُبُونَ).

«سرّ» به معنی مطلبی است که انسان در دل پنهان می کند، و یا تنها با دوستان رازدارش، مطرح می سازد، و «نجوی» به معنی سخنان درگوشی است. آری، خداوند نه تنها سخنان آهسته آنها را که در مجالس مخفی و یا درگوشی می گویند، می شنود، بلکه از حدیث نفس و گفتگوئی که در دل با خویشان دارند نیز آگاه است، چرا که پنهان و آشکار، برای او تفاوتی ندارد، فرشتگانی که مأمور ثبت اعمال و گفتار انسان ها هستند، نیز پیوسته این سخنان را در نامه اعمالشان ثبت می کنند، هر چند بدون آن نیز حقایق روشن است، تا در دنیا و آخرت کیفر اعمال و گفتار و توطئه های خود را ببینند.

- ۸۱ قُلْ إِنْ كَانَ لِلرَّحْمَنِ وَلَدٌ فَأَنَا أَوَّلُ الْعَابِدِينَ
 ۸۲ سُبْحَانَ رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ
 ۸۳ فَذَرَهُمْ يَخُوضُوا وَيَلْعَبُوا حَتَّى يُلَاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي يُوْعَدُونَ
 ۸۴ وَهُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهٌ وَفِي الْأَرْضِ إِلَهٌ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْعَلِيمُ
 ۸۵ وَتَبَارَكَ الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَعِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ

ترجمه:

- ۸۱ - بگو: «اگر برای خداوند فرزندی بود، من نخستین پرستنده او بودم»!
 ۸۲ - منزّه است پروردگار آسمان ها و زمین، پروردگار عرش، از توصیفی که آنها می کنند!
 ۸۳ - آنان را به حال خود واگذار تا در باطل غوطه‌ور باشند، و سرگرم بازی شوند تا روزی را که به آنها وعده داده شده است ملاقات کنند (و نتیجه کار خود را ببینند)!
 ۸۴ - او کسی است که در آسمان معبود است و در زمین معبود؛ و او حکیم و علیم است!
 ۸۵ - پر برکت و پایدار است کسی که حکومت آسمان ها و زمین و آنچه در میان آن دو است از آن اوست؛ و آگاهی از قیام قیامت نزد او است و به سوی او بازگردانده می شوید.

تفسیر:

بگذار در باطل خود غوطه‌ور باشند

از آنجا که در آیات گذشته، مخصوصاً در آغاز سوره، گفتگو از مشرکان عرب و اعتقادشان به وجود فرزند برای خدا بود، و فرشتگان را دختران خدا می‌پنداشتند، و نیز در چند آیه قبل، از مسیح (علیه السلام) و دعوت او به توحید خالص و عبودیت پروردگار، سخن به میان آمد، در آیات مورد بحث از طریق دیگری برای نفی این عقاید باطل، وارد شده، می‌فرماید: «به آنها که دم از وجود فرزندی برای خدا می‌زنند، بگو: اگر برای خداوند رحمان فرزندی بود من نخستین کسی بودم که به او احترام می‌گذاردم، و از وی اطاعت می‌کردم» (قُلْ إِنْ كَانَ لِلرَّحْمَنِ وَلَدٌ فَأَنَا أَوَّلُ الْعَابِدِينَ).

زیرا از همه شما ایمان و اعتقاد به خدا بیشتر، و معرفت و آگاهی من فزون تر است، و من قبل از شما به فرزند او احترام می‌گذارم و از وی اطاعت می‌کنم.

اگر چه مضمون این آیه، برای گروهی از مفسران پیچیده آمده، و به توجیهات مختلفی پرداخته اند که بعضی بسیار عجیب به نظر می‌رسد (۱) ولی محتوای آیه هیچگونه پیچیدگی ندارد، و این روش جالبی است که در برابر افراد لجوج به کار می‌رود، مثل این که به شخصی که از روی اشتباه می‌گوید: «فلان کس از همه اعلم است» در حالی که هیچ علم و دانشی ندارد، می‌گوئیم: اگر او اعلم باشد اولین کسی که از وی پیروی می‌کند، ما هستیم، تا او در اندیشه فرو

۱ - مثل این که بعضی از مفسرین «إِنْ» را به معنی نفی و «أَنَا أَوَّلُ الْعَابِدِينَ» را به معنی نخستین عبادت کننده خدا گرفته اند که طبق این تفسیر، معنی آیه چنین می‌شود: «برای خداوند هرگز فرزندی نیست و من نخستین عبادت کننده خدا هستم»!

بعضی دیگر «عَابِدِينَ» را به معنی «ابا کننده از عبادت» گرفته اند که معنی چنین می‌شود: «اگر خدا فرزندی داشته باشد من هرگز پرستش چنین خدائی نخواهم کرد چرا که با داشتن فرزند نمی‌تواند خدا باشد» واضح است که این گونه تفسیرها به هیچ وجه با ظاهر آیه سازگار نیست.

رود و به فکر یافتن استدلالی بر مدعای خویش بیفتد و بعداً که سرش به سنگ خورد، از خواب غفلت بیدار شود.

منتها در اینجا به دو نکته باید توجه داشت:

نخست این که: عبادت، همه جا به معنی پرستش نیست، گاه نیز به معنی اطاعت و تعظیم و احترام می آید، و در اینجا به همین معنی است، زیرا به فرض محال که خدا فرزندی داشته باشد، دلیلی بر پرستش آن فرزند وجود ندارد، ولی چون به هر حال طبق این فرض محال، فرزند خدا است، باید مورد احترام و اطاعت قرار گیرد.

دیگر این که: از نظر ادبیات عرب در این گونه موارد معمولاً کلمه «لو» به جای «ان» به کار می رود که دلیل بر محال بودن است، و اگر در آیه مورد بحث، چنین کاری نشده، تنها به خاطر مماشات و هماهنگی در سخن با طرف مقابل است.

به این ترتیب، پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) برای این که آنها را مطمئن کند که محال است خدا فرزندی داشته باشد، می گوید: اگر او فرزندی داشت من قبل از شما او را محترم می شمردم.

بعد از این سخن، به دلیل روشنی بر نفی این ادعاهای واهی پرداخته، می فرماید: «منزه است پروردگار آسمان ها و زمین، پروردگار عرش، از توصیفی که آنها می کنند» (سُبْحَانَ رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ).

کسی که مالک و مدبر آسمان ها و زمین است، و پروردگار عرش عظیم می باشد، چه نیازی به فرزند دارد؟ او وجودی است بی انتها، و محیط بر تمام عالم هستی، و مربی همه عالم آفرینش، فرزند برای کسی لازم است که می میرد و

ادامه نسل او از طریق فرزند است.

فرزند، برای کسی لازم است که نیاز به کمک و انس برای موقع ناتوانی و تنهایی دارد. بالاخره، وجود فرزند، دلیل بر جسم بودن و قرار گرفتن در محدوده زمان و مکان است. پروردگار عرش و آسمان و زمین، که از همه اینها منزّه و پاک است، نیازی به فرزند ندارد. تعبیر به «رَبُّ الْعَرْشِ» بعد از «رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» در حقیقت، از قبیل ذکر عام بعد از خاص می باشد، زیرا «عرش» چنان که قبلاً هم گفته ایم به مجموعه عالم هستی که تخت حکومت خداوند بزرگ است گفته می شود. این احتمال، نیز وجود دارد که «عرش» اشاره به عالم ماوراء طبیعت باشد، در مقابل «سموات و ارض» که اشاره به عالم ماده است.

(برای توضیح بیشتر درباره معنی عرش به جلد دوم تفسیر نمونه صفحه ۲۰۰ ذیل آیه ۲۵۵ سوره «بقره» و از آن گسترده تر در جلد بیستم ذیل آیه ۷ سوره «مؤمن» مراجعه فرمائید).

سپس به عنوان بی اعتنائی و تهدید این لجوجان، که خود نوعی دیگر از روش بحث با این قماش افراد است، می افزاید: «اکنون که چنین است آنها را به حال خود واگذار، تا در باطل غوطه‌ور باشند، و سرگرم بازی! تا روزی را که به آنها وعده داده شده است ملاقات کنند» (و میوه های تلخ اعمال و افکار زشت و ننگین خود را بچینند) (فَذَرَهُمْ يَخْوضُوا وَيَلْعَبُوا حَتَّى يُلَاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي يُوعَدُونَ).

روشن است، منظور از این روز موعود، همان روز قیامت است، و این که بعضی احتمال داده اند، منظور لحظه مرگ است، بسیار بعید به نظر می رسد، چرا که مجازات اعمال در قیامت است نه در لحظه مرگ.

این، همان یوم موعودی است که در سوره «بروج» آیه ۲، به آن سوگند یاد شده است: وَالْيَوْمِ الْمَوْعُودِ: «سوگند به روز موعود» (روز رستاخیز).

دو آیه بعد، ادامه سخن پیرامون مسأله توحید است که از یک نظر نتیجه ای است برای آیات قبل، و از یک نظر دلیلی برای تحکیم و تکمیل آن است، و در آن هفت توصیف، برای خداوند آمده، که همه در تحکیم مبانی توحید مؤثر است.

نخست، در مقابل مشرکان که برای آسمان و زمین اله و معبود جداگانه قائل بودند، و حتی خدای دریا، و خدای صحرا، خدای جنگ، و خدای صلح، و خدایان مختلفی، مطابق انواع موجودات در پندار خود ساخته بودند، می فرماید: «او کسی است که در آسمان معبود است و در زمین معبود» (وَهُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهٌ وَفِي الْأَرْضِ إِلَهٌ).

چرا که با قبول ربوبیت او در آسمان ها و زمین، که در آیات قبل آمده، مسأله الوهیت نیز ثابت می شود، زیرا معبود واقعی کسی است که رب و مدیر و مدبر عالم است.

نه ارباب انواع، نه فرشتگان، نه حضرت مسیح (علیه السلام)، و نه بت ها، هیچ کدام شایسته پرستش و عبودیت نیستند، چرا که مقام ربوبیت ندارند، آنها به نوبه خود مخلوق و مربوب و روزی خوار خوان اویند، آنها نیز او را پرستش می کنند.

سپس در توصیف دوم و سوم می افزاید: «او حکیم و علیم است» (وَهُوَ

الْحَكِيمُ الْعَلِيمُ).

تمام کارهایش روی حساب و حکمت است، و از همه چیز آگاه و با خبر، و به این ترتیب، اعمال بندگان را به خوبی می داند و بر طبق حکمتش آنها را پاداش و کیفر می دهد.

در چهارمین و پنجمین توصیف، از برکات فراوان و دائم وجود او و مالکیتش نسبت به آسمان و زمین، سخن می گوید و می فرماید: «پربرکت و زوال ناپذیر است کسی که مالک آسمان ها و زمین و آنچه میان آن دو است می باشد» (وَتَبَارَكَ الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا).

«تَبَارَكَ» از ماده «برکت»، به معنی داشتن خیر فراوان، و یا ثبات و بقاء، و یا هر دو است، و در مورد خداوند هر دو صادق است؛ چرا که هم وجودش جاودانی و برقرار، و هم سرچشمه خیرات فراوان است.

اصولاً، خیر فراوان بدون ثبات، مفهوم کاملی ندارد چرا که خیرات و نیکی ها هر قدر فراوان باشد اما موقت و زودگذر، فراوان است.

و بالاخره، در ششمین و هفتمین توصیف، می افزاید: «آگاهی از قیام قیامت مخصوص ذات او است، و همگی به سوی او بازمی گردید» (وَعِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ).

بنابراین، اگر خیر و برکتی می خواهید، از او بخواهید، نه از بت ها و سرنوشت شما در قیامت به دست او است، و مرجع شما در آن روز، تنها خدا است، و بت ها و معبودان دیگر هیچ نقشی در این امور ندارند.

نکته ها:

۱ - در این آیات، سماوات و ارض (آسمان ها و زمین) سه بار تکرار شده است، یک بار به عنوان بیان ربوبیت پروردگار و تدبیر و تصرف او، یک بار به عنوان الوهیت پروردگار، و یکبار هم مالکیت و حاکمیت او، و این هر سه با هم مربوط و در حقیقت علت و معلول یکدیگرند، او «مالک» است و به همین دلیل «رب» است، و در نتیجه «اله» است و توصیف او به «حکیم» و «علیم» نیز تکمیلی است برای همین معانی.

۲ - از بعضی از روایات اسلامی، استفاده می شود که تعبیر آیات فوق، هُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهُ وَفِي الْأَرْضِ إِلَهُ، دستاویزی برای بعضی از زنادقه و مشرکان شده بوده است، و با سفسطه آن را چنین تفسیر می کردند: در آسمان معبودی است و در زمین معبود دیگری، در حالی که آیه فوق، عکس آن را (می رساند) می گوید: «او کسی است که هم در آسمان معبود است و هم در زمین، یعنی همه جا معبود، او است».

با این حال هنگامی که این مطلب را به عنوان یک سؤال در برابر امامان معصوم (علیهم السلام) طرح می کردند آنها با جواب های نقضی و حلی به آنها پاسخ می گفتند. از جمله در کتاب «کافی» از «هشام بن حکم» نقل شده است: «ابو شاکر دیصانی» (۱) به من گفت: در قرآن آیه ای است که سخن ما را می گوید! گفتیم: کدام آیه؟ گفت: همین آیه وَ هُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهُ وَ فِي الْأَرْضِ إِلَهُ، و من ندانستم

۱ - «ابو شاکر دیصانی» یکی از علمای فرقه «دیسانیه» بود که عقیده دوگانه پرستی داشتند و قائل به خدای نور و خدای ظلمت بودند (دائرة المعارف دهخدا، ماده «دیسان»).

چگونه به او پاسخ بگوییم؟

در آن سال به زیارت خانه خدا مشرف شدم، و نزد امام صادق (علیه السلام) آمدم، و ماجرا را عرض کردم، فرمود: این کلام ملحد خبیثی است، هنگامی که بازگشتی از او بپرس، نام تو در «کوفه» چیست؟ می گوید: فلان، بگو نام تو در «بصره» چیست؟ می گوید: فلان، سپس بگو: پروردگار ما نیز همینگونه است در آسمان «اله»، و «معبود»، او است، و در زمین هم «اله» و «معبود» او است، و همچنین در دریاها و در صحراها و در هر مکانی «اله» و «معبود» او است. «هشام» می گوید: هنگامی که بازگشتم به سراغ «ابو شاکر» رفتم، و این پاسخ را به او دادم، گفت: این سخن از تو نیست این را از حجاز آورده ای! (۱)

مفسر بزرگ «طبرسی» در مورد تکرار لفظ «اله» در آیه مورد بحث، دو علت ذکر کرده، یکی مسأله تأکید بر الوهیت پروردگار در همه جا، و دیگر اشاره به این که او در آسمان «اله» است، لذا واجب است «فرشتگان آسمان» او را عبادت کنند، و در زمین «اله» است بنابراین واجب است «جن» و «انس» او را بپرستند. (۲)

پس او معبود فرشتگان و انسان ها و همه موجودات در زمین و آسمان ها است .

۱ - «اصول کافی»، جلد اول «کتاب التوحید»، «باب الحركه و الانتقال»، حدیث ۱۰.

۲ - «اصول کافی»، جلد ۹، صفحه ۵۸، ذیل آیه مورد بحث.

۸۶ وَ لَا يَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ

۸۷ وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ فَأَنَّى يُؤْفَكُونَ

۸۸ وَ قِيلَ يَا رَبِّ إِنَّ هَؤُلَاءِ قَوْمٌ لَا يُؤْمِنُونَ

۸۹ فَاصْنَعْ عَنْهُمْ وَ قُلْ سَلَامٌ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ

ترجمه:

۸۶ - کسانی را که غیر از او می خوانند قادر بر شفاعت نیستند؛ مگر آنها که شهادت به حق داده اند و به خوبی آگاهند!

۸۷ - و اگر از آنان بپرسی چه کسی آنان را آفریده؟ قطعاً می گویند: خدا، پس چگونه از عبادت او منحرف می شوند؟

۸۸ - آنها چگونه از شکایت پیامبر که می گوید: «پروردگارا! اینها قومی هستند که ایمان نمی آورند».

۸۹ - پس (اکنون که چنین است) از آنان روی برگردان و بگو: «سلام بر شما»، اما به زودی خواهند دانست!

تفسیر:

چه کسی قادر بر شفاعت است؟

در این آیات، که آخرین آیات سوره «زخرف» است، همچنان سخن درباره ابطال عقیده شرک، و سرانجام تلخ مشرکان است، و با دلایل دیگری بطلان

اعتقاد آنها را آشکار می سازد، نخست می فرماید: اگر آنها به گمان شفاعت به سراغ این معبودان می روند باید بدانند: «معبودانی را که آنها غیر از خدا، می خوانند مالک و قادر بر هیچگونه شفاعتی نیستند» (وَلَا يَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الشَّفَاعَةَ).

«شفاعت» در پیشگاه خداوند، تنها به اذن و فرمان او است، و خداوند حکیم، هرگز چنین اذن و فرمانی را به این سنگ و چوب های بی ارزش و فاقد عقل و شعور، نداده است.

ولی، از آنجا که در میان معبودان آنها فرشتگان و مانند آنان وجود داشتند، در ذیل آیه آنها را استثناء کرده می فرماید: «مگر کسانی که شهادت به حق داده اند» (إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ). همانها که توحید و یگانگی خدا را در تمام مراحل پذیرفته اند، و در برابر حق، به طور کامل تسلیمند، آری این گروه به اذن پروردگار مالک شفاعتند.

ولی، چنان نیست که آنها برای هر کس، هر چند بت پرست و مشرک و منحرف از آئین توحید باشد، شفاعت کنند، بلکه «آنها به خوبی می دانند برای چه کسی اجازه شفاعت دارند» (وَهُمْ يَعْلَمُونَ).

به این ترتیب، امید آنها را از شفاعت فرشتگان، به دو دلیل قطع می کند: نخست این که، آنها خود شهادت به وحدانیت خدا می دهند، و به همین دلیل اجازه شفاعت پیدا کرده اند، و دیگر این که، آنها محل و مورد شایسته شفاعت را به خوبی می شناسند. (۱)

بعضی جمله «وَهُمْ يَعْلَمُونَ» را مکمل «إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ» دانسته اند که

۱ - طبق این تفسیر استثنای «إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ»، «استثنای متصل» است، ولی اگر منظور از جمله «الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الشَّفَاعَةَ» خصوص بت ها باشد «استثناء منقطع» می شود، ولی معنی اول مخصوصاً با توجه به «الَّذِينَ» که برای عاقل، یا تغلیبی از عاقل و غیر عاقل است مناسب تر به نظر می رسد.

مطابق آن مفهوم جمله چنین می شود: تنها کسانی حق شفاعت دارند که، به توحید شهادت دهند و از حقیقت آن آگاه باشند ولی تفسیر اول مناسب تر است. به هر حال، این آیه شرط عمده شفعاء را در پیشگاه خدا مشخص می سازد، آنها کسانی هستند که گواهان حقند، و حق را در تمام مراحل می شناسند، و از روح توحید، به خوبی آگاهند، و از شرائط شفاعت شوندگان، نیز باخبرند.

سپس، از معتقدات خود مشرکان گرفته، به آنها پاسخ دندان شکن می دهد و می گوید: «اگر از آنها سؤال کنی چه کسی آنها را آفریده است؟ به طور مسلم می گویند: الله!» (وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ).

کراراً گفته ایم، در میان مشرکان عرب و غیر عرب، کمتر کسی پیدا می شد که بت ها را خالق و آفریننده بداند، بلکه، آنها بت ها را به عنوان وساطت و شفاعت در پیشگاه خدا، و یا به عنوان این که سمبل و نشانه ای هستند از وجودهای مقدس اولیاء الله، به ضمیمه این بهانه که معبود ما باید موجود محسوسی باشد تا با آن انس بگیریم، پرستش می کردند، لذا هر گاه درباره خالق از آنها سؤال می شد خالق را «الله» معرفی می کردند.

قرآن، بارها این حقیقت را یادآور می شود که، پرستش تنها برای خالق و مدبر این عالم شایسته است، و شما که خالق و مدبر را، او می دانید، راهی جز این ندارید که عبودیت و الوهیت را نیز، مخصوص او بشمرید.

لذا در پایان آیه، به عنوان ملامت و سرزنش، می گوید: اکنون که چنین است «چگونه از عبادت خدا به سوی غیر او بازگردانده و منحرف می شوند؟! (فَأَنَّى يُؤْفَكُونَ).

آیه بعد، از شکایت پیامبر (صلی الله علیه وآله) در پیشگاه خدا، از این قوم لجوج و بی منطق سخن گفته، می فرماید: «آنها چگونه از شکایت پیامبر، در پیشگاه خداوند که می گوید: ای پروردگار من، اینها گروهی هستند که ایمان نمی آورند غافل می شوند؟» (وَقِيلَ يَا رَبِّ إِنَّ هَؤُلَاءِ قَوْمٌ لَا يُؤْمِنُونَ).

او می گوید: من شب و روز، با آنها سخن گفتم، از طریق بشارت و انذار وارد شدم، سرگذشت دردناک اقوام پیشین را برای آنها برشمردم، آنها را تهدید به عذاب تو کردم، و تشویق به رحمت در صورت بازگشت از این راه انحرافی، خلاصه آنچه در توان داشتم بیان کردم، و آنچه گفتنی بود، گفتم، اما با این همه، سخنان گرم من در قلب سرد آنها، اثر نگذاشت و ایمان نیاوردند، تو می دانی و آنها. (۱)

و در آخرین آیه، به او دستور می دهد: اکنون که چنین است «از آنها روی برگردان» (فَاصْفَحْ عَنْهُمْ).

در عین حال، اعراض تو، به معنی قهر و جدائی توأم با خشونت و پرخاشگری نباشد بلکه «به آنها بگو: سلام بر شما» (وَقُلْ سَلَامٌ).

نه سلامی به عنوان دوستی و تحیت، بلکه به عنوان جدائی و بیگانگی، این

۱ - در این که «قِيلَ» عطف بر چیست؟ گفتگوی بسیار در میان مفسران است، بعضی آن را معطوف بر «الساعة» در سه آیه قبل می دانند، بنابراین مفهوم جمله چنین می شود: «خدا از قیامت آگاه است و از شکایت پیامبر نسبت به کفار».

بعضی دیگر آن را معطوف بر «علم الساعة» دانسته اند (با این قید که علم قبل از «قيله» به عنوان مضاف محذوف در تقدیر است) که تفاوت چندانی از نظر معنی با تفسیر اول ندارد.

و جمعی «واو» را «واو» قسم دانسته اند و احتمالات دیگری که نقل همه آنها به طول می انجامد، در اینجا احتمال دیگری است که شاید از همه آنچه در این زمینه گفته شده است بهتر باشد، و آن این که: معطوف بر محذوف جمله «أَنِّي يُؤْفَكُونَ» است و در تقدیر چنین می شود: أَنِّي يُؤْفَكُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَ عَنْ قِيلِهِ يَا رَبِّ إِنَّ هَؤُلَاءِ قَوْمٌ لَا يُؤْمِنُونَ: «آنها چگونه از عبادت خداوند منحرف می شوند و چگونه شکایت پیامبر را از این قوم بی ایمان نادیده می گیرند».

سلام در حقیقت شبیه سلامی است که در آیه ۶۳ سوره «فرقان» آمده است: وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا: «هنگامی که جاهلان آنها را با سخنان زشت خود مورد خطاب قرار دهند در پاسخ آنها می گویند: سلام» سلامی که نشانه بی اعتنائی توأم با بزرگواری است. با این حال، آنها را با جمله ای پرمعنی تهدید می کند، تا گمان نکنند این جدائی و وداع دلیل بر آن است که خدا کاری با آنها ندارد، می فرماید: «اما به زودی خواهند دانست» (فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ).

آری، خواهند دانست چه آتش سوزان و عذاب دردناکی، با لجاجت های خود برای خویشتن فراهم ساخته اند؟!

بعضی شأن نزولی برای آیه «وَلَا يَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ...» ذکر کرده اند، و آن این که: «نضر بن حارث» و چند نفر از قریش گفتند: اگر آنچه را محمد(صلی الله علیه وآله) می گوید، حق است ما نیازی به شفاعت او نداریم، ما فرشتگان را دوست داریم و ولی خود می شماریم، آنها سزاوارتر به شفاعتند، در اینجا بود که آیه فوق نازل شد (و به آنها اخطار کرد که ملائکه برای احدی در قیامت شفاعت نمی کنند، مگر برای کسانی که گواهی به حق بدهند یعنی مؤمنان). (۱) - (۲)

و در اینجا سوره «زخرف» پایان می یابد.

۱ - طبق این تفسیر جمله «إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ» توصیفی است برای شفاعت شوندگان نه شفاعت کنندگان.

۲ - تفسیر «قرطبی»، جلد ۹، صفحه ۵۹۴۲.

پروردگارا! ارتباط و پیوند ما را با خودت و اولیائت روز به روز محکم تر گردان، تا مشمول شفاعتشان شویم!

خداوندا! ما را از هر گونه شرک جلی و خفی، محفوظ و برکنار دار!
 بارالها! روز قیامت با اوصافی که در کتاب آسمانیت بیان کرده ای روز سخت و طاقت فرسائی است، در آن روز با فضیلت با ما معامله کن، نه با عدلت!

آمِنْ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ

پایان سوره زخرف

۳ / رجب / ۱۴۰۵

۵ / ۱ / ۱۳۶۴

سوره دخّان

این سوره، در «مکّه» نازل شده و دارای ۵۹ آیه است

تاریخ شروع

۳ / رجب المرجب / ۱۴۰۵

۵ / ۱ / ۱۳۶۴

محتوای سوره دخان

این سوره، پنجمین سوره از سوره های «هفتگانه حوامیم» است، و به حکم این که از سوره های مکی است محتوای عمومی آنها را، یعنی بحث از مبدأ و معاد و قرآن، به نحو کامل در بر دارد، و آیاتش در این زمینه ها آن چنان تنظیم شده است که، ضربات کوبنده و بیدارکننده ای بر قلب های خفته و غافل، وارد می سازد و آنها را به ایمان و تقوا و حق و عدالت، فرا می خواند.

بخش های این سوره را می توان در هفت بخش خلاصه کرد:

۱ - آغاز سوره، از «حروف مقطعه» و سپس بیان عظمت قرآن است، با این اضافه که نزول آن را در شب قدر، برای اولین بار بیان می کند.

۲ - در بخش دیگری، از توحید و یگانگی خدا و بعضی از نشانه های عظمت او در جهان هستی سخن می گوید.

۳ - بخش مهمی از آن از سرنوشت کفار، و انواع کیفرهای دردناک آنها سخن به میان آورده.

۴ - در بخش دیگری، برای بیدار ساختن این غافلان، قسمتی از سرگذشت موسی (علیه السلام) و بنی اسرائیل در مقابل فرعونیان و شکست سخت آنها، و نابودی و هلاکشان، گفتگو می کند.

۵ - مسأله قیامت و عذاب های دردناک دوزخیان، و پاداش های جالب و روح پرور پرهیزکاران، قسمت دیگری از آیات این سوره را تشکیل می دهد.

۶ - موضوع هدف آفرینش، و بیهوده نبودن خلقت آسمان و زمین، از موضوعات دیگری است که در آیات این سوره مطرح شده است.

۷- سرانجام، سوره را با بیان عظمت قرآن، همان گونه که آغاز شده بود پایان می دهد. و از آنجا که در آیه دهم این سوره سخن از «دخان مبین» به میان آمده، این سوره، به عنوان سوره «دخان» نام گرفته است.

فضیلت تلاوت این سوره

در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله) آمده: مَنْ قَرَأَ سُورَةَ الدُّخَانِ لَيْلَةً الْجُمُعَةِ وَ يَوْمَ الْجُمُعَةِ بَنَى اللَّهُ لَهُ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ: «کسی که سوره دخان را شب و روز جمعه بخواند خداوند خانه ای در بهشت برای او بنا می کند». (۱)

و هم از آن حضرت روایت شده: مَنْ قَرَأَ سُورَةَ الدُّخَانِ فِي لَيْلَةٍ، أَصْبَحَ يَسْتَغْفِرُ لَهُ سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ: «کسی که سوره دخان را در شبی بخواند صبح می کند در حالی که هفتاد هزار فرشته، برای او استغفار می کنند». (۲)

در حدیث دیگری از «ابو حمزه ثمالی» از امام باقر (علیه السلام) چنین نقل شده: مَنْ قَرَأَ سُورَةَ الدُّخَانِ فِي فَرَائِضِهِ وَ نَوَافِلِهِ بَعَثَهُ اللَّهُ مِنَ الْأَمِينِينَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَ أَظْلَهُ تَحْتَ ظِلِّ عَرْشِهِ، وَ حَاسَبَهُ حِسَابًا يَسِيرًا، وَ أَعْطَى كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ: «کسی که سوره دخان را در نمازهای فریضه و نافله بخواند، خداوند او را در زمره کسانی که روز قیامت در امنیت به سر می برند، مبعوث می کند و او را در سایه عرشش قرار می دهد، و حساب را بر او آسان می گیرد و نامه اعمالش را به دست راستش می دهد». (۳)

- ۱ حم
- ۲ وَ الْكِتَابِ الْمُبِينِ
- ۳ إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ مُبَارَكَةٍ إِنَّا كُنَّا مُنذِرِينَ
- ۴ فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ
- ۵ أَمْرًا مِنْ عِنْدِنَا إِنَّا كُنَّا مُرْسِلِينَ
- ۶ رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ
- ۷ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا إِنَّ كُنُتُمْ مُوقِنِينَ
- ۸ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ يُخَيِّئُ وَيُمِيتُ رَبُّكُمْ وَ رَبُّ آبَائِكُمُ الْأَوَّلِينَ

ترجمه:

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر

۱ - حم.

۲ - سوگند به این کتاب روشنگر.

۳ - که ما آن را در شبی پربرکت نازل کردیم؛ ما همواره اندازکننده بوده ایم!

۴ - در آن شب که هر امری بر اساس حکمت، تدبیر می گردد.

۵ - (نزل قرآن) فرمانی بود از سوی ما؛ ما (محمد صلی الله علیه وآله) را فرستادیم!

۶ - اینها به خاطر رحمتی است از سوی پروردگارت، که شنونده و داناست!

- ۷- (همان) پروردگار آسمان ها و زمین و آنچه در میان آنهاست، اگر اهل یقین هستید!
- ۸- هیچ معبودی جز او نیست؛ زنده می کند و می میراند؛ او پروردگار شما و پروردگار پدران نخستین شماست!

تفسیر:

نزول قرآن در شبی پربرکت

در ابتدای این سوره، نیز همانند چهار سوره گذشته، و دو سوره آینده که مجموعاً هفت سوره را تشکیل می دهد، با حروف مقطعه (حم) روبرو می شویم، درباره تفسیر حروف مقطعه، به طور کلی در گذشته فراوان بحث کرده ایم. (۱) و در مورد خصوص «حم» در آغاز نخستین سوره از سوره های حوامیم، (سوره مؤمن و آغاز سوره فصلت) بحث شده است.

قابل توجه این که: بعضی از مفسران در اینجا «حم» را به عنوان سوگند تفسیر کرده اند، که با سوگند دیگری که بعد از آن آمده و به قرآن قسم یاد شده، دو سوگند پی در پی و متناسب را تشکیل می دهد، سوگند به حروف الفبا، همچون حم، و سوگند به این کتاب مقدس، که از این حروف تشکیل یافته است.

در دومین آیه این سوره، چنان که گفتیم به «قرآن مجید» سوگند یاد کرده می فرماید: «قسم به این کتاب آشکار» (وَ الْكِتَابِ الْمُبِينِ). کتابی که محتوایش روشن، معارفش آشکار، تعلیماتش زنده، احکامش

۱- به جلد اول آغاز سوره «بقره»، و جلد دوم آغاز سوره «آل عمران»، و جلد ششم آغاز سوره «اعراف»، مراجعه فرمائید.

سازنده، و برنامه هایش حساب شده است، کتابی که خود دلیل حقانیت خویش است، آفتاب آمد دلیل آفتاب.(۱)

اما بینیم این سوگند، برای چه منظوری ذکر شده است؟ آیه بعد این حقیقت را روشن ساخته می گوید: «به طور مسلم ما قرآن را (که سند حقانیت پیامبر اسلام است) در شبی پربرکت نازل کردیم» (إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةٍ مُبَارَكَةٍ).

«مبارک» از ماده «برکت» به معنی سودمند و جاویدان و پردوام است.

این کدام شب است که مبدأ خیرات و سرچشمه خوبی های پایدار می باشد؟ غالب مفسران آن را به شب قدر تفسیر کرده اند، شب پربرکتی که مقدرات جهان بشریت با نزول قرآن، رنگ تازه ای به خود گرفت، شبی که سرنوشت خلاق و مقدرات یک سال در آن رقم زده می شود، آری قرآن در شبی سرنوشت ساز، بر قلب پاک پیامبر نازل شد. این نکته لازم به تذکر است: ظاهر آیه این است که تمام قرآن در شب قدر نازل گردیده. اما هدف اصلی از نزول آن چه بود؟ همان است که در ذیل همین آیه، به آن اشاره شده می فرماید: «ما همواره اندازکننده بودیم» (إِنَّا كُنَّا مُنْذِرِينَ).

این یک سنت همیشگی ماست که فرستادگان خود را برای بیم دادن ظالمان و مشرکان، مأموریت می دهیم، و فرستادن پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) با این کتاب مبین نیز آخرین حلقه از این سلسله است.

درست است که، پیامبران از یکسو انداز می کنند، و از سوی دیگر بشارت

۱ - درباره فلسفه سوگندهای قرآن، و هدف اصلی از آن در تفسیر جزء آخر قرآن مجید ذیل آیات فراوانی که در آن سوگندهای مکرر دیده می شود به خواست خدا بحث خواهیم کرد.

می دهند، اما چون پایه اصلی دعوت آنها را در مقابل قوم ظالم و مجرم بیشتر بیم و انداز تشکیل می دهد، غالباً از آن سخن گفته شده است.

نزول دفعی و نزول تدریجی قرآن

۱ - می دانیم قرآن در طی بیست و سه سال دوران نبوت پیامبر، نازل شده است، و از این گذشته، محتوای قرآن محتوایی است که ارتباط و پیوند با حوادث مختلف زندگی پیامبر(صلی الله علیه وآله) و مسلمانان در طول این ۲۳ سال دارد، که اگر از آن بریده شود، نامفهوم خواهد بود.

با این حال چگونه قرآن به طور کامل در شب قدر نازل شده است؟ در پاسخ این سؤال، بعضی نزول قرآن را به معنی آغاز نزول قرآن تفسیر کرده اند، بنابراین مانعی ندارد که آغاز آن در شب قدر باشد، و دنبال آن در طول ۲۳ سال. ولی، چنان که گفتیم این تفسیر با ظاهر آیه مورد بحث و آیاتی دیگر از قرآن مجید سازگار نیست.

برای یافتن پاسخ این سؤال، باید توجه داشت: از یکسو در آیه می خوانیم «قرآن در لیلہ مبارکہ نازل شده است».

از سوی دیگر، در آیه ۱۸۵ سوره «بقره» آمده: شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنْزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ: «(روزه در چند روز معدود) ماه رمضان است؛ ماهی که قرآن، برای راهنمایی مردم در آن نازل شده است».

و از سوی سوم، در سوره «قدر» می خوانیم: إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ: «ما آن (قرآن) را در شب قدر نازل کردیم!»

از مجموع این آیات، به خوبی استفاده می شود: آن شب مبارکی که در آیه

مورد بحث به آن اشاره شده، شب قدر در ماه مبارک رمضان است.

از این که بگذریم، از آیات متعددی استفاده می شود که پیامبر (صلی الله علیه وآله) قبل از نزول تدریجی قرآن، از آن آگاهی داشت، مانند آیه ۱۱۴ سوره «طه»: «وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَىٰ إِلَيْكَ وَحْيُهُ:» (پس نسبت به (تلاوت) قرآن عجله مکن، پیش از آن که وحی بر تو تمام شود).

و در آیه ۱۶ سوره «قیامه» آمده است: لَا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ: «زبان را به خاطر عجله برای خواندن (قرآن) حرکت مده».

از مجموع این آیات، می توان نتیجه گرفت که قرآن دارای دو نوع نزول بوده است: اول «نزول دفعی» و جمعی، که یکجا از سوی خداوند بر قلب پاک پیامبر (صلی الله علیه وآله) در ماه رمضان و شب قدر نازل گردیده، دوم «نزول تدریجی» که بر حسب شرائط و حوادث و نیازها در طی ۲۳ سال نازل شده است.

شاهد دیگر این سخن، این که: در بعضی از آیات قرآن تعبیر به «انزال» و در بعضی دیگر تعبیر به «تنزیل» شده است، از پاره ای از متون لغت استفاده می شود که «تنزیل» معمولاً در مواردی گفته می شود که چیزی تدریجاً و به صورت پراکنده و تدریجی نازل شود، اما «انزال» مفهوم وسیعی دارد که هم نزول تدریجی را شامل می شود و هم نزول دفعی را. (۱)

و جالب این که در تمام آیات فوق که سخن از نزول قرآن در شب قدر و ماه مبارک رمضان است تعبیر به «انزال» شده که با «نزول دفعی» هماهنگ است، در حالی که در موارد دیگری که سخن از «نزول تدریجی» در میان است تنها تعبیر به «تنزیل» شده است.

اما این «نزول دفعی» بر قلب پیامبر (صلی الله علیه وآله) چگونه بوده؟ آیا به شکل همین

۱ - به «مفردات راغب» ماده «نزل» مراجعه شود.

قرآن فعلی با آیات و سوره های مختلف؟ یا مفاهیم و حقایق آنها به صورت فشرده و جمعی؟. دقیقاً روشن نیست، همین قدر از قرائن فوق می فهمیم که یک بار این قرآن در یک شب بر قلب پاک پیامبر(صلی الله علیه وآله) نازل شده است و یک بار تدریجی در ۲۳ سال. شاهد دیگر، برای این سخن این که تعبیرات آیه فوق، ظهور در مجموع قرآن دارد، درست است که واژه «قرآن» به «کل» و «جزء» آن هر دو اطلاق می شود، ولی نمی توان انکار کرد که، ظاهر این کلمه به هنگامی که قرینه دیگری همراه آن نباشد مجموع قرآن است، و این که بعضی آیه مورد بحث را به آغاز نزول قرآن تفسیر کرده اند، و گفته اند: نخستین آیات قرآن در ماه رمضان و شب قدر نازل شده، خلاف ظاهر آیات است.

و از آن ضعیف تر قول کسانی است که می گویند: چون سوره «حمد» که عصاره و خلاصه ای از مجموع قرآن است در شب قدر نازل شده، تعبیر به: «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ»، گردیده است! تمام این احتمالات، مخالف ظاهر آیات است؛ چرا که ظاهر آن این است که تمام قرآن در شب قدر نازل شده.

تنها چیزی که باقی می ماند این است: در روایات متعددی که در تفسیر علی بن ابراهیم از امام باقر و امام صادق و امام ابوالحسن (موسی بن جعفر)(علیهم السلام) نقل شده می خوانیم، که در تفسیر: «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ مَبَارَكَةٍ»، فرمودند: هِيَ لَيْلَةُ الْقَدْرِ، أَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ الْقُرْآنَ فِيهَا إِلَى الْبَيْتِ الْمَعْمُورِ جُمْلَةً وَاحِدَةً، ثُمَّ نَزَلَ مِنَ الْبَيْتِ الْمَعْمُورِ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ (صلی الله علیه وآله) فِي طُولِ عِشْرِينَ سَنَةً: «منظور از این شب مبارک، شب قدر است که خداوند همه قرآن را یکجا در آن شب به «بیت

المعمور» نازل کرد، سپس در طول بیست سال از «بیت المعمور» بر رسول الله (صلی الله علیه وآله) تدریجاً نازل فرمود» (توجه داشته باشید که در اینجا نیز در مورد نزول دفعی تعبیر به «أُنْزِلَ» و در مورد نزول تدریجی تعبیر به «نَزَلَ» شده است). (۱)

در این که «بیت المعمور» کجا است؟ در روایات متعددی که شرح آن به خواست خدا، در ذیل آیه ۴ سوره «طور» خواهد آمد، تصریح شده است که خانه ای است به محاذات خانه «کعبه» در آسمان ها، که عبادتگاه فرشتگان است، و هر روز هفتاد هزار فرشته وارد آن می شوند، و تا قیامت باز نمی گردند.

ولی در این که «بیت المعمور» در کدام آسمان است؟ روایات مختلف است، در بسیاری از آنها آسمان چهارم، و در بعضی آسمان نخست (آسمان دنیا) و در بعضی آسمان هفتم آمده است. در حدیثی که مرحوم «طبرسی» در «مجمع البیان» در تفسیر سوره «طور» از علی (علیه السلام) نقل کرده، چنین می خوانیم: هُوَ بَيْتٌ فِي السَّمَاءِ الرَّابِعَةِ بِحِیَالِ الْكَعْبَةِ تَعْمَرُهُ الْمَلَائِكَةُ بِمَا يَكُونُ مِنْهَا فِيهِ مِنَ الْعِبَادَةِ، وَ يَدْخُلُهُ كُلُّ يَوْمٍ سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ ثُمَّ لَا يَعُودُونَ إِلَيْهِ أَبَدًا: «آن خانه ای است در آسمان چهارم در مقابل کعبه که فرشتگان با عبادت خود آن را معمور و آباد می کنند، هر روز هفتاد هزار فرشته وارد آن می شوند و تا ابد به آن بازمی گردند!». (۲)

ولی در هر حال نزول قرآن در شب قدر، به طور کامل به «بیت المعمور»،

- ۱ - تفسیر «نور الثقلین»، جلد ۴، صفحه ۶۲۰ - در این حدیث نزول قرآن به طور تدریجی در بیست سال ذکر شده، در حالی که می دانیم دوران نبوت که قرآن در آن نازل می شد در بیست و سه سال بود، ممکن است این تعبیر از اشتباه راوی و یا غلط در نسخه های حدیث می باشد.
- ۲ - «مجمع البیان»، جلد ۹، صفحه ۱۶۳ - مرحوم علامه «مجلسی» در «بحار الانوار»، جلد ۵۸، صفحه ۵۵ به بعد روایات مربوط «بیت المعمور» را جمع آوری کرده است. لازم به ذکر است از پانزده روایتی که در این باب درباره «بیت المعمور» آمده فقط در حدیث ششم عبارت: «يَدْخُلُهُ فِي كُلِّ يَوْمٍ سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ وَ يَخْرُجُونَ مِنْهُ وَ لَا يَعُودُونَ إِلَيْهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ» آمده است که ظاهراً کامل ترین روایت است، صفحه ۵۸.

هرگز منافات با آگاهی پیامبر (صلی الله علیه وآله) از آن ندارد، چرا که او را به لوح محفوظ که مکنون علم خدا است راه نیست، اما از عوالم دیگر آگاهی دارد. و به تعبیر دیگر آنچه از آیات گذشته، استفاده کردیم که قرآن دو بار بر پیامبر (صلی الله علیه وآله) نازل شده، یک بار «نزول دفعی» در شب قدر، و بار دیگر «نزول تدریجی» در طول ۲۳ سال، منافاتی با حدیث فوق که می گوید: در شب قدر بر «بیت المعمور» نازل شده ندارد. چرا که قلب پیغمبر از «بیت المعمور» آگاه است.

با توجه به آنچه در پاسخ این سؤال گفته شد، پاسخ سؤال دیگری که می گوید: اگر قرآن در شب قدر نازل شده، پس چگونه طبق روایات مشهور آغاز بعثت پیغمبر (صلی الله علیه وآله) در ۲۷ ماه «رجب» صورت گرفته است؟ روشن گردید.

زیرا نزول آن در ماه رمضان جنبه جمعی داشته، در حالی که نزول اولین آیات در ۲۷ «رجب» مربوط به نزول تدریجی آن است و به این ترتیب مشکلی از این نظر پیش نمی آید.

آیه بعد، توصیف و توضیحی است برای شب قدر، می گوید: «شب قدر شبی است که هر امری از امور بر طبق حکمت الهیه تفصیل و تبیین می شود» (فِيهَا يُفَرَّقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ). تعبیر به «يُفَرَّقُ» اشاره به این است که، همه امور و مسائل سرنوشت ساز، در آن شب مقدر می شود، و تعبیر به «حَكِيمٍ» بیانگر استحکام این تقدیر الهی و تغییرناپذیری و حکیمانه بودن آن است، منتها این صفت در قرآن معمولاً برای خدا ذکر می شود، ولی توصیف امور دیگر به آن از باب تأکید است. (۱)

۱ - در «المیزان» تفسیر دیگری برای این آیه ذکر شده که خلاصه اش این است: امور این جهان دارای دو مرحله است: مرحله اجمال و ابهام که از آن تعبیر به «حکیم» شده، و مرحله تفصیل و کثرت که از آن تعبیر به «يُفَرَّقُ» شده است (جلد ۱۸، صفحه ۱۳۲).

این بیان هماهنگ با روایات بسیاری است که می گوید: در شب قدر، مقدرات یک سال همه انسان ها تعیین می گردد، و ارزاق، و سرآمد عمرها، و امور دیگر، در آن شب تفریق و تبیین می شود.

شرح این سخن و مسائل دیگری در زمینه شب قدر، و عدم تضاد آن با آزادی اراده انسان ها، به خواست خدا مبسوطاً در تفسیر سوره «قدر» خواهد آمد. * * *

در آیه بعد، برای تأکید بر این معنی که قرآن از ناحیه خدا است، می فرماید: «نزل قرآن در شب قدر، فرمانی بود از ناحیه ما، و ما پیامبر اسلام را مبعوث کرده و فرستاده ایم» (أَمْرًا مِنْ عِنْدِنَا إِنَّا كُنَّا مُرْسِلِينَ). (۱)

* * *

سپس، برای بیان علت اصلی نزول قرآن و ارسال پیامبر (صلی الله علیه وآله) و مقدرات شب قدر، می افزاید: «همه اینها به خاطر رحمتی است از سوی پروردگارت» (رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ). (۲) آری، رحمت بی کران او ایجاب می کند، که بندگان را به حال خود رها نکند، و برنامه و راهنما برای آنها بفرستد، تا در مسیر پرپیچ و خم تکامل و سیر الی الله، آنها را رهنمون گردد، اصولاً تمام عالم هستی از رحمت بی دریغش سرچشمه

۱ - در این که «أَمْرًا مِنْ عِنْدِنَا...» چه موقعیت اعرابی دارد؟ و ناظر به کدام یک از بحث های آیات گذشته است؟ احتمالات گوناگونی داده اند، مناسب تر این است که «أَمْرًا مِنْ عِنْدِنَا» حال از ضمیر مفعولی «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ» بوده باشد، یعنی قرآن را فرستادیم در حالی که امری است از ناحیه ما، و در این صورت با جمله «إِنَّا كُنَّا مُرْسِلِينَ» که از ارسال پیامبر (صلی الله علیه وآله) سخن می گوید کاملاً هماهنگ است، این احتمال نیز وجود دارد که توضیحی بر «كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٌ» باشد، و نصب آن بر اختصاص است و در معنی چنین است: «أَغْنَىٰ بِهَذَا الْأَمْرِ أَمْرًا حَاصِلًا مِنْ عِنْدِنَا».

۲ - «رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ» «مفعول لاجله» است برای «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ» یا برای «يُفَرِّقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٌ» و یا هر دو.

گرفته است، و انسان ها بیش از همه مشمول این رحمتند.
در ذیل همین آیه، و آیات بعد، اوصاف هفتگانه ای برای خداوند می شمرد که همگی بیانگر مقام توحید او است می فرماید: «او سمیع و علیم است» (إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ).
تقاضای بندگان را می شنود، به اسرار درون دل های آنها آگاه است.

آن گاه، در بیان سومین توصیف می فرماید: «همان خداوندی که پروردگار آسمان ها و زمین و آنچه در میان آن دو قرار گرفته است، می باشد، اگر شما یقین دارید» (رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا إِنْ كُنْتُمْ مُوقِنِينَ). (۱) - (۲)

از آنجا که بسیاری از مشرکان به خدایان و ارباب متعددی قائل بودند، و برای هر نوع از انواع موجودات، ربی می پنداشتند، و تعبیر «رَبِّكَ» (پروردگار تو) در آیه قبل، ممکن بود چنین توهمی را برای آنها ایجاد کند که پروردگار پیامبر (صلی الله علیه وآله) غیر از رب موجودات دیگر است، در این آیه با جمله «رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا» خط بطلان بر همه می کشد، و اثبات می کند که پروردگار همه موجودات عالم یکی است.

جمله «إِنْ كُنْتُمْ مُوقِنِينَ» (اگر شما یقین دارید) که به صورت جمله شرطیه آمده است، در اینجا سؤال انگیز است که: آیا ربوبیت پروردگار عالم مشروط به چنین شرطی است؟
ولی، ظاهر این است که منظور از ذکر این جمله، بیان یکی از دو معنی و یا هر دو معنی است: نخست این که «اگر شما طالب یقین هستید، راه این است که

۱ - کلمه «رَبِّ» در این آیه بدل است از «رَبِّ» در آیه قبل.

۲ - جزای جمله شرطیه «إِنْ كُنْتُمْ مُوقِنِينَ» محذوف است، و در تقدیر چنین می باشد: «إِنْ كُنْتُمْ مِنْ أَهْلِ الْيَقِينِ أَوْ فِي طَلَبِ الْيَقِينِ عَلِمْتُمْ أَنَّ اللَّهَ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا».

در ربوبیت مطلقه پروردگار بیندیشید».

دیگر این که «اگر شما اهل یقین می باشید، بهترین مورد برای پیدا کردن یقین همینجاست» اگر شما که آثار ربوبیت خداوند را در تمام عالم هستی می بینید، و دل هر ذره ای را که بشکافید، نشانه ای از این ربوبیت در آن می یابید، به ربوبیت او یقین پیدا نکنید، به چه چیز می توانید در عالم، ایمان و یقین پیدا کنید؟! *

در چهارمین و پنجمین و ششمین توصیف می فرماید: «معبودی جز او نیست، او زنده می کند و او می میراند» (لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ). (۱)

حیات و مرگ شما به دست او است، و پروردگار شما و همه جهانیان او است، بنابراین معبودی جز او نمی تواند وجود داشته باشد، آیا کسی که نه مقام ربوبیت دارد، و نه مالک حیات و مرگ است، می تواند معبود واقع شود؟! *

و در هفتمین و آخرین توصیف می افزاید: «او پروردگار شما و پرودگار پدران نخستین شما است (رَبُّكُمْ وَ رَبُّ آبَائِكُمُ الْأَوَّلِينَ).

اگر می گوئید: بت ها را می پرستید به خاطر این که نیاکانتان آنها را پرستش می کردند، بدانید پروردگار آنها نیز خداوند یگانه یکتا است، و علاقه شما به نیاکانتان نیز ایجاب می کند که جز بر آستان خداوند یکتا، سر فرود نیاورید، و اگر آنها راه و رسمی غیر از این داشته اند، مسلماً در اشتباه بوده اند.

روشن است مسأله حیات و مرگ از شئون تدبیر پروردگار است، اگر مخصوصاً آن را ذکر کرده، هم از جهت اهمیت فوق العاده آن می باشد، و هم

۱ - جمله «لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ» ممکن است استینافیه باشد، و یا خبر مبتدای محذوفی، و در تقدیر «هُوَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» می باشد، ولی احتمال اول مناسب تر است.

اشاره ای است ضمنی به مسأله معاد، این نخستین بار نیست که قرآن روی مسأله حیات و مرگ، تکیه می کند، بلکه بارها آن را به عنوان یکی از افعال مخصوص پروردگار، بیان داشته، چرا که سرنوشت سازترین مسأله در زندگی انسان ها، و در عین حال پیچیده ترین مسائل عالم هستی، و روشن ترین دلیل بر قدرت خداوند همین مسأله حیات و مرگ است.

نکته:

رابطه قرآن با شب قدر

قابل توجه این که در آیات فوق به طور اشاره، و در آیات سوره «قدر» با صراحت این معنی آمده است که «قرآن در شب قدر نازل شده»، و چه پرمعنی است این سخن؟ شبی که مقدرات بندگان و مواهب و روزی های آنها تقدیر می شود، در چنین شبی، قرآن بر قلب پاک پیامبر (صلی الله علیه وآله) نازل می گردد، آیا این سخن بدان معنی نیست که مقدرات و سرنوشت شما با محتوای این کتاب آسمانی پیوند و رابطه نزدیک دارد؟! آیا مفهوم این کلام آن نیست که، نه تنها حیات معنوی شما که حیات مادی شما نیز با آن رابطه ناگسستنی دارد؟ پیروزی شما بر دشمنان، سربلندی و آزادی و استقلال شما، آبادی و عمران شهرهای شما، همه با آن گره خورده است.

آری، در آن شبی که مقدرات تعیین می شد، قرآن نیز در آن شب نازل گردید!

- ۹ بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ يَلْعَبُونَ
 ۱۰ فَارْتَقِبْ يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُحَانٍ مُبِينٍ
 ۱۱ يَغْشَى النَّاسَ هَذَا عَذَابٌ أَلِيمٌ
 ۱۲ رَبَّنَا اكْشِفْ عَنَّا الْعَذَابَ إِنَّا مُؤْمِنُونَ
 ۱۳ اِنِّیْ لَهُمُ الذِّكْرٰی وَ قَدْ جَاءَهُمْ رَسُوْلٌ مُّبِیْنٌ
 ۱۴ ثُمَّ تَوَلَّوْا عَنْهُ وَ قَالُوْا مُعَلِّمٌ مَّجْنُوْنٌ
 ۱۵ اِنَّا كَاشِفُوْا الْعَذَابَ قَلِیْلًا اِنْ كُمْ عَائِدُوْنَ
 ۱۶ یَوْمَ نَبْطِشُ الْبَطْشَةَ الْكُبْرٰی اِنَّا مُنْتَقِمُوْنَ

ترجمه:

- ۹ - ولی آنها در شکّ اند و (با حقایق) بازی می کنند.
 ۱۰ - پس منتظر روزی باش که آسمان دود آشکاری پدید آورد!
 ۱۱ - که همه مردم را فرا می گیرد؛ این عذاب دردناکی است!
 ۱۲ - (می گویند): پروردگارا! عذاب را از ما برطرف کن که ایمان می آوریم.
 ۱۳ - چگونه و از کجا متذکر می شوند با این که رسول روشنگر به سراغشان آمد!
 ۱۴ - سپس از او روی گردان شدند و گفتند: «او تعلیم یافته ای دیوانه است»!
 ۱۵ - ما عذاب را کمی برطرف می سازیم، ولی باز به کارهای خود برمی گردید!
 ۱۶ - (ما از آنها انتقام می گیریم) در آن روز که آنها را با قدرت خواهیم گرفت؛ آری ما انتقام گیرنده ایم!

تفسیر:

آن روز که دودی کشنده، همه آسمان را فرا می گیرد از آنجا که در آیات گذشته، سخن از این در میان بود که، اگر آنها طالب یقین باشند، اسباب تحصیل یقین فراوان و فراهم است، در نخستین آیه مورد بحث می افزاید: آنها جویای یقین و طالب حق نیستند، «بلکه آنها در شک اند و با حقایق بازی می کنند!» (بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ يَلْعَبُونَ). اگر آنها در حقانیت این کتاب آسمانی و نبوت تو تردید دارند، به خاطر این نیست که مسأله پیچیده ای است، بلکه از این جهت است که آن را جدی نمی گیرند، و با شوخی به آن برخورد می کنند، گاه، مسخره و استهزاء می کنند و گاه، خود را به نادانی و بی خبری می زنند، و هر روز با یک نوع بازی، خود را سرگرم می سازند. «يَلْعَبُونَ» از ماده «لعب»، به گفته «راغب» به معنی «بزاق دهان» است به هنگامی که راه می افتد، و از آنجا که انسان موقع بازی و شوخی، هدف مهمی از کار خود ندارد، تشبیه به «بزاق» شده است که بی اراده از دهان انسان بیرون ریزد. به هر حال، این یک واقعیت است که برخورد جدی با مسائل، انسان را در شناخت واقعیت ها کمک می کند، و برخوردهای غیر جدی، پرده بر روی آنها می افکند.

در آیه بعد، به تهدید این منکران لجوج و سرسخت پرداخته، در حالی که روی سخن را به پیامبر کرده، می گوید: «منتظر روزی باش که آسمان، دود آشکاری پدید می آورد!» (فَارْتَقِبْ يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُبِينٍ).

«دودی که تمام مردم را فرا می گیرد!» (يُغْشَى النَّاسَ).
 «و سپس به آنها گفته می شود: این عذاب دردناک الهی است!» (هَذَا عَذَابٌ أَلِيمٌ).

وحشت و اضطراب، تمام وجود آنها را فرا می گیرد، پرده های غفلت از مقابل چشمشان کنار می رود، و به اشتباه بزرگ خود واقف می شوند، رو به درگاه خدا می آورند و می گویند: «پروردگارا! عذاب را از ما برطرف گردان، که ایمان می آوریم!» (رَبَّنَا اكْشِفْ عَنَّا الْعَذَابَ إِنَّا مُؤْمِنُونَ).

ولی او دست ردّ بر سینه این نامحرمین می زند و می فرماید: «اینها چگونه و از کجا متذکر می شوند، و از راه خود باز می گردند، با این که رسول آشکار، با معجزات و دلائل روشن به سراغ آنها آمد؟!» (أَنَّى لَهُمُ الذِّكْرَى وَقَدْ جَاءَهُمْ رَسُولٌ مُّبِينٌ).
 رسولی که هم خودش آشکار بود، و هم تعلیمات و برنامه ها و دلائل و معجزاتش، همه مبین و واضح بود.

اما آنها به جای این که سر بر فرمان او نهند و به خداوند یگانه ایمان آورند، و دستوراتش را به جان پذیرا شوند «از او روی گردان شدند و گفتند: او دیوانه ای است که دیگران، این مطالب را به او القاء کرده اند!» (ثُمَّ تَوَلَّوْا عَنْهُ وَقَالُوا مُعَلَّمٌ مَجْنُونٌ).
 گاه می گفتند: یک «غلام رومی» داستان های انبیاء (علیهم السلام) را شنیده، به او تعلیم می دهد، و این آیات ساخته و پرداخته اوست! : وَلَقَدْ نَعْلَمُ أَنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّمَا

يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ لِّسَانُ الَّذِي يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ أَعْجَمِيٌّ وَ هَذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ: «ما می دانیم آنها می گویند: بشری به او تعلیم می دهد، در حالی که زبان کسی که این نسبت الحادی را به او می دهند، عجمی است، و این قرآن عربی آشکار است».(۱)

و گاه می گفتند: او گرفتار اختلالِ حواس شده است، و این سخنان، زائیده از دست دادنِ تعادل فکری است.

* * *

سپس می افزاید: «ما کمی عذاب را از شما برطرف می سازیم، ولی عبرت نمی گیرید، و بار دیگر به کارهای خود باز می گردید» (إِنَّا كَاشِفُوا الْعَذَابَ قَلِيلًا إِنَّكُمْ عَائِدُونَ). و از اینجا روشن می شود: اگر به هنگام گرفتاری در چنگال عذاب، از کرده خود پشیمان می شوند و تصمیم بر تجدید نظر می گیرند، موقت و زودگذر است، همین که طوفان حوادث فرو نشست، برنامه های پیشین تکرار می گردد.

* * *

و در آخرین آیه مورد بحث، می فرماید: «ما از آنها انتقام می گیریم، روزی که آنها را با قدرت می گیریم، آری، ما از آنها انتقام می گیریم» (يَوْمَ نَبْطِشُ الْبَطْشَةَ الْكُبْرَى إِنَّا مُنتَقِمُونَ). (۲)

«بَطْش» (بر وزن نقش)، به معنی گرفتن چیزی است با قدرت، و در اینجا، به معنی گرفتن برای مجازات شدید است، و توصیف «بَطْشَةَ» به «كُبْرَى»، اشاره به مجازات سخت و سنگینی است که در انتظار این گروه می باشد.

۱ - نحل، آیه ۱۰۳.

۲ - در ترکیب این جمله، احتمالات فراوانی داده اند، آنچه بیشتر از سوی مفسران پذیرفته شده است و با لحن آیه نیز مناسب می باشد، این است که: «يَوْمَ»، متعلق است به فعل «نَنْتَقِمُ»، که از جمله «إِنَّا مُنتَقِمُونَ» فهمیده می شود، بنابراین، در تقدیر چنین است: «نَنْتَقِمُ مِنْهُمْ يَوْمَ نَبْطِشُ الْبَطْشَةَ الْكُبْرَى إِنَّا مُنتَقِمُونَ».

خلاصه این که: به فرض که مجازات های مقطعی آنها تخفیف یابد یا قطع شود، مجازات سخت و نهائی در انتظار آنها است، و راه گریزی از آن ندارند.

«مُنْتَقِمُونَ» از ماده «انتقام»، چنان که قبلاً نیز گفته ایم، به معنی مجازات کردن است، هر چند کلمه «انتقام»، در استعمالات روزمره کنونی، معنی دیگری می بخشد که توأم با فرونشاندن آتش خشم و سوز دل است، ولی در معنی لغوی آن این امور وجود ندارد.

نکته:

منظور از «دخان مبین» چیست؟

در این که منظور از «دخان» (دود)، که در این آیات به عنوان نشانه ای از عذاب الهی مطرح شده است، چیست؟ در میان مفسران گفتگو است، در اینجا دو نظریه عمده وجود دارد:

۱ - اشاره به مجازاتی است که کفار «قریش»، در عصر پیامبر (صلی الله علیه و آله) به آن مبتلا شدند؛ زیرا حضرت، در حق آنها نفرین کرد و عرضه داشت: **اللَّهُمَّ سَيِّئَنَ كَسَيِّئِ يُوسُفَ!** «خداوندا! سال های قحطی و خشکی را، همانند سال های زمان یوسف، دامن گیر آنها کن»! (۱).

بعد از این ماجرا، چنان قحط سالی در محیط مکه رخ داد، که وقتی از گرسنگی و تشنگی، به آسمان نگاه می کردند، گوئی در میان آنها و آسمان، دود و دخانی وجود داشت، زندگی آن قدر بر آنان سخت شد که مردارها و استخوان های حیوانات مرده را می خوردند. خدمت پیامبر (صلی الله علیه و آله) آمدند و گفتند: ای

۱ - «بحار الانوار»، جلد ۱۸، صفحه ۱۴ - در موارد متعددی عبارت مزبور چنین است: **اللَّهُمَّ اشْدُدْ وَطْأَتَكَ عَلَى مُضَرٍّ وَاجْعَلْهَا عَلَيْهِمْ سَيِّئَنَ كَسَيِّئِ يُوسُفَ** (بحار الانوار، جلد ۹، صفحه ۱۲۸).

محمّد! تو به ما دستور صله رحم می دهی، در حالی که خویشاوندان تو در این ماجرا نابود شدند، اگر این عذاب از ما برطرف گردد، ما ایمان خواهیم آورد. پیامبر(صلی الله علیه وآله) در حق آنها دعا کرد، فراوانی و نعمت نصیبشان شد و بلا و عذاب برطرف گردید، اما از این ماجرا عبرت نگرفتند و باز به کفر برگشتند.(۱)

مطابق این تفسیر، «بطشه کبری» که مجازات سخت و سنگین است، به معنیِ ماجرای جنگ «بدر» گرفته شده، که این گروه مشرک ضربات سنگین و خرد کننده ای را در جنگ «بدر» از مسلمانان دریافت داشتند!

اگر این تفسیر را بپذیریم لازمه اش این است، دخانی در حقیقت وجود نداشته، بلکه آسمان در نظر مردم گرسنه و تشنه، تیره و تار جلوه می کند، بنابراین، ذکر «دخان» در اینجا جنبه مجازی دارد، و اشاره به آن حالت سخت و دردناک است.

بعضی گفته اند: اصولاً در ادبیات عرب «دخان» کنایه از شر و بلای فراگیر است.(۲)

بعضی دیگر معتقدند، به هنگام خشکسالی و کمی باران، گرد و غبار تیره و تاری معمولاً صفحه آسمان را می پوشاند، که از آن در اینجا تعبیر به «دخان» شده است؛ زیرا باران است که گرد و غبارها را فرو می نشاند و هوا را صاف می کند.(۳)

با تمام این اوصاف، ذکر کلمه «دخان» طبق این تفسیر، جنبه مجازی خواهد داشت.

۲ - منظور از «دخان مبین»، همان دود غلیظی است که در پایان جهان و در آستانه قیامت، صفحه آسمان را می پوشاند، و نشانه فرا رسیدن لحظات آخر دنیا،

۱ - «مجمع البیان»، جلد ۹، صفحه ۶۲ (ذیل آیات مورد بحث).

۲ - «فخر رازی» می گوید: «إِنَّ الْعَرَبَ يَسْمُونُ الشَّرَّ الْغَالِبَ بِالْدُّخَانِ» (جلد ۲۷، صفحه ۲۴۲).

۳ - «روح المعانی»، جلد ۲۵، صفحه ۱۰۷.

و سرآغاز عذاب آلیم الهی برای ظالمان و مفسدان است. در اینجا، این گروه ستمگر از خواب غفلت بیدار می شوند و تقاضای رفع عذاب و بازگشت به زندگی عادی دنیا می کنند، که دست رد به سینه آنها زده می شود. مطابق این تفسیر، «دخان» معنی حقیقی خود را دارد، و مضمون این آیات، همان است که در آیات دیگر قرآن آمده، که گنهکاران و کافران، در آستانه قیامت یا در خود قیامت، تقاضای برطرف شدن عذاب و بازگشت به دنیا می کنند، ولی از آنها پذیرفته نمی شود. (۱)

تنها مشکلی که این تفسیر دارد، این است که با جمله: *إِنَّا كَاشِفُو الْعَذَابِ قَلِيلًا إِنَّكُمْ عَائِدُونَ*: «ما کمی عذاب را برطرف می سازیم اما شما بار دیگر باز می گردید» سازگار نیست؛ چرا که در پایان جهان یا در قیامت، مجازات الهی تخفیف نمی یابد، تا مردم به حالت کفر و گناه بازگردند.

اما اگر این جمله را به صورت یک «قضیه شرطیه» معنی کنیم، هر چند کمی مخالف ظاهر است، مشکل برطرف می شود؛ زیرا مفهوم آیه چنین می شود: «هر گاه ما کمی عذاب را از اینها برطرف کنیم، باز راه نخست را پیش می گیرند» که در حقیقت، شبیه آیه ۲۸ سوره «انعام» است: *وَلَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ*: «اگر آنها به دنیا بازگردند، باز اعمالی را که از آن نهی شدند، تکرار می کنند».

مشکل دیگر این که، تفسیر «الْبَطْشَةُ الْكُبْرَى» (مجازات سخت و سنگینی) به حوادث روز «بدر»، بعید به نظر می رسد، اما با مجازات های قیامت کاملاً متناسب است. (۲)

۱ - به آیات ۲۷ - ۳۰ سوره «انعام» مراجعه شود.

۲ - «راغب» در «مفردات» می گوید: *الْبَطْشُ هُوَ تَنَاوُلُ الشَّيْءِ بِصَوْلَةٍ*: «بطش، به معنی گرفتن چیزی با قدرت است» که معمولاً مقدمه مجازات می باشد.

شاهد دیگر برای تفسیر دوم، روایاتی است که از شخص پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) نقل شده که «دخان» را تفسیر به دودی کرده، که در آستانه رستاخیز جهان را فرا می گیرد، مانند روایتی که «حذیفه بن یمان»، نقل می کند، که چهار چیز را از نشانه های نزدیک شدن قیامت ذکر فرمود: اول، ظهور «دجال» و دیگر، نزول «عیسی»، و سوم، آتشی که از قعر سرزمین «عدن» برمی خیزد و «دود».

«حذیفه» سؤال می کند: یا رَسُولَ اللَّهِ (صلی الله علیه وآله) وَمَا الدُّخَانُ فَتَلَا رَسُولُ اللَّهِ (صلی الله علیه وآله) فَارْتَقِبْ يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُبِينٍ، يَمْلَأُ مَا بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ، يَمْكُثُ أَرْبَعِينَ يَوْمًا وَلَيْلَةً، أَمَّا الْمُؤْمِنُ فَيُصِيبُهُ مِنْهُ كَهَيْئَةِ الزَّكْمَةِ، وَأَمَّا الْكَافِرُ فَيُنَزَّلُ السَّكَرَانِ يَخْرُجُ مِنْ مَنَحْرِهِ وَأُذُنَيْهِ وَذُبُرِهِ: «ای رسول خدا! منظور از این دخان چیست؟ پیامبر (صلی الله علیه وآله) در پاسخ، آیه شریفه «فَارْتَقِبْ يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُبِينٍ» را تلاوت فرمود، سپس افزود: دودی است که میان مشرق و مغرب را پر می کند و چهل شبانه روز باقی می ماند، اما مؤمن، حالتی شبیه زکام به او دست می دهد، و اما کافر، شبیه مست خواهد شد، و دود از بینی و گوش ها و پشت او بیرون می آید».(۱)

در حدیث دیگری از «ابو مالک اشعری» از رسول خدا (صلی الله علیه وآله) آمده است: إِنَّ رَبَّكُمْ أَنْذَرَكُمْ ثَلَاثًا: الدُّخَانَ يَأْخُذُ الْمُؤْمِنُ مِنْهُ كَالزَّكْمَةِ، وَيَأْخُذُ الْكَافِرُ فَيَنْفَخُ حَتَّى يَخْرُجَ مِنْ كُلِّ مَسَمَعٍ مِنْهُ، وَالثَّانِيَةُ الدَّابَّةُ، وَالثَّلَاثَةُ الدَّجَالُ: «پروردگار شما، شما را به سه چیز انداز کرده است: دخان (دود) که اثرش در مؤمن همچون زکام است، و اما کافر، تمام جسمش باد می کند و دود از تمام منافذ بدنش بیرون می آید، و دوم، دابَّةُ الأرض، و سوم، دجال».(۲)

درباره «دابَّةُ الأرض»، در جلد ۱۵، صفحه ۵۵۱، ذیل آیه ۸۲ «نمل»، توضیح

کافی داده شده است.

شبهه همین معنی، در مورد «دخان»، از «ابو سعید خدری»، از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) نقل شده است. (۱)

در روایاتی که از طرق اهل بیت (علیهم السلام) نقل شده، نظیر همین تعبیرات، بلکه مشروح تر دیده می شود، از جمله در روایتی از «امیر مؤمنان علی» (علیه السلام) می خوانیم که: رسول خدا (صلی الله علیه وآله) فرمود: عَشْرٌ قَبْلَ السَّاعَةِ لَا بُدَّ مِنْهَا: السُّفْيَانِي، وَ الدَّجَالُ، وَ الدُّخَانُ، وَ الدَّابَّةُ، وَ خُرُوجُ الْقَائِمِ (علیه السلام)، وَ طُلُوعُ الشَّمْسِ مِنْ مَغْرِبِهَا، وَ نُزُولُ عِيسَى، وَ خَسْفُ الْمَشْرِقِ وَ خَسْفُ بَجَزِيرَةِ الْعَرَبِ، وَ نَارٌ تَخْرُجُ مِنْ قَعْرِ عَدَنَ تَسُوقُ النَّاسَ إِلَى الْمَحْشَرِ: «ده نشانه است که قبل از قیامت به طور حتم ظاهر می شود: سفیانی، دجال، دخان، دابۀ الارض، قیام حضرت مهدی (علیه السلام)، طلوع آفتاب از مغرب، نزول عیسی، زلزله فرو برنده ای در مشرق، و زلزله ای همانند آن در جزیره العرب، و آتشی که از اعماق عدن برمی خیزد و مردم را به سوی محشر می راند». (۲)

از مجموع آنچه گفته شد، نتیجه می گیریم که تفسیر دوم مناسب تر است.

۱ - تفسیر «در المنثور»، جلد ۶، صفحه ۲۹.

۲ - «بحار الانوار»، جلد ۵۲، صفحه ۲۰۹.

- ۱۷ وَ لَقَدْ فَتَنَّا قَبْلَهُمْ قَوْمَ فِرْعَوْنَ وَ جَاءَهُمْ رَسُولٌ كَرِيمٌ
 ۱۸ أَنْ أَدُّوا إِلَيَّ عِبَادَ اللَّهِ إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ
 ۱۹ وَ أَنْ لَا تَغْلُوا عَلَى اللَّهِ إِنِّي آتِيكُمْ بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ
 ۲۰ وَ إِنِّي عُذْتُ بِرَبِّي وَ رَبِّكُمْ أَنْ تَرْجُمُونِ
 ۲۱ وَ إِنْ لَمْ تُؤْمِنُوا لِي فَاعْتَرِلُونِ

ترجمه:

- ۱۷ - ما پیش از اینها قوم فرعون را آزمودیم و رسول بزرگواری به سراغشان آمد!
 ۱۸ - (و به آنان گفت: امور) بندگان خدا را به من واگذارید که من فرستاده امینی برای شما هستم!
 ۱۹ - و در برابر خداوند تکبر نورزید که من برای شما دلیل روشنی آورده ام!
 ۲۰ - و من به پروردگار خود و پروردگار شما پناه می برم از این که مرا متهم کنید!
 ۲۱ - و اگر به من ایمان نمی آورید، از من کناره گیری کنید!

تفسیر:

اگر ایمان نمی آورید، لااقل مانع دیگران نشوید
 در تعقیب آیات گذشته، که از سرکشی مشرکان عرب و عدم تسلیم آنها در مقابل حق سخن می گفت، در آیات مورد بحث، به نمونه ای از امم پیشین، که آنها نیز همین مسیر را طی کردند، و سرانجام به عذابی دردناک و شکستی فاحش مبتلا شدند، اشاره می کند، تا هم تسلی خاطری باشد برای مؤمنان، و هم تهدیدی

برای منکران لجوج و آن داستان موسی (علیه السلام) و فرعون است، می فرماید: «ما قبل از اینها قوم فرعون را آزمودیم» (وَلَقَدْ فَتَنَّا قَبْلَهُمْ قَوْمَ فِرْعَوْنَ).

«فَتَنَّا» از ماده «فتنه»، در اصل به معنی قرار دادن طلا در کوره آتش برای تصفیه از ناخالصی هاست، سپس، به هر گونه امتحان و آزمایشی که برای آزمودن میزان خلوص انسان ها انجام می گردد، اطلاق شده است، آزمایشی که سرتاسر زندگی انسان ها و جوامع بشری را فرا می گیرد، و به تعبیر دیگر، تمام دوران زندگی انسان در دنیا، در این آزمایش ها سپری می شود، که این جهان، دارِ آزمون است.

قوم فرعون، با داشتن حکومتی نیرومند، ثروتی سرشار و امکاناتی وسیع، در اوج قدرت می زیستند، و این قدرتِ عظیم، آنها را مغرور کرد و آلوده انواع گناه و ظلم و ستم شدند. «در این هنگام، رسول بزرگواری به سراغ آنها آمد» (وَجَاءَهُمْ رَسُولٌ كَرِيمٌ). «کریم»، از نظر خلق و خوی، «کریم»، از نظر ارزش و بزرگواری در پیشگاه حق، و «کریم»، از نظر اصل و نسب، و این رسول، کسی جز «موسی بن عمران» (علیه السلام) نبود. (۱)

موسی (علیه السلام) با لحنی بسیار مؤدبانه، دلپذیر و آکنده از محبت، آنها را مخاطب قرار داد گفت: «هدف از آمدن من این است که شما، ای بندگان خدا! در برابر من که فرستاده او هستم تسلیم شوید، و آنچه را به شما دستور داده است اداء کنید»

۱ - طبق گفته «مفردات»: «کریم»، هنگامی که به عنوان توصیف خداوند به کار رود، و خدای کریم گفته شود، به معنی احسان و انعام آشکار او است، و هنگامی که انسانی به آن توصیف شود، به معنی اخلاق و افعال شایسته ای است که از او ظاهر می شود (البته این وصف در قرآن مجید، برای امور دیگری نیز آمده است، مانند کتاب کریم، کل زوج کریم، رزق کریم، مقام کریم، اجر کریم).

(أَنْ أَدُّوا إِلَيَّ عِبَادَ اللَّهِ). (۱)

مطابق این تفسیر، «عباد الله» مخاطب است، و منظور از آن فرعونیان می باشند، گر چه این تعبیر در آیات قرآن، در مورد بندگانِ خوب به کار می رود، ولی در موارد متعددی نیز، بر کفار و گنهکاران، برای دلجوئی و جذبِ قلوب آنها به سوی حق اطلاق شده است. (۲)

بنابراین، منظور از «أَدُّوا» (ادا کنید)، اطاعتِ فرمان خدا و انجام دستورات او است.

جمعی از مفسرین، تفسیر دیگری برای این جمله ذکر کرده گفته اند: منظور از «عباد الله»، «بنی اسرائیل» است، و منظور از «أَدُّوا»، سپردن آنها به دست موسی (علیه السلام) و رفع اسارت و بردگی از آنهاست، شبیه آنچه در آیه ۱۷ سوره «شعراء» آمده است: أَنْ أَرْسِلَ مَعَنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ: «پیشنهاد من این است که بنی اسرائیل را با ما بفرستی» (نظیر همین معنی، در آیه ۱۰۵ «اعراف» و ۴۷ «طه» نیز آمده است).

مطلبی که با این تفسیر سازگار نیست، جمله «أَدُّوا» است که معمولاً در مورد اداء کردن اموال و امانات و تکالیف به کار می رود، نه در مورد تحویل دادن اشخاص (این موضوع، با ملاحظه موارد استعمال این واژه به خوبی روشن می شود).

به هر حال، در دنباله آیه، برای نفی هر گونه اتهام از خود، می افزاید: «من برای شما رسول امینی هستم» (إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ).

این تعبیر، در حقیقت، به عنوان پیش گیری از نسبت های ناروایی است که

۱ - «أَنْ» در جمله «أَنْ أَدُّوا إِلَيَّ عِبَادَ اللَّهِ»، برای تفسیر فعل متعدی است که از کلام سابق

فهمیده می شود، و تقدیر چنین است: «جِئْتُكُمْ بِشَيْءٍ أَنْ أَدُّوا إِلَيَّ عِبَادَ اللَّهِ».

۲ - مانند: ۱۷ «فرقان»، ۱۳ «سبا»، و ۵۸ «فرقان» و غیر آن.

فرعونیان به او دادند. مانند: نسبتِ سحر، قصد برتری جوئی، حکومت بر سرزمین «مصر»، و بیرون راندنِ صاحبان اصلی آن سرزمین، که در آیات مختلف به آن اشاره شده است.

سپس، موسی(علیه السلام) بعد از دعوت آنها به «اطاعت خداوند»، یا آزاد ساختن «بنی اسرائیل» می گوید: مأموریتِ دیگر من این است که به شما بگویم: «در برابر خداوند تکبر نورزید، و استکبار نکنید، و حد خویش را نگه دارید، که من برای شما دلیل روشنی بر گفته های خود آورده ام» (وَ أَنْ لَا تَعْلُوا عَلَى اللَّهِ إِنِّي آتِيكُمْ بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ). هم معجزات آشکار، و هم دلائل منطقی روشن.

منظور از «عدم علو» در برابر خداوند، پرهیز از انجام هر گونه عملی است که با اصول بندگی سازگار نیست، از مخالفت و نافرمانی گرفته، تا اذیت و آزار فرستادگان پروردگار، و یا ادعای الوهیت و ربوبیت و مانند آن.

و از آنجا که مستکبران دنیاپرست، هر کس را در جهت مخالفِ منافع نامشروع خود ببینند، از هیچگونه تهمت و ناسزا، و حتی قتل و اعدام، فرو گذار نمی کنند، موسی(علیه السلام) به عنوان پیشگیری می افزاید: «من به پروردگار خود و پروردگار شما پناه می برم، از این که مرا متهم یا سنگسار کنید» (وَ إِنِّي عُذْتُ بِرَبِّي وَ رَبِّكُمْ أَنْ تَرْجُمُونِ).

این تعبیر، ممکن است اشاره به این باشد که، من از تهدیدهای شما باک ندارم، و تا آخرین نفس ایستاده ام، و خدا، حافظ و نگاهبان من است، این گونه تعبیرات، قاطعیت بیشتری به دعوت رهبران الهی می داده و اراده دشمنان را

تضعیف و بر استقامت دوستان می افزود، چرا که می دانستند رهبرشان، تا آخرین مرحله، مقاومت می کند.

تکیه روی مسأله «رجم» (سنگسار کردن) ممکن است از اینجا سرچشمه گرفته باشد، که بسیاری از رسولان الهی را قبل از موسی (علیه السلام) تهدید به «رجم» کردند، از جمله «نوح» (علیه السلام): قَالُوا لَئِنْ لَمْ تَنْتَهِ يَا نُوحُ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمَرْجُومِينَ: «ای نوح! اگر خودداری نکنی، سنگسار خواهی شد». (۱)

و «ابراهیم» (علیه السلام) آنجا که «آذر» او را تهدید کرد: «لَئِنْ لَمْ تَنْتَهِ لَأَرْجُمَنَّكَ» (۲) و «شعیب» (علیه السلام)، در آنجا که بت پرستان تهدیدش کرده، به او گفتند: وَ لَوْ لَا رَهْطُكَ لَرَجَمْنَاكَ: «اگر به خاطر احترام قبیله ات نبود، تو را سنگسار می کردیم». (۳)

انتخاب «سنگسار»، از میان انواع قتل، به خاطر آن است که از همه سخت تر است، و به گفته بعضی از ارباب لغت، این کلمه، به معنی مطلق قتل نیز آمده است. (۴)

این احتمال نیز از سوی بسیاری از مفسران داده شده که «رجم»، به معنی متهم ساختن و دشنام دادن است؛ زیرا این واژه در این معنی نیز به کار می رود، و در حقیقت پیشگیری از تهمت هائی است که بعداً به موسی (علیه السلام) زدند.

استعمال این کلمه، در معنی گسترده ای که هر دو معنی را شامل می شود نیز ممکن است. در آخرین آیه مورد بحث، آخرین سخنش را به آنها می گوید که: «اگر به من ایمان نمی آورید، لا اقل مرا رها کنید، و کناره گیری کنید و مزاحم ایمان آوردن مردم نشوید» (وَ اِنْ لَمْ تُؤْمِنُوْا لِيْ فَاَعْتَزِلُوْا). (۵)

۱ - شعراء، آیه ۱۱۶.

۲ - مریم، آیه ۴۶.

۳ - هود، آیه ۹۱.

۴ - «لسان العرب»، ماده «رجم».

زیرا موسی (علیه السلام)، اطمینان داشت که با در دست داشتن آن معجزات باهرات، و دلائل قوی و سلطان مبین، و وعده های الهی، به پیشرفت خود در میان قشرهای مختلف مردم ادامه خواهد داد، و انقلابش به زودی به ثمر خواهد نشست، لذا، به همین اندازه قانع بود که آنها سد راهش نشوند و مزاحمش نگردند.

ولی مگر ممکن است جباران مغرور، که قدرت شیطانی و منافع نامشروعشان را در خطر می بینند، خاموش بنشینند، و چنین پیشنهادی را بپذیرند؟ آیات آینده، دنباله این ماجرا را بیان خواهد کرد.

- ۲۲ فَدَعَا رَبَّهُ أَنْ هَؤُلَاءِ قَوْمٌ مُجْرِمُونَ
 ۲۳ فَأَسْرِبْ بَعَادِي لَيْلًا إِنَّكُمْ مُتَّبِعُونَ
 ۲۴ وَ أَتْرَكِ الْبَحْرَ رَهْوًا إِنَّهُمْ جُنْدٌ مُغْرَقُونَ
 ۲۵ كَمْ تَرَكُوا مِنْ جَنَّاتٍ وَ عُيُونٍ
 ۲۶ وَ زُرُوعٍ وَ مَقَامٍ كَرِيمٍ
 ۲۷ وَ نَعْمَةً كَانُوا فِيهَا فَاكِهِينَ
 ۲۸ كَذَلِكَ وَ أَوْرَثْنَاهَا قَوْمًا آخَرِينَ
 ۲۹ فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَ الْأَرْضُ وَ مَا كَانُوا مُنْظَرِينَ

ترجمه:

- ۲۲ - (و موسی) به پیشگاه پروردگارش عرضه داشت؛ اینها قومی مجرمند!
 ۲۳ - (فرمود:) بندگان مرا شبانه حرکت ده که شما تعقیب می شوید!
 ۲۴ - (هنگامی که از دریا گذشتید) دریا را آرام و گشاده بگذار (و بگذر) که آنها لشکری غرق شده خواهند بود!
 ۲۵ - (و) چه بسیار باغ ها و چشمه ها که از خود به جای گذاشتند،
 ۲۶ - و زراعت ها و قصرهای زیبا و گران قیمت،
 ۲۷ - و نعمت های فراوان دیگر که در آن (غرق) بودند!
 ۲۸ - این چنین بود (ماجرای آنان!) و ما (اموال و حکومت) اینها را میراث برای اقوام دیگری قرار دادیم!
 ۲۹ - نه آسمان بر آنان گریست و نه زمین، و نه به آنها مهلتی داده شد!

تفسیر:

کاخ ها و باغ ها و گنج ها را گذاردند و رفتند! موسی (علیه السلام)، از تمام وسائل هدایت، برای نفوذ در دل های تاریک این مجرمان استفاده کرد، ولی هیچ اثری در فرعونیان نبخشید، هر دری را می توانست کوبید، ولی «عاقبت زانُ درِ برون نامدُ سری!»

لذا، مایوس شد و چاره ای جز نفرین ندید؛ چرا که قوم فاسدی که هیچ امیدی به هدایتشان نباشد، حق حیات از نظر نظام آفرینش را ندارند، باید عذاب الهی فرود آید، آنها را درو کند، و صفحه زمین را از لوث وجودشان پاک سازد.

نخستین آیه مورد بحث می گوید: «موسی به پیشگاه پروردگارش عرضه داشت: اینها قومی مجرم و گنهکارند» (فَدَعَا رَبَّهُ أَنْ هَؤُلَاءِ قَوْمٌ مُّجْرِمُونَ).

چه نفرین مؤدبانه ای؟! نمی گوید: خداوندا! آنها را چنین و چنان کن! بلکه همین اندازه می گوید: خداوندا! اینها گروهی مجرمند که امیدی به هدایتشان باقی نمانده.

خداوند نیز دعای او را اجابت کرد، و به عنوان مقدمه نزول عذاب بر فرعونیان و نجات بنی اسرائیل، به موسی (علیه السلام) چنین دستور داد: «بندگان مرا شبانه حرکت ده، که فرعون و لشکریانش به تعقیب شما خواهند پرداخت» (فَأَسْرِ بِعِبَادِي لَيْلًا إِنَّكُم مُّتَّبَعُونَ). اما نگران نباش، لازم است آنها شما را تعقیب کنند تا به سرنوشتی که در انتظار آنهاست، گرفتار آیند.

موسی (علیه السلام) مأمور است شبانه بندگان مؤمن خدا، یعنی «بنی اسرائیل» را که به او ایمان آورده بودند، و جمعی از مردم «مصر» را که قلب هائی آماده تر داشته و

دعوت او را لبیک گفته اند، با خود حرکت دهد، به ساحل «نیل» آید، و به طرز اعجاز آمیزی از «نیل» بگذرد، و راهی سرزمین موعود یعنی «فلسطین» گردد.

درست است که حرکت موسی و پیروانش، شبانه صورت گرفت، اما مسلماً حرکت جمعیت عظیمی مانند آنها، نمی توانست برای مدتی طولانی از نظر فرعونیان مخفی بماند، شاید چند ساعتی بیشتر نگذشته بود که جاسوسان فرعون، خبر این حادثه عظیم و به اصطلاح فرار دسته جمعی بردگان را به گوش او رساندند، فرعون دستور داد، با لشکری عظیم آنها را تعقیب کنند، و جالب این که، همه این مطالب با یک اشاره کوتاه و موجز در آیات فوق آمده است «إِنَّكُمْ مُتَّبَعُونَ» (شما تعقیب خواهید شد).

* * *

آنچه در اینجا، به عنوان اختصار حذف شده، در آیات دیگری از قرآن، در عباراتی کوتاه بیان شده است، در آیه ۷۷ «طه» می خوانیم: «وَلَقَدْ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ أَسْرِ بِعِبَادِي فَاصْرَبْ لَهُمْ طَرِيقًا فِي الْبَحْرِ يَبَسًا لَا تَخَافُ دَرَكًا وَلَا تَخْشَىٰ: «ما به موسی وحی فرستادیم که: شبانه بندگانم را (از مصر) با خود ببر، و برای آنها راهی خشک در دریا بگشا؛ که نه از تعقیب (فرعونیان) خواهی ترسید، و نه از غرق شدن در دریا»!.

سپس، در آیات مورد بحث می افزاید: «هنگامی که از دریا همگی به سلامت گذشتید، دریا را در آرامش و گشاده بگذار» (وَاتْرُكِ الْبَحْرَ رَهْوًا).

منظور از دریا در این آیات، همان رود عظیم «نیل» است.

مفسران و ارباب لغت برای «رَهْو» (بر وزن سهو) دو معنی ذکر کرده اند: «آرام بودن» و «گشاده و باز بودن»، و جمع هر دو معنی در اینجا نیز بی مانع است.

اما چرا چنین دستوری به موسی (علیه السلام) داده شد؟ طبیعی است که موسی (علیه السلام) و بنی اسرائیل مایل بودند هنگامی که خود از دریا گذشتند، بار دیگر آب ها سر بر سر هم بگذارند و این فاصله عظیم را پر کنند، تا آنها با سرعت و به سلامت دور شوند و به «سرزمین موعود» روی آورند، ولی به آنها دستور داده شد به هنگام گذشتن از دریای «نیل»، عجله نکنید، بگذارید فرعون و لشکریانش تا آخرین نفر وارد شوند، چرا که فرمان مرگ و نابودی آنها به امواج خروشان «نیل» داده شده است!

لذا در پایان آیه می افزاید: «آنها لشکری هستند که غرق خواهند شد» (إِنَّهُمْ جُنْدٌ مُّغْرَقُونَ). این فرمان حتمی خدا در مورد این گروه مغرور و طغیانگر است، که باید همگی در همان رود عظیم «نیل»، که تمام ثروت و قدرتش از آن سرچشمه می گرفت، دفن شوند، و عامل حیاتشان، با یک فرمان الهی، تبدیل به عامل مرگشان گردد.

آری، هنگامی که فرعون و لشکریانش به ساحل «نیل» رسیدند، «بنی اسرائیل» از سوی دیگر بیرون آمده بودند، با این که پیدایش چنین جاده ای، در وسط دریای «نیل» کافی بود که هر کودک «ابجد خوانی» را متوجه تحقق یک اعجاز بزرگ الهی سازد، ولی کبر و غرور، به آن خیره سران اجازه درک این واقعیت آشکار را نداد، تا به اشتباهات خویش واقف گردند و رو به درگاه خدا آورند، شاید گمان می کردند تغییر شکل «نیل» هم به فرمان فرعون است! و شاید همین سخن را به پیروانش نیز گفت، و شخصاً وارد جاده شد و پیروانش تا آخرین نفر، به دنبال او آمدند، ولی ناگهان امواج «نیل» همانند ساختمان فرسوده ای که پایه های آن بشکند، یکباره فرو ریخت و همگی غرق شدند.

نکته ای که در این آیات به خوبی جلب توجه می کند، اختصار فوق العاده آن در عین گویا بودن است، که با حذف جمله های اضافی، که از قرائن یا جمله های دیگر فهمیده می شود، داستان مشروحی را در سه آیه یا سه جمله کوتاه بازگو کرده است، همین اندازه می گوید: «موسی به درگاه پروردگار عرضه داشت اینها مجرمند، به او گفته شد: بندگانم را شبانه حرکت ده و شما تعقیب خواهید شد، دریا را گشاده و آرام رها کن، که آنها لشکری غرق شده هستند!» تعبیر به «غرق شده»، با این که هنوز غرق نشده بودند، اشاره به قطعی و حتمی بودن این فرمان الهی است.

* * *

اکنون ببینیم بعد از غرق فرعون و فرعونیان، چه ماجراهای عبرت انگیزی تحقق یافت. قرآن، در آیات بعد، میراث عظیم آنها را که به «بنی اسرائیل» رسید، طی پنج موضوع، که فهرست تمام زندگی آنهاست بیان کرده:

نخست می فرماید: «چه بسیار باغ ها و چشمه ها، که از خود به جا گذاشتند و رفتند!» (کَمُ تَرَكُوا مِنْ جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ).

باغ ها، و چشمه ها، دو سرمایه از جالب ترین و ارزنده ترین اموال آنها بود، چرا که «مصر»، به برکت «نیل»، سرزمینی حاصلخیز و پر باغ بود، این چشمه ها ممکن است اشاره به چشمه هائی باشد که از دامن بعضی از کوه ها سرازیر می شد، و یا شعبه هائی باشد که از «نیل» سرچشمه می گرفت و از باغ های سرسبز و خرم آنها می گذشت. و اطلاق «چشمه» (عین) بر این شعبه ها بعید نیست.

* * *

و می افزاید: «و زراعت ها، و قصرهای جالب و زیبا و پر ارزش» (وَزُرُوعٍ وَمَقَامٍ كَرِيمٍ).

و این، دو سرمایه مهم دیگر آنها بود، زراعت های عظیمی که در بستر «نیل»، در سرتاسر «مصر»، از انواع و اقسام مواد خوراکی و غیر خوراکی و محصولاتی که هم خود از آن استفاده می کردند، و هم به خارج صادر می کردند، و اقتصاد آنها بر محور آن می چرخید، و همچنین قصرها و مساکن آباد، که یکی از مهمترین وسائل زندگی انسان، مسکن مناسب است. البته «کریم» و پر ارزش بودن این قصرها، از نظر ظاهری و از دیدگاه خود آنها بود، و گر نه در منطق قرآن، این گونه مسکن های پر زرق و برق طاغوتی و غفلت زاء، کرامتی ندارد. بعضی نیز احتمال داده اند: منظور از «مقام کریم»، مجالس جشن و شادمانی، و یا منابری باشد که مداحان و شعرا، بالای آن می رفتند و فرعون را ستایش می کردند، ولی معنی اول از همه مناسب تر به نظر می رسد.

و از آنجا که غیر از امور مهم چهارگانه فوق، وسائل تنعم فراوان دیگری داشتند، به همه آنها نیز در یک جمله کوتاه اشاره کرده، می گوید: «و نعمت های فراوان دیگری که در آن منتعم بودند و در ناز و نعمت زندگی می کردند» (و نَعْمَةُ كَانُوا فِيهَا فَكِهِينَ). (۱) - (۲)

سپس می فرماید: آری، «این چنین بود ماجرای آنها، و ما همه این سرمایه ها و ما ترک فرعونیان را میراث برای اقوام دیگری قرار دادیم!» (كَذَلِكَ وَ أَوْرَثْنَاهَا

۱ - «نعمه»، (به فتح نون) به معنی «تنعم» و (به کسر نون) به معنی «انعام» است، جمعی از مفسرین و ارباب لغت، به این معنی تصریح کرده اند، در حالی که جمعی دیگر معتقدند هر دو یک معنی دارد، و هر گونه منافع قابل توجهی را شامل می شود.

۲ - «فاکهِین»، گاه، به معنی استفاده کردن از «فواکه» و میوه ها، و گاه، به معنی گفتگوهای فکاهی و سرور انگیز، و گاه، به معنی هر گونه تنعم و تلذذ تفسیر شده است، و معنی اخیر از همه جامع تر است.

قَوْمًا آخَرِينَ). (۱)

منظور از «قَوْمًا آخَرِينَ» بنی اسرائیل است؛ چرا که در آیه ۵۹ سوره «شعراء» به آن تصریح شده است، و تعبیر به «ارث»، اشاره به این است که آنها بدونِ دردسر و خون جگر، این همه اموال و ثروت ها را به چنگ آوردند، همان گونه که انسان، ارث را بی زحمت به چنگ می آورد. قابل توجه این که، آیه فوق و آیه همانند آن در سوره «شعراء»، نشان می دهد که بنی اسرائیل بعد از غرقِ فرعونیان، به سرزمین «مصر» بازگشتند، و وارثِ میراثِ فراعنه شدند و در آنجا حکومت کردند، و مسیرِ حوادث نیز همین را اقتضاء می کند، که بعد از فرو ریختن پایه های قدرتِ فرعونیان در «مصر»، موسی (علیه السلام) هرگز اجازه نمی داد آن کشور، گرفتارِ خلأ سیاسی گردد.

این سخن، با آنچه در آیات قرآن آمده است که بنی اسرائیل، بعد از نجات از چنگال فرعونیان، به سوی «سرزمین موعود»، سرزمینِ «فلسطینی» حرکت کردند که حوادث آن در قرآن مشروحاً آمده، منافات ندارد، ممکن است گروهی از آنها در سرزمین «مصر» که به دست آنها افتاده بود، به عنوانِ نمایندگانی از سوی موسی (علیه السلام) اقامت کرده باشند، و گروه بیشتری راهی دیار «فلسطین» شده اند.

(توضیح بیشتر پیرامون این سخن را در جلد ۱۵، صفحه ۲۳۹، ذیل آیه ۵۹ «شعراء»، مطالعه فرمائید).

در آخرین آیه مورد بحث، می فرماید: «نه آسمان بر آنها گریست و نه زمین،

۱ - «کذلک»، خبر مبتدای محذوف است و در تقدیر «الامرُ کذلک» می باشد، و این تعبیر، برای تأکید گفته می شود، بعضی، احتمالات دیگری نیز در ترکیب آن داده اند.

و نه به هنگام نزول بلا به آنها مهلتی داده شد!»! (فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ وَمَا كَانُوا مُنْظَرِينَ).

گریه نکردن آسمان و زمین بر آنها، ممکن است کنایه از حقارت آنها و عدم وجود یار و یاور و دلسوز برای آنها باشد؛ زیرا در میان عرب معمول است، هنگامی که می خواهند اهمیت مقام کسی را که مورد مصیبتی واقع شده بیان کنند، می گویند: «آسمان و زمین بر او گریه کردند، و خورشید و ماه برای فقدان او تاریک شدند».

این احتمال نیز داده شده که منظور، «گریستن اهل آسمان ها و زمین است»؛ زیرا آنها برای مؤمنان و مقربان درگاه خداوند گریه می کنند، نه برای جبارانی همچون فرعونیان.

بعضی نیز گفته اند: گریه آسمان و زمین، یک گریه حقیقی است که به صورت نوعی دگرگونی و سرخی مخصوص (علاوه بر سرخی همیشگی به هنگام طلوع و غروب) خودنمایی می کند. چنان که در روایتی می خوانیم: لَمَّا قُتِلَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ (علیه السلام) بَكَتِ السَّمَاءُ عَلَيْهِ وَبُكَتْهَا حُمْرَةُ أَطْرَافِهَا: «هنگامی که حسین بن علی (علیه السلام) شهید شد، آسمان بر او گریه کرد، و گریه او سرخی مخصوصی بود که در اطراف آسمان نمایان شد»! (۱)

در روایت دیگری از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: بَكَتِ السَّمَاءُ عَلَى يَحْيَى بْنِ زَكْرِيَّا، وَ عَلَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ (عليهما السلام) أَرْبَعِينَ صَبَاحًا، وَ لَمْ تَبْكْ إِلَّا عَلَيْهِمَا، قُلْتُ وَ مَا بُكَائُهَا، قَالَ كَانَتْ تَطْلُعُ حُمْرَاءَ وَ تَغِيْبُ حُمْرَاءَ: «آسمان، بر «یحیی بن زکریا» (که از سوی طاغوت زمان خود به طرز بسیار رقت باری شهید شد) و بر

۱ - «مجمع البیان»، جلد ۹، صفحه ۶۵ (ذیل آیات مورد بحث).

«حسین بن علی» (علیهما السلام)، چهل روز گریه کرد، و بر کس دیگری جز آن دو گریه نکرده است، راوی می گوید: سؤال کردم، گریه آسمان چه بود؟ فرمود: به هنگام طلوع و غروب، سرخی مخصوصی در آسمان ظاهر می شد». (۱)

اما در حدیثی که از پیامبر (صلی الله علیه و آله) نقل شده می خوانیم: مَا مِنْ مُؤْمِنٍ إِلَّا وَلَهُ بَابٌ يَصْعَدُ مِنْهُ عَمَلُهُ وَبَابٌ يَنْزِلُ مِنْهُ رِزْقُهُ فَإِذَا مَاتَ بَكِيًا عَلَيْهِ: «هیچ مؤمنی نیست، مگر این که دری در آسمان دارد که عملش از آن بالا می رود، و دری که روزیش از آن نازل می شود، هنگامی که می میرد، این دو بر او گریه می کنند!». (۲)

در میان این روایات منافاتی نیست؛ زیرا در موردِ شهادت «امام حسین» (علیه السلام) و «یحیی بن زکریا» (علیه السلام)، مسأله، جنبه عمومی در تمام آسمان داشته، و آنچه در روایت اخیر ذکر شد، جنبه موضعی دارد. (۳)

به هر حال، میان این تفسیرها تضادی نیست، و می تواند همه در مفهوم آیه جمع باشد. آری، برای مرگ «تبهکاران»، «نه چشم فلک گریان و نی خاطر خورشیدپژمان» گشت، آنها موجوداتِ خبیثی بودند که گوئی هیچ ارتباطی با عالم هستی و جهان بشریت نداشته اند، هنگامی که این بیگانگان از عالم طرد شدند، کسی جای خالی آنها را احساس نکرد، نه در صحنه زمین، نه بر پهنه آسمان، و نه در اعماق قلوب انسان ها، و به همین دلیل، هیچ کس قطره اشکی بر مرگ آنها فرو نریخت.

سخن را در این آیات، با نقلِ روایتی از «امیر مؤمنان علی» (علیه السلام)، پایان

۱ - «مجمع البیان»، جلد ۹، صفحه ۶۵ (ذیل آیات مورد بحث).

۲ - همان مدرک.

۳ - در «درّ المنثور» نیز، حدیثی در زمینه جمع میان این روایات نقل شده است (درّ المنثور، مطابق نقل المیزان، جلد ۱۸، صفحه ۱۵۱).

می دهیم:

در روایتی آمده است، هنگامی که «امیر مؤمنان علی» (علیه السلام) بر «مدائن» گذشت، و آثار «کسری» (انوشیروان و شاهان ساسانی) را مشاهده کرد که نزدیک به فروریختن است، یکی از کسانی که در خدمتش بود این شعر را به عنوان عبرت قرائت کرد:

جَرَّتِ الرِّیَاحُ عَلَى رُسُومِ دِیَارِهِمْ فَكَأَنَّهُمْ كَانُوا عَلَى مِيعَادٍ!

: «بادها بر آثار باقیمانده سرزمینشان وزیدن گرفت، (و چیزی جز صدای باد در میان قصر آنها به گوش نمی رسد) گوئی آنها همگی وعده گاهی داشتند و به سوی وعده گاهشان شتافتند!». «امیر مؤمنان علی» (علیه السلام) فرمود: چرا این آیه را نخواندی؟: كَمْ تَرَكُوا مِنْ جَنَّاتٍ وَ عُيُونٍ * وَ زُرُوعٍ وَ مَقَامٍ كَرِيمٍ * وَ نَعْمَةً كَانُوا فِيهَا فَانِكِهِينَ... * فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَ الْأَرْضُ وَ مَا كَانُوا مُنْظَرِينَ. (۱)

۳۰ وَ لَقَدْ نَجَّيْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ مِنَ الْعَذَابِ الْمُهِينِ

۳۱ مِنْ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ كَانَ عَلِيًّا مِنَ الْمُسْرِفِينَ

۳۲ وَ لَقَدْ اخْتَرْنَا لَهُمْ عَلَىٰ عِلْمٍ عَلَىٰ الْعَالَمِينَ

۳۳ وَ آتَيْنَاهُمْ مِنَ الْآيَاتِ مَا فِيهِ بَلَاءٌ مُبِينٌ

ترجمه:

۳۰ - ما بنی اسرائیل را از عذاب ذلت بار رهایی بخشیدیم.

۳۱ - از فرعون، که مردی متکبر و از اسرافکاران بود!

۳۲ - ما آنها را با علم (خویش) بر جهانیان برگزیدیم و برتری دادیم.

۳۳ - و آیاتی (از قدرت خویش) را به آنها دادیم که آزمایش آشکاری در آن بود (ولی آنها کفران کردند و مجازات شدند).

تفسیر:

بنی اسرائیل در بوته آزمایش

در آیات گذشته، سخن از غرق و هلاکت فرعونیان و نابودی قدرت و شوکت آنها و انتقال آن به دیگران بود، آیات مورد بحث، از نقطه مقابل آن، از نجات و رهایی بنی اسرائیل، چنین سخن می گوید:

«ما بنی اسرائیل را از عذاب خوارکننده رهایی بخشیدیم» (وَ لَقَدْ نَجَّيْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ مِنَ الْعَذَابِ الْمُهِينِ).

از شکنجه های سخت و طاقت فرسای جسمی و روحی، که تا اعماق جان

آنها نفوذ می کرد، از سر بریدن نوزادان پسر، و زنده نگه داشتن دختران، برای خدمتکاری و هوسرانی، از بیگاری و کارهای بسیار سنگین و مانند آن، و چه دردناک است سرنوشت قوم و ملتی که در چنگال چنین دشمن خونخوار و دیو سیرتی گرفتار شوند!

آری، خداوند این قوم مظلوم را در پرتو قیام الهی «موسی بن عمران» (علیهما السلام) از چنگال این ظالمان سفاک تاریخ رهائی بخشید، لذا به دنبال آن می افزاید: «از چنگال فرعون» (مِنْ فِرْعَوْنَ).

«چرا که او مردی متکبر و از اسرافکاران و متجاوزان بود!» (إِنَّهُ كَانَ عَلِيًّا مِنَ الْمُسْرِفِينَ). منظور از «عالی» در اینجا علو مقام نیست، بلکه اشاره به برتری جوئی او، و علو در اسراف و تجاوز است، چنان که در آیه ۴ سوره «قصص» نیز آمده: إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ: «فرعون در زمین برتری جوئی کرد» (تا آنجا که حتی دعوی خدائی نمود و خویشتن را «ربّ اعلی» نامید). «مُسْرِف» از ماده «اسراف» به معنی هر گونه تجاوز از حد در اعمال و گفتار است، و به همین دلیل، در آیات مختلف قرآن، در مورد تبهکارانی که ظلم و فساد را از حد می گذرانند، واژه «مُسْرِف» به کار رفته است، و نیز به مطلق گناهان، اسراف گفته شده، چنان که در آیه ۵۳ سوره «زمر» می خوانیم: قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ: «بگو: ای بندگان من که بر خود اسراف و ستم کرده اید! از رحمت خداوند نومید نشوید»!

در آیه بعد، به یکی دیگر از مواهب خداوند بر بنی اسرائیل اشاره کرده،

می گوید: «ما آنها را با علم خویش بر جهانیان، در آن عصر و زمان برتری دادیم و برگزیدیم» (وَلَقَدْ اخْتَرْنَاهُمْ عَلَىٰ عِلْمٍ عَلَی الْعَالَمِینَ).

ولی آنها قدر این نعمت ها را ندانستند، و کفران کردند و مجازات شدند.

و به این ترتیب، آنها «امت برگزیده عصر خویش» بودند؛ زیرا منظور از «عالمین»، مردم جهان در آن عصر و زمان است، نه در تمام قرون و اعصار؛ چرا که قرآن صریحاً در سوره «آل عمران»، آیه ۱۱۰، خطاب به امت اسلامی می فرماید: کُنْتُمْ خَیْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ...: «شما بهترین امتی بودید که به سود انسان ها آفریده شده اید».

همان گونه که در مورد سرزمین هائی که «بنی اسرائیل» وارث آن شدند در آیه ۱۳۷ سوره «اعراف» می فرماید: وَ أَوْزَنَّا الْقَوْمَ الَّذِینَ کَانُوا یُسْتَضْعَفُونَ مَشَارِقِ الْأَرْضِ وَمَغَارِبِهَا الَّتِی بَارَكْنَا فِیْهَا: «و مشرق ها و مغرب های پربرکت زمین را به آن قوم به ضعف کشانده شده (زیر زنجیر ظلم و ستم) واگذار کردیم».

روشن است بنی اسرائیل در آن زمان، وارث تمام جهان نشدند، بلکه منظور، شرق و غرب منطقه خودشان است.

البته، بعضی از مفسران معتقدند بنی اسرائیل، مزایائی داشتند که در طول تاریخ، منحصر به خودشان بوده، از جمله کثرت انبیاء؛ چرا که از هیچ قومی، این قدر پیامبر برنخاسته است. ولی، این سخن، علاوه بر این که مزیت مطلق آنها را ثابت نمی کند، نمی تواند امتیازی باشد؛ چرا که ممکن است کثرت قیام انبیاء از میان آنها، دلیل بر نهایت سرکشی و تمرد این قوم بدانیم، همان گونه که حوادث مختلف بعد از قیام موسی (علیه السلام) نشان می دهد که با این پیامبر بزرگ چه اذیتی که روا نداشتند؟!.

به هر حال، آنچه در بالا در تفسیر آیه آوردیم، چیزی است که از سوی

بسیاری از مفسران، در مورد شایستگی نسبی بنی اسرائیل پذیرفته شده است. اما با توجه به این که، این جمعیت لجوج، طبق گفته قرآن، همواره پیامبران خود را آزار می دادند، و با سرسختی و تعصب خاصی در برابر احکام الهی می ایستادند، و حتی زمانی که تازه از «نیل» رهائی یافته بودند، پیشنهاد بت سازی به موسی (علیه السلام) کردند!، ممکن است گفته شود، منظور از آیه فوق، بیان امتیاز نیست، بلکه بیان حقیقت دیگری است، و معنی آیه چنین است: «با وجود این که ما علم داشتیم که آنها از مواهب الهی سوء استفاده می کنند، به آنها برتری دادیم تا آنان را بیازمائیم» چنان که از آیه بعد نیز، استفاده می شود که خداوند، مواهب دیگری نیز به آنها داد تا آنها را بیازماید.

به این ترتیب، این گزینش الهی، نه تنها دلیل بر مزیت آنها نیست، بلکه یک مذمت ضمنی نیز در آن درج است؛ چرا که حق این نعمت را اداء نکردند و از عهده امتحان برنیامدند.

در آخرین آیه مورد بحث، به بعضی از مواهب دیگر که خدا به آنها داده بود، اشاره کرده، می فرماید: «ما آیات و نشانه هائی از عظمت و قدرت خویش به آنان دادیم، که در آن، آزمایش آشکاری بود» (وَ آتَيْنَاهُمْ مِنْ آلَايَاتِ مَا فِيهِ بَلَاءٌ مُبِينٌ).

گاه در بیابان «سینا» و در وادی «تیه»، ابرها را بر سر آنها سایه افکن ساختیم، گاه مائده مخصوص «من و سلوی» را بر آنها نازل کردیم، گاه از دل سنگ سخت، چشمه آب برای آنها جاری نمودیم، و گاه نعمت های معنوی و مادی دیگری نصیبشان کردیم.

اما همه اینها برای آزمایش و امتحان بود؛ زیرا خداوند گروهی را با مصیبت آزمایش می کند، و گروهی را با نعمت، چنان که در آیه ۱۶۸ سوره «اعراف»

می خوانیم: وَ بَلَوْنَاهُمْ بِالْحَسَنَاتِ وَالسَّيِّئَاتِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ: «ما بنی اسرائیل را با نیکی ها و بدی ها آزمودیم، شاید بازگردند».

شاید هدف از ذکر سرگذشت بنی اسرائیل برای مسلمانان نخستین، این است که آنها از انبوه دشمنان و قدرت عظیمشان نهراهند، و مطمئن باشند خداوندی که فراعنه قدرتمند را درهم کوبید، و بنی اسرائیل را وارث ملک و حکومت آنها ساخت، در آینده ای نه چندان دور، چنین پیروزی را نصیب شما خواهد کرد، ولی همان گونه که آنها با این مواهب آزمایش شدند، شما نیز سخت در کوره امتحان قرار خواهید گرفت، تا روشن شود بعد از قدرت و پیروزی، شما چه خواهید کرد؟!*

و این خطاری است به همه امت ها و ملت ها در مورد پیروزی ها و مواهبی که از لطف الهی به دست می آورند، که دام امتحان در این هنگام سخت است.

۳۴ إِنْ هَؤُلَاءِ لَيَقُولُونَ

۳۵ إِنْ هِيَ إِلَّا مَوْتَتُنَا الْأُولَىٰ وَمَا نَحْنُ بِمُنْشَرِينَ

۳۶ فَأَتُوا بِآبَائِنَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ

ترجمه:

۳۴ - اینها [= مشرکان] می گویند:

۳۵ - مرگ ما جز همان مرگ اول نیست و هرگز برانگیخته نخواهیم شد.

۳۶ - اگر راست می گوئید پدران ما را (زنده کنید) و بیاورید (تا گواهی دهند)!

تفسیر:

جز همین مرگ، چیزی در کار نیست!

بعد از ترسیم صحنه ای از زندگی فرعون و فرعونیان، و عاقبت کفر و انکارشان در آیات گذشته، بار دیگر سخن از مشرکان به میان می آورد، و تردید آنها را در مسأله «معاد»، که در آغاز سوره آمده بود، به شکل دیگری چنین بازگو می کند: «اینها (مشرکان) می گویند» (إِنْ هَؤُلَاءِ لَيَقُولُونَ).

«مرگ ما جز همان مرگ اول نیست، و ما هرگز بار دیگر زنده نخواهیم شد» (إِنْ هِيَ إِلَّا مَوْتَتُنَا الْأُولَىٰ وَمَا نَحْنُ بِمُنْشَرِينَ). (۱)

۱ - در این که مرجع ضمیر «هی» چیست؟ بعضی از مفسران آن را به «موتة» برگردانده اند، که از سیاق کلام استفاده می شود، بنابراین، معنی آیه چنین است: «مَا الْمَوْتَةُ إِلَّا مَوْتَتُنَا الْأُولَى» (تفسیر تبیان و مجمع البیان و کشاف) در حالی که بعضی دیگر، مرجع ضمیر را «عاقبة و نهایة» دانسته اند، بنابراین، معنی چنین است: «مَا عَاقِبَةُ أَمْرِنَا إِلَّا الْمَوْتَةُ الْأُولَى» (روح المعانی والمیزان) البته، از نظر نتیجه ۲

چندان تفاوتی در کار نیست.

و آنچه محمد(صلی الله علیه وآله)، پیرامون معاد و حیات بعد از مرگ و پاداش و کیفر و بهشت و دوزخ می گوید، هیچ کدام واقعیت ندارد، اصلاً حشر و نشری در کار نیست! در اینجا سؤالی پیش می آید که چرا «مشرکان»، تنها بر مرگِ نخست تکیه می کنند؟ که مفهومش، عدم وجود مرگ دیگری بعد از این مرگ است، در حالی که منظور آنها، نفی حیات بعد از مرگ می باشد، نه انکارِ مرگ دوم، و به تعبیر دیگر، انبیاء خبر از حیات بعد از مرگ می دادند نه خبر از مرگ دوباره.

در پاسخ می گوئیم: منظور، عدم وجودِ حالت دیگری بعد از مرگ است، یعنی ما فقط یک بار می میریم و همه چیز تمام می شود و بعد از آن نه حیات دیگری است و نه مرگی، هر چه هست، همین یک مرگ است. (دقت کنید). (۱)

در حقیقت، مفهوم این آیه شباهت زیادی با مفهوم آیه ۲۹ سوره «انعام» دارد که می گوید: وَ قَالُوا إِن هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا وَ مَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ: «آنها گفتند: چیزی جز این زندگی دنیای ما نیست؛ و ما هرگز برانگیخته نخواهیم شد!»

سپس، سخن آنها را نقل می کند که برای اثبات مدعای خود، به دلیل واهی و بی اساسی دست زده می گفتند: «اگر راست می گوئید که بعد از مرگ، حیاتی در کار است، پس پدران ما را زنده کنید و نزد ما بیاورید، تا بر صدق گفتار شما گواهی دهند!» (فَأْتُوا بِآبَائِنَا إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ). بعضی گفته اند: گوینده این سخن «ابوجهل» بود، رو به سوی پیامبر(صلی الله علیه وآله) کرد

۱ - مفسران در تفسیر این جمله، احتمالات دیگری نیز ذکر کرده اند که همه بعید به نظر می رسد، از جمله این که «موتہ اولی» را، به معنی «موت قبل از حیات این جهان» دانسته اند، بنابراین، مفهوم جمله چنین می شود: «مرگی که بعد از آن حیات است، تنها مرگی است که قبلاً داشتیم و همگی خاک بودیم، اما مرگ دوم ما، هرگز حیاتی بعد از آن نیست».

گفت: اگر راست می گوئی، جدت «قصی بن کلاب» را زنده کن؛ چون او مرد راستگوئی بود، تا درباره حوادث بعد از موت از او سؤال کنیم. (۱)

بدیهی است، اینها همه بهانه بود، گر چه سنت الهی بر این نیست که مردگان را در این جهان زنده کند، تا اخبار آن جهان را به این جهان آورند، ولی به فرض که چنین کاری از سوی پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) صورت می گرفت، باز این بهانه جویان نغمه دیگری ساز می کردند، و آن را مثلاً سحر دیگری می نامیدند، همان گونه که بارها معجزه خواستند، و پیامبر (صلی الله علیه وآله) به آنها ارائه داد، در عین حال انکار کردند.

* * *

نکته:

عقیده مشرکان درباره معاد

مشرکان، مخصوصاً مشرکان عرب، رویه واحدی در مسائل اعتقادی خود نداشتند، و در عین اشتراک در اصل عقیده شرک، در خصوصیات اعتقادی بسیار متفاوت بودند:

گروهی نه خدا را قبول داشتند و نه معاد را، اینها کسانی هستند که قرآن سخن آنان را چنین نقل می کند: مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَ نَحْيَا وَ مَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ: «چیزی جز همین زندگی دنیای ما در کار نیست؛ گروهی از ما می میرند و گروهی جای آنها را می گیرند؛ و جز طبیعت ما را هلاک نمی کند!». (۲)

جمع دیگری خدا را قبول داشتند و بت ها را شفعای درگاه او می دانستند، اما معاد را منکر بودند، همان کسانی که می گفتند: مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَ هِيَ رَمِيمٌ. «چه کسی این استخوان ها را زنده می کند در حالی که پوسیده است»؟ (۳) آنها برای

۱ - «مجمع البیان»، جلد ۹، صفحه ۶۶ و بعضی تفاسیر دیگر.

۲ - جاثیه، آیه ۲۴.

۳ - یس، آیه ۷۸.

بت‌ها حج به جا می‌آوردند، و قربانی می‌کردند، و معتقد به حلال و حرام بودند، و اکثر مشرکان عرب در این زمره جای داشتند.

ولی شواهد متعددی در دست است که نشان می‌دهد، آنها به نوعی بقای روح معتقد بودند، خواه به صورت «تناسخ» و انتقال ارواح به بدن‌های تازه، یا به شکل دیگر. (۱)

مخصوصاً اعتقاد آنها به پرنده‌ای به نام «هامه» معروف است، در داستان‌های عرب آمده است که در میان عرب، کسانی بودند که اعتقاد داشتند روح انسان پرنده‌ای است که در جسم او منبسط شده، هنگامی که از دنیا می‌رود یا کشته می‌شود، از جسم او بیرون می‌آید و اطراف جسد او به صورت وحشتناکی طواف کرده، و در کنار قبر او ناله می‌کند، و معتقد بودند: این پرنده در آغاز کوچک است، سپس بزرگ می‌شود تا به اندازه «جغد» می‌گردد، و او دائماً در وحشت به سر می‌برد، و جایگاهش خانه‌های خالی، ویرانه‌ها، قبرها و جایگاه کشتگان است!.

و نیز آنها معتقد بودند: اگر کسی مقتول شده باشد، «هامه» بر قبر او فریاد می‌زند: اسْقُونِي فَيَأْتِي صَدِيْقُهُ: «سیرابم کنید که سخت تشنه‌ام!» (۲)

اسلام، قلم‌بطلان بر تمام این عقائد خرافی کشید، و لذا در حدیث معروفی از پیامبر (صلی الله علیه و آله) نقل شده که فرمود: لَا هَامَةَ: «هامه دروغ است». (۳)

به هر حال، آنها گرچه عقیده به معاد و بازگشت انسان به زندگی بعد از مرگ نداشتند، ولی به نظر می‌رسد به یک نوع «تناسخ» و بقاء ارواح قائل بودند.

ولی، معاد جسمانی به گونه‌ای که قرآن می‌گوید، که خاک‌های انسان دو

۱ - شرح «نهج البلاغه ابن ابی الحدید»، جلد ۱، صفحه ۱۱۹.

۲ و ۳ - «بلوغ الارب»، جلد ۲، صفحه ۳۱۱.

مرتبه جمع آوری شود و به حیات و زندگی جدیدی بازگردد، و روح و جسم، هر دو معادِ مشترک داشته باشند را، به کلی منکر بودند، نه فقط انکار می کردند، بلکه، از آن وحشت داشتند، که قرآن با بیانات مختلفی آن را برای آنها توضیح داده و اثبات کرده است.

۳۷ اَهُمْ خَيْرٌ أَمْ قَوْمُ تُبَّعٍ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ أَهْلَكْنَاهُمْ إِنَّهُمْ كَانُوا
مُجْرِمِينَ
۳۸ وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لِاعْبِينَ
۳۹ مَا خَلَقْنَاهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ

ترجمه:

۳۷ - آیا آنها بهترند یا قوم «تُبَّع» و کسانی که پیش از آنها بودند؟! ما آنان را هلاک کردیم، چرا
که مجرم بودند!
۳۸ - ما آسمان ها و زمین و آنچه را که در میان این دو است به بازی (و بی هدف) نیافریدیم.
۳۹ - ما آن دو را جز به حق نیافریدیم؛ ولی بیشتر آنان نمی دانند!

تفسیر:

آنها بهترند یا قوم «تُبَّع»؟!

سرزمین «یمن» که در جنوب «جزیره عربستان» قرار دارد، از سرزمین های آباد و پربرکتی است
که در گذشته مهد تمدن درخشانی بوده است، پادشاهانی بر آن حکومت می کردند که «تُبَّع»
(جمع آن «تباعه») نام داشتند، به خاطر این که مردم از آنها «تبعیت» می کردند، و یا از این نظر
که یکی بعد از دیگری روی کار می آمدند.
به هر حال، قوم «تُبَّع» جمعیتی بودند با قدرت و نیروی فراوان و حکومت

پهناور و گسترده.

در آیات فوق، به دنبال بحثی که پیرامون مشرکان «مکه» و لجابت و انکار آنها نسبت به معاد آمده، با اشاره به سرگذشت قوم «تُبَّع»، آنها را تهدید می کند که نه تنها عذاب الهی در قیامت در انتظارشان است، که در این دنیا نیز سرنوشتی همچون قوم گنجهکار و کافر «تُبَّع» پیدا خواهند کرد.

می فرماید: «آیا آنها بهترند، یا قوم تبَّع، و کسانی که پیش از آنان بودند؟! ما آنها را هلاک کردیم، چرا که مجرم بودند» (أَهُمْ خَيْرٌ أَمْ قَوْمُ تُبَّعٍ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ أَهْلُكُنَاهُمْ إِنَّهُمْ كَانُوا مُجْرِمِينَ).

روشن است که مردم «حجاز» از سرگذشت قوم «تُبَّع» که در همسایگی آنها می زیستند کم و بیش اطلاع داشتند، و لذا در آیه، شرح بیشتری پیرامون آنها نمی دهد، همین اندازه می گوید: بترسید از این که سرنوشتی همانند آنها و اقوام دیگری که در گرداگرد شما، در مسیرتان به سوی «شام» و در سرزمین «مصر» نزدیک شما زندگی داشتند، پیدا کنید.

به فرض که شما قیامت را منکر شوید، ولی آیا می توانید عذاب هائی را که بر این اقوام مجرم و سرکش نازل شد، انکار نمائید؟!

منظور از «الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ»، اقوامی همچون قوم «نوح» و «عاد» و «ثمود» است.

درباره قوم «تُبَّع» در نکات، به خواست خدا بحث خواهیم کرد.

سپس، بار دیگر به مسأله معاد بازمی گردد، و با استدلال لطیفی این واقعیت را اثبات کرده، می گوید: «ما آسمان ها و زمین و آنچه را در میان این دو است بیهوده و بی هدف نیافریدیم» (وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا

لَاعِبِينَ). (۱)

آری، این آفرینش عظیم و گسترده هدفی داشته است، اگر به گفته شما، مرگ نقطه پایان زندگی است، و بعد از چند روز، خواب و خور و شهوت و امیال حیوانی، زندگی پایان می گیرد، و همه چیز تمام می شود، این آفرینش لعب و لغو و بیهوده خواهد بود.

باور کردنی نیست که خداوند قادر حکیم، این دستگاه عظیم را تنها برای این چند روز زندگی زودگذر و بی هدف و توأم با انواع درد و رنج، آفریده باشد، این با حکمت خداوند هرگز سازگار نخواهد بود.

بنابراین، مشاهده وضع این جهان، نشان می دهد که مدخل و دالانی است برای جهانی عظیم تر و ابدی، چرا در این باره اندیشه نمی کنید؟

این حقیقت را قرآن کراراً در سوره های مختلف بازگو کرده است.

در سوره «انبیاء» آیه ۱۶ در همین زمینه می گوید: «وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لَاعِبِينَ».

و در سوره «واقعه» آیه ۶۲ می گوید: «وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ النَّشْأَةَ الْأُولَىٰ فَلَوْلَا تَذَكَّرُونَ: «شما عالم نخستین را دانستید؛ چگونه متذکر نمی شوید»؟».

به هر حال، در صورتی آفرینش این جهان هدفدار خواهد شد، که جهان دیگری پشت سر آن باشد، و به همین دلیل مکتب های الحادی و منکران معاد، معتقد به بیهودگی و پوچی آفرینش هستند.

سپس، برای تأکید این سخن می افزاید: «ما آن دو را جز به حق نیافریدیم»

۱ - «لَاعِبٍ» از ماده «لعب» به گفته «راغب» به معنی عملی است که بدون قصد صحیح انجام شود، ضمناً باید توجه داشت که تشبیه در «ما بَيْنَهُمَا» به خاطر این است که، منظور جنس آسمان و زمین است.

(ما خَلَقْنَاهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ).

حق بودن این دستگاه ایجاب می کند که هدف معقولی داشته باشد، و آن بدون وجود جهان دیگر ممکن نیست، به علاوه، حق بودن آن، اقتضاء دارد که افراد نیکوکار و بدکار یکسان نباشند، و از آنجا که در این جهان کمتر مشاهده می کنیم، هر یک از این دو گروه جزای مناسب کار خویش را دریافتند، حق ایجاب می کند که حساب و کتاب و پاداش و کیفری در جهان دیگری در کار باشد، تا هر کس جزای مناسب عمل خویش را بیابد.

خلاصه این که، «حق» در این آیه، اشاره به هدف صحیح آفرینش و آزمایش انسان ها و قانون تکامل، و همچنین اجرای اصول عدالت است.

«ولی غالب آنها این حقایق را نمی دانند» (وَ لَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ).

چرا که اندیشه و فکر خود را به کار نمی گیرند، و گرنه دلائل مبدأ و معاد، واضح و آشکار است.

نکته:

قوم «تَّبِعَ» چه کسانی بودند؟

تنها در دو مورد از قرآن مجید واژه «تَّبِعَ» آمده است، یکی در آیات مورد بحث، و دیگری در آیه ۱۴ سوره «ق» آنجا که می گوید: وَ أَصْحَابُ الْأَيْكَةِ وَ قَوْمُ تُبَّعٍ كُلُّ كَذَّابٍ الرُّسُلَ فَحَقَّ وَعِيدُ: «و اصحاب الایکه (قوم شعیب)، و قوم تبّع، هر یک از آنها فرستادگان الهی را تکذیب کردند و وعده عذاب درباره آنان تحقق یافت»!

همان گونه که قبلاً نیز اشاره شد، «تَّبِعَ» یک لقب عمومی برای ملوک و شاهان «یمن» بود، مانند «کسری» برای سلاطین «ایران»، و «خاقان» برای

شاهان «ترک»، و «فرعون» برای سلاطین «مصر»، و «قیصر» برای سلاطین «روم». این تعبیر (تَّبِعَ) از این نظر بر ملوک «یمن» اطلاق می شد که مردم را به پیروی خود دعوت می کردند، یا یکی بعد از دیگری روی کار می آمدند. ولی ظاهر این است که قرآن از خصوص یکی از شاهان «یمن» سخن می گوید، (همان گونه که فرعون معاصر موسی (علیه السلام) که قرآن از او سخن می گوید، شخص معینی بود) و در بعضی از روایات آمده که نام او «اسعد ابوکرب» بود. جمعی از مفسران معتقدند: او شخصاً مرد حق جو و مؤمنی بود، و تعبیر به قوم «تَّبِعَ» در دو آیه از قرآن را دلیل بر این معنی گرفته اند، زیرا در این دو آیه از شخص او مذمت نشده، بلکه از قوم او مذمت شده است.

روایتی که از پیامبر (صلی الله علیه وآله) نقل شده نیز شاهد این معنی است، در این روایت می خوانیم که: لَا تَسْبُوا تَبِعاً فَإِنَّهُ كَانَ قَدْ أُسْلِمَ: «به «تَّبِعَ» بد نگوئید، چرا که او اسلام آورد». (۱) و در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) آمده است: إِنْ تَبِعَ قَالَ لِلْأَوْسِ وَالْخَزَرَجِ كُونُوا هَاهُنَا حَتَّى يَخْرُجَ هَذَا النَّبِيُّ، أَمَا أَنَا لَوْ أَدْرَكْتُهُ لَخَدَمْتُهُ وَ خَرَجْتُ مَعَهُ: «شما در اینجا بمانید تا این پیامبر خروج کند، اگر من زمان او را درک می کردم کمر خدمت او را می بستم، و با او قیام می کردم!». (۲)

در روایت دیگری آمده است: هنگامی که «تَّبِعَ» در یکی از سفرهای کشورگشایی خود، نزدیک «مدینه» آمد، برای علمای یهود که ساکن آن سرزمین بودند، پیام فرستاد که من این سرزمین را ویران می کنم تا هیچ یهودی در آن

۱ - «مجمع البیان»، جلد ۹، صفحه ۶۶ (ذیل آیه مورد بحث)، نظیر این معنی را تفسیر «در المنثور» نیز نقل کرده است، و همچنین در «روح المعانی»، جلد ۲۵، صفحه ۱۱۶ آمده.

۲ - «مجمع البیان»، ذیل آیات مورد بحث.

نماند، و آئین عرب در اینجا حاکم شود.

«شامول» یهودی، که اعلم علمای یهود در آنجا بود گفت: ای پادشاه! این شهری است که هجرتگاه پیامبری از دودمان اسماعیل (علیه السلام) است که در «مکه» متولد می شود، سپس بخشی از اوصاف پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) را برشمرد، «تُبَّع» که گویا سابقه ذهنی در این باره داشت گفت: بنابراین من اقدام به تخریب این شهر نخواهم کرد. (۱)

حتی در روایتی در ذیل همین داستان آمده است که، او به بعضی از قبیله «اوس» و «خزرج» که همراه او بودند دستور داد: در این شهر بمانید، و هنگامی که پیامبر موعود خروج کرد، او را یاری کنید، و فرزندان خود را به این امر توصیه نمائید، حتی نامه ای نوشت و به آنها سپرد، و در آن اظهار ایمان به پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) کرد. (۲)

نویسنده «اعلام قرآن» چنین نقل کرده است: «تُبَّع» یکی از پادشاهان جهان گشای «یمن» بود که تا «هند» لشکرکشی کرد، و تمام کشورهای آن منطقه را به تصرف خویش درآورد. ضمن یکی از لشکرکشی ها وارد «مکه» شد، و قصد داشت «کعبه» را ویران کند، بیماری شدیدی به او دست داد که اطباء از درمان او عاجز شدند.

در میان ملازمان او جمعی از دانشمندان بودند، و رئیس آنان حکیمی به نام «شامول» بود، او گفت: بیماری تو به خاطر قصد سوء درباره خانه «کعبه» است، و هرگاه از این فکر منصرف گردی و استغفار کنی، شفا خواهی یافت.

«تُبَّع» از تصمیم خود بازگشت و نذر کرد خانه «کعبه» را محترم دارد، و هنگامی که بهبودی یافت، پیراهنی از «بُرْد یمانی» بر «کعبه» پوشانید.

«در تواریخ دیگر نیز داستان پیراهن «کعبه» نقل شده، به اندازه ای که به حد تواتر رسیده است، این لشکرکشی و مسأله پوشاندن پیراهن به «کعبه» در قرن پنجم میلادی اتفاق افتاده، و هم اکنون در شهر مکه، محلی است که «دار التَّابَعَةُ» نامیده می شود» (۱).

ولی به هر حال، بخش عمده سرگذشت شاهان «تَبَاعَهُ یَمَن»، از نظر تاریخی خالی از ابهام نیست، چرا که درباره تعداد آنها، و مدت حکومتشان، اطلاعات زیادی در دست نداریم، و گاه به روایات ضد و نقیض در این زمینه برخورد می کنیم، آنچه بیشتر در کتب اسلامی اعم از تفسیر و تاریخ و حدیث مطرح شده، پیرامون همان سلطانی است که قرآن در دو مورد به او اشاره کرده است.

* * *

۴۰ - إِنَّ يَوْمَ الْفَصْلِ مِيقَاتُهُمْ أَجْمَعِينَ

۴۱ - يَوْمَ لَا يُغْنِي مَوْلَى عَنْ مَوْلَى شَيْئاً وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ

۴۲ - إِلَّا مَنْ رَحِمَ اللَّهُ إِنَّهُ هُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ

ترجمه:

۴۰ - روز جدائی (حق از باطل) وعده گاه همه آنهاست.

۴۱ - روزی که هیچ دوستی کمترین کمکی به دوستش نمی کند، و از هیچ سو یاری نمی شوند.

۴۲ - مگر کسی که خدا او را مورد رحمت قرار داده، چرا که او توانا و مهربان است.

تفسیر:

روز جدائی ها! (يوم الفصل)

آیات مورد بحث، در حقیقت نتیجه گیری آیات گذشته در مورد مسأله معاد است، که در آنها از طریق «حکمت آفرینش این جهان» برای وجود رستاخیز استدلال شده بود.

در نخستین آیه، از این استدلال چنین نتیجه گیری می کند که: «يوم الفصل و روز جدائی ها وعده گاه همه آنهاست» (إِنَّ يَوْمَ الْفَصْلِ مِيقَاتُهُمْ أَجْمَعِينَ).

چه تعبیر جالبی است از روز رستاخیز «يوم الفصل» روزی که حق از باطل جدا می شود، و صفوف نیکوکاران و بدکاران مشخص می گردد، و انسان حتی از نزدیک ترین دوستانش جدا می شود، آری، آن روز وعده گاه همه مجرمان

است. (۱)

سپس به شرح کوتاهی درباره این روز جدائی پرداخته، می گوید: «در همان روزی که هیچ کس به فریاد دیگری نمی رسد، و هیچ دوستی کمترین کمکی به دوستش نمی کند، و از هیچ سو یاری نمی شوند!» (يَوْمَ لَا يُغْنِي مَوْلَى عَنْ مَوْلَى شَيْئًا وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ).

آری، آن روز، روز فصل و جدائی است، روزی است که انسان از همه چیز جز عملش جدا می شود، و «مولى» به هر معنی که باشد، دوست، سرپرست، ولی نعمت، خویشاوند، همسایه، یاور، و مانند آن، توانائی حل کوچک ترین مشکلی را از مشکلات قیامت، برای کسی ندارد.

«مولى» از ماده «ولاء» در اصل به معنی ارتباط دو چیز با یکدیگر است، به طوری که بیگانه ای در میان نباشد، و برای آن مصداق های زیادی است که در کتب لغت به عنوان معانی مختلف این واژه آمده، که همه آنها در ریشه و معنی اصلی آن مشترک اند. (۲)

نه تنها دوستان به فریاد هم نمی رسند، و خویشاوندان گرهی از کار یکدیگر نمی گشایند، بکله نقشه ها نیز نقش بر آب، و چاره جوئی ها به بن بست، و تیرها به سنگ می خورد، چنان که در آیه ۴۶ «طور» می خوانیم: يَوْمَ لَا يُغْنِي عَنْهُمْ كَيْدُهُمْ

۱ - در این که مرجع ضمیر در «مِيقَاتُهُمْ» کیست؟ مفسران احتمالات گوناگونی داده اند: بعضی به همه انسان ها باز گردانده اند، و بعضی به خصوص اقوامی که در آیات قبل به آنها اشاره شد، یعنی قوم تبع و گردنکشان قبل از آنها، ولی معنی اول صحیح تر به نظر می رسد.

۲ - برای «مولى» معانی زیادی در لغت ذکر شده که بعضی آنها را بالغ بر بیست و هفت معنی می دانند:

۱- ربّ ۲- عمو ۳- عموزاده ۴- پسر ۵- خواهرزاده ۶- آزادکننده ۷- آزاد شده ۸- بنده ۹- مالک ۱۰- تابع

۱۱- کسی که مورد نعمت قرار گرفته ۱۲- شریک ۱۳- هم پیمان ۱۴- دوست ۱۵- همسایه ۱۶- میهمان

۱۷- داماد ۱۸- نزدیکان ۱۹- نعمت بخش ۲۰- از دست رفته ۲۱- سرپرست ۲۲- کسی که سزاوارتر است

۲۳- آقا ۲۴- دوستدار ۲۵- یاری کننده ۲۶- متصرف ۲۷- متولی («الغدیر»، جلد ۱، صفحه ۳۶۲).

شَيْئًا وَلَا هُمْ يُنْصَرُونَ: «روزی که نقشه های آنان سودی به حالشان نخواهد داشت و (از هیچ سو) یاری نمی شوند»!

در این که چه تفاوتی در میان «لَا يُغْنِي» و «وَلَا هُمْ يُنْصَرُونَ» است؟ بهترین سخن این است که گفته شود: اولی اشاره به این است که هیچ کس نمی تواند مشکل دیگری را به تنهایی و مستقلاً در آن روز حل کند، و دومی اشاره به این است که حتی نمی توانند با همکاری یکدیگر مشکلات را حل نمایند، زیرا نصرت در جایی گفته می شود که شخصی به کمک دیگری بشتابد و او را یاری دهد، تا با همکاری هم بر مشکلات پیروز گردند.

* * *

تنها یک گروه مستثنی هستند، همان گونه که در آیه بعد می گوید: «مگر کسی که خدا او را مورد رحمت قرار داده است، چرا که خداوند توانا و رحیم است» (إِلَّا مَنْ رَحِمَ اللَّهُ إِنَّهُ هُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ).

بدون شک این رحمت الهی بی حساب نیست، و تنها شامل مؤمنانی می شود که دارای عمل صالح اند، و اگر لغزشی از آنها سر زده نیز در حدی نیست که پیوندهای آنها را از خداوند بریده باشد، اینها هستند که دست به دامن لطف الهی می زنند، از دریای کرمش بهره مند، و از چشمه رحمتش سیراب، و از شفاعت اولیائش برخوردار می گردند.

و از اینجا روشن می شود که نفی هر گونه دوست و ولی و یاور در آن روز، با مسأله شفاعت منافات ندارد، زیرا شفاعت نیز جز به اذن پروردگار و فرمان او حاصل نمی شود.

جالب این که توصیف به عزیز بودن و رحیم بودن در کنار هم قرار گرفته، که اولی اشاره به نهایت قدرت و شکست ناپذیری او، و دومی اشاره به رحمت بی

پایان او است، و مهم این است که رحمت، در عین قدرت باشد.
 در بعضی از روایات اهل بیت (علیهم السلام) نقل شده که منظور از جمله «إِلَّا مَنْ رَحِمَ اللَّهُ»،
 وصیّ پیامبر (صلی الله علیه وآله) امیر مؤمنان (علیه السلام) و پیروان مکتب او هستند. (۱)
 ناگفته پیدا است که هدف، بیان مصداق روشن است.

* * *

- ۴۳ إِنَّ شَجَرَةَ الزُّقُومِ
 ۴۴ طَعَامُ الْآثِمِ
 ۴۵ كَالْمُهْلِ يَغْلِي فِي الْبُطُونِ
 ۴۶ كَغَلِي الْحَمِيمِ
 ۴۷ خُذُوهُ فَاعْتِلُوهُ إِلَى سَوَاءِ الْجَحِيمِ
 ۴۸ ثُمَّ صُبُّوا فَوْقَ رَأْسِهِ مِنْ عَذَابِ الْحَمِيمِ
 ۴۹ ذُقْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ
 ۵۰ إِنَّ هَذَا مَا كُنْتُمْ بِهِ تَمْتَرُونَ

ترجمه:

- ۴۳ - مسلماً درخت زقوم
 ۴۴ - غذای گنهکاران است.
 ۴۵ - همانند فلز گداخته در شکم ها می جوشد.
 ۴۶ - جوششی همچون آب سوزان!
 ۴۷ - (آنگاه به مأموران دوزخ خطاب می شود:) این کافر مجرم را بگیرید و به میان دوزخ پرتابش کنید.
 ۴۸ - سپس بر سر او از عذاب جوشان بریزید.
 ۴۹ - (به او گفته می شود:) بپش که (به پندار خود) بسیار قدرتمند و محترم بودی!
 ۵۰ - این همان چیزی است که پیوسته در آن تردید می کردید!

تفسیر:

درخت زقوم!

در این آیات، توصیف وحشتناک و تکان دهنده ای از عذاب های دوزخی منعکس شده، که بحث آیات قبل را در مورد «یوم الفصل» و روز رستاخیز تکمیل می کند. می فرماید: «درخت زقوم...» (إِنَّ شَجَرَةَ الزُّقُومِ).

«غذای گناهکاران است!» (طَعَامُ الْإِثْمِ).

اینها هستند که از این گیاه تلخ و بد بو و بد طعم و کشنده می خورند. «زقوم» به طوری که در تفسیر آیه ۶۲ سوره «صافات» نیز گفتیم، به گفته مفسران و اهل لغت، نام گیاهی تلخ و بد بو و بد طعم است که دارای برگ های کوچکی است، و در سرزمین «تهامه» از «جزیره العرب» می روید، و مشرکان با آن آشنا بودند، گیاهی است که شیره تلخی دارد که وقتی به بدن اصابت کند متورم می شود. (۱) بعضی معتقدند که در اصل به معنی «بلعیدن» (۲)، و بعضی می گویند به معنی «هر نوع غذای تنفرآمیز دوزخیان» است. (۳)

در حدیثی آمده است، هنگامی که این واژه در قرآن نازل شد، کفار «قریش» گفتند: چنین گیاهی در سرزمین ما وجود ندارد، چه کسی از شما معنی «زقوم» را می داند؟ در آنجا مردی از اهل «افریقا» بود گفت: «زقوم» در لغت ما به معنی «کره و خرما» است (شاید منظور او نیز استهزاء بود)، وقتی «ابوجهل» این سخن

۱ - «مجمع البیان»، تفسیر «روح البیان»، تفسیر «روح المعانی».

۲ - «لسان العرب»، ماده «زقم».

۳ - «مفردات راغب»، ماده «زقم».

را شنید از روی سخریه صدا زد، کنیز! «مقداری کره و خرما بیاور تا زقوم کنیم!» می خوردند و مسخره می کردند، و می گفتند محمد ما را به اینها می ترساند. (۱)

ضمناً باید توجه داشت که «شجره» در لغت عرب و استعمالات قرآنی، گاه به معنی «درخت» و گاه به معنی «گیاه ساقه دار» می آید.

«اَئِیم» از ماده «اِیم» به معنی کسی است که بر گناه مداومت می کند، و در اینجا منظور کفار لجوج و تجاوز کار و پر گناه است.

* * *

سپس می افزاید: «همانند فلز گداخته در شکم گنهکاران می جوشد!» (كَالْمُهْلِ يَغْلِي فِي الْبُطُونِ).

* * *

«جوششی همچون آب سوزان» (كَغَلِي الْحَمِيمِ).

«مُهْل» به گفته بسیاری از مفسران و ارباب لغت، فلز مذاب و گداخته است، و به گفته بعضی دیگر همچون «راغب» در «مفردات»، به معنی «تفاله و دُرْدیّ ته نشین شده روغن» است، که چیزی است بسیار نامطلوب، ولی معنی اول مناسب تر به نظر می رسد.

«حَمِيم» به معنی آب داغ و جوشان و گاه به دوستان صمیمی و گرم نیز اطلاق می شود، و در اینجا منظور همان معنی اول است.

به هر حال، هنگامی که گیاه «زقوم» وارد شکم آنها می شود، حرارت فوق العاده ای ایجاد کرده، و همچون آبی جوشان غلیان پیدا می کند، و به جای این که این غذا مایه قوت و قدرت گردد، بدبختی و عذاب و درد و رنج می آفریند.

* * *

آنگاه می فرماید: به مأموران دوزخ خطاب می شود: «این کافر پر گناه را بگیرید، و به میان دوزخ پرتابش کنید!» (خُذُوهُ فَاعْتِلُوهُ إِلَى سَوَاءِ الْجَحِيمِ). «فَاعْتِلُوهُ» از ماده «عتل» (به وزن قتل)، به معنی گرفتن و کشیدن و پرتاب کردن است، کاری که مأموران با مجرمان سرکشی که در برابر هیچ قانونی سر تسلیم فرود نمی آورند، انجام می دهند.

«سواء» به معنی وسط است، چرا که فاصله آن نسبت به اطراف، مساوی است، و بردن این گونه اشخاص به وسط جهنم، به خاطر آن است که حرارت، طبعاً شدیدتر و شعله های آتش از هر سو، آنها را احاطه می کند.

باز به یکی دیگر از مجازات های دردناک آنها اشاره کرده، می گوید: «سپس به مأموران دوزخ دستور داده می شود، که بر سر او، از عذاب سوزان بریزید» (ثُمَّ صُبُّوا فَوْقَ رَأْسِهِ مِنْ عَذَابِ الْحَمِيمِ). (۱)

به این ترتیب، هم از درون می سوزند و هم از بیرون تمام وجودشان را آتش فرا می گیرد، و در وسط آتش نیز آب سوزان بر آنها می ریزند.

نظیر همین معنی در آیه ۱۹ سوره «حج» آمده است: «يُصَبُّ مِنْ فَوْقِ رُؤُسِهِمُ الْحَمِيمُ».

و بعد از این همه عذاب های دردناک جسمانی، مجازات جانکاه روانی آنها شروع می شود: به این مجرم گناهکار سرکش و بی ایمان گفته می شود: «بچش، تو همان کسی هستی که به گمان خود بسیار قدرتمند و محترم بودی» (ذُوقْ إِنَّكَ

۱ - «عَذَابِ الْحَمِيمِ» از قبیل «اضافه بیانی» است، یعنی این آب سوزان، عذابی است که بر آنها فرو می ریزند.

أَنْتَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ).

تو بودی که بینوایان را در بند و زنجیر کشیده بودی، بر آنها ظلم و ستم روا می داشتی، برای خود قدرتی شکست ناپذیر و احترامی فوق العاده قائل بودی.

آری، این تو بودی که با آن همه غرور، هر جنایتی را مرتکب شدی، اکنون بچش نتیجه اعمال را که در برابر چشمان تو مجسم شده است، و همان گونه که جسم و جان مردم را سوزاندی، اکنون درون و برونت در آتش قهر الهی و با آب سوزان می سوزد.

در حدیثی آمده است، پیغمبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله) روزی دست «ابوجهل» را گرفت و فرمود: أُولَى لَكَ فَأُولَى : «منتظر باش (ابوجهل)! منتظر باش»!

«ابوجهل» ناراحت شد و دست خود را کشید و گفت: بِأَيِّ شَيْءٍ تُهْدِدُنِي؟ مَا تَسْتَطِيعُ أَنْتَ وَصَاحِبُكَ أَنْ تَفْعَلَا بِي شَيْئًا! إِنِّي لَمِنْ أَعَزِّ هَذَا الْوَادِي وَ أَكْرَمِهِ! «مرا به چه چیز تهدید می کنی؟ نه تو و نه صاحب (خدا) قادر نیستید با من کاری کنید! در سراسر این سرزمین مکه، من از همه نیرومندتر و گرامی ترم».

آیه فوق ناظر به همین معنی است، می گوید: هنگامی که او را در آتش دوزخ می افکنند، به او می گویند: بچش! ای مرد نیرومند گرامی سرزمین مکه! (۱)

و در آخرین آیه مورد بحث، می افزاید: به آنها خطاب می شود: «این همان چیزی است که پیوسته درباره آن شک و تردید می کردید» (إِنَّ هَذَا مَا كُنْتُمْ بِهِ تَمْتَرُونَ).

چقدر در آیات مختلف قرآن با انواع دلائل، واقعیت و حقانیت این روز به

۱ - تفسیر «مراغی»، جلد ۲۵، صفحه ۱۳۵ (ذیل آیات مورد بحث)، و تفسیر «روح المعانی» و تفسیر «کبیر فخر رازی».

شما گوشزد شد، مگر به شما نگفتیم: رستاخیز را در عالم گیاهان بنگرید؟ کَذَلِكَ الْخُرُوجُ: «زنده شدن مردگان نیز همین گونه است»! (۱)

مگر نگفتیم: همان گونه که باران زمین های مرده را زنده می کند، حشر و نشر شما به همین سادگی است؟! «كَذَلِكَ النُّشُورُ». (۲)

مگر نگفتیم: مسأله احیای مردگان برای خدا بسیار آسان است؟! «وَذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ». (۳)
مگر نگفتیم: آیا آفرینش نخستین، برای ما مشکل بود که در رستاخیز تردید می کنید؟ «أَفَعَيَّنَا بِالْخَلْقِ الْأَوَّلِ». (۴)

خلاصه، از طرق مختلف حقیقت برای شما بازگو شد، افسوس که گوش شنوا نداشتید!

نکته:

کیفرهای جسمانی و روحانی

می دانیم طبق صریح قرآن مجید، معاد هم جنبه جسمانی دارد و هم روحانی، و طبیعی است که مجازات ها و پاداش ها نیز باید دارای هر دو جنبه باشد، لذا در آیات قرآن و روایات اسلامی به هر دو قسمت اشاره شده است، منتها از آنجا که توجه توده مردم به جنبه های جسمانی بیشتر است، شرح و توضیح بیشتری در مورد مجازات ها و پاداش های جسمانی دیده می شود، ولی اشارات به پاداش و کیفر معنوی نیز کم نیست.

نمونه این مطلب را در آیات فوق دیدیم، که ضمن برشمردن چند قسمت از

۱ - ق، آیه ۱۱.

۲ - فاطر، آیه ۹.

۳ - تغابن، آیه ۷.

۴ - ق، آیه ۱۵.

کیفرهای دردناک جسمانی، اشاره ای کوتاه و پر معنی به کیفر روحانی سرکشان مستکبر نیز شده است.

در آیات دیگر قرآن نیز، اشاره به پاداش های روحانی دیده می شود: در یک جا می فرماید: وَ رِضْوَانٌ مِّنَ اللَّهِ أَكْبَرُ: «و رضای خدا (از همه این پاداش ها) برتر است». (۱)
در جای دیگر می فرماید: سَلَامٌ قَوْلًا مِّن رَّبِّ رَحِيمٍ: «بر آنها سلام است؛ این سخنی است از سوی پروردگاری مهربان». (۲)

و بالاخره در جای دیگر می گوید: وَ نَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِّنْ غِلٍّ إِخْوَانًا عَلَىٰ سُرُرٍ مُّتَقَابِلِينَ: «هر گونه غلّ [= حسد و کینه و دشمنی] را از سینه آنها برمی کنیم؛ در حالی که همه برادرند، و بر تخت ها رو به روی یکدیگر قرار دارند». (۳)

ناگفته پیداست که لذات معنوی، آن هم در آن عالم وسیع و گسترده، غالباً قابل توصیف نیست، و لذا در آیات قرآن معمولاً به صورت سربسته به آنها اشاره شده است، و اما کیفرهای روحی در شکل تحقیرها، سرزنش ها، تأسف و اندوه ها منعکس است، که نمونه ای از آن را در آیات فوق خواندیم.

۱ - توبه، آیه ۷۲.

۲ - یس، آیه ۵۸.

۳ - حجر، آیه ۴۷.

۵۱. إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي مَقَامٍ أَمِينٍ
 ۵۲. فِي جَنَّاتٍ وَ عُيُونٍ
 ۵۳. يَلْبَسُونَ مِنْ سُنْدُسٍ وَإِسْتَبْرَقٍ مُتَقَابِلِينَ
 ۵۴. كَذَلِكَ وَ زَوَّجْنَاهُمْ بِحُورٍ عِينٍ
 ۵۵. يَدْخُلُونَ فِيهَا بِكُلِّ فَاكِهَةٍ آمِنِينَ
 ۵۶. لَا يَذُوقُونَ فِيهَا الْمَوْتَ إِلَّا الْمَوْتَةَ الْأُولَى وَ وَقَاهُمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ
 ۵۷. فَضْلًا مِنْ رَبِّكَ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ

ترجمه:

- ۵۱ - (ولی) پرهیزگاران در جایگاه امنی قرار دارند.
 ۵۲ - در میان باغ ها و چشمه ها.
 ۵۳ - آنها لباس هائی از حریر نازک و ضخیم می پوشند و در مقابل یکدیگر می نشینند.
 ۵۴ - اینچنین اند بهشتیان; و آنها را با «حور العین» تزویج می کنیم!
 ۵۵ - آنها در آنجا هر نوع میوه ای را بخواهند در اختیارشان قرار می گیرد، و در نهایت امنیت به سر می برند!
 ۵۶ - هرگز مرگی جز همان مرگ اول (که در دنیا چشیده اند) نخواهند چشید، و خداوند آنها را از عذاب دوزخ حفظ می کند.
 ۵۷ - این فضل و بخششی است از سوی پروردگارت، این همان رستگاری بزرگ است!

تفسیر:

پرهیزگاران و انواع نعمت های بهشتی از آنجا که در آیات گذشته، کیفرهای دردناک دوزخیان مطرح بود، در این آیات مواهب و پاداش های بهشتیان را برمی شمرد، تا از قرینه مقابله، اهمیت هر یک از این دو آشکارتر گردد. این پاداش ها در هفت قسمت خلاصه شده:

نخست این که: «پرهیزگاران در جایگاه امن و امانی هستند» (إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي مَقَامٍ أَمِينٍ). (۱) بنابراین، هیچگونه ناراحتی و ناامنی به آنها نمی رسد، و در امنیت کامل از آفات و بلاها، از غم و اندوه ها، از شیاطین و طاغوت ها به سر می برند.

پس از آن به ذکر نعمت دوم پرداخته، می گوید: «آنها در میان باغ ها و چشمه ها به سر می برند، و جایگاه آنها از هر سو با درختان و چشمه ها احاطه شده» (فِي جَنَّاتٍ وَ عُيُونٍ). تعبیر به «جَنَّات» (باغ های پر درخت)، ممکن است اشاره به تعدد باغ هایی باشد که هر یک از بهشتیان در اختیار دارند، و یا اشاره به مقام های مختلف آنان باشد، چرا که باغ های بهشت نیز همه یکسان نیست، و به تفاوت درجات بهشتیان متفاوت است.

در مرحله سوم، به لباس های زیبای آنها اشاره کرده می افزاید: «آنها

۱ - قابل توجه این که «امین» را به عنوان وصفی برای مقام و جایگاه ذکر کرده، گوئی جایگاه بهشتیان، خود امین است، و هیچ گونه خیانتی را نسبت به آنها مرتکب نمی شود، این گونه تعبیرات معمولاً برای تأکید و مبالغه می آید.

لباس هائی از حریر لطیف و نازک و ضخیم می پوشند، و در برابر یکدیگر بر تخت ها جای دارند» (يَلْبَسُونَ مِنْ سُندُسٍ وَإِسْتَبْرَقٍ مُتَقَابِلِينَ).

«سُندُس» به پارچه های ابریشمین نازک و لطیف می گویند، و بعضی قید زربافت را نیز به آن افزوده اند.

«إِسْتَبْرَق» به معنی پارچه های ابریشمی ضخیم است، و جمعی از اهل لغت و مفسران آن را معرب کلمه فارسی «استبر یا ستبر» (به معنی ضخیم) می دانند، این احتمال نیز هست که ریشه آن عربی باشد و از «برق» (به معنی تالُلُو) گرفته شده است، به خاطر درخشندگی خاصی که این گونه پارچه ها دارد.

البته در بهشت، گرما و سرمای شدیدی وجود ندارد تا به وسیله پوشیدن لباس دفع شود، بلکه اینها اشاره به لباس های متنوع و گوناگون بهشتی است، و همان گونه که قبلاً گفته ایم، الفاظ و کلمات ما که برای رفع حاجت در زندگی روزمره دنیا وضع شده، قادر نیست مسائل آن جهان بزرگ و کامل را توصیف کند، بلکه تنها می تواند اشاراتی به آن باشد.

بعضی نیز تفاوت این لباس ها را اشاره به تفاوت مقام قرب بهشتیان دانسته اند.

ضمناً متقابل بودن بهشتیان با یکدیگر، و حذف هر گونه تفاوت و برتری جوئی در میان آنها، اشاره ای است به روح انس و اخوتی که بر جلسات آنها حاکم است، جلساتی که جز صفا و روحانیت و معنویت در فضای آن چیزی وجود ندارد.

در مرحله چهارم، نوبت به همسران آنها می رسد، می گوید: «آری، اینچنین اند بهشتیان، و حور العین را به همسری آنها درمی آوریم» (كَذَلِكَ وَ

زَوَّجْنَاهُمْ بِحُورٍ عِينٍ).

«حُور» جمع «حوراء» و «احور» به کسی می گویند که سیاهی چشم او کاملاً مشکی، و سفیدی آن کاملاً شفاف است!

«عین» (بر وزن چین) جمع «اعین» و «عیناء» به معنی درشت چشم است.

از آنجا که زیبایی انسان بیش از همه در چشمان او است، در اینجا چشمان زیبای حور العین را توصیف می کند، و البته در آیات دیگر قرآن، زیبایی های دیگر آنها نیز به «طرز زیبایی» مطرح شده است.

سپس، به ذکر پنجمین نعمت بهشتیان پرداخته می افزاید: «آنها هر نوع میوه ای را بخواهند، تقاضا می کنند و در اختیارشان قرار می گیرد، و در نهایت امنیت هستند» (يَدْخُلُونَ فِيهَا بِكُلِّ فَاكِهَةٍ آمِنِينَ).

حتی مشکلاتی که در بهره گیری از میوه های دنیا وجود دارد برای آنها وجود نخواهد داشت، میوه ها همگی نزدیک و در دسترس اند، بنابراین زحمت و رنج چیدن میوه از درختان بلند در آنجا نیست: «فُطُوفُهَا دَائِمَةٌ» (۱).

انتخاب هر گونه میوه ای را بخواهند به دست آنهاست: «وَفَاكِهَةٍ مِّمَّا يَتَخَيَّرُونَ» (۲).

بیماری ها و ناراحتی هایی که گاه بر اثر خوردن میوه ها در این دنیا پیدا می شود در آنجا وجود ندارد، و نیز بیماری از فساد و کمبود و فنای آنها نیست، و از هر نظر فکر آنها راحت و در امنیت اند.

به هر حال، اگر غذای دوزخیان «زقوم» است، و در درون آنان همچون آب جوشان می جوشد، طعام بهشتیان میوه های لذت بخش و خالی از هر گونه

۱ - حاقه، آیه ۲۳.

۲ - واقعه، آیه ۲۰.

ناراحتی است.

جاودانگی بهشت و نعمت های بهشتی، ششمین موهبت الهی بر متقین است؛ چرا که آنچه فکر انسان را به هنگام وصال ناراحت می کند، بیم فراق است، لذا می فرماید: «آنها هیچ مرگی جز همان مرگ اول که در دنیا چشیدند نخواهند چشید!» (لَا يَذُوقُونَ فِيهَا الْمَوْتَ إِلَّا الْمَوْتَةَ الْأُولَى).

جالب این که، قرآن مسأله جاودانه بودن نعمت های بهشت را با تعبیرات مختلف بیان کرده است، گاه می گوید: خَالِدِينَ فِيهَا: «جاودانه در باغ های بهشت خواهند ماند». (۱) و گاه می گوید: عَطَاءٌ غَيْرَ مَجْذُوذٍ: «بخششی است قطع نشدنی»! (۲) در این که چرا تعبیر به مرگ نخستین (الموتة الاولى) شده است، مطالبی است که در «نکات» خواهد آمد.

سرانجام، هفتمین و آخرین نعمت را در این سلسله چنین بیان می کند: «و خداوند آنها را از عذاب دوزخ حفظ کرده است» (وَوَقَاهُمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ). کمال این نعمت ها در این است که احتمال عذاب و فکر مجازات، بهشتیان را به خود مشغول نمی دارد و نگران نمی کند.

اشاره به این که اگر پرهیزگاران لغزش هایی هم داشته اند، خدا به لطف و کرمش آنها را بخشیده، و به آنها اطمینان داده است که از این نظر نگرانی به خود راه ندهند، و به تعبیر دیگر، غیر از معصومین (علیهم السلام) خواه ناخواه لغزشی دارند، و تا مشمول عفو الهی نشوند از آن بیمناک اند، این آیه به آنها از این نظر امنیت کامل

۱ - این تعبیر در آیات زیادی از قرآن مجید وارد شده است، از جمله «آل عمران»، آیات ۱۵ و ۱۳۶، «نساء»، آیات ۱۳ و ۲۲، «مائده»، آیه ۸۵ و غیر اینها.

۲ - هود، آیه ۱۰۸.

می بخشد.

در اینجا سؤالی مطرح است، و آن این که، بعضی از مؤمنان مدت زمانی به خاطر گناهشان در دوزخ می مانند تا پاک شوند، و سپس به بهشت می آیند، آیا آیه فوق شامل حال آنها نمی شود؟

در پاسخ می توان گفت: آیه از پرهیزگاران بلند پایه ای سخن می گوید که از همان ابتدا قدم در بهشت می نهند، و اما از گروه دیگر، ساکت است.

این احتمال نیز وجود دارد که این دسته نیز بعد از ورود در بهشت دیگر بیمی از بازگشت به دوزخ ندارند، و در امن و امانند، یعنی آیه فوق حال آنها را بعد از ورود در بهشت ترسیم می کند.

در آخرین آیه مورد بحث، اشاره به تمام این نعمت های هفتگانه کرده، به صورت یک جمع بندی می گوید: «همه اینها به عنوان فضل و بخششی از سوی پروردگار تو است، و این فوز عظیم و پیروزی بزرگی است که شامل حال پرهیزگاران می شود» (فَضْلًا مِنْ رَبِّكَ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ). (۱)

درست است که پرهیزگاران، حسنات بسیاری در دنیا انجام داده اند، ولی مسلماً پاداش عادلانه آن اعمال ناچیز این همه نعمت بی پایان و جاودانی نیست، این فضل خدا است که این همه پاداش را در اختیار آنها گذارده.

از این گذشته، اگر فضل الهی در دنیا شامل حال آنها نبود، هرگز نمی توانستند آن حسنات را به جا آورند، او به آنها عقل و دانش داد، او پیامبران الهی و کتب آسمانی را فرستاد، و او توفیق هدایت و عمل را شامل حالشان کرد.

۱ - درباره اعراب «فضلاً» چند احتمال داده شده است: نخست این که «مفعول مطلق» برای فعل محذوفی است «فضلهم فضلاً»، دیگر این که «مفعول لاجله» است، و یا «حال».

آری، بهره گیری از این توفیقات بزرگ، و رسیدن به آن همه پاداش در پرتو این توفیقات، «فوز عظیم» و پیروزی بزرگی است که جز در سایه لطف او حاصل نمی شود.

نکته:

مرگ نخستین چیست؟

در آیات فوق خواندیم که بهشتیان هیچ مرگی جز مرگ نخستین را نمی چشند، در اینجا سه سؤال مطرح است:

نخست این که، منظور از مرگ اول چیست؟ اگر مرگی است که پایان زندگی دنیا را تشکیل می دهد، چرا می گوید: بهشتیان جز مرگ اول را نمی چشند، در حالی که آن را قبلاً چشیده اند (و باید به صورت فعل ماضی گفته شود نه مضارع).

در پاسخ این سؤال، بعضی «إِلَّا» را در «إِلَّا الْمَوْتَةُ الْأُولَى» به معنی «بعد» گرفته اند، و گفته اند: معنی آیه این می شود: «بعد از مرگ نخستین، مرگ دیگری را نخواهند چشید».

بعضی در اینجا تقدیری قائل شده اند و گفته اند تقدیر چنین است: «إِلَّا الْمَوْتَةُ الْأُولَى الَّتِي ذَاقُوهَا: «مگر مرگ نخستین که آن را از قبل چشیده اند» (۱).

سؤال دیگر این که، چرا تنها سخن از مرگ نخستین به میان آمده؟ در حالی که می دانیم انسان دو مرگ را می چشد، مرگی در پایان زندگی دنیا، و مرگی بعد از حیات برزخی.

۱ - بنابراین، استثناء فوق نیز «استثناء منقطع» است، زیرا چنین مرگی را بهشتیان نمی چشند، بلکه قبلاً چشیده اند (دقت کنید).

در پاسخ این سؤال، جواب هائی گفته اند که هیچ یک قابل قبول نیست، و نیاز به ذکر آن نمی بینیم، بهتر این است که گفته شود: حیات و مرگ برزخی هیچ شباهتی به حیات و مرگ معمولی ندارد، بلکه به مقتضای معاد جسمانی، حیات قیامت از جهاتی شبیه حیات دنیا است، منتها در سطحی بسیار بالاتر و والاتر، و لذا به بهشتیان گفته می شود جز مرگ نخستین که در دنیا داشتید، دیگر مرگی در کار نخواهد بود، و چون حیات و مرگ برزخی مطلقاً با آن شباهتی ندارد، سخنی از آن به میان نیامده است. (۱)

سومین سؤال این که، نبودن مرگ در قیامت منحصر به بهشتیان نیست، دوزخیان نیز مرگی ندارند، پس چرا در آیه روی بهشتیان تکیه شده است؟

مرحوم «طبرسی» در «مجمع البیان» جواب جالبی دارد، می گوید: این به خاطر آن است که بشارتی برای بهشتیان باشد که حیات جاویدان گوارائی دارند، اما برای دوزخیان که هر لحظه از حیاتشان برای آنها مرگی است، و گوئی پیوسته می میرند و زنده می شوند، این سخن مفهومی ندارد.

به هر حال تعبیر به «لَا يَذُوقُونَ» (نمی چشند) در اینجا اشاره به این است که، حتی کمترین آثاری از آثار مرگ نیز برای بهشتیان پیدا نمی شود.

جالب این که در حدیثی از امام باقر (علیه السلام) می خوانیم: خداوند روز قیامت در مورد بهشتیانی که در دنیا با قرآن بوده اند می گوید: وَ عِزَّتِي وَ جَلَالِي، وَ غُلُوبِي وَ ارْتِفَاعِ مَكَانِي لَا نَحْلَنَ لَهُ الْيَوْمَ خَمْسَةَ أَشْيَاءَ... إِنَّهُمْ شَبَابٌ لَا يَهْرَمُونَ وَ أَصْحَاءٌ لَا يَسْقُمُونَ وَ أَغْنِيَاءٌ لَا يَفْتَقِرُونَ وَ فَرِحُونَ لَا يَحْزَنُونَ وَ أَحْيَاءٌ لَا يَمُوتُونَ ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ: لَا يَذُوقُونَ فِيهَا الْمَوْتَ إِلَّا الْمَوْتَةَ الْأُولَى: «به عزت و جلالم سوگند، و به علو و بلندی مقامم قسم، من پنج چیز را به او می بخشم... آنها همیشه جوان اند»

۱ - درباره حیات و مرگ برزخی در جلد بیستم، ذیل آیه ۱۱ سوره «مؤمن» مشروحاً بحث کرده ایم.

و پیر نمی شوند، تندرست اند و بیمار نمی گردند، توانگرند و فقیر نخواهند شد، خوشحال اند و اندوهی به آنها راه نمی یابد، و همیشه زنده اند و نمی میرند، سپس این آیه را تلاوت فرمود:

لَا يَدُوقُونَ فِيهَا الْمَوْتَ إِلَّا الْمَوْتَةَ الْأُولَى. (۱)

* * *

۵۸ فَإِنَّمَا يَسْرُنَا بِلِسَانِكَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ

۵۹ فَارْتَقِبْ إِنَّهُمْ مُرْتَقِبُونَ

ترجمه:

۵۸ - ما آن [=قرآن] را بر زبان تو آسان ساختیم، شاید آنان متذکر شوند!

۵۹ - (اما اگر نپذیرفتند) منتظر باش، آنها نیز منتظرند!

تفسیر:

منتظرش باش که آنها نیز منتظرند!

گفتیم: سوره «دخان» با بیان عظمت و عمق آیات قرآن شروع شده است، و با آیات فوق که آن هم بیانگر تأثیر عمیق آیات قرآن است، پایان می گیرد، تا آغاز سوره با انجامش هماهنگ باشد، و آنچه در میان این آغاز و انجام بیان شده نیز، تأکیدی است بر مواعظ و اندرزهای قرآن. می فرماید: «ما این قرآن را بر زبان تو آسان کردیم تا آنها متذکر شوند» (فَإِنَّمَا يَسْرُنَا بِلِسَانِكَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ).

با این که محتوایش فوق العاده عمیق، و ابعادش بسیار گسترده است، ساده، روان، همه کس فهم، و قابل استفاده برای همه قشرهاست، مثال هایش زیبا، تشبیهاتش طبیعی و رسا، داستان ها واقعی و آموزنده، دلائلش روشن و محکم، بیانش فشرده و پر محتوا، و در عین حال شیرین و جذاب که تا اعماق قلوب انسان ها نفوذ می کند، بی خبران را آگاه، و دل های آماده را متذکر سازد.

بعضی از مفسران، تفسیر دیگری برای این آیه ذکر کرده اند، که مطابق آن

منظور این است: «تو با این که درس نخوانده ای، به سهولت و راحتی می توانی این آیات پر محتوا را که بیانگر وحی و اعجاز الهی است قرائت کنی».

ولی تفسیر اول مناسب تر به نظر می رسد، و در واقع این آیه شبیه آیه ای است که در سوره «قمر» چند بار تکرار شده است: «وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ: «ما قرآن را برای یادآوری آسان ساختیم؛ آیا کسی هست که متذکر شود؟!»

ولی از آنجا که با همه این اوصاف، باز گروهی در برابر کلام حق تسلیم نمی شوند، در آخرین آیه، آنها را مورد تهدید قرار داده، می گوید: «اگر با این همه، آنها پذیرا نشوند، تو منتظر باش، آنها نیز منتظرند!» (فَارْتَقِبْ إِنَّهُمْ مُرْتَقِبُونَ).

تو منتظر وعده های الهی در زمینه پیروزی بر کفار باش، و آنها منتظر شکست باشند. تو منتظر مجازات دردناک الهی درباره این قوم لجوج و ستمگر باش، آنها نیز در پندار خود انتظار شکست و ناکامی تو را می کشند، تا معلوم شود کدام یک از این دو انتظار صحیح است؟!

بنابراین، هرگز نباید از این آیه، چنین نتیجه گیری کرد که، خداوند به پیامبرش دستور می دهد به کلی دست از تبلیغ آنها بکشد، و تلاش ها و کوشش هایش را متوقف سازد، و تنها به انتظار قناعت کند، بلکه این یک نوع تهدید است که برای بیدار ساختن افراد لجوج به کار می رود.

نکته ها:

۱ - «ارْتَقِبْ» در اصل از «رَقَبَةُ» (بر وزن طلبه)، به معنی «گردن» گرفته شده است، و از آنجا که افرادی که منتظر چیزی هستند پیوسته گردن می کشند، به معنی انتظار و مراقبت از چیزی آمده است.

۲ - آیات فوق به خوبی نشان می دهد که قرآن مجید تعلق به قشر و گروه خاصی ندارد، بلکه برای فهم و تذکر و پندگیری عموم است، بنابراین، آنها که قرآن را در پیچ و خم مفاهیم مبهم و مسائل نامفهومی قرار می دهند، که درک آن تعلق به قشر خاصی دارد، و حتی آن قشر هم چیزی از آن نمی فهمند، در حقیقت از روح قرآن غافلند.

قرآن باید در زندگی همه مردم حضور داشته باشد، در شهر و روستا، در خلوت و جمع، در دبستان و دانشگاه، در مسجد و میدان جنگ، در همه جا، چرا که «خداوند آن را سهل و ساده و روان ساخته تا همگان متذکر شوند».

و نیز این آیه، قلم بطلان بر افکار کسانی می کشد که قرآن را در طرز تلاوت و پیچ و خم قواعد تجوید خلاصه کرده، و تنها همتشان ادای الفاظ آن از مخارج و رعایت آداب وقف و وصل است، و می گوید: همه اینها برای تذکر است، تذکری که عامل حرکت و سازندگی در عمل بشود، رعایت ظواهر الفاظ در جای خود صحیح، ولی هدف نهائی معانی است نه الفاظ.

۳ - در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) آمده است: لَوْلَا تَيْسِيرُهُ لَمَا قَدَرَ أَحَدٌ مِنْ خَلْقِهِ أَنْ يَتَلَفَّظَ بِحَرْفٍ مِنَ الْقُرْآنِ، وَ أَتَى لَهُمْ ذَلِكَ وَ هُوَ كَلَامٌ مَنْ لَمْ يَزَلْ وَ لَا يَزَالُ! «اگر خداوند قرآن را آسان بر زبان ها نساخته بود، کسی قدرت نداشت تلفظ به حرفی از حروف آن کند، و چگونه می توانستند، در حالی که قرآن سخن خداوند ازلی و ابدی است؟» (و چنین کلامی آن قدر ابهت و عظمت دارد که

تلفظ به آن برای بندگان بدون لطف الهی ممکن نیست). (۱)

پروردگارا ! ما را از کسانی قرار ده که از قرآن، این کلام بزرگ و بی نظیرت پند می گیرند، و زندگی خود را در تمام ابعاد با آن هماهنگ می سازند.

خداوندا ! از آن امنیت که به پرهیزگاران عنایت می کنی، و قلب و جان آنها را در برابر طوفان حوادث آرامش می بخشی، به ما مرحمت فرما.

بارالها ! مواهبت بی شمار، رحمت بی حساب، و مجازات دردناک است، اعمال ما چیزی نیست که ما را مشمول لطف و بر کنار از کيفرت سازد، ما را با همان فضلی که به متقین وعده داده ای مشمول عنایات قرار ده، و گرنه هرگز به آغوش بهشت جاودانت راه نخواهیم یافت.

أَمِينَ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ

پایان سوره دخان

سه شنبه ۲۵ / رجب المرجب / ۱۴۰۵

۱۳۶۴ / ۱ / ۲۷

سوره جاثیه

این سوره، در «مکه» نازل شده و دارای ۳۷ آیه است

تاریخ شروع

۲۵ / رجب الخیر / ۱۴۰۵

۲۷ / ۱ / ۱۳۶۴

محتوای سوره جاثیه

این سوره، که ششمین سوره از سوره های «حوامیم» است، از سوره های «مکی» است، و زمانی نازل شد که درگیری شدیدی میان «مسلمانان» و «مشرکان» بر فضای اجتماعی «مکه» حاکم بود، و به همین دلیل بیشتر روی مسائل مربوط به توحید، و مبارزه با شرک، و تهدید ظالمان به دادگاه قیامت، و توجه به مسأله ثبت اعمال، و همچنین توجه به سرنوشت اقوام سرکش پیشین می پردازد، و می توان محتوای این سوره را در هفت بخش خلاصه کرد:

- ۱ - عظمت قرآن مجید و اهمیت آن.
 - ۲ - بیان گوشه ای از دلایل توحید در برابر مشرکان.
 - ۳ - ذکر پاره ای از ادعاهای طبیعی مسلکان، و پاسخ قاطع به آن.
 - ۴ - اشاره کوتاهی به سرنوشت بعضی از اقوام پیشین همچون بنی اسرائیل، به عنوان گواهی بر مباحث این سوره.
 - ۵ - تهدید شدید نسبت به گمراهانی که اصرار و پافشاری بر عقائد انحرافی خود دارند.
 - ۶ - دعوت به عفو و گذشت در عین قاطعیت و عدم انحراف از مسیر حق.
 - ۷ - اشارات گویائی به حوادث تکان دهنده قیامت، مخصوصاً نامه اعمال که تمامی کارهای انسان را بی کم و کاست در برمی گیرد.
- این سوره با اوصاف و نام های بزرگ خداوند، همچون «عزیز» و «حکیم» آغاز می شود، و با آن نیز ختم می گردد، نام این سوره «جاثیه» است، به تناسب آیه ۲۸ این سوره (جاثیه یعنی کسی که به زانو در آمده) و اشاره به وضع بسیاری

از مردم در صحنه قیامت در دادگاه عدل الهی است. مرحوم «طبرسی» در «مجمع البیان» نام دیگری نیز برای این سوره نقل کرده که چندان مشهور نیست، و آن «شریعت» است، به تناسب آیه ۱۸ این سوره.

فضیلت تلاوت سوره جاثیه

در حدیثی از پیامبر (صلی الله علیه وآله) می خوانیم: وَمَنْ قَرَأَ حَامِیمَ الْجَاثِیَةِ سَتَرَ اللَّهُ عَوْرَتَهُ وَ سَكَّنَ رَوْعَتَهُ عِنْدَ الْحِسَابِ: «کسی که سوره جاثیه را بخواند (و البته در آن اندیشه کند و در زندگی خود به کار بندد) خداوند عیوب او را روز قیامت می پوشاند، و ترس و وحشت او را در هنگام حساب به آرامش مبدل می سازد». (۱)

در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: مَنْ قَرَأَ سُورَةَ الْجَاثِیَةِ كَانَ ثَوَابُهَا أَنْ لَا يَرَى النَّارَ أَبَدًا، وَلَا يَسْمَعُ زَفِيرَ جَهَنَّمَ وَلَا شَهيقَهَا، وَ هُوَ مَعَ مُحَمَّدٍ (صلی الله علیه وآله): «هر کس سوره جاثیه را (با فکر و اندیشه ای که مقدمه عمل باشد) تلاوت کند، ثوابش این است که هرگز آتش دوزخ را نمی بیند، و صدای ناله جهنم را نمی شنود، و همنشین محمد (صلی الله علیه وآله) خواهد بود». (۲)

- ۱ حم
- ۲ تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ
- ۳ إِنَّ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَآيَاتٍ لِّلْمُؤْمِنِينَ
- ۴ وَ فِي خَلْقِكُمْ وَمَا يَبُثُّ مِنْ دَابَّةٍ آيَاتٌ لِّقَوْمٍ يُوقِنُونَ
- ۵ وَ اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ وَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ رِزْقٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَ تَصْرِيفِ الرِّيَّاحِ آيَاتٌ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ
- ۶ تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ نَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَ اللَّهِ وَ آيَاتِهِ يُؤْمِنُونَ

ترجمه:

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر

۱ - حم.

۲ - این کتاب از سوی خداوند عزیز و حکیم نازل شده است!

۳ - بی شک در آسمان ها و زمین نشانه های (فراوانی) برای مؤمنان و جود دارد.

۴ - و در آفرینش شما و جنبندگانی که پراکنده ساخته، نشانه هائی است برای جمعیتی که اهل یقین اند.

۵ - و نیز در آمد و شد شب و روز، و رزقی که خداوند از آسمان نازل کرده و به

وسیله آن زمین را بعد از مردنش حیات بخشیده، و همچنین در وزش بادهای، نشانه های روشنی است برای گروهی که اهل تفکرند!

۶ - اینها آیات خداوند است که ما آن را به حق بر تو تلاوت می کنیم؛ (اگر آنها ایمان نیاورند) به کدام سخن بعد از سخن خدا و آیاتش ایمان می آورند؟!

تفسیر:

همه جا نشانه های او است

گفتیم این سوره، ششمین سوره ای است که با حروف مقطعه (حم) آغاز شده، و با سوره بعد یعنی سوره «احقاف»، مجموعاً سوره های هفتگانه «حوامیم» را تشکیل می دهد.

در مورد تفسیر «حروف مقطعه» کراراً در آغاز سوره های «بقره»، «آل عمران» و «اعراف» و همچنین سوره های «حم» بحث کرده ایم.

مفسر معروف «طبرسی» در آغاز این سوره، می افزاید: «بهترین سخن این است که گفته شود «حم» نام این سوره است»، سپس از بعضی از مفسران نقل می کند: «نام گذاری این سوره به «حم» برای اشاره به این است که، این قرآن که سراپا اعجاز است از حروف الفبا تشکیل شده». آری، این کتابی که نور است و هدایت است و راهنما و راهگشا، و معجزه جاویدان پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله)، از ترکیب همین حروف ساده به وجود آمده، و این نهایت عظمت است که چنان امر مهمی، از چنین وسیله ساده ای تشکیل گردد.

و شاید به همین دلیل بلافاصله از عظمت قرآن یاد کرده، می گوید: «این کتاب از سوی خداوند عزیز و حکیم نازل شده است» (تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ

الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ). (۱)

«عَزِيز» به معنی قدرتمند و شکست ناپذیر، و «حَكِيم» به معنی کسی که از اسرار همه چیز آگاه است و تمام افعالش روی حساب و حکمت می باشد. روشن است که برای نازل کردن چنین کتابی، حکمتی بی پایان، و قدرتی نامحدود لازم است، که جز در خداوند متعال وجود ندارد.

جالب این که این آیه، به همین صورت، در آغاز چهار سوره قرآن آمده است، که سه سوره از سوره های حوامیم (مؤمن، جاثیه و احقاف)، و یک سوره از غیر حوامیم (سوره زمر) است، این تکرار و تأکید به این منظور است که توجه همگان را به عمق اسرار قرآن و عظمت محتوای آن جلب کند، تا هیچ تعبیری را در آن ساده نینگارند، و هیچ کلمه ای را بی حساب فکر نکنند، و به هیچ حدی از فهم و درک آن قانع نشوند.

این نکته نیز قابل توجه است که، گاهی توصیف به «عَزِيز» برای خود قرآن ذکر شده، مانند: وَ إِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ: «قرآن کتابی است شکست ناپذیر» (۲) دست بیهوده گویان به دامش دراز نمی شود، و گذشت زمان از ارزش آن نمی کاهد، و حقایق آن به کهنگی نمی گراید، تحریف گران را رسوا می کند، و در مسیر زمان همواره پیش می تازد. و گاه برای نازل کننده قرآن، مانند آیه مورد بحث، و هر دو صحیح است.

پس از آن به بیان آیات و نشانه های عظمت خدا در آفاق و انفس پرداخته، می گوید: «در آسمان ها و زمین نشانه های فراوانی است برای آنها که اهل ایمان و

۱ - «تَنْزِيلُ الْكِتَابِ» خبر مبتدای محذوفی است، و در تقدیر «هَذَا تَنْزِيلُ الْكِتَابِ» می باشد، ضمناً «تنزیل» مصدری است که در اینجا به معنی اسم مفعول است، و از قبیل اضافه «موصوف» به «صفت» می باشد و در تقدیر «هَذَا كِتَابٌ مَنْزِلٌ...» است.

۲ - فَصَّلَتْ، آیه ۴۱.

طالب حق اند» (إِنَّ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَآيَاتٍ لِلْمُؤْمِنِينَ). عظمت آسمان ها از یکسو، و نظام شگفت انگیز آنها که میلیون ها سال می گذرد، و برنامه های آنها بدون کمترین انحراف و دگرگونی ادامه می یابد از سوی دیگر، و ساختمان زمین و عجائب آن از سوی سوم، هر یک، آیتی از آیات خدا است. زمینی که به گفته بعضی از دانشمندان چهارده نوع حرکت دارد، و با سرعت سرسام آوری به گرد خود می گردد، و نیز حرکتی سریع به گرد خورشید، و حرکت دیگری همراه خانواده منظومه شمسی در دل کهکشان دارد، و به مسافرتی بی انتها مشغول است، با این حال چنان آرام است که مهد آسایش انسان و همه موجودات زنده است، و ابداً احساس نمی شود که حتی به مقدار سرسوزنی، حرکت می کند! نه چنان سخت است که نتوان در آن زراعت کرد و خانه بنا نمود، و نه چنان نرم است که قابل استقرار و بقا نباشد.

انواع منابع و معادن و وسائل حیات، برای میلیاردها انسان گذشته و امروز و آینده، در آن فراهم شده، و آنقدر زیبایی دارد که انسان را مسحور و مفتون خود می سازد، کوه ها و دریاها و جوّ زمین نیز، هر کدام آیتی است اسرارآمیز، ولی از این نشانه های توحید و عظمت آفریدگار، تنها مؤمنان، یعنی طالبان حق و پویندگان راه «الله» بهره می گیرند، و کوردلان بی خبر و مغرور از درک آن محرومند.

آنگاه به ارائه این آیات «آفاقی» و آیات «انفسی» پرداخته، می گوید: «و در آفرینش شما و جنبندگانی که در سراسر زمین پراکنده ساخته نیز، نشانه هائی

است برای جمعیتی که اهل یقین اند» (وَفِي خَلْقِكُمْ وَمَا يَبُثُّ مِنْ دَابَّةٍ آيَاتٌ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ). در حقیقت، همان گونه که در عبارت معروف و منسوب به امیر مؤمنان علی (علیه السلام) آمده است: «این انسان جرم صغیری است که عالم کبیری در او خلاصه شده» (۱)، و آنچه در عالم کبیر وجود دارد، نمونه ای از آن در درون جسم و جان او است.

خصلت ها و صفاتش معجونی است از خصائل و صفات مجموعه جنبندگان و موجودات زنده، و تنوع خلقتش عصاره ای است از مجموعه حوادث این جهان بزرگ. ساختمان یک سلول او به اندازه ساختمان یک شهر عظیم صنعتی اسرارانگیز است، و آفرینش یک موی او با ویژگی ها و خصوصیات مختلفی که با سرپنجه علم و دانش کشف شده است، خود آیتی دیگر از آیات الهی است.

وجود هزاران کیلومتر رگ های کوچک و بزرگ و مویرگ های فوق العاده ظریف در بدن او، و هزار کیلومتر رشته های ارتباطی و سیم های مخابراتی سلسله اعصاب، و چگونگی ارتباط آنها با مرکز فرماندهی فوق العاده پیچیده و اسرارآمیز، و در عین حال قوی و نیرومند در مغز، و طرز کار هر یک از دستگاه های داخلی بدن، و هماهنگی عجیب آنها به هنگام بروز حوادث ناگهانی، و دفاع سرسختانه نیروهای محافظ تن در برابر هجوم عوامل خارجی، هر یک به تنهایی آیتی است.

از انسان که بگذریم، صدها هزار نوع جنبنده، از حیوانات ذره بینی گرفته تا

۱ - اشاره به شعری است که به امام (علیه السلام) منسوب است که:

وَ تَحْسَبُ أَنَّكَ جَرْمٌ صَغِيرٌ وَ فِيكَ الطَّوَى الْعَالَمُ الْأَكْبَرُ (دیوان امام علی (علیه السلام)، صفحه ۱۷۵).

حیوانات غول پیکر، با ویژگی ها و ساختمان های کاملاً متنوع و رنگارنگ، که گاه برای مطالعه یک نوع از آنها باید جمعی از دانشمندان، تمام عمر خود را مصروف کنند، و با این که هزاران کتاب درباره اسرار آفرینش آنها نوشته شده، هنوز آنچه درباره آنها می دانیم در برابر آنچه نمی دانیم، بسیار کم است، هر یک به نوبه خود آیتی و نشانه ای از علم و حکمت و قدرت بی پایان مبدأ آفرینش است.

ولی چرا گروهی دهها سال در لابلای این آیات رفت و آمد دارند، و کمترین آگاهی حتی از یکی از آنها ندارند؟ دلیلش همان است که قرآن می گوید: «این آیات مخصوص طالبان ایمان و یقین و صاحبان اندیشه و فکر است»، برای آنها که درهای قلب خود را گشوده، و با تمام وجود، تشنه یقین و علم و دانش اند، حتی کمترین حرکت و کوچک ترین موجود را از نظر دور نمی دارند، و ساعت ها در آن می اندیشند، و از آن نردبانی می سازند برای ارتقاء به سوی «الله»، و دفتری برای «معرفت کردگار»، و با او به راز و نیاز می پردازند و جام دل را از باده عشقش لبریز می کنند، آری، اینها همه مخصوص اهل یقین است.

در آیه بعد، از «سه موهبت بزرگ» که هر یک نقش مهمی در حیات انسان و موجودات زنده دیگر دارند، و هر یک آیتی از آیات خدا است، نام می برد: «نور»، «آب» و «هوا» می فرماید: «در آمد و شد شب و روز، و رزقی را که خداوند از آسمان نازل کرده، و به وسیله آن زمین را بعد از مرگش حیات بخشیده، و همچنین در وزش بادهای، نشانه هائی است برای جمعیتی که تعقل و اندیشه می کنند» (وَ اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ رِزْقٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَ تَصْرِيفِ الرِّيَّاحِ آيَاتٌ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ).

مسأله نظام «نور و ظلمت»، و آمد و شد شب و روز، که هر یک با نظم

خاصی جانشین و خلیفه دیگری می شود، بسیار حساب شده و شگفت انگیز است، هر گاه روز دائمی بود یا فوق العاده طولانی، آن قدر حرارت بالا می رفت که تمام موجودات زنده می سوختند، و هر گاه شب جاویدان بود و یا بسیار طولانی، همه از شدت سرما منجمد می شدند!

این احتمال در تفسیر آیه نیز وجود دارد، که اختلاف به معنی جانشینی یکدیگر نباشد، بلکه اشاره به همان تفاوتی است که شب و روز در فصول سال پیدا می کنند، و بر اثر آن محصولات مختلف، گیاهان و میوه ها و نزول برف و باران و برکات دیگر عائد انسان ها می شود.

جالب این که دانشمندان می گویند: با تمام تفاوتی که مناطق مختلف روی زمین از نظر طول شب و روز دارند، اگر مجموع ایام سال را حساب کنیم، تمام مناطق دقیقاً به اندازه هم از نور آفتاب بهره می گیرند! (۱)

در مرحله دوم از رزق حیاتبخش آسمانی، یعنی باران، سخن به میان آمده که نه در لطافت طبعش کلامی است، و نه در قدرت احیاگریش سخنی، و همه جا نشانه زندگی و طراوت و زیبایی است.

چرا چنین نباشد در حالی که قسمت اصلی بدن انسان و بسیاری از جانداران دیگر و گیاهان را همین آب تشکیل می دهد.

و در مورد سوم سخن از وزش بادهای است، بادهایی که هوای پراکسیژن زنده را جابه جا می کنند، و در اختیار جانداران می گذارند، هوای آلوده به کربن را برای تصفیه به دشت ها و جنگل ها و صحراها می فرستند، و پس از تصفیه به شهرها و آبادی ها می برند، و عجب این که این دو دسته از موجودات زنده یعنی

۱ - در زمینه «اختلاف شب و روز» در سوره های «بقره»، جلد اول، ذیل آیه ۱۶۴، و در جلد سوم، «آل عمران»، ذیل آیه ۱۹۰، و در جلد هشتم، ذیل آیه ۶ «یونس»، و در جلد ۱۶، ذیل آیه ۷۱ سوره «قصص» بحث های مشروحی آمده است.

«حیوانات» و «گیاهان» درست بر ضد هم عمل می کنند، اولی اکسیژن را می گیرد و گاز کربن می دهد، و دومی کربن را می گیرد و اکسیژن می دهد تا تعادل در نظام حیات برقرار گردد، و با گذشت زمان ذخیره هوای مفید زمین، نابود نشود.

وزش بادهای علاوه بر این، تلقیح گر گیاهان، و بارورکننده آنها، و افشاننده انواع بذرها در سرزمین های مختلف، و پرورش دهنده مراتع طبیعی و جنگل ها، موج آفرین در دل اقیانوسهاست، موجی که به دریا حیات و حرکت می بخشد، و آب را از عفونت و فساد حفظ می کند، و نیز همین بادهای کشتی ها را بر صفحه اقیانوس ها به حرکت درمی آورد. (۱)

جالب این که در آیات فوق، نخست سخن از آیات آسمان و زمین می گوید، و در پایان می فرماید: در اینها نشانه هائی برای «مؤمنان» است، سپس از آفرینش موجودات زنده سخن به میان می آورد، و می گوید: در این آیاتی برای «اهل یقین» است، و بعد از نظام نور و ظلمت و باد و باران بحث می کند، و می گوید: در اینها نشانه هائی برای «اهل تعقل» است.

این تفاوت تعبیر، ممکن است به خاطر این باشد که انسان سه مرحله را در مسیر «معرفة الله» می پیماید تا به مقصد رسد، نخست مرحله «تفکر»، بعد از آن مرحله «یقین» و علم، و بعد از آن مرحله «ایمان» و به اصطلاح عقد قلب است، و از آنجا که از نظر شرافت، ایمان مرحله اول، یقین مرحله دوم، و تفکر مرحله سوم است، این ترتیب در آیات ذکر شده، هر چند از نظر وجود خارجی، تفکر در مرتبه اول، پس از آن یقین، و بعد ایمان است، و به تعبیر دیگر آنها که اهل ایمانند از مشاهده آیات الهی به این مرحله عالی صعود می کنند و آنها که نیستند

۱ - در زمینه «آثار باد و باران»، جلد شانزدهم، ذیل آیات ۴۶ تا ۵۰ سوره «روم» (صفحه ۴۶۳) بحث های مشروحی آمده است.

لا اقل به مرحله یقین و یا حداقل به مرحله تفکر درمی آیند.
مفسران در این زمینه وجوه دیگری نیز ذکر کرده اند که آنچه گفتیم مناسب تر است.

سپس، در آخرین آیه مورد بحث به عنوان یک جمع بندی نسبت به بحث های گذشته، و بیان عظمت و اهمیت آیات قرآن، می فرماید: «اینها آیات الهی است که ما آن را به حق بر تو تلاوت می کنیم» (تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ تَتْلُوها عَلَيْكَ بِالْحَقِّ).
آیا کلمه «تِلْكَ» اشاره به آیات قرآنی است؟ یا آیات و نشانه های خداوند در آفاق و انفس که در آیات قبل، به آن اشاره شده؟ هر دو احتمال را داده اند.
ولی ظاهراً به قرینه تعبیر به «تلاوت»، منظور آیات قرآنی است، منتها همین آیات قرآنی بیانگر نشانه های خدا در سراسر عالم هستی است و به این ترتیب هر دو تفسیر قابل جمع است.
(دقت کنید).

به هر حال «تلاوت» از ماده «تلو» (بر وزن فکر)، یعنی سخنی را بعد از سخن دیگری آوردن، بنابراین تلاوت آیات قرآن همان قرائت آیات پشت سر یکدیگر است.
تعبیر به «حَقِّ» اشاره به محتوای این آیات و هم اشاره به حقانیت نبوت پیامبر (صلی الله علیه وآله) و وحی الهی است، و به عبارت دیگر: این آیات آنچنان گویا و مستدل است که دلیل حقانیت آن و آورنده آن در خودش نهفته است.
به راستی اگر آنها به این آیات ایمان نیاورند، به چه چیز ایمان خواهند آورد؟ و لذا در پایان آیه می افزاید: «این گروه کافر به کدام سخن بعد از سخن خدا

و آیاتش ایمان می آورند؟! (فَبَأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَ اللَّهِ وَ آيَاتِهِ يُؤْمِنُونَ). (۱)
 به گفته «طبرسی» در «مجمع البیان»، «حدیث» اشاره به داستان های عبرت انگیز اقوام پیشین و سرگذشت پندآموز آنهاست، در حالی که «آیات» به ادله ای گفته می شود که صحیح را از باطل جدا می سازد، و آیات قرآن مجید از هر دو سخن می گوید.
 آری، به راستی قرآن مجید آنچنان محتوایی از نظر استدلال و براهین توحیدی و همچنین از نظر پند و اندرز دارد، که هر دلی کمترین آمادگی در آن باشد، و هر سری شوری از حق داشته باشد او را به سوی خدا و پاکی و تقوا دعوت می کند، هر گاه این آیات بینات در کسی اثر نبخشند، هرگز امیدی به هدایت او نیست.

* * *

۱ - تعبیر به «بَعْدَ اللَّهِ» محذوفی دارد که در تقدیر چنین است: «فَبَأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَ حَدِيثِ اللَّهِ».

- ۷ وَ يَلْ لِكُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ
 ۸ يَسْمَعُ آيَاتِ اللَّهِ تُتْلَى عَلَيْهِ ثُمَّ يُصِرُّ مُسْتَكْبِرًا كَأَن لَّمْ يَسْمَعْهَا
 فَبَشِّرْهُ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ
 ۹ وَإِذَا عَلِمَ مِنْ آيَاتِنَا شَيْئًا اتَّخَذَهَا هُزُوًا أُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ
 ۱۰ مِنْ وَرَائِهِمْ جَهَنَّمُ وَلَا يُغْنِي عَنْهُمْ مَا كَسَبُوا شَيْئًا وَلَا مَا اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ

ترجمه:

- ۷ - وای بر هر دروغگوی گنهکار.
 ۸ - که آیات خدا را می شنود که بر او تلاوت می شود، اما از روی تکبر مخالفت می کند؛ گوئی آن را هیچ نشنیده است؛ او را به عذاب دردناک بشارت ده!
 ۹ - و هر گاه از بعضی آیات ما آگاه شود، آن را به باد استهزاء می گیرد؛ برای آنان عذاب خوارکننده ای است!
 ۱۰ - و پشت سرشان دوزخ است؛ و هرگز آنچه را به دست آورده اند آنها را (از عذاب الهی) رهایی نمی بخشد، و نه اولیائی که غیر از خدا برای خود برگزیدند، و عذاب بزرگی برای آنهاست!

تفسیر:

وای بر دروغگوی گنهکار!
 آیات گذشته نشان می داد گروهی هستند که سخنان الهی با انواع دلائل

توحیدی و مواعظ و اندرزها را می شنوند، ولی در آنها اثر نمی کند. آیات مورد بحث، از این گروه و عواقب اعمال آنها به طور مشروح سخن می گوید. نخست می فرماید: «وای بر هر دروغگوی گنهکار!» (وَيْلٌ لِّكُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ). «أَفَّاكٍ» صیغه مبالغه است، و به معنی کسی است که بسیار دروغ می گوید، و گاه به کسی که دروغ بزرگ می گوید - هر چند زیاد هم نباشد - گفته شده. «أَثِيمٍ» از ماده «اثم» به معنی مجرم و گنهکار است، و آن نیز معنی مبالغه را می دهد. از این آیه به خوبی روشن می شود که موضعگیری خصمانه در برابر آیات الهی، کار کسانی است که سر تا پا آلوده گناه و کذب و دروغ اند، نه پاک نهادان راستگو.

پس از آن به چگونگی موضعگیری های آنها اشاره کرده، می افزاید: «پیوسته آیات الهی را که بر او تلاوت می شود می شنود، اما بر اثر تکبر همواره اصرار بر مخالفت دارد، گوئی اصلاً آن را نشنیده» (يَسْمَعُ آيَاتِ اللَّهِ تُتْلَى عَلَيْهِ ثُمَّ يُصِرُّ مُسْتَكْبِرًا كَأَن لَّمْ يَسْمَعْهَا). (۱) و به این ترتیب آلودگی به گناه و دروغ، و همچنین کبر و خودبینی سبب می شود که این همه آیات را نشنیده گیرد، و خود را به کرگوشی زند، همان گونه که در آیه ۷ سوره «لقمان» نیز آمده است: وَإِذَا تُتْلَى عَلَيْهِ آيَاتُنَا وَلَّى مُسْتَكْبِرًا كَأَن لَّمْ يَسْمَعْهَا كَأَن فِي أُذُنِهِ وَقْرًا: «و هنگامی که آیات ما بر او خوانده می شود

۱ - «يَسْمَعُ آيَاتِ اللَّهِ» ممکن است «جمله مستأنفه» باشد و یا «وصف» دیگری برای «أَفَّاكٍ أَثِيمٍ» و یا «حال» از ضمیر این دو (اعراب القرآن - محی الدین درویش، جلد ۹، صفحه ۱۴۴).

مستکبرانه روی برمی گرداند؛ گوئی آن را نشنیده است، گوئی اصلاً گوش هایش سنگین است».

و در پایان آیه، آنها را شدیداً به کیفر سختی تهدید کرده، می گوید: «چنین کسی را به عذاب دردناک بشارت ده!» (فَبَشِّرْهُ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ).

همان گونه که او دل پیامبر و مؤمنان را به درد آورده، ما نیز او را به عذاب دردناکی مبتلا می سازیم، چرا که عذاب قیامت تجسمی است از اعمال امروز انسان ها!

گر چه بعضی از مفسران، شأن نزولی برای این آیه و آیه بعد ذکر کرده و آن را اشاره به «ابوجهل» و یا «نضر بن حارث» می دانند که داستان ها و افسانه هائی از عجم جمع آوری کرده بودند، تا مردم را سرگرم سازند، و از آئین حق بازدارند، ولی پیداست که نه تنها، مخصوص آنها نیست بلکه اختصاص به مشرکان عرب نیز ندارد، همه مجرمان دروغگوی مستکبر را، در هر عصر و زمان شامل می شود، همانها که آیات الهی و پیام پیامبران و سخنان پیشوایان بزرگ را نشنیده می گیرند؛ چرا که با شهوات و خواسته های انحرافی آنها هماهنگ نیست، و افکار شیطانی آنها را تأیید نمی کند، و با عادات غلط و تقلیدهای کورکورانه آنها موافق نیست، آری، همه اینها را نیز به عذاب دردناک بشارت ده!

با این که «عذاب» تناسبی با «بشارت» ندارد، این تعبیر به عنوان سخریه و تحقیر این گروه ذکر شده است.

سپس می افزاید: «و هرگاه این مستکبر لجوج چیزی از آیات ما را بداند و از آن آگاه شود، آن را به باد استهزاء می گیرد» (وَ إِذَا عَلِمَ مِنْ آيَاتِنَا شَيْئًا اتَّخَذَهَا

هُزُؤاً). (۱)

در حقیقت این جاهلان خودخواه، دارای دو حالتند: حالت اول این که غالباً آیات الهی را می شنوند و نادیده می گیرند و با بی اعتنائی می گذرند، گوئی اصلاً نشنیده اند، حالت دوم این که اگر بشنوند و بخواهند به آن اعتنا کنند و عکس العملی نشان دهند، کاری جز استهزاء و مسخره کردن ندارند، و همه آنها در این دو برنامه مشترکند، گاه آن، و گاه این، (بنابراین هیچگونه تضادی در میان این آیه و آیه قبل وجود ندارد).

جالب این که نخست می گوید: «اگر چیزی از آیات ما را بدانند». ولی بعداً نمی گوید آنچه را دانسته استهزاء می کند، بلکه می گوید: همه آیات ما را (چه آنها را که دانسته و چه آنها را که ندانسته) به استهزاء و سخریه می گیرد!

و این نهایت جهل و بی خبری است که انسان چیزی را انکار، یا مسخره کند که اصلاً نفهمیده است، و این بهترین دلیل لجاج و عناد آنها است.

و در پایان آیه، مجازات این گروه را چنین بیان می کند: «برای آنها عذاب خوارکننده ای است» (أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ).

چرا چنین نباشد، در حالی که آنها می خواستند با استهزاء آیات الهی، مقام و شخصیتی برای خود کسب کنند، اما خداوند به کیفر این کار آنها را پست و موهون و بی مقدار می کند، و آنها را به طرزی خوارکننده و خفت آور در عذاب قیامت گرفتار می سازد، آنها را به صورت بر زمین می کشند، و با غل و زنجیر، همراه با ملامت و سرزنش فرشتگان عذاب، به دوزخ می برند.

و از اینجا روشن می شود که چرا در آیه گذشته عذاب به «أَلِیمٌ» توصیف شده، و در اینجا به «مُهِینٌ»، و در آیه آینده به «عَظِیمٌ»، در حقیقت هر یک

۱ - توجه داشته باشید ضمیر «إِتَّخَذَهَا» به «شَیْئاً» بر نمی گردد بلکه به «آیاتنا» بازمی گردد.

متناسب است با کیفیت گناه آنها!

آیه بعد این «عذاب مُهین» را چنین شرح می دهد: «پشت سر آنها دوزخ است» (مِنْ وَرَائِهِمْ جَهَنَّمُ).

تعبیر به پشت سر، با این که دوزخ جلو آنها قرار دارد، و در آینده به آن می رسند، ممکن است از این نظر باشد که آنها اقبال به دنیا کرده، و آخرت و عذاب الهی را نادیده گرفته و پشت سر انداخته اند، و این تعبیر معمول است که انسان به هر چیزی بی اعتنائی کند، می گویند: آن را پشت سر انداخته، قرآن مجید می گوید: إِنَّ هَؤُلَاءِ يُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ وَيَذَرُونَ وَرَاءَهُمْ يَوْمًا ثَقِيلًا: «آنها زندگی زودگذر دنیا را دوست دارند، در حالی که روز سختی را پشت سر خود رها می کنند»! (۱)

جمعی از مفسران نیز گفته اند کلمه «وَرَاء» از ماده «موارات» به هر چیزی اطلاق می شود که از انسان پوشیده باشد، هم به پشت سر گفته می شود و هم به پیش رو، آنجا که دور باشد و پنهان، و به این ترتیب کلمه «وَرَاء» مفهوم جامعی دارد که به دو مصداق متضاد اطلاق می شود. (۲)

این تفسیر نیز بعید به نظر نمی رسد، که بگوئیم: تعبیر به «وَرَاء» اشاره به مسأله علت و معلول است، فی المثل می گوئیم: اگر فلان غذای ناباب را بخوری پشت سر آن بیماری است، یعنی خوردن غذا علت آن بیماری می باشد، در اینجا نیز اعمال آنها عامل و سبب «عذاب مهین» دوزخ است.

و به هر حال، در دنبال آیه می افزاید: اگر آنها گمان می کنند اموال سرشار، و

۱ - دهر، آیه ۲۷.

۲ - بعضی نیز گفته اند که «وَرَاء» اگر به فاعل اضافه شود به معنی پشت سر، و اگر به مفعول اضافه شود به معنی پیش رو است (روح البیان، جلد ۸، صفحه ۴۳۹) ولی دلیلی برای این مطلب در دست نیست.

بت ها و خدایان ساختگی شان، گرهی از کار آنها می گشاید سخت در اشتباهند، چرا که «هرگز آنچه را به دست آوردند آنها را از عذاب الهی نجات نمی بخشد و نه اولیائی را که برای خود ساختند و برگزیدند» (وَلَا يُغْنِي عَنْهُمْ مَا كَسَبُوا شَيْئاً وَلَا مَا اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ). و چون هیچ راه فرار و نجاتی نیست، باید در آتش قهر و غضب الهی بمانند «و برای آنها عذاب عظیمی است» (وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ).

آنها آیات الهی را کوچک شمردند، خداوند عذاب آنها را بزرگ می کند، آنها بزرگی فروختند خدا نیز عذاب عظیم به آنها می دهد!

این عذاب از هر نظر عظمت دارد، هم جاودانی است، هم شدید است هم توأم با تحقیر می باشد، و هم تا اعماق استخوان و جان گنهکاران نفوذ می کند، آری، گناه عظیم در برابر خداوند عظیم کیفرش عذاب عظیم است.

- ۱۱ هذا هُدًى وَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ لَهُمْ عَذَابٌ مِنْ رَجْزِ أَلِيمٍ
- ۱۲ اللَّهُ الَّذِي سَخَّرَ لَكُمْ الْبَحْرَ لِتَجْرِيَ الْفُلُكُ فِيهِ بِأَمْرِهِ وَ لَتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ
- ۱۳ وَ سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً مِنْهُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْتَكِرُونَ
- ۱۴ قُلْ لِلَّذِينَ آمَنُوا يَغْفِرُوا لِلَّذِينَ لَا يَرْجُونَ أَيَّامَ اللَّهِ لِيَجْزِيَ قَوْماً بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ
- ۱۵ مَنْ عَمِلَ صَالِحاً فَلِنَفْسِهِ وَ مَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ

ترجمه:

- ۱۱ - این (قرآن) مایه هدایت است؛ و کسانی که به آیات پروردگارشان کافر شدند؛ عذابی سخت و دردناک دارند!
- ۱۲ - خداوند همان کسی است که دریا را مسخر شما کرد تا کشتی ها به فرمانش در آن حرکت کنند و بتوانید از فضل او بهره گیرید، و شاید شکر نعمتهایش را به جا آورید.
- ۱۳ - او آنچه در آسمان ها و آنچه در زمین است همه را از سوی خودش مسخر شما ساخته؛ در این نشانه های (مهمی) است برای کسانی که اندیشه می کنند!
- ۱۴ - به مؤمنان بگو: کسانی را که امید به ایام الله [=روز رستاخیز] ندارند مورد عفو قرار دهند تا خداوند هر قومی را به اعمالی که انجام می دادند جزا دهد!
- ۱۵ - کسی که کار شایسته ای به جا آورد، برای خود به جا آورده است؛ و کسی که کار بد می کند، به زیان خود اوست؛ سپس همه شما به سوی پروردگارتان بازگردانده می شوید!

تفسیر:

همه از بهر تو سرگشته و فرمانبردار!

به دنبال بحث هائی که درباره عظمت آیات الهی در آیه های گذشته آمد، آیات مورد بحث نیز همین معنی را تعقیب کرده، می گوید: «این قرآن مجید مایه هدایت است» (هذا هُدی).

حق را از باطل جدا می سازد، صحنه زندگی انسان را روشن می کند، و دست رهروان راه حق را گرفته، به سرمزل مقصود می رساند.

«اما برای کسانی که آیات پروردگارشان را انکار کردند، عذابی است سخت و دردناک» (وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ لَهُمْ عَذَابٌ مِّن رَّجْزٍ أَلِيمٍ).

«رَجْز» (بر وزن حرص) چنان که «راغب» در «مفردات» گفته، در اصل به معنی «اضطراب و لرزش و بی نظمی» است، مخصوصاً هنگامی که شتر، بیمار می شود به گونه ای که از فرط ناتوانی گام های خود را نزدیک و نامنظم برمی دارد، عرب به این حالت، «رَجْز» می گوید.

به بیماری طاعون و بلاهای سخت، و یا برف و تگرگ شدید، و وسوسه های شیاطین و مانند آن نیز این کلمه اطلاق می شود، چرا که همه آنها باعث اضطراب و تزلزل و بی نظمی است و اگر به اشعار جنگی «رَجْز» (بر وزن غرض) می گویند، به خاطر مقطع های کوتاه و نزدیک به هم می باشد (یا به خاطر تزلزل و اضطرابی که بر پیکر دشمن می افکند).

پس از آن رشته سخن را به بحث توحید که در آیات نخستین این سوره، مطرح شده می کشاند، درس های مؤثری از توحید و خداشناسی، به مشرکان می دهد.

گاه در عواطف آنها چنگ زده می گوید: «خداوند همان کسی است که دریا را برای شما مسخر کرد، تا کشتی ها به فرمانش در آن حرکت کنند، و بتوانید از فضل او بهره گیرید، شاید شکر نعمتهایش را به جا آورید» (اللَّهُ الَّذِي سَخَّرَ لَكُمُ الْبَحْرَ لِتَجْرِيَ الْفُلُكُ فِيهِ بِأَمْرِهِ وَ لِيَتَّبِعُوا مِنْ فَضْلِهِ وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ).

چه کسی در ماده اصلی کشتی ها این خاصیت را آفریده که در آب فرو نمی رود؟ و چه کسی آب را بستر نرمی برای حرکت آنها قرار داده، که به راحتی در آن پیش می رود؟ و چه کسی به نیروی «باد» فرمان داده که به صورت منظم بر صفحه اقیانوس ها بوزد، و کشتی ها را به حرکت درآورد؟ (یا این که نیروی بخار را جانشین باد سازد، و این مرکب های عظیم را با سرعت زیاد به جریان اندازد)؟.

می دانیم بزرگ ترین و مهم ترین وسیله نقلیه انسان در گذشته و امروز، کشتی های کوچک و بزرگ و غول پیکر بوده است، که در طول سال، میلیون ها انسان و بیش از آن اموال تجارتی را از دورترین نقاط جهان، به مناطق مختلف می برد، و گاه به اندازه یک شهر کوچک وسعت، و ساکن دارد، و وسائل و اموال در آن است!

راستی، اگر این نیروهای سه گانه نبودند، چگونه انسان می توانست با مرکب های ساده معمولی، مشکلات حمل و نقل خود را حل کند؟ هر چند مرکب های ساده نیز از نعمت های او است، و در جای خود کارساز!

جالب این که در آیه ۳۲ سوره «ابراهیم» می فرماید: وَ سَخَّرَ لَكُمُ الْفُلُكَ لِتَجْرِيَ فِي الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ: «و کشتی ها را مسخر شما گردانید، تا بر صفحه دریا به فرمان او حرکت کنند».

اما در اینجا می گوید: «دریا را مسخر شما کرد، تا کشتی ها در آن به حرکت

درآیند» زیرا در آنجا بیشتر نظر روی تسخیر دریاها است، لذا در پایان می افزاید: وَ سَخَّرَ لَكُمُ الْأَنْهَارَ «و نهرها را (نیز) مسخر شما ساخت»، اما در اینجا نظر به تسخیر کشتی هاست، و به هر حال، هر دو به فرمان خدا مسخر انسانند و در خدمت او.

هدف از این تسخیر آن است که «ابتغاء فضل الهی» کنید که معمولاً این تعبیر در مورد تجارت و فعالیت های اقتصادی می آید، و البته نقل و انتقال مسافرین و جا به جا شدن آنها نیز، در آن نهفته است.

و هدف از این بهره گیری از فضل الهی، تحریک حس شکرگزاری انسان ها است، تا عواطف آنها برای شکر منعم بسیج شود، و به دنبال آن در مسیر «معرفة الله» قرار گیرند.

واژه «فُلک» (کشتی) چنان که قبلاً هم گفته ایم، هم به معنی مفرد و هم جمع استعمال می شود.

شرح بیشتر درباره تسخیر دریاها، و کشتی ها، و منافع و برکات آنها را ذیل آیه ۱۴ سوره «نحل» مطالعه فرمائید. (۱)

بعد از بیان نعمت کشتی ها که تماس نزدیکی با زندگی روزمره انسان ها دارد، به مسأله تسخیر سایر موجودات به طور کلی پرداخته، می گوید: «آنچه در آسمان ها و آنچه در زمین است، همه را از ناحیه خودش مسخر شما ساخت» (وَ سَخَّرَ لَكُمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً مِنْهُ).

آنقدر به شما شخصیت و ارزش و عظمت داد که تمام موجودات عالم هستی را مسخر و در مسیر منافع شما قرار داد، آفتاب و ماه، باد و باران، کوه ها

و دره ها، جنگل ها و صحراها، درختان و حیوانات، معادن و منابع زیر زمینی، و خلاصه همه این موجودات را به خدمت شما دعوت کرد، و همه را سرگشته و فرمانبردار شما ساخت، تا از مواهب او بهره گیرید و به غفلت نخورید.

قابل توجه این که می فرماید: جَمِيعاً مِنْهُ: «همه اینها با تمام ویژگی ها و اختلافاتی که دارند از سوی اویند و به فرمان او در خدمت شما». (۱)

با توجه به این که همه مواهب از ناحیه او است و خالق و مدبر و پروردگار همه، ذات پاک او می باشد، پس چرا انسان به سراغ غیر او برود؟ و سر بر آستان مخلوقات ضعیف بگذارد؟ و از معرفت منعم حقیقی غافل بماند؟!

لذا، در پایان آیه می افزاید: «در این نشانه های مهمی است برای کسانی که تفکر و اندیشه می کنند» (إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ).

در آیه قبل، از عواطف انسان ها استفاده می شد، و در اینجا از عقول و اندیشه های آنها، چه خدای مهربانی که با هر زبان ممکن، با بندگانش سخن می گوید، گاه با زبان دل، و گاه با زبان فکر، و هدف در همه اینها یک چیز بیش نیست، و آن بیداری انسان های غافل و به حرکت درآوردن آنها در سیر الی الله است.

درباره تسخیر موجودات مختلف جهان، بحث مشروحی ذیل آیات ۳۱ تا ۳۳ سوره «ابراهیم» آورده ایم. (۲)

سپس، به ذکر یک دستور اخلاقی در برخورد با کفار، می پردازد تا بحث های

۱ - در مورد اعراب و ترکیب «جَمِيعاً مِنْهُ» احتمالات متعددی داده شده است: «زمخشری» در «کشاف» دو احتمال می دهد: نخست این که: «جَمِيعاً مِنْهُ» حال برای «ما فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ» است، یعنی همه اینها مسخر شماس است در حالی که از ناحیه اوست، دیگر این که: خبر مبتدای محذوفی است و در تقدیر چنین است «هِيَ مِنْهُ جَمِيعاً» و بعضی نیز احتمال داده اند که تأکید برای «ما فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ» بوده باشد.

۲ - جلد ۱۰، صفحه ۳۴۹.

منطقی سابق را به این وسیله تکمیل کند، روی سخن را به پیامبر (صلی الله علیه و آله) کرده می فرماید: «به مؤمنان بگو کسانی را که امید به ایام الله (روز رستاخیز) ندارند مورد عفو قرار دهند، و نسبت به آنها سخت نگیرند» (قُلْ لِلَّذِينَ آمَنُوا يَغْفِرُوا لِلَّذِينَ لَا يَرْجُونَ أَيَّامَ اللَّهِ). ممکن است آنها بر اثر دور بودن از مبادی ایمان و تربیت الهی، برخوردهای خشن و نامطلوب، و تعبیرات زشت و زننده ای داشته باشند، شما باید با بزرگواری و سعه صدر، با این گونه اشخاص برخورد کنید، مبادا بر لجاجت خود بیفزایند، و فاصله آنها از حق بیشتر شود، این حسن خلق، و گذشت و سعه صدر، هم از فشار آنها می کاهد، و هم ممکن است عاملی برای جذب آنان به ایمان گردد.

نظیر این دستور کراراً در آیات قرآن آمده است، مانند: فَاصْفَحْ عَنْهُمْ وَ قُلْ سَلَامٌ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ: «پس از آنان روی برگردان و بگو: سلام بر شما، اما بزودی خواهند دانست»! (۱) اصولاً در برخورد با افراد نادان، سخت گیری و اصرار بر مجازات، غالباً نتیجه مطلوبی ندارد، و بی اعتنائی و بزرگواری در برابر آنها وسیله ای برای بیدار ساختن، و عاملی برای هدایت است. البته، این یک قاعده کلی نیست؛ زیرا انکار نمی توان کرد مواردی نیز پیش می آید که چاره ای جز خشونت و مجازات نمی باشد، ولی این در اقلیت است. نکته دیگر این که: همه روزها، روزهای خدا است ولی در عین حال «ایام الله» به ایام مخصوصی اطلاق شده است چرا که نشانه اهمیت و عظمت آن است.

این تعبیر، در دو مورد از قرآن مجید آمده، یکی در آیه مورد بحث، و دیگر در آیه سوره «ابراهیم» که در آنجا معنی وسیع تر و گسترده تری دارد.

در احادیث اسلامی «ایام الله» به روزهای مختلفی تفسیر شده است، از جمله در تفسیر «علی بن ابراهیم» آمده: «أَيَّامُ اللَّهِ»، سه روز است، روز قیام مهدی (علیه السلام)، روز مرگ، و روز رستاخیز. (۱)

در حدیث دیگری از پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) می خوانیم: أَيَّامُ اللَّهِ نِعْمَاتُهُ، وَ بَلَاءُهُ بِلَاءُهُ سُبْحَانَهُ: «ایام الله روزهای نعمت های او، و آزمایش های او به وسیله بلاها است». (۲) به هر حال، این تعبیر، نشانه اهمیت روز قیامت است، روز حاکمیت آشکار خداوند بر همه کس و همه چیز، و روز عدل و داد بزرگ.

ولی، برای این که این گونه افراد از این بزرگواری و عفو و گذشت سوء استفاده نکنند، در پایان آیه می افزاید: «این به خاطر آن است که خداوند در آن روز هر قومی را به اعمالی که انجام می دادند جزا دهد» (لِيَجْزِيَ قَوْمًا بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ).

جمعی از مفسران، این جمله را تهدیدی برای کفار و مجرمان دانسته اند در حالی که، بعضی دیگر، آن را بشارتی نیز برای مؤمنان در برابر این عفو و گذشت شمرده اند. اما مانعی ندارد که هم تهدید آن گروه باشد، و هم بشارت به این گروه، چنان که در آیه بعد نیز به همین معنی اشاره شده است.

می فرماید: «کسی که عمل صالحی بجا آورد، به سود خود به جا آورده است، و کسی که کار بدی انجام دهد به زیان خود او است، سپس همه شما به سوی پروردگارتان باز می گردید» و نتیجه اعمال خود را می یابید (مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ وَ مَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ).

این تعبیر، که در آیات قرآن کراراً و با عبارات مختلف آمده، پاسخی است به آنها که می گویند اطاعت و عصیان ما برای خدا چه سود و زیانی دارد؟ و این چه اصراری است که در زمینه اطاعت و نهی از معصیت او می شود؟!

این آیات می گوید: همه اینها سود و زیانش متوجه خود شماست، این شما هستید که در پرتو اعمال صالح تکامل می یابید، و به آسمان قرب خدا پرواز می کنید، و این شما هستید که بر اثر جرم و گناه، سقوط کرده در پرتگاه غضب و دوری از رحمت او، گرفتار لعنت ابدی می شوید.

تمام برنامه های تکلیفی، و ارسال رسل، و انزال کتب، نیز همه برای همین منظور است. لذا قرآن در یکجا می گوید: وَ مَنْ يَشْكُرْ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَ مَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ. «هر کس شکرگزاری کند، تنها به سود خویش شکر کرده؛ و آن کس که کفران کند (زیانی به خدا نمی رساند)؛ چرا که خداوند بی نیاز و ستوده است».(۱)

در جای دیگر می گوید: مَنْ اهْتَدَىٰ فَلِنَفْسِهِ وَ مَنْ ضَلَّٰ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا: «هر کس هدایت را پذیرد به نفع خود اوست؛ و هر کس گمراهی را برگزیند، تنها به زیان خود گمراه می گردد».(۲)

و در جای دیگر می خوانیم: وَ مَنْ تَزَكَّىٰ فَإِنَّمَا يَتَزَكَّىٰ لِنَفْسِهِ وَ إِلَىٰ اللَّهِ

۱ - لقمان، آیه ۱۲.

۲ - زمر، آیه ۴۱.

الْمَصِيرُ: «و هر کس پاکی (و تقوا) پیشه کند، نتیجه آن به خودش باز می گردد؛ و بازگشت (همگان) به سوی خداست»! (۱)

خلاصه، این گونه تعبیرات، بیانگر این واقعیت است که دعوت «داعیان الی الله» در تمام ابعادش، خدمت گسترده ای است به انسان ها، نه خدمتی است به خدا که از همه چیز بی نیاز است، و نه به پیامبران که اجر آنها فقط بر خدا است، توجه به این واقعیت، عامل مؤثری برای حرکت به سوی اطاعت و پرهیز از گناه است.

- ۱۶ وَ لَقَدْ آتَيْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ وَ رَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَ فَضَّلْنَاهُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ
- ۱۷ وَ آتَيْنَاهُمْ بَيِّنَاتٍ مِنَ الْأَمْرِ فَمَا اخْتَلَفُوا إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ إِنَّ رَبَّكَ يَقْضِي بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ
- ۱۸ ثُمَّ جَعَلْنَاكَ عَلَى شَرِيعَةٍ مِنَ الْأَمْرِ فَاتَّبِعْهَا وَ لَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ
- ۱۹ إِنَّهُمْ لَنْ يُغْنُوا عَنْكَ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَ إِنَّ الظَّالِمِينَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَ اللَّهُ وَلِيُّ الْمُتَّقِينَ
- ۲۰ هَذَا بَصَائِرُ لِلنَّاسِ وَ هُدًى وَ رَحْمَةٌ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ

ترجمه:

- ۱۶ - ما بنی اسرائیل را کتاب (آسمانی) و حکومت و نبوت بخشیدیم و از روزی های پاکیزه به آنها عطا کردیم، و آنان را بر جهانیان (و مردم عصر خویش) برتری بخشیدیم.
- ۱۷ - و دلائل روشنی از امر نبوت و شریعت در اختیارشان قرار دادیم؛ آنها اختلاف نکردند مگر بعد از علم و آگاهی؛ و این اختلاف به خاطر ستم و برتری جوئی آنان بود؛ اما پروردگارت روز قیامت در میان آنها در آنچه اختلاف داشتند داوری می کند.
- ۱۸ - سپس تو را بر شریعت و آئین حقی قرار دادیم؛ از آن پیروی کن و از هوس های کسانی که آگاهی ندارند پیروی مکن!

۱۹ - آنها هرگز نمی توانند تو را در برابر خداوند بی نیاز کنند (و از عذابش برهانند)؛ و ظالمان یار و یاور یکدیگرند، اما خداوند یار و یاور پرهیزگاران است!

۲۰ - این (قرآن و شریعت آسمانی) وسائل بینائی و مایه هدایت و رحمت است برای مردمی که (به آن) یقین دارند!

تفسیر:

این همه موهبت به بنی اسرائیل دادیم ولی... در تعقیب بحث هائی که در آیات گذشته، پیرامون انواع نعمت های خداوند و شکرگزاری و عمل صالح آمد، این آیات نمونه ای از زندگی بعضی اقوام پیشین را که مشمول نعمت های خداوند شدند، اما کفران کردند، شرح می دهد.

می فرماید: «ما به بنی اسرائیل کتاب آسمانی و حکومت و نبوت دادیم، و از روزی های پاکیزه به آنها عطا کردیم، و آنان را بر جهانیان (هم عصر خود) برتری بخشیدیم» (وَلَقَدْ آتَيْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ).

در این آیه، مجموعاً پنج موهبت را که خداوند به بنی اسرائیل عطا کرده، بیان می کند که به ضمیمه موهبت دیگری که در آیه بعد می آید مجموعاً شش نعمت بزرگ است.

نخست، مسأله کتاب آسمانی یعنی «تورات» است، که مبین معارف دینی و حلال و حرام و طریق هدایت و سعادت بود.

دوم، مقام حکومت و قضاوت؛ زیرا می دانیم آنها سالیانی دراز، حکومتی نیرومند و گسترده ای داشتند، نه تنها «داود و سلیمان» (علیهما السلام) که عده کثیری از بنی اسرائیل در عصر خود، زمامدارانی نیرومند بودند.

«حکم» در تعبیرات قرآن، معمولاً به معنی قضاوت و داوری است، ولی از آنجا که مقام قضاء، همیشه جزئی از برنامه حکومت است و قاضی بدون پشتوانه قدرت حکومت کاری از او ساخته نیست، دلالت التزامی بر مسأله زمامداری نیز دارد.

در آیه ۴۴ سوره «مائده» درباره «تورات» می خوانیم: *يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ الَّذِينَ أَسْلَمُوا*: «و پیامبران، که در برابر فرمان خدا تسلیم بودند، با آن برای یهود حکم می کردند».

سومین نعمت الهی بر آنها مقام «نبوت» بود که خداوند انبیای بسیاری را از آنها برگزید. در روایتی آمده است: «عدد انبیای بنی اسرائیل بالغ بر هزار نفر می شد». (۱) و در روایت دیگری انبیای بنی اسرائیل چهار هزار نفر ذکر شده است. (۲)

اینها همه از مواهب پروردگار بر آنها بود.

در چهارمین مرحله سخن از مواهب مادی می گوید، سخنی جامع و فراگیر، می فرماید: «از انواع روزیهای پاکیزه به آنها عطا کردیم» (*وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ*).

پنجمین و آخرین موهبت، برتری و قدرت بلامنازع آنها بود چنان که در پایان آیه می افزاید: «و ما آنها را بر جهانیان برتری بخشیدیم» (*وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ*).

بدون شک، منظور از «عالمین»، در اینجا مردم همان عصر است؛ زیرا آیه ۱۱۰ «آل عمران» با صراحت می گوید: *كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ*: «شما بهترین امتی بودید که به سود انسان ها آفریده شده اید».

۱ - «مجمع البیان»، جلد ۹، صفحه ۱۱۳.

۲ - «بحار الانوار»، طبع جدید جلد ۱۱، صفحه ۳۱.

و نیز می دانیم پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله)، برترین پیامبران است، بنابراین امت او نیز، امت برترند، چنان که در آیه ۸۹ سوره «نحل» آمده: «وَيَوْمَ نَبْعَثُ فِي كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا عَلَيْهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَ جِئْنَا بِكَ شَهِيدًا عَلَى هَؤُلَاءِ:» (به یاد آورید) روزی را که از هر امتی، گواهی از خودشان بر آنها برمی انگیزیم؛ و تو را گواه بر آنها قرار می دهیم».

در آیه بعد، به ششمین موهبت بزرگی که خدا به این قوم حق شناس داد اشاره کرده می گوید: «ما دلائل روشنی از امر نبوت و شریعت در اختیار آنها گذاردیم» (وَ آتَيْنَاهُمْ بَيِّنَاتٍ مِنْ الْأَمْرِ).

«بَيِّنَات» ممکن است اشاره به معجزات روشنی باشد که خداوند به موسی بن عمران (علیه السلام) و سایر انبیای بنی اسرائیل، بخشید، و یا اشاره به دلائل و براهین منطقی آشکار و قوانین و احکام متقن.

بعضی از مفسران، احتمال داده اند: این تعبیر اشاره به نشانه های روشنی است که خداوند درباره پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) در اختیار آنها گذارد، که با آن می توانستند پیامبر خاتم (صلی الله علیه وآله) را همچون فرزندان خود بشناسند «الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ» (۱).

ولی، مانعی ندارد که تمام این معانی در آیه جمع باشد.

به هر حال، با وجود این مواهب بزرگ و دلائل بین و روشن، جایی برای اختلاف، وجود نداشت، ولی این کفران کنندگان، به زودی دست به اختلاف زدند، چنان که قرآن در دنباله همین آیه می گوید: «آنها اختلاف نکردند مگر بعد از آنکه علم و آگاهی به سراغشان آمد و سرچشمه این اختلاف همان حب

ریاست و برتری جوئی بود» (فَمَا اخْتَلَفُوا إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَيْنَهُمْ). آری، آنها پرچم طغیان برافراشتند، و هر گروهی از آنها به جان گروه دیگر افتاد، حتی عوامل وحدت و انسجام را وسیله اختلاف و تفرقه قرار دادند، و به دنبال آن، قدرتشان به ضعف گرائید، ستاره عظمتشان افول کرد، حکومت آنها متلاشی شد، و دربدر شدند. بعضی، نیز گفته اند: منظور اختلافی است که آنها بعد از آگاهی کافی از صفات پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) در مورد او داشتند.

قرآن، در پایان آیه آنها را با این عبارت هشدار می دهد: «پروردگار تو روز قیامت، در میان آنها درباره آنچه اختلاف نمودند داوری می کند» (إِنَّ رَبَّكَ يَقْضِي بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ).

و به این ترتیب، با کفران نعمت و ایجاد اختلاف، هم عظمت و قدرت خود را در دنیا از دست دادند، و هم مجازات آخرت را برای خود خریدند.

بعد از بیان مواهبی که خداوند به بنی اسرائیل داده بود و کفران کردند، سخن از موهبت عظیمی به میان می آورد، که به پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) و مسلمین ارزانی داشته، می فرماید: «سپس ما تو را بر شریعت و مسیری به سوی آئین حق قرار دادیم» (ثُمَّ جَعَلْنَاكَ عَلَى شَرِيعَةٍ مِنَ الْأُمْرِ).

«شریعت» راهی است که برای رسیدن به آب در کنار نهرهایی که سطح آب، از ساحل نهر، پائین تر است احداث می کنند، سپس به هر راهی که انسان را به مقصد و مقصودش می رساند اطلاق شده است، به کار گرفتن این تعبیر در مورد آئین حق، به خاطر آن است که انسان را به سرچشمه وحی و رضایت الهی و سعادت جاویدان که همچون آب حیات است می رساند، این واژه، یک بار در

قرآن بکار رفته و تنها در مورد اسلام است. منظور از «الامر» در اینجا همان دین و آئین حق است که در آیه گذشته نیز به آن اشاره شده، آنجا که فرمود: (بَيِّنَاتٍ مِنَ الْاُمْرِ). و از آنجا که این مسیر، مسیر نجات و پیروزی است، به دنبال آن به پیامبر(صلی الله علیه وآله) دستور می دهد: «از آن پیروی کن» (فَاتَّبِعْهَا). و نیز، از آنجا که نقطه مقابل آن چیزی جز پیروی از هوا و هوس جاهلان نیست، در آخر آیه می افزاید: «و از هوا و هوس های کسانی که آگاهی ندارند پیروی مکن» (وَلَا تَتَّبِعِ اَهْوَاءَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ).

در حقیقت، دو راه بیش نیست، «راه انبیاء و وحی» و «راه هوا و هوس های جهال»، اگر کسی به اولی پشت کند در مسیر دوم خواهد افتاد، و اگر کسی به آن روی آورد از خط انبیاء جدا خواهد شد، و به این ترتیب قرآن قلم بطلان بر هر برنامه هدایتی که از سرچشمه وحی مدد نمی گیرد، کشیده است.

قابل توجه این که بعضی از مفسران گفته اند: رؤسای قریش نزد پیامبر(صلی الله علیه وآله) آمده، عرض کردند: بیا و به آئین نیاکانت بازگرد که هم از تو افضل بودند و هم سالمندتر! در آن زمان پیامبر(صلی الله علیه وآله) هنوز در مکه بود، آیه فوق نازل شد(۱) و به آنها پاسخ گفت که، راه وصول به حق، وحی آسمانی است که بر تو نازل شده، نه آنچه هوا و هوس این جاهلان اقتضا می کند.

همیشه رهبران راستین به هنگامی که آئین جدید و پاک و نوینی را عرضه می کردند، با این وسوسه جاهلان روبرو بودند، که تو بهتر می فهمی یا نیاکان و بزرگان و پیش کسوتان قبل از تو؟ و اصرار داشتند آنها نیز همان روش های

خرافاتی را ادامه دهند، که اگر این گونه پیشنهادها عملی می شد هرگز انسان گامی به سوی تکامل برنمی داشت.

آیه بعد در حقیقت علتی است برای نهی از تسلیم شدن در برابر پیشنهاد مشرکان می گوید: «آنها هرگز نمی توانند تو را در برابر خداوند بی نیاز کنند و از عذابش برهانند» (إِنَّهُمْ لَنْ يَغْنُوا عَنْكَ مِنَ اللَّهِ شَيْئاً).

هر گاه از آئین باطل آنها پیروی کنی، و عذاب الهی دامن تو را بگیرد، هرگز نمی توانند به کمک تو بشتابند، و یا اگر خداوند نعمتی را از تو سلب کند، آنها قادر به جبران آن نخواهند بود، گر چه روی سخن در این آیات به پیامبر است ولی منظور همه مؤمنان می باشند. سپس، می افزاید: «ظالمان یار و یاور و دوست و ولی یکدیگرند» (وَإِنَّ الظَّالِمِينَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ).

همه، از یک قماشند و در یک مسیر، و سر و ته یک کرباس، و همگی ضعیف و ناتوانند. اما گمان نکن! که تو و افراد با ایمان که اکنون در اقلیت هستید یار و یآوری ندارید «خداوند ولی پرهیزگاران است» (وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُتَّقِينَ). درست است آنها ظاهراً جمعیتی عظیم و قدرت و ثروت قابل ملاحظه ای دارند، ولی در برابر قدرت بی انتهای حق، ذره ناچیزی بیش نیستند.

در آخرین آیه مورد بحث، به عنوان تأکید بر آنچه گذشت، و دعوت به پیروی از این آئین الهی، می گوید: «این قرآن و شریعت وسیله بینائی و مایه هدایت و رحمت برای مردمی است که اهل یقین هستند» (هَذَا بَصَائِرُ لِلنَّاسِ وَ

هُدًى وَ رَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُوقِنُونَ).

«بصائر» جمع «بصیرت» به معنی بینائی است، هر چند این واژه بیشتر در مورد بینش های فکری و عقلی استعمال می شود، ولی گاه به تمام اموری که مایه درک و فهم مطلب است، اطلاق می گردد.

جالب این که می گوید: «این قرآن و شریعت بینائی هائی است» یعنی عین بینائی است، آن هم نه یک بینائی که بینائی ها! نه در یک بُعد، که در همه ابعاد زندگی به انسان، بینش صحیح می دهد.

نظیر همین تعبیر، در آیات دیگر قرآن از جمله آیه ۱۰۴ سوره «انعام» آمده است: قَدْ جَاءَكُمْ بِصَائِرٍ مِّنْ رَبِّكُمْ: «دلایل روشن از طرف پروردگارتان برای شما آمد».

در اینجا سه موضوع در آیه مطرح شده: «بصائر»، «هدایت» و «رحمت» که به ترتیب علت و معلول یکدیگرند، آیات روشنگر و شریعت بینا کننده، انسان را به سوی هدایت می برد، و هدایت، نیز مایه رحمت پروردگار است.

جالب این که «بصائر» را برای عموم مردم ذکر می کند، اما هدایت و رحمت را مخصوص کسانی که اهل یقینند، و باید چنین باشد؛ زیرا آیات قرآن مخصوص قوم و گروهی نیست، بلکه تمام انسان ها که در مفهوم «الناس» جمعند، در آن شریکند، بی هیچ گونه محدودیتی از نظر زمان و مکان، ولی طبیعی است هدایت، فرع بر یقین، و رحمت الهی نیز مولود آن است، و شامل حال همه نمی شود.

به هر حال، این که می گوید: قرآن عین بصیرت و عین هدایت و رحمت است تعبیر زیبایی است که از عظمت و تأثیر و عمق این کتاب آسمانی، حکایت می کند برای آنها که رهرو راهند و جستجوگر حقتند.

۲۱ أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ اجْتَرَحُوا السَّيِّئَاتِ أَنْ نَجْعَلَهُمْ كَالَّذِينَ آمَنُوا وَ

عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَوَاءً مَحْيَاهُمْ وَ مَمَاتُهُمْ سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ

۲۲ وَ خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ وَلِتُجْزَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا

كَسَبَتْ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ

۲۳ أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَى عِلْمٍ وَ خَتَمَ عَلَى سَمْعِهِ

وَ قَلْبِهِ وَ جَعَلَ عَلَى بَصَرِهِ غِشَاوَةً فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ أَلَا

تَذَكَّرُونَ

ترجمه:

۲۱ - آیا کسانی که مرتکب بدی ها و گناهان شدند گمان کردند که ما آنها را همچون کسانی

قرار می دهیم که ایمان آورده و اعمال صالح انجام داده اند که حیات و مرگشان یکسان باشد؟!

چه بد داوری می کنند!

۲۲ - و خداوند آسمان ها و زمین را به حق آفریده است تا هر کس در برابر اعمالی که انجام

داده است جزا داده شود؛ و به آنها ستمی نخواهد شد!

۲۳ - آیا دیدی کسی را که معبود خود را هوای نفس خویش قرار داده و خداوند او را با

آگاهی (بر این که شایسته هدایت نیست) گمراه ساخته و بر گوش و قلبش مهر زده و بر

چشمش پرده ای افکنده است؟! چه کسی می تواند غیر از خدا او را هدایت کند؟! آیا متذکر

نمی شوید؟!

تفسیر:

حیات و مرگ این دو گروه یکسان نیست

در تعقیب آیات گذشته، که سخن از دو گروه «مؤمنان» و «کافران»، یا «پرهیزگاران» و «مجرمان» در میان بود، در نخستین آیه مورد بحث، این دو را در یک مقایسه اصولی در برابر هم قرار داده می گوید: «آیا کسانی که مرتکب سیئات شدند، گمان کردند آنها را همچون کسانی قرار می دهیم که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند که حیات و مرگشان یکسان باشد؟! (أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ اجْتَرَحُوا السَّيِّئَاتِ أَنْ نَجْعَلَهُمْ كَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَوَاءً مَحْيَاهُمْ وَمَمَاتُهُمْ).

«چه بد داوری می کنند!» (ساء ما یحکمون).

مگر ممکن است نور و ظلمت، علم و جهل، خوب و بد، ایمان و کفر، یکسان باشد؟ مگر امکان دارد بازتاب و ثمره و نتیجه این امور نامساوی، مساوی گردد؟ هرگز چنین نیست، مؤمنان صالح العمل، از مجرمان بی ایمان، در همه چیز جدا هستند، و ایمان و کفر و اعمال نیک و بد، سرتاسر زندگی و مرگ هر یک از آنها را به رنگ خود درمی آورد.

این آیه همانند آیه ۲۸ سوره «ص» است که می فرماید: «آیا کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده اند همچون مفسدان در زمین قرار دهیم، یا پرهیزگاران را همچون فاجران؟! (أَمْ نَجْعَلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَالْمُفْسِدِينَ فِي الْأَرْضِ أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ كَالْفُجَّارِ)?

یا همانند آیات ۳۵ و ۳۶ سوره «قلم» که می گوید: «آیا مؤمنان را همچون مجرمان قرار می دهیم؟! شما را چه می شود؟! چگونه داوری می کنید؟! (أَفَنَجْعَلُ الْمُسْلِمِينَ كَالْمُجْرِمِينَ * مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ)?

«اجترَحُوا» از ماده «جرح» در اصل به معنی جراحت و اثری است که بر اثر

بیماری و آسیب‌ها به بدن انسان می‌رسد، و از آنجا که ارتکاب گناه گوئی روح او را مجروح می‌سازد، ماده «اجتراح» به معنی انجام گناه نیز به کار رفته، و گاه در معنی وسیع‌تری، یعنی هر گونه اکتساب، استعمال می‌شود، و اعضای بدن را از این نظر «جوارح» گویند که انسان به وسیله آن مقاصد خود را انجام می‌دهد و آنچه می‌خواهد به دست می‌آورد و کسب می‌کند. به هر حال، این آیه می‌گوید: این یک پندار غلط است که تصور کنند ایمان و عمل صالح، یا کفر و گناه، تأثیری در زندگی انسان نمی‌گذارد، چنین نیست، زندگی و مرگ این دو گروه کاملاً با هم متفاوت است.

مؤمنان در پرتو ایمان و عمل صالح، از آرامش خاصی برخوردارند، به طوری که سخت‌ترین حوادث زندگی تأثیری در روح آنها نمی‌گذارد، در حالی که افراد بی‌ایمان و آلوده، دائماً در اضطراب‌اند، اگر در نعمت‌اند، بیم زوال آن پیوسته آنها را رنج می‌دهد، اگر در مصیبت و ناراحتی‌اند، قدرت مقابله با آن را ندارند، چنان که در آیه ۸۲ سوره «انعام» می‌خوانیم: الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ: «(آری) آنها که ایمان آوردند، و ایمان خود را با شرک و ستم نیالودند، ایمنی تنها از آنهاست؛ و آنها هدایت یافتگانند»!

افراد با ایمان به وعده‌های الهی دلگرمند و مشمول عنایات خاص اویند، چنان که در آیه ۵۱ سوره «مؤمن» می‌خوانیم: إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ: «ما به یقین پیامبران خود و کسانی را که ایمان آورده‌اند، در زندگی دنیا و (در آخرت) روزی که گواهان به پا می‌خیزند یاری می‌دهیم»!

نور هدایت، قلب گروه اول را روشن می‌سازد و با گام‌های استوار به سوی

هدف مقدسشان پیش می روند: اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ: «خداوند ولی و سرپرست کسانی است که ایمان آورده اند؛ آنها را از ظلمت ها به سوی نور بیرون می برد».(۱)

اما گروه دوم نه هدف مشخصی برای زندگی می یابند، و نه برنامه روشنی و در میان امواج ظلمات سرگردانند، وَالَّذِينَ كَفَرُوا أُولَئِكَ هُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ: «(اما) کسانی که کافر شدند، اولیای آنها طاغوت ها هستند؛ که آنها را از نور، به سوی ظلمت ها می برند».

این در حیات و زندگی این جهان، و اما به هنگام مرگ، که دریچه ای است به عالم بقا، و دروازه ای است برای آخرت، قرآن می گوید: «همانها که فرشتگان (مرگ) روحشان را می گیرند در حالی که پاک و پاکیزه اند؛ به آنها می گویند: سلام بر شما! وارد بهشت شوید به خاطر اعمالی که انجام می دادید!» (الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ يَقُولُونَ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ اَدْخُلُوا الْجَنَّةَ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ).(۲)

اما با مجرمین بی ایمان، طور دیگری سخن می گویند چنان که در آیه های ۲۸ و ۲۹ سوره «نحل» آمده است: «همانها که فرشتگان (مرگ) روحشان را می گیرند در حالی که به خود ظلم کرده بودند! در این موقع آنها تسلیم می شوند (و به دروغ می گویند): ما کار بدی انجام نمی دادیم! آری، خداوند به آنچه انجام می دادید عالم است!». (به آنها گفته می شود): اکنون از درهای جهنم وارد شوید در حالی که جاودانه در آن خواهید بود! چه جای بدی است جایگاه مستکبران! (الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ فَأَلْقَوْا السَّلَامَ مَا كُنَّا نَعْمَلُ مِنْ سُوءٍ بَلَى إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ * فَادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا فَلَبِئْسَ مَثْوًى الْمُتَكَبِّرِينَ).

۱ - بقره، آیه ۲۵۷.

۲ - نحل، آیه ۳۲.

خلاصه، تفاوت در میان این دو گروه در تمام شئون زندگی و مرگ و عالم برزخ و قیامت موجود است. (۱)

آیه بعد، در حقیقت تفسیر و تعلیلی است برای آیه قبل، می فرماید: «خداوند آسمان ها و زمین را به حق آفریده است» (وَ خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ).

«و هدف آن است که هر کس در برابر اعمالی که انجام داده است، جزا داده شود، و به آنها ظلم و ستمی نخواهد شد» (وَلْتَجْزَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ).

سراسر عالم، نشان می دهد که آفریننده این جهان، آن را بر محور حق قرار داده، و در همه جا حق و عدالت حاکم است.

با این حال چگونه ممکن است مؤمنان صالح العمل، و مجرمان بی ایمان را یکسان قرار دهد، و این امر به صورت استثنائی در قانون خلقت درآید؟

طبیعی است، آنها که هماهنگ با این قانون حق و عدالت حرکت می کنند، باید از برکات عالم هستی و الطاف الهی بهره مند شوند، و آنها که بر ضد آن گام برمی دارند باید طعمه آتش سوزان قهر و غضب خدا شوند، و عدالت همین را ایجاب می کند.

و از اینجا روشن می شود که «عدالت» به معنی «مساوات و برابری» نیست،

۱ - در تفسیر آیه فوق، احتمالات دیگری از سوی مفسران نیز داده شده است، از جمله این که: منظور از جمله «سَوَاءٌ مَحْيَاهُمْ وَ مَمَاتُهُمْ» این است که مجرمان بی ایمان مرگ و زندگیشان یکسان است، نه در حالت حیات، خیر و برکت و طاعتی دارند و نه در حال مرگ. زنده اند اما همچون مردگانند (به این ترتیب هر دو ضمیر به مجرمان بر می گردد) دیگر این که، منظور از «حیات زندگی» روز رستاخیز است یعنی چنان نیست که مؤمنان و افراد بی ایمان در هنگام مرگ و به هنگام زنده شدن در قیامت، یکسان باشند، ولی ظاهر آیه همان است که در بالا آورده ایم.

بلکه، عدالت آن است که هر کسی بر طبق شایستگی هایش از مواهب بیشتری بهره گیرد.

آخرین آیه مورد بحث، نیز توضیح و تعلیل دیگری است برای عدم مساوات کافران و مؤمنان، می فرماید: «آیا مشاهده کردی کسی را که معبود خود را هوا و هوس خویش قرار داده؟! (أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ).

«و چون خدا می دانسته شایستگی هدایت ندارد او را گمراه ساخته» (وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَى عِلْمٍ). «بر گوش و قلبش مهر زده، و بر چشمش پرده ای افکنده»، تا در وادی ضلالت همواره سرگردان بماند (وَحَتَمَ عَلَى سَمْعِهِ وَقَلْبِهِ وَجَعَلَ عَلَى بَصَرِهِ غِشَاوَةً). «با این حال چه کسی می تواند غیر از خدا، او را هدایت کند» (فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ). «آیا با این همه متذکر نمی شوید؟ و تفاوت چنین کسی را با آنها که در پرتو نور حق، راه خود را یافته اند، نمی فهمید؟ (أَفَلَا تَذَكَّرُونَ).

در اینجا این سؤال مطرح است که، چگونه ممکن است انسان هوای نفس خویش را معبود خود سازد؟

ولی روشن است، هنگامی که فرمان خدا را رها کرد، و به دنبال خواست دل و هوای نفس افتاد، و اطاعت آن را بر اطاعت حق مقدم شمرد، این همان پرستش هوای نفس است؛ چرا که یکی از معانی معروف «عبادت و پرستش» اطاعت است.

چنان که بارها در قرآن مجید، در مورد شیطان، یا احبار و علمای یهود آمده

که: «گروهی عبادت شیطان می کنند» (۱) و درباره یهود می گوید: «علمای خود را رب و پروردگار خویش قرار داده اند». (۲)

در حدیث نیز آمده است امام صادق (علیه السلام) فرمودند: أَمَّا وَاللَّهِ مَا صَامُوا لَهُمْ، وَلَا صَلُّوا، وَلَا كَنَّهُمْ أَحَلُّوا لَهُمْ حَرَاماً وَ حَرَّمُوا عَلَيْهِمْ حَلَالاً، فَأَتَّبَعُوهُمْ وَ عَبَدُوهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ: «به خدا سوگند آنها (یهود و نصاری) برای پیشوایان خود نماز و روزه به جا نیاوردند، ولی پیشوایانشان حرامی را برای آنها حلال، و حلالی را حرام کردند، و آنها پذیرفتند و پیروی نمودند، و بی آنکه توجه داشته باشند آنها را عبادت و پرستش کردند!». (۳)

ولی، بعضی از مفسران، این تعبیر را اشاره به بت پرستان قریش می دانند که به هر چیز دل می بستند، از آن بتی می ساختند، و در برابر آن عبادت می کردند، و هر گاه جسم دیگری را می یافتند که جلب توجهشان را می نمود، بت اول را کنار گذاشته از دومی بت می ساختند! و به این ترتیب معبود آنها چیزی بود که هوای نفس آنها بیسندد. (۴)

ولی تعبیر: مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاً: «کسی که معبود خود را هوای نفس خویش قرار دهد» با تفسیر اول هماهنگ تر است.

در مورد جمله «أَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَى عِلْمٍ» تفسیر معروف همان است که در بالا گفتیم، یعنی «خداوند با علم به این که استحقاق هدایت ندارند آنها را گمراه کرده است» اشاره به این که آنها با دست خود تمام چراغ های هدایت را شکسته، و راه های نجات را به روی خود بسته، و پل های بازگشت را پشت سر خود ویران کرده اند، در چنین شرایطی خداوند لطف و رحمتش را از آنها بر می گیرد و حس

۱ - یس، آیه ۶۰.

۲ - توبه، آیه ۳۱.

۳ - «نور الثقلین»، جلد ۲، صفحه ۲۰۹.

۴ - تفسیر «در المنثور»، جلد ۶، صفحه ۳۵.

تشخیص نیک و بد را از آنها سلب می کند، گوئی قلب و گوش آنها را در محفظه ای گذاشته، بسته و مهر کرده است و بر چشم آنها پرده سنگینی افکنده. اینها در حقیقت آثار چیزی است که برای خود برگزیده اند، و نتیجه شوم معبودی است که برای خود انتخاب کرده اند.

راستی، چه بت خطرناکی است هواپرستی، که تمام درهای رحمت و طرق نجات را به روی انسان می بندد، و چه گویا و پر معنی است حدیثی که از پیغمبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) نقل شده: «ما عُبِدَ تَحْتَ السَّمَاءِ إِلَهَ أَبْغَضُ إِلَى اللَّهِ مِنَ الْهَوَى! «هرگز در زیر آسمان معبودی مبعوض تر نزد خدا از هوای نفس پرستش نشده است»! (۱)

بعضی از مفسران گفته اند: این جمله اشاره به آن است که این هواپرستان لجوج با علم و آگاهی از طریق هدایت، راه ضلالت را پیش می گیرند؛ چرا که علم و دانش، همیشه با هدایت همراه نیست، و ضلالت نیز همیشه همراه جهل نمی باشد.

علمی مایه هدایت است که، انسان به لوازم آن ملتزم باشد، و همراه آن گام بردارد، تا به سرمنزول مقصود برسد، چنان که قرآن درباره گروهی از کفار لجوج می گوید: «وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ: «آنها آیات خدا را از روی ظلم و سرکشی انکار کردند، در حالی که در دل به آن یقین داشتند»! (۲) - (۳)

ولی تفسیر اول، با توجه به این که مرجع ضمیرها در آیه خداوند است، مناسب تر است؛ زیرا می فرماید: خدا او را گمراه کرده، و بر گوش و قلبش مهر زده است.

۱ - تفسیر «قرطبی»، جلد ۹، صفحه ۵۹۸۷ و تفسیر «روح البیان» و تفسیر «مراغی» ذیل آیات مورد بحث.

۲ - نمل، آیه ۱۴.

۳ - تفسیر «المیزان»، جلد ۱۸، صفحه ۱۷۳.

از آنچه گفتیم به خوبی روشن می شود که در آیه، هیچ نشانه ای از مذهب جبر نیست، بلکه تأکیدی است بر اصل اختیار و تعیین سرنوشت انسان به دست خویش. درباره مهر نهادن خداوند بر قلب و گوش انسان، و پرده افکندن بر دل او، بحث های بیشتری در جلد اول آورده ایم. (۱)

نکته ها:

۱ - خطرناک ترین بت ها، بت هوای نفس

در حدیث خواندیم: مبعوض ترین معبودی که مورد پرستش واقع شده است، نزد خداوند، بت هوی و هوس است.

در این سخن هیچ گونه مبالغه نیست؛ چرا که بت های معمولی موجوداتی بی خاصیتند، ولی بت هوی و هوس، اغواکننده، و سوق دهنده به سوی انواع گناه، و انحراف است. به طور کلی، می توان گفت: این بت خصوصیتی دارد که آن را مستحق نام «منفورترین بت ها» کرده است.

زشتی ها را در نظر انسان زینت می دهد، تا آنجا که انسان به اعمال زشت خود می بالد و به مصداق: «وَهُمْ يَحْسِبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا»، به عنوان یک عمل صالح به آن افتخار می کند! (۲)

۱ - جلد اول تفسیر «نمونه»، صفحه ۸۱ به بعد، ذیل آیه ۷ سوره «بقره».

۲ - کهف، آیه ۱۰۴.

۲ - مؤثرترین راه نفوذ شیطان، هوی پرستی است

چرا که تا پایگاهی در درون انسان وجود نداشته باشد شیطان قدرت بر وسوسه گری ندارد، و پایگاه شیطان، چیزی جز هواپرستی نیست، همان چیزی که خود شیطان به خاطر آن سقوط کرد، و از صف فرشتگان و مقام قرب الهی طرد شد.

۳ - هواپرستی، مهم ترین وسیله هدایت را که درک صحیح حقایق است از انسان می گیرد و پرده بر چشم و عقل آدمی می افکند، چنان که در آیات مورد بحث بعد از ذکر مسأله هواپرستی، صریحاً به این موضوع اشاره شده است، آیات دیگر قرآن نیز گواه بر این حقیقت است.

۴ - هواپرستی انسان را تا مرحله مبارزه با خدا (نعوذ بالله) پیش می برد، همان گونه که پیشوای هوی پرستان یعنی شیطان به چنین سرنوشت شومی گرفتار شد، و به حکمت خداوند در مسأله امر به سجده بر آدم، اعتراض نمود و آن را غیر حکیمانه پنداشت!

۵ - عواقب هواپرستی، آن قدر شوم و دردناک است که گاه یک لحظه هواپرستی، یک عمر پشیمانی به بار می آورد، گاه یک لحظه هواپرستی محصول تمام عمر انسان و حسنات اعمال صالح او را، بر باد می دهد.

لذا، در آیات قرآن و روایات اسلامی، روی این امر تأکید و هشدار داده شده است.

در حدیث معروف پیامبر (صلی الله علیه وآله) آمده است: إِنَّ أَخَوَفَ مَا أَخَافَ عَلَى أُمَّتِي الْهَوَى وَ طُولُ الْأَمَلِ، أَمَّا الْهَوَى فَإِنَّهُ يَصُدُّ عَنِ الْحَقِّ، وَ أَمَّا طُولُ الْأَمَلِ فَيُنْسِي الْآخِرَةَ! «خطرناک ترین چیزی که بر اتم از آن می ترسم، هواپرستی و آرزوهای دراز است؛ چرا که هواپرستی انسان را از حق باز می دارد و آرزوی دراز آخرت را

به فراموشی می سپارد».(۱)

و در حدیثی از امیر مؤمنان علی(علیه السلام) می خوانیم: که در پاسخ این سؤال: اَیُّ سُلْطَانٍ أَغْلَبُ وَ أَقْوَى؟ «کدام سلطان ستمگر، غالب تر و نیرومندتر است؟» فرمود: الهوی.(۲)

و در حدیث دیگری از امام زین العابدین(علیه السلام) آمده که خداوند می فرماید: وَ عِزَّتِي وَ عَظَمَتِي، وَ جَلَالِي وَ بَهَائِي، وَ عُلوُّی وَ ارْتِفَاعِ مَكَانِي، لَا يُؤْثِرُ عَبْدٌ هَوَايَ عَلَى هَوَاهُ إِلَّا جَعَلَتْ هَمَّهُ فِي آخِرَتِهِ، وَ غِنَاهُ فِي قَلْبِهِ، وَ كَفَفَتْ عَنْهُ ضَيْعَتُهُ، وَ ضَمِنَتْ السَّمَوَاتُ وَ الْأَرْضُ رِزْقَهُ، وَ آتَتْهُ الدُّنْيَا وَ هِيَ رَاغِمَةٌ: «به عزت و عظمتم سوگند، به جلال و نورانیت و مقام بلندم قسم، که هیچ بنده ای خواست مرا بر هوای خود مقدم نمی دارد مگر این که همت او را در آخرت، و بی نیازی او را در قلبش قرار می دهم، و امر معاش را بر او آسان می سازم، و روزی او را بر آسمان ها و زمین تضمین می کنم و مواهب دنیا با تواضع به سراغ او می آید».(۳)

و در حدیثی از امام صادق(علیه السلام) آمده: اخذَرُوا أَهْوَاءَكُمْ كَمَا تَحْذَرُونَ أَغْدَاءَكُمْ فَلَيْسَ شَيْءٌ أَغْدَى لِلرَّجَالِ مِنْ اتِّبَاعِ أَهْوَائِهِمْ وَ حَصَائِدِ أَلْسِنَتِهِمْ: «از هوای نفس بترسید، همان گونه که از دشمنان بیم دارید؛ چرا که چیزی برای انسان، دشمن تر از پیروی هوای نفس و آنچه بر زبان جاری می شود، نیست».(۴)

و بالاخره، در حدیثی دیگر از امام صادق(علیه السلام) آمده که فرمود: إِنِّي لَأَرْجُو النَّجَاةَ لِهَذِهِ الْأُمَّةِ لِمَنْ عَرَفَ حَقَّنَا مِنْهُمْ إِلَّا لِأَحَدٍ ثَلَاثَةً: صَاحِبِ سُلْطَانٍ جَائِرٍ، وَ صَاحِبِ هَوَى، وَ الْفَاسِقِ الْمُعْلِنِ: «من امید نجات را برای این امت - برای آنها

۱ و ۲ و ۳ - «بحار الانوار»، جلد ۷۰، صفحه ۷۵ و ۷۶ و ۷۷.

۴ - «اصول کافی»، جلد ۲، صفحه ۳۳۵، (باب اتباع الهوی) حدیث ۱.

که حق ما را بشناسند - دارم، مگر برای سه گروه: دوستان سلاطین جور، و هواپرستان، و گنهکاری که آشکارا گناه می کند (و پاک ندارد)». (۱)

و در این زمینه، آیات و روایات بسیار فراوان و پر بار است.

این سخن را با جمله پرمعنائی که بعضی به صورت شأن نزول نقل کرده اند، و گواه زنده ای بر مقصود ما است، پایان می دهیم، یکی از مفسران می گوید: شبی از شب ها «ابوجهل» در حالی که «ولید بن مغیره» با او همراه بود، به طواف خانه کعبه پرداخت، و در ضمن طواف درباره پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) با هم سخن می گفتند، «ابوجهل» گفت: وَ اللّٰهُ اِنِّیْ لَأَعْلَمُ اَنَّهُ صَادِقٌ: «به خدا سوگند که من می دانم او راست می گوید»!

فوراً «ولید» به او گفت: خاموش باش! تو از کجا این سخن را می گوئی؟

«ابوجهل» گفت: ای «ولید»! ما او را در کودکی و جوانی «صادق امین» می نامیدیم، چگونه بعد از تمام عقل و کمال رشد، او را کذاب و خائن بنامیم؟ باز تکرار می کنم: «می دانم او راست می گوید»!

«ولید» گفت: پس چرا او را تصدیق نمی کنی، و ایمان نمی آوری؟

گفت: می خواهی دختران قریش بنشینند و بگویند: از ترس شکست، تسلیم برادرزاده «ابوالفتح رازی» شدم؟!.

سوگند، به بت های «لات» و «عزی» که هرگز از او پیروی نخواهم کرد!

اینجا بود که آیه: وَ خَتَمَ عَلٰی سَمْعِهِ وَ قَلْبِهِ: «خدا بر گوش و قلب او مهر نهاده» نازل شد. (۲)

۱ - «بحار الانوار»، جلد ۷۰، صفحه ۷۶.

۲ - تفسیر «مراغی»، جلد ۲۵، صفحه ۲۷.

۲۴ وَ قَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَ نَحْيَا وَ مَا يَهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ وَ مَا لَهُمْ بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ
 ۲۵ وَ إِذَا تَتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ مَا كَانَ حُجَّتُهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا ائْتُوا بِآبَائِنَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ

ترجمه:

۲۴ - گفتند: «چیزی جز همین زندگی دنیای ما در کار نیست؛ گروهی از ما می میرند و گروهی جای آنها را می گیرند؛ و جز طبیعت ما را هلاک نمی کند!» آنان به این سخن که می گویند علمی ندارند، بلکه تنها حدس می زنند.
 ۲۵ - و هنگامی که آیات روشن ما بر آنها خوانده می شود، دلیلی در برابر آن ندارند جز این که می گویند: «اگر راست می گوئید پدران ما را (زنده کنید و) بیاورید!»

تفسیر:

عقاید «دهریین»

در این آیات، بحث دیگری پیرامون منکران توحید است، منتها در اینجا تنها از گروه خاصی از آنها یعنی «دهریین» نام می برد، که مطلقاً وجود صانع حکیم را در عالم هستی انکار می کردند، در حالی که اکثر مشرکان ظاهراً به خدا ایمان داشتند و بت ها را شفیعان درگاه او می دانستند، می فرماید: «آنها گفتند چیزی جز همین زندگی ما، در دنیا در کار نیست، گروهی از ما می میرند و گروهی زنده می شوند» و جای آنها را می گیرند، و نسل بشر همچنین تداوم می یابد (و قَالُوا مَا

هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَ نَحْيَا).

«و چیزی جز دهر و گذشت روزگار، ما را هلاک نمی کند» (وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ).

و به این ترتیب هم «معاد» را انکار می کردند و هم «مبدأ» را، جمله نخست ناظر به انکار معاد است و جمله بعد ناظر به انکار مبدأ.

قابل توجه این که شبیه این تعبیر در دو آیه دیگر قرآن نیز آمده است، در سوره «انعام» آیه ۲۹ می خوانیم: «وَقَالُوا إِن هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا وَ مَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ»، و در سوره «مؤمنون» آیه ۳۷ آمده: «إِن هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَ نَحْيَا وَ مَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ»، ولی در هر دو مورد، تکیه بر انکار معاد است، تنها در آیه مورد بحث، هم معاد انکار شده و هم مبدأ.

روشن است این که آنها روی معاد بیشتر تکیه می کردند، به خاطر وحشتی بود که از آن داشتند، و تأثیری که ممکن بود در تغییر مسیر زندگی هوس آلود آنها، داشته باشد.

مفسران، برای جمله «نَمُوتُ وَ نَحْيَا» (می میریم و زنده می شویم) چند تفسیر ذکر کرده اند: نخست همان که در بالا گفتیم: «بزرگ سالان می روند، و نوزادان قدم به عرصه حیات می گذارند و جای آنها را می گیرند».

دیگر این که: جمله از قبیل تأخیر و تقدیم است، و در معنی چنین است: ما زنده می شویم و سپس می میریم و جز این حیات و مرگ، چیز دیگری در کار نیست!

سوم این که: بعضی می میرند و بعضی زنده می مانند (هر چند سرانجام همه خواهند مرد).

چهارم این که: ما در آغاز مرده و بی جان بودیم، سپس لباس حیات بر ما

پوشیده شد. اما از همه مناسب تر همان تفسیر اول است.

به هر حال، این اعتقاد که فاعل حوادث این عالم، «دهر» و روزگار است، و یا به تعبیر جمعی دیگر، گردش افلاک و اوضاع کواکب می باشد، عقیده جمعی از مادیین در اعصار گذشته بود که سلسله حوادث را منتهی به افلاک می کردند، و معتقد بودند هر چه در جهان ما رخ می دهد، به سبب آنهاست (۱)، حتی گروهی از «فلاسفه دهری» و مانند آنها، معتقد به ثبوت عقل برای افلاک بودند، و تدبیر این جهان را به دست آنها می دانستند.

این اعتقادات خرافی، با گذشت زمان تدریجاً از میان رفت، مخصوصاً با پیشرفت «علم هیئت» ثابت شد، چیزی به نام «افلاک» (کرات تو بر توی پوست پیازی بلورین) اصلاً وجود خارجی ندارد، و ستارگان عالم بالا نیز کم و بیش ساختمانی مانند کره زمین دارند، متنها بعضی خاموش اند و کسب نور از کرات دیگر می کنند، و بعضی در حال اشتعال و نورافشانی هستند. «دهریین» گاه در حوادث تلخ و ناگوار، به دهر بدگوئی می کردند و آن را سبب دشنام می دادند، و عجب این که بقایای آن نیز در ادبیات امروز دیده می شود که بعضی از شاعران خداپرست به «دهر غدار» و «چرخ کج مدار» بد می گویند، و بر روزگار نفرین می فرستند، که چرا چنین و چنان کرده است.

در شعر معروف آمده است:

فلک به مردم نادان دهد زمام مراد تو اهل دانش و فضلی، همین گناهت بس!

۱ - بعضی احتمال پنجمی در تفسیر این جمله داده اند و آن این که: اشاره به عقیده «تناسخ» است که جمعی از بت پرستان آن را قبول داشتند، و می گفتند ما پیوسته می میریم سپس در کالبدهای دیگر، در همین جهان زنده می شویم، ولی این تفسیر با جمله «وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ» که تنها سخن از هلاکت، می گوید سازگار نیست (دقت کنید).

دیگری می گوید:

روزگار است این که گه عزت دهد، گه خوار دارد چرخ بازیگر، از این بازیچه ها بسیار دارد!
در مورد دهر نیز گفته اند:

دهر چون نیرنگ سازد، چرخ چون دستان کند مغز را آشفته سازد، عقل را حیران کند!
ولی در احادیث اسلامی از پیغمبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله) نقل شده: لَا تَسُبُّوا الدَّهْرَ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الدَّهْرُ: «روزگار را دشنام ندهید؛ چرا که خداوند روزگار است». (۱)
اشاره به این که روزگار لفظی بیش نیست، کسی که مدبر این جهان و گرداننده این عالم است، خدا است، اگر به مدبر و گرداننده این جهان بدگوئی کنید، بدون توجه، به خداوند قادر متعال بدگوئی کرده اید!

شاهد گویای این سخن، حدیث دیگری است که به عنوان «حدیث قدسی» نقل شده است، خداوند می فرماید: يُؤْذِنِي ابْنُ آدَمَ يَسُبُّ الدَّهْرَ، وَأَنَا الدَّهْرُ! بِيَدِي الْأُمْرُ، أَقْلَبُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ: «این سخن فرزندان آدم مرا آزار می دهد که به دهر دشنام می گویند، در حالی که دهر منم! همه چیز به دست من است و شب و روز را من دگرگون می سازم». (۲)

ولی، در بعضی از تعبیرات «دهر» به معنی «ابناء روزگار» و «مردم زمانه» به کار رفته، که بزرگان از بی وفائی آنها شکوه کرده اند، شبیه شعر معروفی که از امام حسین (علیه السلام) در شب عاشورا نقل شده که فرمود:

يَا دَهْرُ أَفْ لَكَ مِنْ خَلِيلِكَ لَكَ بِالْإِشْرَاقِ وَالْأَصِيلِ
مِنْ صَاحِبٍ وَطَالِبٍ قَتِيلٍ *** وَالْدَّهْرُ لَا يَقْنَعُ بِالْبَدِيلِ

۱ - تفسیر «مجمع البیان» (ذیل آیه مورد بحث).

۲ - تفسیر «قرطبی»، جلد ۹، صفحه ۵۹۹۱.

«ای روزگار اف بر تو باد که دوست خوبی نبودی *** چه اندازه صبحگاهان و شامگاهان از دوستان و طالبان ما را به قتل رساندی *** و روزگار هرگز قانع به گرفتن بدل و عوضی نمی شود» (۱) و به این ترتیب، برای «دهر» دو معنی وجود دارد: «دهر» به معنی «افلاک و روزگار» که مورد توجه «دهریین» بوده و آن را حاکم بر نظام هستی و زندگی انسان ها می پنداشتند، و «دهر» به معنی «مردم عصر و زمان و ابناء روزگار».

مسلماً «دهر» به معنی اول، پنداری بیش نیست، و اگر باشد اشتباه در تعبیر است که به جای نام خداوند متعال، که حاکمیت بر تمام عالم وجود دارد، نام «دهر» را می برند، ولی «دهر» به معنی دوم، چیزی است که بسیاری از پیشوایان و بزرگان، آن را مذمت کرده اند، چرا که مردم عصر خود را فریب کار، بی وفا، و متلون می دانستند.

به هر حال، قرآن مجید در پاسخ این بیهوده گویان، جمله کوتاه و پرمحتوایی بیان کرده، که در مورد دیگری از قرآن نیز به چشم می خورد، می فرماید: «آنها به این سخن که می گویند: معادی نیست و مبدأ جهان نیز دهر است، یقین ندارند، بلکه تنها گمان بی پایه ای دارند» (ما لَهُمْ بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ).

شبیه این معنی در آیه ۲۸ سوره «نجم» در مورد کسانی که فرشتگان را دختران خدا می پنداشتند، آمده است: وَ مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَ إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئاً: «آنها هرگز به این سخن دانشی ندارند، تنها از گمان بی پایه پیروی می کنند با این که «گمان» هرگز انسان را از حق بی نیاز نمی کند!»

همین معنی، در مورد نسبت قتل به حضرت مسیح (۱) و اعتقاد مشرکان عرب درباره بت ها (۲) نیز آمده است.

و این سهل ترین دلیلی است که در مقابل این گونه افراد ذکر می شود، که شما هیچ شاهد و گواه منطقی برای اثبات مدعای خویشان ندارید، تنها بر گمان و تخمین و پندارها تکیه می کنید.

در آیه بعد، به یکی از بهانه جوئیهای بی اساس این گروه، در مورد معاد اشاره کرده، می گوید: «هنگامی که آیات بینات و آشکار ما بر آنها خوانده می شود، تنها دلیلی که در برابر آن دارند، این است که می گویند: - اگر راست می گوئید - پدران ما را زنده کنید و بیاورید تا بر صدق گفتار شما گواهی دهند» (وَ إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٌ مَا كَانَ حُجَّتَهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا اتَّبُوا بِآبَائِنَا إِنَّا كُنْتُمْ صَادِقِينَ). (۳)

آنها مدعی بودند اگر زنده شدن مردگان حق است، به عنوان نمونه نیاکان ما را زنده کنید، تا ببینیم و باور کنیم، و از آنها سؤال کنیم که بعد از مرگ چه خبر است؟ آیا گفته شما را تصدیق می کنند؟!

آری، این تنها دلیل آنها بود، دلیلی سست و واهی، چرا که خداوند قدرت خویش را بر احیای مردگان، از طرق مختلف به انسان ها نشان داده است: پیدایش نخستین انسان از خاک، تحول های عجیب نطفه در رحم، آفرینش آسمان و زمین پهناور، زنده شدن زمین های مرده بعد از نزول باران، که در آیات قرآن به عنوان اسناد زنده ای بر امکان رستاخیز آمده، بهترین دلیل بر این معنی است، چه نیازی به مطلب دیگری در این زمینه است؟!

۱ - نساء، آیه ۱۵۷.

۲ - یونس، آیه ۶۶.

۳ - «حُجَّتَهُمْ» در آیه فوق خبر «کان» و «إِنْ قَالُوا...» اسم آن است.

از این گذشته، آنها عملاً نشان داده بودند، که جز بهانه جوئی هدفی ندارند و به فرض که چنین صحنه ای مقابل چشمشان انجام می گرفت، بلافاصله می گفتند: این سحر است، همان گونه که در موارد مشابه آن گفتند.

تعبیر به «حُجَّت» (دلیل) در مورد این گفتار بی اساس آنها، در حقیقت کنایه از این است که آنها دلیلی جز بی دلیلی ندارند.

- ۲۶ قُلِ اللَّهُ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يَجْمَعُكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ
وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ
- ۲۷ وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُخْسِرُ
الْمُبْطِلُونَ
- ۲۸ وَ تَرَى كُلَّ أُمَّةٍ جَائِيَةٍ كُلُّ أُمَّةٍ تُدْعَى إِلَى كِتَابِهَا الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ مَا كُنتُمْ
تَعْمَلُونَ
- ۲۹ هَذَا كِتَابُنَا يَنْطِقُ عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ إِنَّا كُنَّا نَسْتَنْسِخُ مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ
- ۳۰ فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَيُدْخِلُهُمْ رَبُّهُمْ فِي رَحْمَتِهِ
ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْمُبِينُ
- ۳۱ وَ أَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا أُولَئِكَ تَكُنْ آيَاتِي تُتْلَى عَلَيْكُمْ فَاسْتَكْبَرْتُمْ وَ كُنتُمْ
قَوْمًا مُّجْرِمِينَ

ترجمه:

- ۲۶ - بگو: «خداوند شما را زنده می کند، سپس می میراند، بار دیگر در روز قیامت که در آن
تردیدی نیست گردآوری می کند؛ ولی بیشتر مردم نمی دانند!»
- ۲۷ - مالکیت و حاکمیت آسمان ها و زمین برای خداست؛ و آن روز که قیامت برپا شود اهل
باطل زیان می بینند!
- ۲۸ - در آن روز هر امتی را می بینی (که از شدت ترس و وحشت) بر زانو نشسته؛ هر امتی به
سوی کتابش خوانده می شود، و (به آنها می گویند): امروز جزای آنچه را انجام

می دادید به شما می دهند!

۲۹ - این کتاب ماست که به حق با شما سخن می گوید (و اعمال شما را بازگو می کند)؛ ما آنچه را انجام می دادید می نوشتیم!

۳۰ - اما کسانی که ایمان آوردند و اعمال صالح انجام دادند، پروردگارشان آنها را در رحمت خود وارد می کند؛ این همان پیروزی بزرگ است!

۳۱ - اما کسانی که کافر شدند (به آنها گفته می شود): مگر آیات من بر شما خوانده نمی شد و شما استکبار کردید و قوم مجرمی بودید؟!

تفسیر:

در آن دادگاه عدل، همه به زانو درمی آیند!

این آیات در حقیقت پاسخ دیگری است به سخن دهریین که منکر مبدأ و معاد بودند، و در آیات قبل به گفتار آنها اشاره شد.

نخست می فرماید: «بگو! خداوند شما را زنده می کند، سپس می میراند بار دیگر حیات می بخشد، و برای حساب در روز قیامت، روزی که در آن شک و تردیدی نیست، جمع آوری می کند» (قُلِ اللَّهُ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يَجْمَعُكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ).

آنها، نه خدا را قبول داشتند، و نه روز جزا را، و محتوای این آیه، در حقیقت استدلال برای هر دو قسمت است، چرا که روی مسأله حیات نخستین تکیه شده، و به تعبیر دیگر: آنها اصل وجود حیات نخستین و پیدایش موجودات زنده را موجودات بی جان را، نمی توانستند انکار کنند، و این از یکسو، دلیلی است برای وجود عقل و علم کل، - مگر ممکن است حیات و زندگی با آن نظم شگرف، و اسرار پیچیده، و چهره های گوناگون، که عقل همه دانشمندان در آن

مات و مبهوت مانده، بدون وجود خداوند قادر و عالم حاصل شود؟. و به همین دلیل در آیات مختلف قرآن روی مسأله حیات، به عنوان یکی از آیات توحید، تکیه شده است.

از سوی دیگر، کسی که قادر بر حیات نخستین است، چگونه قادر بر اعاده آن نیست. اما تعبیر به «لَارِئِبَ فِیْهِ» (هیچ شکی در آن نیست) در مورد قیامت، که از وقوع آن خبر می دهد نه از امکانش، ممکن است اشاره ای به قانون عدالت پروردگار باشد، چرا که به طور قطع، در این جهان همه حق داران، به حق خود نمی رسند، و همه متجاوزان و ستمگران، کیفر خود را نمی بینند، و اگر دادگاه عدل قیامت نباشد، عدالت پروردگار مفهومی نخواهد داشت. و از آنجا که بسیاری از مردم، در این دلائل تأمل و دقت نمی کنند، در پایان آیه می افزاید: «وَلِیْ اَکْثَرِ الْمَرْءِ لَیْغَلْمُوْنَ».

یکی از نام های قیامت که در آیه فوق از آن یاد شده «یوم الجمع» است؛ چرا که تمام خلق اولین و آخرین، و تمام قشرها و اصناف انسان ها، همه، در آن روز یکجا جمع می شوند (این تعبیر در چند آیه دیگر قرآن نیز آمده است، از جمله «شوری» - ۷ و «تغابن» - ۹).

آیه بعد، دلیل دیگری بر مسأله معاد است که شبهه آن را در آیات دیگر قرآن خوانده ایم، می فرماید: «مَالِکِیْتِ وَّ حَاکِمِیْتِ اَسْمَانِهَا وَ زَمِیْنِ اَزْ اَنْ خَدَا اَسْت» (وَلِلّٰهِ مُلْکُ السَّمَاوَاتِ وَ الْاَرْضِ).

او که مالک و حاکم بر تمام پهنه عالم هستی است، مسلماً قدرت بر احیای مردگان را دارد، و چنین کاری، در برابر قدرت او هرگز مشکل نیست.

او این جهان را مزرعه ای برای قیامت، و تجارتخانه پرسودی برای عالم پس از مرگ قرار داده است، لذا در پایان آیه می افزاید: «آن روز که قیامت برپا می شود، اهل باطل زیان می بینند» (وَ يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُومِئِدُ يَخْسَرُ الْمُبْطِلُونَ).

چرا که سرمای عمر را از کف داده، و تجارتی نکرده، و «جز حسرت و اندوه متاعی نخریدند». حیات و عقل و هوش و مواهب زندگی، سرمایه های انسان در این بازار تجارت است، باطل گرایان آنها را با متاع زودگذری که نسبت به آن هیچ ارزشمند نیست، مبادله می کنند، و روز رستاخیز که تنها قلب سلیم و ایمان و عمل صالح، به کار می آید، زیانکار بودن خود را با چشم مشاهده می کنند.

«يَخْسَرُ» از ماده «خسران» به معنی از دست دادن سرمایه است، و به گفته «راغب» در «مفردات»، گاه به خود انسان نسبت داده می شود، و می گویند: خَسِرَ فُلَانٌ: «فلان کس زیان کرد»، و گاه به تجارت او نسبت می دهند، و می گویند: خَسِرَتْ تِجَارَتُهُ: «تجارتش زیان کرد»، گر چه ابناء دنیا این تعبیر را تنها در مورد مال و مقام و مواهب مادی به کار می برند، ولی مهم تر از خسران مادی، از دست دادن سرمایه عقل و ایمان و ثواب است.

«مُبْطِلٌ» از ماده «ابطال»، در لغت، معانی مختلفی دارد، باطل کردن چیزی، دروغ گفتن، شوخی و استهزاء نمودن، و امر باطلی را مطرح کردن، تمام این معانی، در مورد آیه فوق قابل قبول است.

آنها که حق را باطل کرده اند، و آنها که مرام و عقیده باطل را رواج داده اند، و آنها که در برابر پیامبران الهی دروغ گفته اند، و سخنان آنها را به باد استهزاء گرفته اند، زیان و خسران خود را در آن روز خواهند دید.

آیه بعد، صحنه قیامت را به طرز بسیار گویائی ترسیم می کند، می گوید: «در آن روز هر امتی را می بینی که بر سر زانو نشسته است» (وَتَرَى كُلَّ أُمَّةٍ جَائِيَةً). از بعضی تعبیرات که در کلمات مفسران بزرگ آمده، چنین استفاده می شود که در گذشته ارباب دعوا، در محضر قضات، به این صورت می نشستند، تا از دیگران مشخص شوند، در قیامت نیز همه در آن دادگاه بزرگ بر سر زانو می نشینند، تا محاکمه آنها صورت پذیرد. و نیز ممکن است، این تعبیر نشانه آمادگی آنها برای پذیرش هر فرمان و حکم باشد؛ چرا که افراد در حالت آماده باش بر سر زانو می نشینند. و یا این که اشاره به ضعف و ناتوانی و هراس و وحشتی است که آنها را فرا می گیرد (جمع همه این معانی در مفهوم آیه نیز ممکن است).

«جائیه» معانی دیگری نیز دارد، از جمله «جمعیت انبوه و متراکم» یا «گروه گروه» و می تواند اشاره به تراکم انسان ها، در دادگاه عدل الهی، و یا نشستن هر امت و گروه به صورت جداگانه باشد، ولی معنی اول مشهورتر و مناسب تر است.

سپس دومین صحنه، از صحنه های قیامت را به این صورت، بیان می کند که: «هر امتی به سوی کتابش، خوانده می شود و به آنها می گویند: امروز، جزای آنچه را انجام می دادید، به شما می دهند» (كُلُّ أُمَّةٍ تُدْعَى إِلَى كِتَابِهَا الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ).

این کتاب، همان نامه اعمالی است که تمام نیکی ها و بدی ها، زشتی ها و زیبائی های گفتار و کردار انسان ها، در آن ثبت است، و به گفته قرآن: لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا: «هیچ عمل کوچک و بزرگی را فرو نگذاشته، مگر این که آن را به شمار آورده است» (۱).

تعبیر «كُلُّ أُمَّةٍ تُدْعَى إِلَى كِتَابِهَا» نشان می دهد که علاوه بر نامه اعمالی که برای هر انسانی جداگانه موجود است هر امتی نیز نامه اعمالی متعلق به جمع و گروه خود دارد، این معنی، با توجه به این که انسان دارای دو نوع اعمال است «اعمال فردی» و «اعمال جمعی و گروهی» مطلب عجیبی به نظر نمی رسد، و وجود دو گونه نامه اعمال، از این نظر کاملاً طبیعی است. (۱)

تعبیر «تُدْعَى» نشان می دهد، از آنها دعوت می شود که بیانیه و نامه اعمال خود را بخوانند، این شبیه همان مطلبی است که در آیه ۱۴ سوره «اسراء» آمده است: اقْرَأْ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَذَابُكَ حَسْبًا: «(به او می گوئیم) کتابت را بخوان، کافی است که امروز، خود حسابگر خویش باشی!»

بار دیگر از سوی خداوند، به آنها خطاب می شود و به عنوان تأکید می گوید: «این کتاب ما است، که به حق با شما سخن می گوید، و اعمال شما را بازگو می کند!» (هذا كِتَابُنَا يَنْطِقُ عَالَمُكُم بِالْحَقِّ).

آن روز که شما هر چه می خواستید، انجام می دادید، هرگز باور نمی کردید که اعمالتان در جائی ثبت شود، ولی «ما دستور داده بودیم که تمام اعمالی را که انجام می دادید بنویسند» (إِنَّا كُنَّا نَسْتَنْسِخُ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ).

«نَسْتَنْسِخُ» و «استنساخ» در اصل از «نسخ» گرفته شده، که به معنی زائل کردن چیزی به وسیله چیز دیگری است، مثلاً گفته می شود: «نَسَخَتِ الشَّمْسُ الظِّلَّ» (خورشید سایه را از میان برد). سپس در مورد نوشتن کتابی از روی کتاب دیگر، به کار رفته است بی آنکه

۱ - بعضی از مفسران احتمال داده اند: منظور از «کتاب» در آیه فوق «کتاب آسمانی» است که بر آن امت نازل شده، ولی ظاهراً آیه، مخصوصاً با توجه به آیه بعد، همان نامه اعمال است و اکثر مفسران نیز بر همین عقیده هستند.

کتاب اول نابود شود.

در اینجا این سؤال پیش می‌آید که: اگر خدا فرمان داده است اعمال آدمی را «استنساخ» کنند باید قبل از آن کتابی باشد که از روی آن کتاب، نامه اعمال نوشته شود، لذا بعضی معتقدند: نامه اعمال همه انسان‌ها، قبلاً در «لوح محفوظ» نوشته شده است، و فرشتگان حافظ اعمال آدمی، آن را از روی «لوح محفوظ» استنساخ می‌کنند.

اما، این معنی چندان متناسب با آیه مورد بحث، نیست، آنچه مناسب است یکی از دو معنی است: یا «استنساخ» در اینجا به معنی اصل کتابت است (چنان که بعضی از مفسران گفته‌اند) و یا خود اعمال آدمی همچون کتابی است تکوینی، که فرشتگان حافظان اعمال، از روی آن نسخه برداری، و عکس برداری می‌کنند، لذا در آیات دیگر قرآن، نیز به جای این تعبیر، تعبیر «کتابت» آمده، در آیه ۱۲ سوره «یس» می‌خوانیم: **إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتَىٰ وَنَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَآثَارَهُمْ**. «به یقین ما مردگان را زنده می‌کنیم و آنچه را از پیش فرستاده‌اند و تمام آثار آنها را می‌نویسیم». (۱)

در باره انواع کتاب‌های ثبت اعمال، (نامه اعمال شخصی، نامه اعمال امت‌ها، کتاب جامع و عمومی همه انسان‌ها) در ذیل آیه ۱۲ سوره «یس» بحث بیشتری آمده است. (۲)

۱ - در روایتی از امیر مؤمنان علی (علیه السلام) آمده است: **إِنَّ لِلَّهِ مَلَائِكَةً يَنْزِلُونَ فِي كُلِّ يَوْمٍ يَكْتُبُونَ فِيهِ أَعْمَالَ بَنِي آدَمَ**. «خداوند فرشتگانی دارد که همه روز از آسمان نازل می‌شوند و اعمال بنی آدم را می‌نویسند» «شیخ طوسی» در «تبیان» در ذیل آیه مورد بحث، بعد از نقل روایت فوق، می‌فرماید: «منظور از «تستسخ» این است که: به فرشتگان حافظ اعمال دستور می‌دهیم، اعمالی را که موجب استحقاق ثواب یا عقاب است از این گروه بگیرند و ثبت کنند و بقیه را ملغی سازند، چون گروه اول همه اعمال را می‌نویسند» (تبیان، جلد ۹، صفحه ۲۶۰).

۲ - جلد ۱۸، صفحه ۳۳۳.

در آیه بعد، مرحله نهائی دادرسی قیامت را بیان می کند، آنجا که هر گروهی به نتیجه اعمال خود می رسند، می فرماید: «اما کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند، پروردگارشان آنها را در رحمت خود وارد می کند» (فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَيُدْخِلُهُمْ رَبُّهُمْ فِي رَحْمَتِهِ).

ذکر «فاء تفریع» در اینجا دلیل بر این است که نتیجه نگاهداری حساب اعمال، و آن دادگاه عدل الهی، همین است که مؤمنان در رحمت الهی وارد می شوند.

طبق این آیه، ایمان به تنهایی کافی نیست که از این موهبت عظیم برخوردار شوند، بلکه عمل صالح نیز شرط آن است.

تعبیر به «رَبُّهُمْ» (پروردگارشان) که از لطف مخصوص خداوند حکایت می کند، با تعبیر به «رحمت» به جای «بهشت» تکمیل می شود.

و با جمله پایان آیه که می فرماید: «این پیروزی آشکار است» (ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْمُبِينُ) به اوج کمال می رسد.

«رحمت الهی»، مفهوم وسیعی دارد که دنیا و آخرت را در برمی گیرد، و در آیات قرآن، بر معانی زیادی اطلاق شده است: گاه بر مسأله هدایت، گاه نجات از چنگال دشمن، گاه باران پر برکت، گاه به نعمت های دیگری همچون نعمت نور و ظلمت، و در موارد بسیاری نیز به بهشت و مواهب خدا، در قیامت.

جمله «ذَلِكَ الْفَوْزُ الْمُبِينُ» یک بار دیگر در سوره «انعام» آیه ۱۶ تکرار شده، منتها در آنجا «فوز مبین» (پیروزی آشکار) در مورد کسانی است که از عذاب الهی رهائی می یابند، می فرماید: «مَنْ يُصْرِفْ عَنْهُ يَوْمَئِذٍ فَقَدْ رَحِمَهُ وَ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْمُبِينُ»، اما در اینجا درباره کسانی است که در بهشت و رحمت الهی وارد می شوند، و در واقع هر دو پیروزی بزرگ است: نجات از عذاب، و دخول

در کانون رحمت حق.

در اینجا ممکن است این سؤال پیش آید که آیا مؤمنانی که فاقد عمل صالح هستند وارد بهشت نمی شوند؟!

پاسخ این است که: وارد می شوند اما بعد از آنکه مجازات خود را در دوزخ یا در برزخ، ببینند و پاک شوند، تنها کسانی بعد از حسابرسی مستقیماً به این کانون رحمت راه می یابند، که علاوه بر ایمان، سرمایه عمل صالح نیز داشته باشند.

واژه «فوز» به طوری که «راغب» در «مفردات» می گوید، به معنی «پیروزی توأم با سلامت» است، و در ۱۹ مورد از آیات قرآن، به کار رفته، گاه توصیف به «مبین» شده، و گاه توصیف به «کبیر»، اما در غالب آیات توصیف به «عظیم» گشته و معمولاً در مورد بهشت است، ولی بعضاً در مورد توفیق اطاعت پروردگار و آمرزش گناهان و مانند آن نیز، استعمال شده است.

در آیه بعد، سرنوشت گروه دیگری را که نقطه مقابل این گروهند یادآور شده، می فرماید: «اما کسانی که کافر شدند به آنها گفته می شود: مگر آیات من بر شما خوانده نمی شد و شما استکبار می کردید و تسلیم حق نمی شدید؟ و قومی مجرم و گناهکار بودید؟» (وَ أَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا أَفَلَمْ تَكُنْ آيَاتِي تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ فَاسْتَكْبَرْتُمْ وَ كُنْتُمْ قَوْمًا مُّجْرِمِينَ).

قابل توجه این که: در این آیه تنها سخن از «کفر» است، و اما اعمال سوء به عنوان یک عامل دخول در عذاب الهی ذکر نشده، این به خاطر آن است که «کفر» به تنهایی موجب عذاب است، و یا این که تعبیر به «مُجْرِمِينَ» در ذیل آیه، برای بیان این معنی کافی است.

نکته دیگر این که: در اینجا سخنی از مجازات دوزخ به میان نیامده، اما سخن از توبیخ و سرزنش پروردگار است که بزرگ ترین مجازات محسوب می شود، و دوزخ در برابر آن از اهمیت کمتری برخوردار است.

این نکته نیز قابل توجه است که: از این آیه استفاده می شود: بدون بعثت پیامبران و ارسال رسل و نزول آیات الهی (و به اصطلاح تأکید احکام عقل با احکام شرع) مجازاتی از سوی خداوند رحمان انجام نخواهد شد، و این نهایت لطف و مرحمت او است.

آخرین نکته این که: مشکل بزرگ این گروه از یک سو مسأله «استکبار» در برابر آیات الهی است، و از سوی دیگر «تداوم جرم و گناه» است که از جمله «كُنْتُمْ قَوْمًا مُّجْرِمِينَ» استفاده می شود.

- ۳۲ وَ إِذَا قِيلَ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَ السَّاعَةُ لَا رَيْبَ فِيهَا قُلْتُمْ مَا نَدْرِي مَا السَّاعَةُ إِنْ نَظُنُّ إِلَّا ظَنًّا وَ مَا نَحْنُ بِمُستَيِقِّينَ
- ۳۳ وَ بَدَأَ لَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا عَمِلُوا وَ حَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ
- ۳۴ وَ قِيلَ الْيَوْمَ نَنسَاكُمْ كَمَا نَسِيتُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا وَ مَاوَاكُمُ النَّارُ وَ مَا لَكُمْ مِنْ نَاصِرِينَ
- ۳۵ ذَلِكُمْ بِأَنَّكُمْ اتَّخَذْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ هُزُوءًا وَ غَرَّكُمْ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا فَالْيَوْمَ لَا يُخْرِجُونَ مِنْهَا وَ لَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ
- ۳۶ فَلِلَّهِ الْحَمْدُ رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَ رَبِّ الْأَرْضِ رَبِّ الْعَالَمِينَ
- ۳۷ وَ لَهُ الْكِبَرِيَاءُ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ

ترجمه:

- ۳۲ - و هنگامی که گفته می شد: «وعدۀ خداوند حق است، و در قیامت هیچ شکی نیست»، شما می گفتید: «ما نمی دانیم قیامت چیست؟ ما تنها گمانی در این باره داریم، و به هیچ وجه یقین نداریم!»
- ۳۳ - و بدی های اعمالشان برای آنان آشکار می شود، و آنچه را استهزاء می کردند آنها را فرا می گیرد!
- ۳۴ - و گفته می شود: «امروز شما را فراموش می کنیم همان گونه که شما دیدار امروزتان را فراموش کردید؛ و جایگاه شما دوزخ است، و هیچ یآوری ندارید!
- ۳۵ - این به خاطر آن است که شما آیات خدا را به مسخره گرفتید و زندگی دنیا شما

را فریب داد! امروز نه آنان را از دوزخ بیرون می آورند، و نه هیچ گونه عذری از آنها پذیرفته می شود!

۳۶ - پس حمد و ستایش مخصوص خداست، پروردگار آسمان ها و پروردگار زمین، و پروردگار همه جهانیان!

۳۷ - و برای اوست کبریا و عظمت در آسمان ها و زمین، و اوست عزیز و حکیم!

تفسیر:

آن روز که اعمال سوء انسان آشکار می شود.

نخستین آیه مورد بحث، در حقیقت توضیحی است برای آنچه در آخرین آیات گذشته به صورت اجمال بیان شده بود، توضیحی است بر مسأله استکبار کافران، در برابر آیات الهی و دعوت انبیا، می فرماید: «هنگامی که گفته می شد وعده الهی حق است و در قیامت هیچ شکی نیست شما می گفتید: ما نمی دانیم قیامت چیست؟ ما تنها گمانی در این باره داریم و به هیچ وجه یقین نداریم» (وَ إِذَا قِيلَ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَالسَّاعَةُ لَا رَيْبَ فِيهَا قُلْتُمْ مَا نَدْرِي مَا السَّاعَةُ إِنَّ نَظْنَ إِلَّا ظَنًّا وَمَا نَحْنُ بِمُصْبِقِينَ).

تعبیر ما نَدْرِي مَا السَّاعَةُ: «نمی دانیم قیامت چیست»؟ در حالی که مفهوم قیامت برای آنها پیچیده نبود، و اگر شکی داشتند تنها نسبت به وجود آن بود، نشان می دهد که آنها در مقام استکبار و بی اعتنائی بودند، و اگر روح حق طلبی می داشتند، هم ماهیت روز قیامت امر روشنی بود هم دلیل بر وجود آن.

و از اینجا پاسخ این سؤال که: «اگر آنها به راستی در شک و تردید بودند، مسئولیت و گناهی ندارند»؟، روشن می شود؛ چرا که این شک و تردید، نه به خاطر عدم وضوح حق بود، بلکه از مسأله کبر و غرور و لجاجت و عناد ناشی

می شد.

این احتمال نیز وجود دارد که، هدفشان از ضد و نقیض گوئی ها سخریه و استهزاء بوده است.

آیه بعد، سخن از مجازات و کیفر آنها می گوید، کیفری که شباهت با مجازات های قراردادی دنیای ما ندارد، می فرماید: «در آنجا سیئات اعمالشان برای آنها آشکار می شود» (وَبَدَا لَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا عَمِلُوا).

زشتی ها و بدی ها تجسم می یابند، جان می گیرند، و در برابر آنها آشکار می شوند، و همدم و همنشین آنها هستند، و دائماً آزارشان می دهند!

«و سرانجام آنچه را استهزاء می کردند بر آنها واقع می شود» (وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤْنَ). (۱)

و از همه دردناک تر این که: از سوی خداوند رحمان و رحیم، به آنها خطاب می گردد: «و گفته می شود: امروز شما را فراموش می کنیم همان گونه که شما دیدار امروز را به فراموشی سپردید!» (وَقِيلَ الْيَوْمَ نَنْسَاكُمْ كَمَا نَسِيتُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا).

این تعبیری است که به صورت های مختلف در قرآن مجید کراراً آمده است: در آیه ۵۱ «اعراف» می خوانیم: فَالْيَوْمَ نَنْسَاهُمْ كَمَا نَسُوا لِقَاءَ يَوْمِهِمْ هَذَا: «امروز ما آنها را فراموش می کنیم، همان گونه که لقای چنین روزی را فراموش کردند».

و در آیه ۱۴ «الم سجده» نیز همین معنی به شکل دیگری آمده است.

۱ - «حاق» از ماده «حوق» در اصل به معنی «وارد شدن و نازل شدن و اصابت کردن و احاطه نمودن» است، بعضی گفته اند: اصل آن «حق» (به معنی تحقق یافتن) بوده است که «قاف» اول تبدیل به «واو» و سپس به «الف» شده است!

بدون شک، فراموشی برای ذات پاک خداوند، که علمش محیط به تمام عالم هستی است، مفهومی ندارد، این کنایه لطیفی است از بی اعتنائی و نادیده گرفتن یک انسان مجرم و گنهکار، حتی در تعبیرات روزمره ما نیز دیده می شود، می گوئیم: فلان دوست بی وفا را برای همیشه فراموش کن، یعنی همچون یک انسان فراموش شده با او رفتار نما، مهر و محبت و دیدار و دلجوئی و احوالپرسی را درباره او ترک کن! و هرگز به سراغ او مرو!

این تعبیر، ضمناً تأکید دیگری است بر مسأله «تجسم اعمال» و «تناسب مجازات و جرم»؛ چرا که نسیان قیامت سبب می شود خدا آنها را در قیامت به فراموشی بسپارد، و چه دردناک و جانکاه است این مصیبت بزرگ که خداوند رحیم و مهربان کسی را به فراموشی بسپارد، و از تمام الطافش محروم کند.

مفسران، در اینجا تفسیرهای مختلفی برای این «نسیان» ذکر کرده اند که تقریباً روح همه آنها همان معنی جامع فوق است لذا نیازی به تکرار آنها نمی بینیم.

ضمناً منظور از فراموش کردن، لقای روز قیامت، فراموش کردن لقای کلیه مسائل و حوادثی است که در آن روز تحقق می یابد، اعم از حساب و کتاب و غیر آن، که همواره منکر آن بودند، این احتمال نیز وجود دارد که: «منظور فراموش کردن لقای خداوند در آن روز است»؛ چرا که روز قیامت به عنوان «یوم لقاء الله» در قرآن مجید معرفی شده، که منظور از آن شهود باطنی است.

در دنباله آیه می افزاید: به آنها گفته می شود: «جایگاه شما دوزخ است!» (وَمَا أَوَّلُكُمْ النَّارُ). و اگر گمان می کنید کسی به یاری شما می شتابد، قاطعانه به شما می گوئیم: «هیچ یار و یآوری برای شما نیست» (وَمَا لَكُمْ مِنْ نَاصِرٍ).

اما چرا و به چه دلیل، شما گرفتار چنین سرنوشتی شدید؟ «این به خاطر آن است که، آیات خدا را به سخریه گرفتید، و زندگی دنیا شما را مغرور کرد» (ذَلِكُمْ بِأَنَّكُمْ اتَّخَذْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ هُزُوءًا وَغَرَّتْكُمْ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا).

اصولاً، این دو از یکدیگر جدا نیست: «غرور» و «استهزاء»، افراد مغرور و خود برترین که دیگران را با چشم حقارت نگاه می کنند، غالباً آنها را به باد استهزا و سخریه می گیرند، سرچشمه اصلی غرور، نیز متاع زندگی دنیا و قدرت و ثروت و پیروزی های گذرا و موقت آن است که افراد «کم ظرفیت» را چنان غافل می سازد که برای دعوت فرستادگان الهی، کمترین ارزشی قائل نمی شوند، و حتی زحمت مطالعه دعوت آنها را به خود نمی دهند.

و در پایان آیه، بار دیگر آنچه را که در آیه قبل آمده بود، به تعبیر دیگری تکرار و تأکید کرده، می گوید: «امروز آنها از آتش دوزخ خارج نمی شوند، و هیچ گونه عذری از آنها پذیرفته نیست» (فَالْيَوْمَ لَا يُخْرَجُونَ مِنْهَا وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ). (۱)

در آنجا سخن از مأوی و جایگاه ثابت آنها بود و در اینجا سخن از عدم خروج آنها از دوزخ است، در آنجا می فرمود: یاوری ندارند، و در اینجا می گوید: عذری از آنها پذیرفته نمی شود، و در نتیجه راه نجاتی برای آنها نیست.

در پایان این سوره، برای تکمیل بحث توحید و معاد، که بیشترین مباحث این سوره را در برمی گرفت، ضمن دو آیه، وحدت ربوبیت و عظمت خداوند و قدرت و حکمت او را بیان می کند، و پنج وصف از صفات خدا را در این قسمت

۱ - در مورد معنی «يُسْتَعْتَبُونَ» و ریشه اصلی آن ذیل آیه ۵۷ سوره «روم» (جلد ۱۶، صفحه ۴۸۶) توضیح لازم را داده ایم.

منعکس می سازد.

نخست می گوید: «پس تمام حمد و ستایش مخصوص خدا است» (فَلِلَّهِ الْحَمْدُ). چرا که او «پروردگار همه آسمان ها، و پروردگار زمین، و پروردگار همه جهانیان است» (رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَرَبُّ الْأَرْضِ رَبُّ الْعَالَمِينَ).

«رب» به معنی «مالک و مدبر، و حاکم و مصلح» است، بنابراین هر خیر و برکتی است از ناحیه ذات پاک او است و به همین دلیل، تمام ستایش ها به او باز می گردد، حتی ستایش گل، و صفای چمن، و صفای نسیم، و زیبایی ستارگان، ستایش او است که همه از ذات پاکش سرچشمه می گیرد و با لطف و عنایتش پرورش می یابد.

جالب این که یک بار می گوید: پروردگار آسمان ها، بار دیگر پروردگار زمین، و سرانجام پروردگار همه جهان هستی و جهانیان، تا اعتقاد به ارباب انواع و خدایان مختلفی را که برای موجودات گوناگون قائل بودند، درهم بکوبد، و همه را به سوی توحید ربوبی دعوت کند.

بعد از بیان توصیف ذات پاک او به مقام «حمد» و «ربوبیت» در سومین توصیف می افزاید: «و برای او است کبریا و عظمت و علو و رفعت در آسمان ها و زمین» (وَلَهُ الْكِبْرِيَاءُ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ).

چرا که آثار عظمتش در پهنه آسمان و سراسر زمین و تمام جهان آشکار است. در آیه قبل، سخن از مقام «ربوبیت» یعنی مالکیت و تدبیر او، در عالم هستی بود، و در اینجا سخن از عظمت او است که هر قدر در آفرینش آسمان و زمین

دقت کنیم به این حقیقت آشناتر خواهیم شد.

و بالاخره در چهارمین و پنجمین توصیف، می گوید: «او قادر شکست ناپذیر و حکیم علی الاطلاق است» (وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ).

و بدین گونه، مجموعه «علم و قدرت و عظمت و ربوبیت و محمودیت» که مجموعه ای از مهمترین صفات و اسماء حسناى او است تکمیل می گردد.

و گوئی اشاره به این می کند: لَهُ الْحَمْدُ فَاحْمَدُوهُ، وَهُوَ الرَّبُّ فَاشْكُرُوا لَهُ، وَلَهُ الْكِبْرِيَاءُ فَكَبِّرُوهُ، وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ فَاطِيعُوهُ: «حمد از آن او است پس حمدش را به جا آورید، و پروردگار او است پس شکرش کنید، و عظمت برای او است، پس او را تکبیر گوئید، و او عزیز و حکیم است پس تنها او را اطاعت کنید».

به این ترتیب، سوره «جاثیه» که با توصیف خداوند به «عزیز و حکیم» آغاز شده، با همین اوصاف پایان می یابد، و سراسر محتوای آن نیز گواه بر عزت و حکمت بی پایان او است.

پروردگارا! به کبریا و عظمتت سوگند، و به مقام ربوبیت و عزت و حکمتت سوگند، که ما را در طریق اطاعت فرمانت ثابت قدم بدار!
 خداوند! هر گونه حمد و ستایش از آن تو است و هر موفقیتی نصیب ماست آن هم از برکت الطاف بیکران تو است، این نعمت ها را بر ما مستدام دار، و افزون فرما!
 بارالها! ما همه غرق احسان توئیم، توفیق ادای شکرت را مرحمت کن!

أَمِينَ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ

پایان سوره جاثیه

۱۴ / شعبان المکرم / ۱۴۰۵

۱۳۶۴ / ۲ / ۱۵

آغاز جزء بیست و ششم

سوره احقاف

این سوره، در «مکه» نازل شده و دارای ۳۵ آیه است

تاریخ شروع

۱۴ / شعبان المکرم / ۱۴۰۵

۱۳۶۴ / ۲ / ۱۵

محتوای سوره احقاف

این سوره از سوره های مکی است (هر چند جمعی از مفسران نزول بعضی از آیات آن را در «مدینه» تأیید کرده اند که در شرح آن آیات، بحث خواهیم کرد) و به حکم شرائط زمان و مکان نزولش، که زمان مبارزه با شرک، و دعوت به توحید و معاد و مسائل زیربنائی اسلام بوده، در همین محورها سخن می گوید، و در یک جمع بندی فشرده، می توان گفت: این سوره اهداف زیر را تعقیب می کند:

- ۱ - بیان عظمت قرآن.
- ۲ - مبارزه قاطع بر ضد هر گونه شرک و بت پرستی.
- ۳ - توجیه مردم در مسأله معاد و دادگاه عدل پروردگار.
- ۴ - ضمناً به عنوان هشدار به مشرکان و مجرمان، گوشه ای از داستان قوم «عاد» را که ساکن سرزمین «احقاف» بودند، بیان می دارد (نام سوره نیز از همین جا گرفته شده است).
- ۵ - اشاره به گسترش و عمومیت دعوت پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) تا آنجا که غیر از انسان ها طایفه جن را نیز شامل می شود.
- ۶ - تشویق مؤمنان و انذار کافران و ایجاد مبادی خوف و رجاء.
- ۷ - دعوت پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) به صبر و استقامت هر چه بیشتر و اقتداء به سیره انبیای بزرگ پیشین.

فضیلت تلاوت این سوره

در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله) در فضیلت این سوره آمده است: وَ مَنْ قَرَأَ سُورَةَ الْاِحْقَافِ أُعْطِيَ مِنَ الْاَجْرِ بَعْدَ كُلِّ رَمَلٍ فِي الدُّنْيَا عَشْرُ حَسَنَاتٍ، وَ مُجِيَ عَنْهُ عَشْرُ سَيِّئَاتٍ، وَ رُفِعَ لَهُ عَشْرُ دَرَجَاتٍ: «هر کس سوره «احقاف» را بخواند، به ازاء هر دانه شن که در این دنیا است ده حسنه به او داده می شود، و ده سیئه محو می گردد، و ده درجه بر درجات او افزوده می شود».(۱)

از آنجا که «احقاف» جمع «حَقَفَ» (بر وزن رزق) به معنی شن های روان است که بر اثر وزش باد، در بیابان ها به صورت مستطیل و کج و معوج روی هم انباشته می شود، و سرزمین قوم «عاد» را از این جهت «احقاف» می گفتند، که ریگستانی به این صورت بود، تعبیر حدیث فوق ناظر به همین معنی است.

بدیهی است این گونه حسنات و درجات تنها به خاطر تلاوت الفاظ نیست، بلکه، تلاوتی است سازنده و بیدارگر، در مسیر ایمان و تقوی، و محتوای سوره «احقاف» به راستی چنین اثری را دارد. - اگر انسان طالب حقیقت و آماده عمل باشد - .

در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) آمده است: مَنْ قَرَأَ كُلَّ لَيْلَةٍ أَوْ كُلَّ جُمُعَةٍ سُورَةَ الْاِحْقَافِ لَمْ يُصِْبْهُ اللَّهُ بِرَوْعَةٍ فِي الدُّنْيَا، وَ أَمَنَهُ مِنَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ: هر کس سوره «احقاف» را هر شب، یا هر جمعه، بخواند، خداوند وحشت دنیا را از او برمی دارد، و او را از وحشتش در روز قیامت در امان می دارد».(۲)

۱ - تفسیر «مجمع البیان»، آغاز سوره «احقاف».

۲ - تفسیر «مجمع البیان» و «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۷، آغاز سوره «احقاف».

- ۱ حم
 ۲ تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ
 ۳ مَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُّسَمًّى وَالَّذِينَ كَفَرُوا عَمَّا أُنذِرُوا مُّعْرِضُونَ

ترجمه:

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر

۱ - حم.

۲ - این کتاب از سوی خداوند عزیز و حکیم نازل شده است!

۳ - ما آسمان ها و زمین و آنچه را در میان این دو است جز به حق و برای سرآمد معینی نیافریدیم؛ اما کافران از آنچه انذار می شوند روی گردانند.

تفسیر:

آفرینش این جهان بر اساس حق است

این سوره، آخرین سوره از سوره های هفتگانه «حم» است که مجموعاً «حوامیم» نام دارد.

در تفسیر «حروف مقطعه» عموماً، و «حم» خصوصاً، مطالب زیادی در آغاز سوره های «بقره» و

«آل عمران» و «اعراف» و سوره های گذشته «حم» داشتیم

که نیازی به تکرار ندارد.

همین قدر می گوئیم: این آیات تکان دهنده و حرکت آفرین و پرمحتوای قرآن، از حروف ساده الفبا، از حا و میم، و مانند آن، ترکیب یافته، و در عظمت خداوند همین بس، که چنان ترکیب عظیمی را از چنین مفردات ساده ای به وجود آورده، که اگر تا دامنه قیامت در اسرار آن اندیشه کنند، باز هم مطالب ناگفته بسیار دارد.

و شاید به همین جهت، بلافاصله می افزاید: «این کتاب از سوی خداوند عزیز و حکیم (قادر و توانا) نازل شده است» (تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ). این همان تعبیری است که در آغاز سه سوره از سوره های «حم» آمده است (زمر، جاثیه و احقاف).

مسلم است قدرتی شکست ناپذیر، و حکمتی بی کران لازم است تا چنین کتابی را نازل کند.

سپس از کتاب «تدوین» به کتاب «تکوین» پرداخته، و از عظمت و حقانیت آسمان ها و زمین سخن می گوید، می فرماید: «ما آسمان ها و زمین و آنچه را میان این دو است، جز به حق نیافریدیم» (مَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ). نه در کتاب آسمانیش کلمه ای بر خلاف حق است، و نه در مجموعه عالم خلقتش چیزی ناموزون و مخالف حق یافت می شود، همه موزون، همه سنجیده، و همه همراه و توأم با حق است.

اما این آفرینش، همان گونه که سرآغازی داشته، سرانجامی نیز دارد، و لذا در دنبال آیه می افزاید: «ما برای آن سرآمد معینی قرار دادیم» (وَ أَجَلٌ مُّسَمًّى).

که با فرارسیدن آن، دنیا فانی می شود، و چون این جهان توأم با حق و دارای هدف است، طبعاً باید به دنبال آن جهانی دیگر که نتایج اعمال در آن بررسی می شود وجود داشته باشد، بنابراین حقانیت این جهان خود دلیل بر وجود معاد است، و گر نه پوچ و بیهوده بود و توأم با ظلم و ستم فراوان.

اما با این که قرآن حق است، و آفرینش جهان نیز حق، «کافران لجوج از آنچه انذار شده اند، روی گردان هستند» (وَ الَّذِينَ كَفَرُوا عَمَّا أَنْذَرُوا مُعْرِضُونَ).

از یک سو، آیات قرآن پی در پی آنها را انذار و بیم می دهد که دادگاه بزرگی در پیش دارید، و از سوی دیگر، جهان آفرینش با نظامات خاص خود نیز هشدار می دهد که حسابی در کار است، اما این غافلان بی خبر نه به این توجهی می کنند، و نه به آن.

تعبیر به «مُعْرِضُونَ» از ماده «اعراض»، اشاره به این است که اگر با آیات تکوین و تدوین روبرو و مواجه شوند، حقایق را درک می کنند، اما آنها صورت خود را برمی گردانند، و از حق گریزانند، مبدا در روند تقلید و تخیلات و هوی و هوس آنها دگرگونی ایجاد کند.

- ۴ قُلْ أَرَأَيْتُمْ مَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ أَرُونِي مَاذَا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ أَمْ لَهُمْ شِرْكٌ فِي السَّمَاوَاتِ اتَّخَذُوا مِنْ قَبْلِ هَذَا أَوْثَارَةً مِنْ عِلْمٍ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ
- ۵ وَ مَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَنْ لَا يَسْتَجِيبُ لَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ هُمْ عَنْ دُعَائِهِمْ غَافِلُونَ
- ۶ وَ إِذَا حُشِرَ النَّاسُ كَانُوا لَهُمْ أَعْدَاءً وَ كَانُوا بِعِبَادَتِهِمْ كَافِرِينَ

ترجمه:

۴ - به آنان بگو: «این معبودهائی را که غیر از خدا پرستش می کنید به من نشان دهید چه چیزی از زمین را آفریده اند، یا شرکتی در آفرینش آسمان ها دارند؟! کتابی آسمانی پیش از این، یا اثر علمی از گذشتگان برای من بیاورید (که دلیل صدق گفتار شما باشد) اگر راست می گوئید!

۵ - چه کسی گمراه تر است از آن کس که معبودی غیر خدا را می خواند که تا قیامت هم به او پاسخ نمی گوید، و از خواندن آنها (کاملاً) بی خبر است؟! (و صدای آنها را هیچ نمی شنود)!

۶ - و هنگامی که مردم محشور می شوند، معبودهای آنها دشمنانشان خواهند بود؛ حتی عبادت آنها را انکار می کنند!

تفسیر:

گمراه ترین مردم؟

در آیات گذشته، سخن از آفرینش آسمان ها و زمین در میان بود، که همه

اینها از خداوند «عزیز و حکیم» است، لازمه این سخن آن است، که جز او معبودی در جهان نیست، چرا که تنها کسی شایسته عبودیت است که خالق و مدبر عالم باشد، و این دو، در ذات پاک او جمع است.

و برای تکمیل این بحث، در این آیات روی سخن را به پیامبر (صلی الله علیه و آله) کرده، می فرماید: «به این مشرکان بگو! به من خبر دهید! معبودهائی را که غیر از خدا پرستش می کنید - نشان دهید - چه چیز از زمین را آفریده اند؟! (قُلْ أَرَأَيْتُمْ مَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَرُونِي مَاذَا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ).

«یا این که شرکته در آفرینش آسمان ها و مالکیت و تدبیر آنها دارند؟! (أَمْ لَهُمْ شِرْكٌ فِي السَّمَاوَاتِ).

هنگامی که شما قبول دارید، بت ها هیچ گونه دخالتی نه در آفرینش موجودات زمینی دارند، و نه در آفرینش خورشید و ماه و ستارگان و موجودات عالم بالا، و خودتان با صراحت می گوئید: «خالق همه اینها الله است».(۱)

با این حال چگونه برای حل مشکلات، یا جلب برکات، دست به دامن «بت ها»، این موجودات بی خاصیت و فاقد عقل و شعور، می زنید؟!

و اگر فرضاً می گوئید: آنها شرکته در امر خلقت و آفرینش داشته اند «کتابی از کتب آسمانی پیشین که گفتار شما را تصدیق کند، یا آثاری علمی از علمای گذشته که گواهی بر این معنی دهد، برای من بیاورید اگر راست می گوئید» (اَتْتُونِي بِكِتَابٍ مِنْ قَبْلِ هَذَا أَوْ أَثَارَةٍ مِنْ عِلْمٍ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ).

کوتاه سخن این که: دلیل، یا جنبه نقلی دارد و از طریق وحی آسمانی است، یا عقلی و منطقی، و یا شهادت و گواهی دانشمندان. شما که در ادعاهای خود در

۱ - این معنی در چهار آیه از قرآن آمده است، شرح بیشتر پیرامون این مطلب را در ذیل آیه ۹ سوره «زخرف» در همین جلد از «تفسیر نمونه» مطالعه فرمائید.

مورد بت ها، نه متکی به وحی و کتاب آسمانی هستید، و نه می توانید شرکت آنها را در آفرینش آسمان و زمین اثبات کنید، تا از این دلیل عقلی برای الوهیت آنها استفاده نمائید، و نه اثری از علوم پیشینیان گفته شما را تأیید می کند، پس معلوم می شود، آئین و مسلک شما چیزی جز مشتی از خرافات زشت و پندارهای دروغین نیست.

بنابراین جمله «أَرُونِي مَاذَا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ...»، اشاره به دلیل عقل، و جمله «أَتُؤْنِنِي بِكِتَابٍ مِنْ قَبْلِ هَذَا»، اشاره به وحی آسمانی، و تعبیر به «أَثَارَةٌ مِنْ عِلْمٍ»، اشاره به سنت انبیای گذشته و اوصیای آنان یا آثار دانشمندان پیشین است.^(۱)

علمای لغت و مفسران برای «أَثَارَةٌ» (بر وزن حلاوة) چند معنی ذکر کرده اند: «باقیمانده چیزی»، «روایت» و «علامت»، ولی ظاهر این است که همه، به یک معنی بازمی گردد، و آن اثری است که از چیزی باقی می ماند، و دلیل بر وجود آن است.

شبهه همین گفتگو، و مؤاخذه، و محاکمه بت پرستان، در آیه ۴۰ سوره «فاطر» آمده است، آنجا که می گوید: قُلْ أَرَأَيْتُمْ شُرَكَاءَكُمُ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَرُونِي مَاذَا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ أَمْ لَهُمْ شِرْكٌ فِي السَّمَاوَاتِ أَمْ آتَيْنَاهُمْ كِتَابًا فَهُمْ عَلَى بَيِّنَةٍ مِنْهُ بَلْ إِنَّ يَعِدُ الظَّالِمُونَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا إِلَّا غُرُورًا.

قابل توجه این که در مورد زمین می گوید: «مَاذَا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ» (چه چیز از زمین را آفریده اند؟) و در مورد آسمان ها می گوید: «أَمْ لَهُمْ شِرْكٌ فِي السَّمَاوَاتِ» (یا این که در آفرینش آسمان ها شرکتي دارند؟) یعنی در هر دو جا

۱ - در حدیثی که در «اصول کافی» از امام باقر (علیه السلام) نقل شده می خوانیم: در تفسیر جمله «أَوْ أَثَارَةٌ مِنْ عِلْمٍ» فرمود: إِنَّمَا عُنِيَ بِذَلِكَ عِلْمُ أَوْصِيَاءِ الْأَنْبِيَاءِ (مقصود دانشی است که از اوصیای پیامبران پیشین باقی مانده) (نور الثقلین، جلد ۵، صفحه ۹).

سخن از شرک است، زیرا شرک در عبادت باید از شرک در خالقیت و تدبیر نشأت گیرد. در اینجا این سؤال پیش می آید که: اگر مشرکان معمولاً امر خلقت را منحصرأً مربوط به «الله» می دانستند، مطالبه یکی از این دلایل سه گانه، از آنها برای چیست؟. در پاسخ می توان گفت: این مطالبه از گروه اندکی است که احتمالاً در میان بت پرستان بوده اند، و بتان را سهیم در آفرینش می دانستند، یا این که مسأله به صورت فرضی مطرح شده، یعنی اگر فرضاً به فکر چنین ادعائی در زمینه شرک بت ها در آفرینش جهان بیفتید، هیچ گونه دلیل عقلی و نقلی و عقلانی بر ادعای خود ندارید.

* * *

سپس، برای بیان عمق گمراهی این مشرکان، می افزاید: «چه کسی گمراه تر است از آنها که موجودی غیر از خدا را پرستش می کنند، که اگر تا قیامت هم آنان را بخوانند پاسخشان نمی گویند؟» (وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَنْ لَا يَسْتَجِيبُ لَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ). نه تنها پاسخ آنها را نمی دهند، اصلاً سخنانشان را نمی شنوند «و از دعا و ندای آنها غافلند!» (وَهُمْ عَنْ دُعَائِهِمْ غَافِلُونَ).

بعضی از مفسران، مرجع ضمیر را در این آیه، بت های بی جان دانسته اند، به تناسب این که بیشترین معبودهای مشرکان عرب، همین بت ها بودند، و بعضی اشاره به فرشتگان و انسان هائی که معبود واقع شده اند می دانند، چرا که عبادت کنندگان فرشتگان و جن، در میان عرب کم نبودند، تعبیرات مختلف این آیه، که مناسب ذوی العقول است، این معنی را تأیید می کند.

ولی، هیچ مانعی ندارد که آیه را به مفهوم گسترده اش، تفسیر کنیم و تمام این معبودها، اعم از بی جان و جاندار، ذوی العقول و غیر ذوی العقول در مفهوم آیه جمع باشد، و تعبیرهای مناسب ذوی العقول به اصطلاح از باب «تغلیب» است.

این که می گوید، تا روز قیامت به سخن آنها پاسخ نمی گویند، مفهومش این نیست که در قیامت جوابشان را می دهند - آنچنان که بعضی پنداشته اند - بلکه این یک تعبیر رائج است که برای نفی ابد، به کار می رود، فی المثل می گوئیم: اگر تا روز قیامت هم به فلان کس اصرار کنی، به تو وام نمی دهد، یعنی هرگز چنین کاری انجام نخواهد شد، نه این که در قیامت خواسته تو را عملی می کند.

نکته آن نیز معلوم است؛ زیرا هرگونه فعالیت و تلاش و کوشش و اجابت دعوت، در این دنیا مفید است، هنگامی که دنیا پایان می گیرد، زمینه همه این امور کلاً برچیده می شود.

و از آن اسفبارتر این است: «هنگامی که مردم مشرک در قیامت محشور می شوند، معبودهای آنها دشمنان آنها خواهند بود، حتی عبادت آنها را انکار می کنند!» (وَ إِذَا حُشِرَ النَّاسُ كَانُوا لَهُمْ أَعْدَاءً وَ كَانُوا بِعِبَادَتِهِمْ كَافِرِينَ).

معبودهایی که عقل دارند رسماً به دشمنی برمی خیزند، حضرت مسیح (علیه السلام) از عابدان خود بیزاری می جوید، و فرشتگان نیز تبری می جویند، حتی شیاطین و جن نیز اظهار تنفر می کنند، و آنها که بی عقل بودند، خداوند حیات و عقل به آنها می بخشد، تا به سخن درآیند و مراتب دشمنی و نفرت خود را از این عابدان اظهار کنند.

نظیر این معنی، در آیات دیگر قرآن، نیز آمده است، از جمله در آیه ۱۴ سوره «فاطر»، خطاب به مشرکان، می خوانیم: إِنَّ تَدْعُوهُمْ لَا يَسْمَعُوا دُعَاءَكُمْ وَ

لَوْ سَمِعُوا مَا اسْتَجَابُوا لَكُمْ وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُونَ بِشِرْكِكُمْ وَ لَا يُنَبِّئُكَ مِثْلُ خَبِيرٍ: «اگر آنها را بخوانید صدای شما را نمی شنوند، و اگر بشنوند به شما پاسخ نمی گویند؛ و روز قیامت، شرک و (پرستش) شما را منکر می شوند؛ و هیچ کس مانند (خداوند آگاه و) خبیر تو را (از حقایق) باخبر نمی سازد»!

در اینجا نیز تمام مسائلی که در آیات مورد بحث آمده، با تفاوت مختصری تکرار شده است. اما چگونه معبودان، عبادتِ عابدان را انکار می کنند، در حالی که جای انکار نیست؟ ممکن است اشاره به این باشد که آنها در حقیقت هوای نفس خویش را می پرستیدند، نه معبودان را؛ چرا که سرچشمه «بت پرستی» «هوی پرستی» است.

این نکته، نیز قابل توجه است که عداوت و دشمنی معبودها، نسبت به عابدان در قیامت، مطلبی نیست که تنها در اینجا روی آن تکیه شده باشد، در آیه ۲۵ سوره «عنکبوت» از قول «ابراهیم» (علیه السلام) قهرمان بت شکن، نیز می خوانیم: وَ قَالَ إِنَّمَا اتَّخَذْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْثَانًا مَوَدَّةَ بَيْنِكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُ بَعْضُكُم بِبَعْضٍ وَ يَلْعَنُ بَعْضُكُم بَعْضًا: «(ابراهیم) گفت: شما غیر از خدا بت هائی برای خود انتخاب کرده اید که مایه دوستی و محبت میان شما در زندگی دنیا باشد؛ سپس روز قیامت از یکدیگر بیزاری می جوئید و یکدیگر را لعن می کنید»!

در آیه ۸۲ سوره «مریم» نیز آمده است: كَلَّا سَيَكْفُرُونَ بِعِبَادَتِهِمْ وَ يَكُونُونَ عَلَيْهِمْ ضِلَالًا: «هرگز (چنین نیست!) به زودی (معبودها) منکر عبادت آنان خواهند شد؛ (بلکه) بر ضدشان قیام می کنند».

- ۷ وَ إِذَا تَتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ
هَذَا سِحْرٌ مُّبِينٌ
- ۸ أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ إِنِ افْتَرَيْتُهُ فَلَا تَمْلِكُونَ لِي مِنَ اللَّهِ شَيْئاً هُوَ
أَعْلَمُ بِمَا تُفِيضُونَ فِيهِ كَفَىٰ بِهِ شَهِيداً بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ وَ هُوَ الْغَفُورُ
الرَّحِيمُ
- ۹ قُلْ مَا كُنْتُ بِدْعاً مِنَ الرُّسُلِ وَ مَا أَدْرِي مَا يُفْعَلُ بِي وَ لَا بِكُمْ إِنِ أَتَّبِعُ
إِلَّا مَا يُوْحَىٰ إِلَيَّ وَ مَا أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ مُّبِينٌ
- ۱۰ قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كَانَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَ كَفَرْتُمْ بِهِ وَ شَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ
بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَىٰ مِثْلِهِ فَأَمَنَ وَ اسْتَكْبَرْتُمْ إِنْ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ
الظَّالِمِينَ

ترجمه:

- ۷ - هنگامی که آیات روشن ما بر آنان خوانده می شود کافران در برابر حقی که برای آنها آمده می گویند: «این سحری آشکار است»!
- ۸ - بلکه می گویند: «این آیات را بر خدا افتراء بسته است»! بگو: «اگر من آن را به دروغ به خدا نسبت داده باشم شما نمی توانید در برابر خداوند از من دفاع کنید. او کارهائی را که شما در آن وارد می شوید بهتر می داند؛ همین بس که خداوند گواه میان من و شما باشد؛ و او آمرزنده و مهربان است»!
- ۹ - بگو: «من پیامبر نوظهوری نیستم؛ و نمی دانم با من و با شما چه خواهد شد؛ من

تنها از آنچه بر من وحی می شود پیروی می کنم، و جز بیم دهنده آشکاری نیستم!»
 ۱۰ - بگو: «به من خبر دهید اگر این قرآن از سوی خدا باشد و شما به آن کافر شوید، در حالی که شاهی از بنی اسرائیل بر آن شهادت دهد، و او ایمان آورد و شما استکبار کنید (چه کسی همراه تر از شما خواهد بود)؟! خداوند گروه ستمگر را هدایت نمی کند!»

تفسیر:

بگو من پیامبر نوظهوری نیستم

این آیات، همچنان از وضع مشرکان، گفتگو می کند، و به چگونگی برخورد آنها با آیات الهی اشاره کرده، می گوید: «هنگامی که آیات روشن ما بر آنها خوانده می شود، کافران در مورد حقی که به سوی آنها آمده است می گویند: این سحری آشکار است» (وَ إِذَا تُلِي عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ هَذَا سِحْرٌ مُبِينٌ).

آنها از یکسو، نمی توانند نفوذ سریع و عمیق و جاذبه عجیب قرآن را در اعماق دل ها انکار کنند، و از سوی دیگر، حاضر نیستند در برابر حقانیت و عظمت آن سر فرود آورند، لذا این نفوذ را با یک تفسیر انحرافی به عنوان «سحر آشکار» مطرح می کنند که خود اعتراف ضمنی روشنی است به تأثیر فوق العاده قرآن در قلوب انسان ها!

بنابراین «حق» در آیه فوق اشاره به همان «آیات قرآن» است، هر چند بعضی آن را به معنی «نبوت» یا «اسلام» یا «معجزات دیگر پیامبر» (صلی الله علیه وآله) تفسیر کرده اند، اما با توجه به آغاز آیه، تفسیر اول مناسب تر به نظر می رسد.

ولی، آنها تنها به این تهمت قناعت نمی کنند، پا را از آن فراتر نهاده، با

صراحت «می گویند: این آیات را بر خدا افتراء بسته» (أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ).

در اینجا، خداوند به پیامبرش دستور می دهد که با دلیل روشنی به آنها پاسخ گوید، می فرماید: «به آنها بگو: اگر مطلب آن طور باشد که شما می پندارید و من آن را به دروغ به او نسبت داده باشم، لازم است که مرا رسوا کند، و شما نمی توانید در برابر خداوند، از من دفاع کنید» (قُلْ إِنْ افْتَرَيْتُهُ فَلَا تَمْلِكُونَ لِي مِنَ اللَّهِ شَيْئاً). (۱)

چگونه ممکن است خداوند، این «آیات بینات» و این معجزه جاودانی را بر دست دروغگوئی ظاهر سازد؟! این از حکمت و لطف خداوند دور است!

همان گونه که در آیات ۴۴ تا ۴۷ سوره «حاقه» آمده است: وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ * لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ * ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ * فَمَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ: «اگر او سخنی دروغ بر ما می بست، * ما او را با قدرت می گرفتیم، * سپس رگ قلبش را قطع می کردیم، * و هیچ کس از شما نمی توانست از (مجازات) او مانع شود!»

بنابراین، چگونه ممکن است من به خاطر شما دست به چنین کار خطرناکی بزنم؟، و چگونه باور می کنید، من چنین دروغی را بگویم و خدا مرا زنده بگذارد، و معجزات بزرگی در اختیارم قرار دهد؟

سپس، به عنوان تهدید می افزاید: «اما خداوند بهتر از هر کس، کارهائی را که شما در آن وارد می شوید می داند» و به موقع شما را سخت کیفر می دهد (هُوَ أَغْلَمُ بِمَا تُفِيضُونَ فِيهِ). (۲)

۱ - جمله «إِنْ افْتَرَيْتُهُ» جمله شرطیه است که جزای آن محذوف شده و در تقدیر چنین است: «إِنْ افْتَرَيْتُهُ أَخَذَنِي وَعَاجَلَنِي بِالْعُقُوبَةِ».

۲ - «ما» در جمله «مَا تُفِيضُونَ فِيهِ» ممکن است «موصوله اسمیه»، و به معنی «نستب های ناروائی باشد که به پیامبر می دادند»، بنابراین ضمیر «فیه» به آن بازمی گردد، و اگر «مصدریه» باشد ضمیر «فیه» به «قرآن» یا «حق» برمی گردد، و در این صورت «تُفِيضُونَ» به معنی «ورود در کاری به قصد افساد» است.

آری، او این نسبت های ناروا را که به من می دهید، و در برابر فرستاده او قیام کرده اید، و با سمپاشی مردم را از ایمان به حق بازمی دارید، همه را می داند.

و در جمله بعد، به عنوان تأکید بیشتر، توأم با برخوردی مؤدبانه، می افزاید: «همین بس که خداوند میان من و شما گواه باشد» (كَفَى بِهِ شَهِيداً بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ).

او صدق دعوت من، و تلاش و کوشش هایم را در ابلاغ رسالت می داند، و دروغ و افترا و کارشکنی شما را نیز می بیند، و همین برای من و شما کافی است.

و برای این که راه بازگشت را نیز به آنها نشان دهد، در پایان آیه می افزاید: «او غفور و رحیم است» (وَ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ).

توبه کاران را می بخشد، و آنها را مشمول رحمت واسعه خود می سازد.

در آیه بعد، می افزاید: «بگو من پیامبر نوظهوری نیستم که با سایر پیامبران متفاوت باشم» (قُلْ مَا كُنْتُ بِدْعاً مِنَ الرُّسُلِ).

«و نمی دانم با من و با شما چه خواهد شد؟! (وَ مَا أَذْرِي مَا يُفْعَلُ بِي وَ لَابِكُمْ).

«تنها از آنچه بر من وحی می شود پیروی می کنم» (إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَى إِلَيَّ).

«و جز بیم دهنده آشکاری نیستم» (وَ مَا أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ مُبِينٌ).

این جمله های کوتاه و پرمعنی، پاسخی است به بسیاری از ایرادات مشرکان، از جمله این که: گاه از بعثت پیامبر (صلی الله علیه وآله) به عنوان این که یک بشر چگونه ممکن است با خدا ارتباط پیدا کند تعجب می کردند.

گاه می گفتند: چرا او غذا می خورد و در کوچه و بازار راه می رود؟

گاه تقاضای معجزات عجیب و غریب داشتند، و هر یک تمنائی می نمودند.

گاه انتظار داشتند که پیامبر(صلی الله علیه وآله) کانونی از علم غیب باشد، و همه حوادث آینده را برای آنها بازگو کند.

و بالاخره، گاه از این که او دعوت به توحید و یگانگی معبود می کند، تعجب می کردند.

این آیه، اشاره ای اجمالی به پاسخ همه این گفتگوها و بهانه جوئی ها است.

می گوید: من نخستین پیامبر نیستم که دعوت به توحید کرده ام، پیش از من پیامبران زیادی آمدند که همه آنها از جنس بشر بودند، لباس می پوشیدند و غذا می خوردند، هیچ یک از آنها مدعی علم غیب مطلق نبود، بلکه می گفتند: ما از حوادث غیب، آن مقدار می دانیم که خدا به ما تعلیم داده است.

و هیچ یک از آنها در برابر «معجزات اقتراح» و پیشنهادهای هوس آلود مردم، تسلیم نشدند. تا همگان بدانند پیامبر(صلی الله علیه وآله) نیز بنده ای است از بندگان خدا، علم و قدرت او نیز محدود است به آنچه خدا می خواهد، علم و قدرت مطلق تنها از آن پروردگار است، اینها واقعیت هائی است که می بایست مردم بدانند، تا به ایرادهای نابجا پایان دهند.

اینها همه، به دنبال بحثی است که در آیات قبل آمد که گاه پیامبر(صلی الله علیه وآله) را به سحر متهم می ساختند، و گاه به افتراء، که سرچشمه این نسبت های ناروا نیز همان توهّماتی بودند که با این آیه به آن پاسخ گفته شد.

و از اینجا روشن می شود که مفاد این آیه، با آیات دیگری که نشان می دهد پیامبر(صلی الله علیه وآله) از غیب آگاهی دارد، مانند آنچه در سوره «فتح» درباره «فتح مکه»، و ورود در «مسجد الحرام» آمده (آیه ۲۷ سوره فتح) و یا آنچه در مورد مسیح(علیه السلام) آمده که می فرمود: اُنَبِّئُكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَ مَا تَدْخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ: «من از آنچه

می خورید، و در خانه های خود ذخیره می کنید به شما خبر می دهم» (۱) و امثال اینها، منافات ندارد؛ چرا که آیه مورد بحث نفی «علم غیب مطلق» می کند، نه «مطلق علم غیب»، به تعبیر دیگر این آیه نفی علم غیب استقلالی می کند، ولی آن آیات از علم غیب به برکت تعلیم الهی سخن می گوید.

شاهد این گفتار آیات ۲۶ و ۲۷ سوره «جن» است: عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا * إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ: «دانای غیب اوست و هیچ کس را بر اسرار غیبش آگاه نمی سازد، * مگر رسولانی که آنان را برگزیده».

بعضی از مفسران، برای آیه مورد بحث، شأن نزولی آورده اند و گفته اند: «هنگامی که فشار مشکلات بر یاران پیامبر (صلی الله علیه وآله) در «مکه» زیاد شد، حضرت، در خواب دید: به سرزمینی هجرت می کند که دارای نخلستان و درختان و آب فراوان است، این را برای یاران خود بازگو کرد، آنها همه خوشحال شدند و فکر کردند، به زودی گشایشی در برابر آزار مشرکان پیدا خواهد شد، مدتی صبر کردند، اما اثری از آن ندیدند، عرض کردند: ای رسول خدا! آنچه را فرمودی ندیدیم، کی به آن سرزمینی که در خواب دیدی مهاجرت خواهیم کرد؟ پیامبر (صلی الله علیه وآله) ساکت شد، در این هنگام آیه فوق نازل گردید: وَ مَا أَدْرِي مَا يُفْعَلُ بِي وَلَا بَكُمْ: «من نمی دانم با من و شما چه خواهد شد» (۲).

ولی، این شأن نزول بعید به نظر می رسد؛ زیرا مخاطب در این آیات دشمنان پیامبرند، نه دوستان او، اما ممکن است از قبیل تطبیق باشد یعنی به هنگام مطرح کردن این سؤال، از ناحیه دوستانش، پیامبر (صلی الله علیه وآله) به این آیه تمسک جست، و به آنها پاسخ گفت. در آخرین آیه مورد بحث، برای تکمیل آنچه در آیات قبل آمده می افزاید:

۱ - آل عمران، آیه ۴۹.

۲ - تفسیر «فخر رازی»، جلد ۲۸، صفحه ۸.

«بگو: به من خبر دهید: اگر این قرآن از سوی خدا باشد، و شما به آن کافر شوید، در حالی که شاهی از بنی اسرائیل بر آن شهادت دهد، و او ایمان بیاورد و شما تکبر کنید و تسلیم نشوید، (چه کسی از شما گمراه تر خواهد بود؟!)) مسلماً خداوند قوم ظالم را هدایت نمی کند» (قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كَانَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَكَفَرْتُمْ بِهِ وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى مِثْلِهِ فَأَمَنْ وَاسْتَكْبَرْتُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ). (۱)

در این که این شاهد بنی اسرائیل ی که بوده است؟ که بر حقانیت قرآن مجید گواهی داده؟ در میان مفسران گفتگو است.

بعضی گفته اند: منظور «موسی بن عمران» (علیه السلام) است که در عصر خود، خبر از ظهور پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) و نشانه های او داد.

ولی، این احتمال با توجه به جمله فَأَمَنْ وَاسْتَكْبَرْتُمْ، که نشان می دهد این شاهد بنی اسرائیل ی، به پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) ایمان آورده، در حالی که مشرکان استکبار کردند، سازگار نیست؛ زیرا ظاهر جمله نشان می دهد که این شاهد در عصر پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) بوده، و به حضرتش ایمان آورده در حالی که دیگران راه استکبار را پیش گرفتند. بعضی دیگر گفته اند: این مرد، یکی از علمای اهل کتاب بوده که در «مکه» می زیسته، هر چند پیروان مذهب یهود و نصاری در «مکه» کمتر بودند، ولی چنان نیست که احدی از آنها در آنجا نبوده است.

با این حال، معلوم نیست این عالم بنی اسرائیل ی چه کسی بوده؟ و نامش چه بوده است؟

این تفسیر، با توجه به این که عالم معروفی از اهل کتاب در «مکه» در عصر

۱ - جزای جمله شرطیه (إِنْ كَانَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ) محذوف است و در تقدیر چنین است: «مَنْ أَضَلَّ مِنْكُمْ».

ظهور پیامبر(صلی الله علیه وآله) وجود نداشته، و تواریخ از آن نامی به میان نیاورده اند نیز چندان مناسب به نظر نمی رسد. (۱)

البته، این تفسیر و تفسیر سابق این امتیاز را دارد، که با مکی بودن تمام سوره «احقاف» سازگار است.

تفسیر سومی که از سوی اکثر مفسران پذیرفته شده، این است که: این شاهد دانشمند معروف یهود «عبدالله بن سلام» بود که در «مدینه» ایمان آورد، و به مسلمین پیوست.

در حدیثی آمده است که پیامبر(صلی الله علیه وآله) با بعضی از یارانش در «مدینه» در یکی از اعیاد یهود، وارد «کنیسه» (معبد آنها) شدند، آنها از ورود پیامبر(صلی الله علیه وآله) ناخشنود بودند، پیامبر(صلی الله علیه وآله) فرمود: «ای جمعیت یهود، دوازده نفر از خودتان را به من نشان دهید که گواهی بر وحدانیت خدا و نبوت محمد(صلی الله علیه وآله) بدهند تا خداوند غضبش را از تمام یهودیان جهان برگیرد».

آنها ساکت شدند، و احدی پاسخ نگفت، پیامبر(صلی الله علیه وآله) سه بار این مطلب را تکرار کرد، و در هر سه بار، همه سکوت کردند، سپس فرمود: «شما از بیان حق ابا کردید، ولی به خدا سوگند «حاشر» و «عاقب» (القابی که در «تورات» برای پیامبر آمده بود) منم، خواه ایمان بیاورید، یا تکذیب کنید».

سپس، پیامبر(صلی الله علیه وآله) بازگشت، اما هنوز قدم بیرون نگذاشته بود که مردی پشت سر او آمد، گفت: ای محمد! بایست، پیامبر(صلی الله علیه وآله) ایستاد، پس از آن رو به جمعیت یهود کرد و گفت: مرا چگونه آدمی می دانید؟ گفتند: به خدا سوگند، ما در میان خود مردی آگاه تر از تو و پدر و جدت نسبت به کتاب آسمانی خود نداریم،

۱ - تعبیر «شاهد» به صورت نکره در اینجا برای تعظیم است و نشان می دهد او شخص معروف و بزرگی بوده است.

سپس افزود: «من خدا را گواه می گیرم که او همان پیامبری است که در «تورات و انجیل» آمده است»!

یهود، هنگامی که چنین دیدند گفتند: تو دروغ می گوئی و کلمات زشت و بدی به او نثار کردند.

رسول خدا (صلی الله علیه وآله) فرمود: «شما دروغ می گوئید، انکار شما بعد از اقرارتان هرگز پذیرفته نخواهد شد» (و این مرد کسی جز «عبدالله بن سلام» نبود).

و در اینجا آیه فوق (قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كَانَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ... نازل گشت. (۱)

طبق این تفسیر، این آیه در «مدینه» نازل شده است، هر چند سوره، سوره ای مکی است، و این منحصر به آیه مورد بحث نیست، در سوره های دیگر از قرآن، نیز احیاناً آیات مکی در لابلای سوره های مدنی، یا بالعکس، دیده می شود که نشان می دهد گاه پیامبر (صلی الله علیه وآله) دستور می داده آیه ای را که تناسب با مفاد سوره ای داشته، بدون توجه به تاریخ نزول آن در ضمن آیات آن سوره قرار دهند.

این تفسیر از جهاتی مناسب تر به نظر می رسد.

- ۱۱ وَ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا لَوْ كَانَ خَيْرًا مَا سَبَقُونَا إِلَيْهِ وَإِذْ لَمْ يَهْتَدُوا بِهِ فَسَيَقُولُونَ هَذَا إِنْكَ قَدِيمٌ
- ۱۲ وَمِنْ قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَى إِمَامًا وَ رَحْمَةً وَ هَذَا كِتَابٌ مُصَدِّقٌ لِّسَانًا عَرَبِيًّا لِّيُنذِرَ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَ بُشِّرَ الْمُحْسِنِينَ
- ۱۳ إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ
- ۱۴ أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ

ترجمه:

- ۱۱ - کافران درباره مؤمنان چنین گفتند: «اگر (اسلام) چیز خوبی بود، هرگز آنها (در پذیرش آن) بر ما پیشی نمی گرفتند!» و چون خودشان به وسیله آن هدایت نشدند می گویند: «این یک دروغ قدیمی است!»
- ۱۲ - و پیش از آن، کتاب موسی که پیشوا و رحمت بود (نشانه های آن را بیان کرده)، و این کتاب هماهنگ با نشانه های تورات است در حالی که به زبان عربی و فصیح و گویاست، تا ظالمان را بیم دهد و برای نیکوکاران بشارتی باشد.
- ۱۳ - کسانی که گفتند: «پروردگار ما الله است»، سپس استقامت کردند، نه ترسی برای آنان است و نه اندوهگین می شوند.
- ۱۴ - آنها اهل بهشتند و جاودانه در آن می مانند؛ این پاداش اعمالی است که انجام می دادند.

شأن نزول:

مفسران برای نخستین آیه مورد بحث، شأن نزول های متعددی نقل کرده اند:

۱ - این آیه در مورد «ابوذر غفاری» است که در «مکه» اسلام آورد و قبیله او (بنی غفار) نیز به دنبال او ایمان آوردند، (و از آنجا که قبیله بنی غفار بادیه نشین و فقیر بودند کفار قریش که مردانی ثروتمند و شهرنشین بودند گفتند: اگر اسلام چیز خوبی بود، این بی سر و پاها بر ما سبقت نمی گرفتند!) در اینجا بود که آیه فوق نازل شد، و به آنها پاسخ گفت.

۲ - یک کنیز رومی در «مکه» بود به نام «ذی النیره» (۱) که دعوت پیامبر (صلی الله علیه و آله) را اجابت کرد، بزرگان قریش گفتند: اگر آنچه را محمد (صلی الله علیه و آله) آورده، چیز خوبی بود «ذی النیره» ها بر ما مقدم نمی شدند!

۳ - گروهی از قبایل بادیه نشین «مکه» پیش از مردم شهر، به اسلام روی آوردند، اشراف «مکه» گفتند: اگر اسلام چیز خوبی بود، این شترچران ها! بر ما سبقت نمی گرفتند.

۴ - جمعی از مردان پاکدل، اما فقیر و تهیدست همچون «بلال»، «صهیب» و «عمار»، اسلام را با آغوش باز پذیرفتند، اشراف «مکه» گفتند: مگر ممکن است آئین محمد (صلی الله علیه و آله) چیز خوبی باشد و اینها بر ما پیشی گیرند؟!

۵ - هنگامی که «عبدالله بن سلام» و بعضی از یارانش، ایمان آوردند جمعی از یهودیان مغرور گفتند: اگر اسلام خوب بود آنها پیشقدم نمی شدند. (۲)

شأن نزول های چهارگانه اول را، در یک جمله می توان خلاصه کرد و آن این که: اسلام از طرف قشرهای فقیر و بادیه نشین و تهیدست، به سرعت مورد

۱ - «ذی النیره» از زنانی بود که زود اسلام را پذیرفت، و به همین جهت «ابوجهل» او را شکنجه و آزار می داد.

۲ - تفسیر «قرطبی»، جلد ۹، صفحه ۶۰۰۹.

استقبال قرار گرفت؛ چرا که هم منافع نامشروعی نداشتند که به خطر بیفتد، و هم مغز آنها از باد غرور انباشته نبود، و هم قلب هائی پاک تر از قشر مرفه، عیاش و هوسباز داشتند.

این استقبال گرم، از ناحیه این گروه که یکی از بزرگ ترین نقطه های قوت این آئین الهی بود، از سوی مغروران مستکبر، به عنوان یک نقطه ضعف بزرگ شمرده شد، و گفتند: این چه آئینی است که پیروانش انبوهی بادیه نشین فقیر و تهیدست و کنیزان و بردگانند؟! اگر مکتب معقولی بود، هرگز نباید افراد سطح پائین و منحط اجتماع، از آن استقبال کنند! اما ما که در سطح بالا قرار داریم و چشم و چراغ جامعه هستیم، عقب بمانیم!

جالب این که: این طرز تفکر انحرافی، امروز هم از رائج ترین طرز تفکرها در میان ثروتمندان مغرور، و هوسبازان مرفه در مورد مذهب است که می گویند: مذهب، به درد فقرا و پابرهنه ها می خورد، و هر دو برای هم خوبند، و ما در سطحی بالاتر و بالاتر قرار داریم!

قرآن، در آیات مورد بحث، پاسخ کافی به آنها داده که در تفسیر آیات می خوانید.

اما پنجمین شأن نزولی که در بالا ذکر شد، که منظور «عبدالله بن سلام» و یاران او هستند هر چند به گفته «طبرسی» در «مجمع البیان» و «قرطبی» در تفسیرش، از اکثر مفسران نقل شده، از دو جهت بعید به نظر می رسد.

نخست این که: تعبیر به «الَّذِينَ كَفَرُوا» به طور مطلق، معمولاً در مورد مشرکان به کار می رود، نه اهل کتاب و یهود و نصاری.

دیگر این که، «عبدالله بن سلام» مرد کم شخصیتی در میان یهود نبود، که درباره او بگویند: اگر اسلام آئین خوبی بود، او و یارانش بر ما پیشی نمی گرفتند.

تفسیر:

شرط پیروزی، ایمان و استقامت است

این آیات، همچنان اعمال و گفتار کافران و انحرافات آنها را مورد بحث و بررسی و نکوهش قرار می دهد، نخست، به این گفتار غرورآمیز و دور از منطق آنها اشاره کرده می گوید: «کافران درباره مؤمنان چنین گفتند: اگر ایمان و اسلام چیز خوبی بود هرگز آنها بر ما سبقت نمی گرفتند!» (وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا لَوْ كَانَ خَيْرًا مَا سَبَقُونَا إِلَيْهِ). (۱)

اینها یک مشت افراد فقیر و بی سر و پا، روستائی و برده و کم معرفتند! چگونه ممکن است آنها حق را بفهمند، و به آن اقبال کنند، ولی ما چشم و چراغ های این جامعه، از آن غافل و بی خبر بمانیم؟!

غافل از این که، عیب در خود آنها بوده است، نه در آئین اسلام، اگر پرده های کبر و غرور بر قلب آنها نیفتاده بود، اگر مست مال و مقام و شهوت نبودند، اگر خود برتربینی و خودمحوری، اجازه تحقیق حق به آنها می داد، و همانند تهیدستان پاکدل، حقجو و حق طلب بودند، آنها نیز به سرعت جذب اسلام می شدند.

لذا، در پایان آیه با این تعبیر لطیف به آنها پاسخ می گوید: «چون خود آنها به وسیله قرآن هدایت نشدند، به زودی می گویند: این یک دروغ قدیمی است!» (وَإِذْ لَمْ يَهْتَدُوا بِهِ فَسَيَقُولُونَ هَذَا إِنْكُافٍ قَدِيمٌ). (۲)

۱ - در این که «لام» در لِلَّذِينَ آمَنُوا چه معنی دارد؟ مفسران گفتگو بسیار کرده اند، ولی از همه احتمالات مناسب تر این است که «لام» به معنی «فی» باشد، بنابراین معنی جمله چنین می شود: کافران درباره مؤمنان چنین گفتند... و در این صورت مشکلی از نظر غائب بودن فعل «سَبَقُونَا» پیش نمی آید، در حالی که بعضی آن را «لام تعلیل» دانسته اند، و بعضی، نیز گفته اند: الَّذِينَ آمَنُوا در اینجا مخاطبند و جمله سَبَقُونَا به معنی «سَبَقْتُمُونَا» است!

۲ - «اذ» در این آیه، ظرفیه است بعضی آن را متعلق به سَيَقُولُونَ می دانند، و می گویند: وجود ۲ «فاء» مانع نیست، ولی بعضی دیگر مانند «زمخشری» در «کشاف» معتقدند چون فعل بعد از آن ماضی است، و «سَيَقُولُونَ» مضارع است، نمی تواند متعلق به آن باشد، بلکه متعلق به محذوفی است و در تقدیر چنین است: «وَإِذْ لَمْ يَهْتَدُوا بِهِ ظَهَرَ عِنَادُهُمْ»، ولی احتمال اول با معنی آیه بسیار سازگارتر است، ولی چنانچه «اذ» تعلیله باشد نیاز به متعلق ندارد.

یعنی، آنها نخواستند به وسیله قرآن، هدایت شوند نه این که هدایت قرآن کمبودی داشت. تعبیر به «إِفْكَ قَدِيمٍ»، شبیه تهمت دیگری است که از زبان آنها در آیات قرآن نقل شده که، می گفتند: اینها أساطیرُ الْاَوَّلَینَ (افسانه های پیشینیان) است. (۱) و نیز تعبیر به «سَيَقُولُونَ» به صورت فعل مضارع، دلیل بر این است که آنها به طور مستمر، این تهمت را به قرآن می بستند، و آن را پوششی برای عدم ایمان خود قرار می دادند.

سپس، به دلیل دیگری برای اثبات حقانیت قرآن، و نفی تهمت مشرکان که می گفتند: این یک دروغ قدیمی است، پرداخته می گوید: «از نشانه های صدق این کتاب بزرگ، این است که قبل از آن کتاب «موسی» (علیه السلام) - در حالی که پیشوای مردم بود، و رحمتی از سوی خدا نازل گردید، و خبر از اوصاف پیامبر بعد از خود داد - و این قرآن نیز، کتابی است هماهنگ با نشانه هایی که در تورات آمده» (وَمِنْ قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَى إِمَامًا وَرَحْمَةً وَهَذَا كِتَابٌ مُصَدِّقٌ).

با این حال، چگونه می گوئید این یک دروغ قدیمی است؟!

کراً در آیات قرآن، روی این نکته تکیه شده است که قرآن تصدیق کننده «تورات و انجیل» است، یعنی هماهنگ با نشانه هایی است که در این دو کتاب آسمانی، درباره پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) و کتاب آسمانی او آمده است، به قدری این نشانه ها دقیق بوده که قرآن می گوید: الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا

يَعْرِفُونَ أُنْبَاءَهُمْ: «کسانی که کتاب آسمانی به آنها داده ایم، او [= پیامبر] را همچون فرزندان خود می شناسند».(۱)

نظیر همین معنی، که در آیه مورد بحث است، در سوره «هود» آیه ۱۷ نیز آمده است: أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيْتِهِ مِنْ رَبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ وَمِنْ قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَىٰ إِمَامًا وَرَحْمَةً أُولَٰئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ: «آیا آن کس که دلیل آشکاری از پروردگار خویش دارد، و به دنبال آن، شاهی از سوی (خدا) آمده، و پیش از آن، کتاب موسی که پیشوا و رحمت بوده (و گواهی بر آن می دهد، همچون کسی است که چنین نباشد)؟!».(۲)

تعبیر به «اماماً وَ رَحْمَةً» ممکن است از این جهت باشد که، بعد از ذکر امام و پیشوا احیاناً مسأله تکلیف شاق و خشونت بار، به ذهن تداعی می کند، به واسطه خاطره ای که از پیشوایان خود داشتند، ولی ذکر «رحمت»، این تداعی را اصلاح کرده، می گوید: امامت این امام توأم با رحمت است، حتی اگر تکالیفی آورده، آن هم رحمت است، و چه رحمتی برتر از تربیت نفوس آنها.

و به دنبال، آن می افزاید: «این در حالتی است که این کتاب آسمانی به زبان عربی فصیح و گویاست» که همگان از آن بهره مند شوند (لساناً عَرَبِيًّا).

و در پایان آیه، هدف نهائی از نزول قرآن را در دو جمله کوتاه، به این صورت شرح می دهد: «هدف این بوده که ظالمان را انذار و نیکوکاران را بشارت دهد» (لِيُنْذِرَ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَ بُشِّرَ الْمُحْسِنِينَ).

و با توجه به جمله «يُنْذِرَ» که فعل مضارع است و دلالت بر استمرار دارد، روشن می شود که انذار قرآن، همچون بشارت آن دائمی و مستمر است، ظالمان و ستمگران را در سراسر تاریخ بیم می دهد و انذار می کند، و به نیکوکاران

۱ - بقره، آیه ۱۴۶.

۲ - هود، آیه ۱۷.

همواره بشارت می دهد.

قابل توجه این که: نقطه مقابل «ظالمان» را «نیکوکاران» قرار داده؛ چرا که «ظلم» در اینجا معنی وسیعی دارد که هرگونه بدکاری و خلافکاری را شامل می شود، که طبعاً یا ظلم به دیگران است یا ظلم بر نفس.

آیه بعد، در حقیقت تفسیری است برای «مُحْسِنِينَ» (نیکوکاران) که در آیه قبل آمده بود، می فرماید: «کسانی که گفتند: پروردگار ما الله است، سپس استقامت به خرج دادند، نه ترسی برای آنهاست و نه غمی دارند» (إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ). (۱)

در واقع، تمام مراتب ایمان و همه اعمال صالح، در این دو جمله جمع است؛ چرا که «توحید» اساس همه اعتقادات صحیح است، و تمام اصول عقائد به ریشه توحید بازمی گردد، و «استقامت» و صبر و شکیبائی نیز ریشه همه اعمال صالح است؛ زیرا می دانیم تمام اعمال نیک را می توان در سه عنوان «صبر بر اطاعت»، «صبر بر معصیت» و «صبر بر مصیبت» خلاصه کرد. بنابراین، «مُحْسِنِينَ» کسانی هستند که از نظر اعتقادی در خط توحید، و از نظر عمل در خط استقامت و صبرند.

بدیهی است این گونه افراد، نه ترسی از حوادث آینده دارند، و نه غمی از گذشته.

نظیر همین مطلب، در آیه ۳۰ سوره «فصلت» (با توضیح بیشتری) آمده است.

۱ - «الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ...» مبتداست، و جمله «لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ» خبر آن است، البته «فاء» بر سر خبر نمی آید، مگر در مواردی که مانند آیه مورد بحث، مفهوم شرطیت در جمله باشد.

آنجا که می گوید: «إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَ لَا تَحْزَنُوا وَ أَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ».

این آیه، دو چیز اضافه دارد: یکی این که بشارت عدم خوف و حزن از سوی فرشتگان به آنها داده می شود، در حالی که در آیه مورد بحث این مطلب مسکوت گذارده شده، دیگر این که، علاوه بر نفی ترس و غم، بشارت به بهشت موعود نیز در آن آمده در حالی که در محل کلام در آیه بعد به آن اشاره می شود.

به هر حال این دو آیه، یک مطلب را تعقیب می کند، یکی فشرده تر و دیگری مشروح تر. در تفسیر «علی بن ابراهیم» می خوانیم که فرمود: منظور از جمله «إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا»: «اسْتَقَامُوا عَلَى وَلايَةِ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (علیه السلام)»: «استقامت بر ولایت امیرمؤمنان علی (علیه السلام)» است.

این، به خاطر آن است که ادامه خط امیرمؤمنان (علیه السلام) در جهت علم و عمل و عدالت و تقوی، مخصوصاً در عصرهای تاریک و ظلمانی، کار مشکلی است که بدون استقامت، امکان پذیر نیست، بنابراین، یکی از مصداق های روشن آیه مورد بحث، محسوب می شود، نه این که مفهوم آن منحصر به همین معنی باشد و استقامت در جهاد و اطاعت پروردگار و مبارزه با هوای نفس و شیطان را شامل نشود.

در ذیل آیه ۳۰ سوره «فصلت» شرح مبسوطی پیرامون مسأله «استقامت» داده ایم. (۱)

و در آخرین آیه مورد بحث، مهم ترین بشارت را به موحدان نیکوکار

۱ - به جلد بیستم تفسیر «نمونه»، سوره «فصلت»، آیه ۳۰ مراجعه فرمائید.

می دهد، می فرماید: «آنها اهل بهشتند و جاودانه در آن می مانند» (أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا).

«این به پاداش اعمالی است که انجام می دادند» (جَزَاءٌ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ). ظاهر آیه، چنان که بعضی استفاده کرده اند، مفهوم حصر را می رساند، یعنی بهشتیان تنها کسانی هستند که در خط توحید و استقامت گام برمی دارند، طبیعی است افراد دیگر که آلوده به گناهی شده اند، گر چه سرانجام به خاطر ایمانشان بهشتی می شوند، ولی در آغاز «اصحاب جنت» نیستند.

تعبیر به «اصحاب» (یاران)، اشاره به همنشینی دائم آنها با نعمت های بهشتی است. و تعبیر «جَزَاءٌ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»، از یکسو، دلیل بر این است که «بهشت را به بها می دهند، و به بهانه نمی دهند»، و از سوی دیگر، اشاره به اصل آزادی اراده و اختیار انسان است.

۱۵ وَ وَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ إِحْسَانًا حَمَلَتْهُ أُمُّهُ كُرْهًا وَ وَضَعَتْهُ
 كُرْهًا وَ حَمَلُهُ وَ فِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَ بَلَغَ
 أَرْبَعِينَ سَنَةً قَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَ
 عَلَى الْوَالِدَيْنِ وَ أَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ وَ أَصْلِحْ لِي فِي ذُرِّيَّتِي إِنِّي
 تُبِّتُ إِلَيْكَ وَإِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ
 ۱۶ أُولَئِكَ الَّذِينَ نَتَقَبَّلُ عَنْهُمْ أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا وَ تَتَجَاوَزُ عَنْ سَيِّئَاتِهِمْ
 فِي أَصْحَابِ الْجَنَّةِ وَ عَدَّةَ الصَّدَقَاتِ الَّتِي كَانُوا يُوعَدُونَ

ترجمه:

۱۵ - ما به انسان توصیه کردیم که به پدر و مادرش نیکی کند، مادرش او را با ناراحتی حمل می کند و با ناراحتی بر زمین می گذارد؛ و دوران حمل و از شیر باز گرفتنش سی ماه است؛ تا زمانی که به کمال قدرت و رشد برسد و به چهل سالگی بالغ گردد می گوید: «پروردگارا! مرا توفیق ده تا شکر نعمتی را که به من و پدر و مادرم دادی به جا آورم و کار شایسته ای انجام دهم که از آن خشنود باشی، و فرزندان مرا صالح گردان؛ من به سوی تو باز می گردم و توبه می کنم، و من از مسلمانانم!»

۱۶ - آنها کسانی هستند که ما بهترین اعمالشان را قبول می کنیم و از گناهانشان می گذریم و در میان بهشتیان جای دارند؛ این وعده راستی است که وعده داده می شدند.

تفسیر:

ای انسان! به مادر و پدر نیکی کن!

این آیات و آیات آینده، در حقیقت توضیحی است درباره دو گروه «ظالم» و «محسن» که در آیات قبل، به سرنوشت آنها اجمالاً اشاره شده است.

نخست، به وضع «نیکوکاران» پرداخته، و از مسأله نیکی به پدر و مادر و شکر زحمات آنها، که مقدمه ای است برای شکر پروردگار، شروع می کند، می فرماید: «ما انسان را توصیه کردیم که درباره پدر و مادرش نیکی کند» (وَصَيَّنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ إِحْسَانًا). (۱)

«وصیت» و «توصیه» به معنی مطلق سفارش است، و مفهوم آن منحصر به سفارش های مربوط به ما بعد از مرگ نیست، لذا جمعی در اینجا آن را به معنی «امر و دستور و فرمان»، تفسیر کرده اند.

پس از آن، به دلیل لزوم حق شناسی در برابر مادر پرداخته، می گوید: «مادر، او را با اکراه و ناراحتی حمل می کند، و با ناراحتی بر زمین می گذارد، و دوران حمل و از شیر باز گرفتنش سی ماه است» (حَمَلَتْهُ أُمُّهُ كُرْهًا وَوَضَعَتْهُ كُرْهًا وَفِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا).

«مادر» در طول این سی ماه، بزرگ ترین ایثار و فداکاری را در مورد فرزندش انجام می دهد. از نخستین روزهای انعقاد نطفه، حالت مادر دگرگون می شود، و ناراحتی ها پشت سر یکدیگر می آید، حالتی که، حالت «ویار» نامیده می شود، و یکی از

۱ - «توصیه»، معمولاً به دو مفعول متعدی می شود، منتها مفعول دوم همراه «باء» یا «الی» خواهد بود، بنابراین «إِحْسَانًا» نمی تواند مفعول دوم در آیه فوق باشد، مگر این که «وَصَيَّنَا» را به معنی «الزَّمْنَا» بدانیم، که متعدی به دو مفعول می شود، بدون حروف جاره. و یا برای آیه، محذوفی قائل شویم و بگوئیم: در تقدیر چنین است: «وَصَيَّنَا الْإِنْسَانَ بِأَنْ يُحْسِنَ بِوَالِدَيْهِ إِحْسَانًا»، در این صورت إِحْسَانًا «مفعول مطلق» برای فعل محذوفی است.

سخت ترین حالات مادر است روی می دهد، و پزشکان می گویند: بر اثر کمبودهایی است که در جسم مادر به خاطر ایثار به فرزند رخ می دهد.

هر قدر جنین رشد و نمو بیشتر می کند، مواد بیشتری از شیر جگر مادر می گیرد، و حتی روی استخوان های او و اعصابش اثر می گذارد، گاه خواب و خوراک و استراحت و آرامش را از او می گیرد، و در آخر دوران حمل، راه رفتن و حتی نشست و برخاست برای او مشکل می شود، اما با صبر و حوصله تمام، و به عشق فرزندی که به زودی چشم به دنیا می گشاید، و بر روی مادر لبخند می زند، تمام این ناملائمات را تحمل می کند.

دوران وضع حمل، که یکی از سخت ترین لحظات زندگی مادر است، فرا می رسد تا آنجا که گاه مادر جان خود را بر سر فرزند می نهد.

به هر حال، بار سنگینش را بر زمین گذارده، دوران سخت دیگری شروع می شود، دوران مراقبت دائم و شبانه روزی از فرزند، دورانی که باید به تمام نیازهای کودکی پاسخ گوید، که هیچ گونه قدرت بر بیان نیازهای خود ندارد، اگر دردی دارد، نمی تواند محل درد را تعیین کند، و اگر ناراحتی از گرسنگی و تشنگی و گرما و سرما دارد، قادر به بیان آن نیست، جز این که ناله سر دهد و اشک ریزد، و مادر باید با کنجکاوی و صبر و حوصله تمام، یک یک این نیازها را تشخیص دهد و برآورده کند.

نظافت فرزند در این دوران، مشکلی است طاقت فرسا، و تأمین غذای او که از شیر جگر مادر گرفته می شود، ایثاری است بزرگ.

بیماری های مختلفی که در این دوران، دامن نوزاد را می گیرد و مادر باید با شکیبایی فوق العاده به مقابله با آنها برخیزد، مشکل دیگری است.

این که قرآن در اینجا تنها از ناراحتی های مادر سخن به میان آورده، و سخنی

از پدر در میان نیست، نه بخاطر عدم اهمیت آن است؛ چرا که پدر نیز در بسیاری از این مشکلات، شریک مادر است، ولی چون مادر سهم بیشتری دارد بیشتر روی او تکیه شده است. در اینجا این سؤال مطرح می شود که در آیه ۲۳۳ سوره «بقره» دوران شیرخوارگی دو سال کامل (۲۴ ماه) ذکر شده: وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يُتِمَّ الرَّضَاعَةَ: «مادران، فرزندان خود را دو سال تمام شیر می دهند، (این) برای کسی است که بخواهد دوران شیرخوارگی را تکمیل کند».

در حالی که در آیه مورد بحث، مجموع «دوران حمل و شیرخوارگی» فقط سی ماه ذکر شده، مگر ممکن است دوران حمل شش ماه باشد؟

فقهاء و مفسران، با الهام از روایات اسلامی در پاسخ گفته اند: آری، حداقل دوران حمل، ۶ ماه و حداکثر دوران مفید رضاع ۲۴ ماه است، حتی از جمعی از پزشکان پیشین، همچون «جالینوس» و «ابن سینا» نقل شده که گفته اند: خود با چشم شاهد چنین امری بوده اند که فرزندی بعد از شش ماه به دنیا آمده است.

ضمناً از این تعبیر قرآنی، می توان استفاده کرد که هر قدر از مقدار حمل کاسته شود، باید بر مقدار دوران شیرخواری افزود، به گونه ای که مجموعاً ۳۰ ماه تمام را شامل گردد، از «ابن عباس» نیز نقل شده که هر گاه، دوران بارداری زن ۹ ماه باشد باید ۲۱ ماه فرزند را شیر دهد، و اگر حمل ۶ ماه باشد باید ۲۴ ماه شیر دهد.

قانون طبیعی نیز همین را ایجاب می کند، چرا که کمبودهای دوران حمل، در دوران شیرخوارگی باید جبران گردد.

سپس، می افزاید: «حیات انسان، همچنان ادامه می یابد تا زمانی که به کمال

قدرت و نیروی جسمانی رسد، و به مرز چهل سالگی وارد گردد» (حَتَّى إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَ بَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً). (۱)

بعضی از مفسران، «بلوغ اشد» (رسیدن به مرحله توانائی جسمی و عقلی) را با رسیدن چهل سالگی هماهنگ، و برای تأکید می‌دانند، ولی ظاهر این است که «بلوغ اشد» اشاره به «بلوغ جسمانی»، و رسیدن به اربعین سنه (چهل سالگی) اشاره به «بلوغ فکری و عقلانی» است؛ چرا که معروف است: انسان غالباً در چهل سالگی به مرحله کمال عقل می‌رسد، و گفته‌اند: غالب انبیاء در چهل سالگی مبعوث به نبوت شدند.

ضمناً در این که سن بلوغ قدرت جسمانی، چه سنی است؟ در آن نیز گفتگو است، بعضی همان سن معروف بلوغ را می‌دانند که در آیه ۳۴ «اسراء» در مورد یتیمان نیز به آن اشاره شده، در حالی که در بعضی از روایات تصریح شده که سن هیجده سالگی است. البته مانعی ندارد، که این تعبیر در موارد مختلف، معانی متفاوتی دهد که با قرائن روشن می‌شود.

در حدیثی آمده است: إِنَّ الشَّيْطَانَ يَجْرُ يَدَهُ عَلَى وَجْهِ مَنْ زَادَ عَلَى الْأَرْبَعِينَ وَلَمْ يُتَّبَعْ، وَيَقُولُ بِأَبِي وَجْهٌ لَا يُفْلَحُ! «شیطان دستش را به صورت کسانی که به چهل سالگی برسند و از گناه توبه نکنند، می‌کشد و می‌گوید: پدرم فدای چهره‌ای باد که هرگز رستگار نمی‌شود!» (و در جبین این انسان نور رستگاری نیست!). (۲)

۱ - «حتی» در اینجا غایت برای جمله محذوفی است، و در تقدیر چنین است: وَ عَاشَ الْإِنْسَانُ وَ اسْتَمَرَّتْ حَيَاتُهُ حَتَّى إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُ، بعضی نیز آن را غایت برای «وَصَيَّنَّا» یا برای مسأله «مراقبت پدر و مادر» دانسته‌اند، و این هر دو بعید به نظر می‌رسد؛ زیرا نه توصیه خداوند در مورد نیکی به پدر و مادر در چهل سالگی پایان می‌پذیرد و نه مراقبت پدر و مادر از فرزند تا چهل سالگی ادامه دارد.

۲ - تفسیر «روح المعانی»، جلد ۲۶، صفحه ۱۷.

از «ابن عباس» نیز نقل شده: مَنْ بَلَغَ الْأَرْبَعِينَ وَلَمْ يَغْلِبْ خَيْرُهُ شَرَّهُ فَلْيَنْجِزْهُ إِلَى النَّارِ! «هر کس چهل سال بر او بگذرد و نیکی او بر بدیش غالب نشود آماده آتش جهنم گردد»! (۱)

به هر حال، قرآن به دنبال این سخن می افزاید: این انسان لایق و با ایمان، هنگامی که به چهل سالگی رسید، سه چیز را از خدا تقاضا می کند: نخست می گوید: «پروردگارا! به من الهام ده، و توفیق بخش تا شکر نعمتی را که به من و پدر و مادرم ارزانی داشتی به جا آورم» (قَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَىٰ وَالِدَيَّ). (۲)

این تعبیر، نشان می دهد که انسان با ایمان، در چنین سن و سالی، هم از عمق و وسعت نعمت های خدا بر او، آگاه می گردد، و هم از خدماتی که پدر و مادر به او کرده، که تا به این حد رسیده؛ چرا که در این سن و سال، معمولاً خودش پدر یا مادر می شود، و زحمات طاقت فرسا و ایثارگرانه آن دو را با چشم خود می بیند، و بی اختیار به یاد آنها می افتد، و به جای آنها در پیشگاه خدا شکرگزاری می کند.

در دومین تقاضا عرضه می دارد: «خداوندا! به من توفیق ده تا عمل صالح به جا آورم، عملی که تو از آن خشنود باشی» (وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ).

و بالاخره، در سومین تقاضایش عرض می کند: «خداوندا! صلاح و درستکاری را در فرزندان و دودمان من، تداوم بخش» (وَأُصْلِحْ لِي فِي ذُرِّيَّتِي).

تعبیر به «لی» (برای من)، ضمناً اشاره به این است که صلاح و نیکی فرزندان من چنان باشد، که نتایجش عائد من نیز بشود.

و تعبیر «فِي ذُرِّيَّتِي» (در فرزندان من) به طور مطلق، اشاره به تداوم صلاح و

۱ - «ارشاد القلوب»، جلد ۱، صفحه ۱۸۵.

۲ - «أَوْزِعْنِي» از ماده «أَزَاعَ» است که به چند معنی آمده: الهام کردن، بازداشتن از انحراف، ایجاد عشق و علاقه، و توفیق.

نیکوکاری در تمام دودمان او است.

جالب این که در دعای اول، پدر و مادر را شریک می کند، و در دعای سوم، فرزندان را، ولی در دعای دوم، برای خود دعا می کند، و این گونه است انسان صالح، که اگر با یک چشم به خویشان می نگرد، با چشم دیگر به افرادی که بر او حق دارند، نگاه می کند. و در پایان آیه، دو مطلب را اعلام می دارد، که هر کدام بیانگر یک برنامه عملی مؤثر است، می گوید: «پروردگارا! من در این سن و سال به سوی تو بازمی گردم و توبه می کنم» (إِنِّي تُبْتُ إِلَيْكَ).

به مرحله ای رسیده ام که باید خطوط زندگی من تعیین گردد، و تا به آخر عمر همچنان ادامه یابد، آری، من به مرز چهل سالگی رسیده ام و برای بنده ای چون من چقدر زشت و نازیباست که به سوی تو نیایم، و خودم را از گناهان با آب توبه نشویم. دیگر این که: می گوید: «من از مسلمین هستم» (وَإِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ). در حقیقت، این دو جمله پشتوانه ای است برای آن دعاهای سه گانه، و مفهومی این است: چون من توبه کرده ام، و تسلیم مطلق در برابر فرمان توأم، تو نیز بزرگواری کن، و مرا مشمول آن نعمت ها بفرما.

آیه بعد، بیان گویائی است از اجر و پاداش این گروه از مؤمنان شکرگزار صالح العمل و توبه کار، که به سه پاداش مهم در آن اشاره شده است. نخست می فرماید: «آنها کسانی هستند که ما بهترین اعمالشان را قبول می کنیم» (أُولَئِكَ الَّذِينَ نَقَبَلُ عَنْهُمْ أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا).

چه بشارتی از این بالاتر که خداوند بزرگ و قادر و منان، عمل بنده ضعیف و

ناچیزی را پذیرا شود، که این خود گذشته از آثار دیگر، افتخاری است بزرگ و موهبتی است عالی و معنوی.

با این که خداوند، همه اعمال نیک را می پذیرد، چرا می گوید: «بهترین اعمال آنها را پذیرا می شود»؟!^۱

در پاسخ این سؤال، جمعی از مفسران گفته اند: منظور از بهترین اعمال واجبات و مستحبات است، در برابر مباحات که اعمال خوبی است اما چیزی نیست که مورد پذیرش واقع شود، و اجر و ثوابی به آن تعلق گیرد.^(۱)

پاسخ دیگر این که: خداوند بهترین اعمال آنها را معیار پذیرش قرار می دهد و حتی اعمال درجه دو، و کم اهمیت آنها را به حساب اعمال درجه یک به فضل و رحمتش می گذارد، این درست به آن می ماند که خریداری به عنوان فضل و کرم اجناس متفاوتی را که از طرف فروشنده ای، عرضه شده است به بهای جنس اعلا محاسبه کند، و از فضل و لطف خداوند، هر چه گفته شود عجیب نیست.

موهبت دوم پاک سازی آنها است، می گوید: «ما از گناهانشان می گذریم» (وَنَتَجَاوَزُ عَنْ سَيِّئَاتِهِمْ).

«در حالی که در میان بهشتیان جای دارند» (فِي أَصْحَابِ الْجَنَّةِ).^(۲)

و این سومین موهبت الهی نسبت به آنها است که آنان را با این که لغزش هائی داشته اند، شستشو داده، در کنار نیکان و پاکانی جای می دهد که از مقربان درگاه اویند.

۱ - «طبرسی» در «مجمع البیان»، جلد ۹، صفحه ۱۳۲، و «علامه طباطبائی» در «المیزان»، جلد ۱۸، صفحه ۲۰۳، و «فخر رازی» در «تفسیر کبیر» و غیر آنها در ذیل آیه مورد بحث.

۲ - «فِي أَصْحَابِ الْجَنَّةِ» متعلق به محذوفی است که «حال» برای ضمیر «هَم» می باشد و در تقدیر چنین است: حَالُكُونِهِمْ مُوجُودِينَ فِي أَصْحَابِ الْجَنَّةِ.

ضمناً از این تعبیر استفاده می شود که منظور از «أَصْحَابِ الْجَنَّةِ» در اینجا بندگان مقربی هستند که هرگز گرد و غبار معصیت بر دامانشان ننشسته و این مؤمنان توبه کار، بعد از مغفرت الهی در کنار آنها و در سایه آنها جای می گیرند.

و در پایان آیه، برای تأکید بر این نعمت ها که گفته شد، می افزاید: «این وعده صدقی است که پیوسته به آنها داده شده است» (وَعَدَ الصَّدَقِ الَّذِي كَانُوا يُوعَدُونَ). (۱)
چگونه وعده صدق نباشد، در حالی که تخلف از وعده یا به خاطر پشیمانی و نادانی است، و یا از ضعف و ناتوانی، و خداوند از همه این امور منزّه است.

نکته ها:

۱- این آیات ترسیمی است از یک انسان مؤمن بهشتی، که نخست رشد جسمانی و سپس مرحله کمال عقلی خود را پیموده، بعد به مقام شکرگزاری در برابر نعمت های پروردگار، و شکر زحمات طاقت فرسای پدر و مادر رسیده، و به موقع، از لغزش ها توبه می کند، و به انجام اعمال صالح و از جمله تربیت فرزندان اهتمام می ورزد، و سرانجام به مقام تسلیم مطلق در برابر فرمان الهی صعود می کند، و همین امر، سبب می شود که غرق رحمت و غفران و نعمت های گوناگون خداوند شود.

آری، باید یک انسان بهشتی را از این صفاتش شناخت.

۲- تعبیر به «وَصَيَّنَا الْإِنْسَانَ» (به انسان توصیه کردیم) اشاره به این است که،

۱ - «وَعَدَ الصَّدَقِ» مفعول مطلق برای فعل محذوفی است، و در تقدیر چنین است: يَعِدُهُمْ وَعَدَ الصَّدَقِ الَّذِي كَانُوا يُوعَدُونَ بِلِسَانِ الْأَنْبِيَاءِ وَالرُّسُلِ.

مسأله نیکی به پدر و مادر، از اصول انسانی است، حتی کسانی که پایبند به دین و مذهبی نیستند، نیز طبق الهام فطرت به آن جذب می شوند، بنابراین آنها که پشت پا به این وظیفه بزرگ می زنند، نه تنها مسلمان واقعی نیستند که نام انسان برای آنها شایسته نیست.

۳- تعبیر به «إحساناً» (با توجه به این که نکره در این موارد برای بیان عظمت می آید) اشاره به این است که به فرمان خداوند، باید در مقابل خدمات بزرگ پدر و مادر، نیکی های بزرگ و برجسته انجام شود.

[illegible]

عرض کرد: بعد از او به چه کسی؟ فرمود: به مادرت.

برای سومین بار عرض کرد: بعد از او به چه کسی؟ باز فرمود: به مادرت.

و در چهارمین بار، وقتی این سؤال را تکرار کرد، گفت: به یدرت! (۱)

در حدیث دیگری آمده است: مردی مادر پیر و ناتوان خود را بر دوش گرفته بود، و به طواف مشغول بود، در همین هنگام خدمت پیامبر (صلی الله علیه وآله) رسید

عرض کرد: هَلْ أُدِّيتُ حَقَّهَا: «آیا حق مادرم را اینسان ادا کرده ام؟!»
پیامبر(صلی الله علیه وآله) در جواب فرمود: لَا وَ لَا بُزْفَرَةَ وَاحِدَةً: «نه، حتی یک نفس او را
جبران نکردی». (۱)

۵- در آیات قرآن، اهمیت زیادی به پیوند خانوادگی، و احترام و اکرام پدر و مادر، و نیز توجه
به تربیت فرزندان، داده شده است که در آیات فوق به همه اشاره شده است، این به خاطر آن
است که جامعه بزرگ انسانی از واحدهای کوچک تری به نام خانواده تشکیل می شود، همان
گونه که یک ساختمان بزرگ از غرفه ها و سپس از سنگ ها و آجرها تشکیل می گردد.
بدیهی است، هر قدر این واحدهای کوچک از انسجام و استحکام بیشتری برخوردار باشد،
استحکام اساس جامعه بیشتر خواهد بود، و یکی از علل نابسامانی های اجتماعی جوامع
صنعتی عصر ما، متلاشی شدن نظام خانوادگی است که نه احترامی از سوی فرزندان، وجود
دارد، نه محبتی از سوی پدران و مادران، و نه پیوند مهر و عاطفه ای از سوی همسران.
منظره دردناک آسایشگاه های بزرگسالان در جوامع صنعتی امروز، که مرکز پدران و مادران
ناتوانی است که از کار افتاده اند و از خانواده طرد شده اند، شاهد بسیار گویائی برای این
حقیقت تلخ است.

مردان و زنانی که بعد از یک عمر خدمت، و تحویل فرزندان متعدد، به جامعه در ایامی که نیاز
شدیدی، به عواطف فرزندان، و کمکهای آنها دارند، به کلی رانده می شوند، در آنجا در انتظار
مرگ روزشماری می کنند، و چشم به در دوخته اند که آشنائی از در درآید، انتظاری که شاید
در سال یک یا دو بار بیشتر

تکرار نمی شود!

به راستی تصور چنین حالتی، زندگی را برای انسان، از همان آغازش تلخ می کند و این است راه و رسم دنیای مادی و تمدن، منهای ایمان و مذهب.

جمله «أَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ» بیانگر این واقعیت است که عمل صالح، چیزی است که موجب خشنودی خدا می شود، و تعبیر «أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا» (بهترین کاری که انجام دادند) که در آیات متعددی از قرآن مجید آمده، بیانگر فضل بی حساب خداوند است که در مقام اجر و پاداش بندگان، بهترین اعمال آنها را معیار قرار می دهد و همه را به حساب آن می پذیرد.

- ۱۷ وَ الَّذِي قَالَ لَوَالِدَيْهِ أَفْ لَكُمَا أْتَعِدَانِي أَنْ أُخْرَجَ وَقَدْ خَلَتِ الْقُرُونُ مِنْ قَبْلِي وَ هُمَا يَسْتَعْثِنَانِ اللَّهَ وَيَلْتَكِ آمِنْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَيَقُولُ مَا هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ
- ۱۸ أُولَئِكَ الَّذِينَ حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ فِي أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ إِنَّهُمْ كَانُوا خَاسِرِينَ
- ۱۹ وَ لِكُلِّ دَرَجَاتٍ مِمَّا عَمِلُوا وَ لِيُؤْفِقَهُمْ أَعْمَالُهُمْ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ

ترجمه:

- ۱۷ - و کسی که به پدر و مادرش می گوید: «اف بر شما! آیا به من وعده می دهید که من روز قیامت مبعوث می شوم؟! در حالی که پیش از من اقوامی بودند (و مبعوث نشدند)! و آن دو فریاد می کشند و خدا را به یاری می طلبند که: «وای بر تو! ایمان بیاور که وعده خدا حق است!» اما او پیوسته می گوید: «اینها چیزی جز افسانه های پیشینیان نیست!»
- ۱۸ - آنها کسانی هستند که فرمان عذاب درباره آنان همراه اقوام (کافری) که پیش از آنان از جن و انس بودند مسلم شده، چرا که همگی زیانکار بودند!
- ۱۹ - و برای هر کدام از آنها درجاتی است بر طبق اعمالی که انجام داده اند، تا خداوند کارهایشان را بی کم و کاست به آنان تحویل دهد؛ و به آنها هیچ ستمی نخواهد شد!

تفسیر:

پایمال کنندگان حقوق پدر و مادر!

در آیات قبل، سخن از مؤمنانی در میان بود که در پرتو ایمان و عمل صالح،

و شکر نعمت های حق، و توجه به حقوق پدر و مادر و فرزندان، به مقام قرب الهی راه می یابند، و مشمول الطاف خاص او می شوند.

اما در آیات مورد بحث، سخن از کسانی است که در نقطه مقابل آنها قرار دارند، افرادی بی ایمان، حق شناس و عاق پدر و مادر، می فرماید: «و آن کسی که به پدر و مادرش می گوید: اف بر شما! آیا به من وعده می دهید که من روز قیامت مبعوث می شوم؟ در حالی که قبل از من اقوام زیادی بودند و مردند و هرگز مبعوث نشدند!» (وَالَّذِي قَالَ لِوَالِدَيْهِ أَفْ لَكُمْمَا أَعِدَانِي أَنْ أُخْرَجَ وَقَدْ خَلَتِ الْقُرُونُ مِنْ قَبْلِي). (۱)

اما پدر و مادر مؤمن در مقابل این فرزند خیره سر، تسلیم نمی شوند «آنها فریاد می کشند و خدا را به یاری می طلبند که، وای بر تو ای فرزند! ایمان بیاور که وعده خدا حق است» (وَهُمَا يَسْتَغِيثَانِ اللَّهَ وَيْلَكَ آمِنْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ).

اما او همچنان به لجاجت و خیره سری خود ادامه می دهد، و با تکبر و بی اعتنائی «می گوید: اینها چیزی جز افسانه های پیشینیان نیست!» (فَيَقُولُ مَا هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ).

این که می گوئید: معادی و حساب و کتابی در کار است از خرافات و داستان های دروغین اقوام گذشته است، و من هرگز در برابر آن تسلیم نخواهم شد.

اوصافی که از این آیه، درباره آن گروه، استفاده می شود چند وصف است: بی احترامی و اسائه ادب نسبت به مقام پدر و مادر؛ زیرا «اف» در اصل به معنی

۱ - «وَالَّذِي قَالَ...» مبتدأست و خبر آن به اعتقاد بسیاری از مفسران «أُولَئِكَ الَّذِينَ...» می باشد که در آیه بعد آمده، و مفرد بودن «مبتدا» با جمع بودن «أُولَئِكَ» منافات ندارد؛ چرا که منظور از آن جنس است، ولی این احتمال نیز وجود دارد که خبر آن محذوف باشد و در تقدیر چنین است: «وَفِي مُقَابِلِ الَّذِينَ مَضَى وَصَفَهُمُ الَّذِي قَالَ لِوَالِدَيْهِ»، و در این صورت آیه بعد، مستقل است، همان گونه که آیه «أُولَئِكَ الَّذِينَ نَتَقَبَّلُ عَنْهُمْ...» استقلال دارد.

هر چیز کثیف و آلوده است، و در مقام توهین و تحقیر گفته می شود. (۱)

بعضی نیز گفته اند: به معنی چرکی است که در زیر ناخن جمع می شود که هم آلوده است و هم ناچیز. (۲)

دیگر این که: نه تنها ایمانی به قیامت و روز رستاخیز ندارند، بلکه آن را به باد مسخره گرفته، جزء افسانه ها و پندارهای خرافی می شمردند.

وصف دیگرشان، این است: گوش شنوا ندارند، تسلیم در برابر حق نیستند و روحشان از غرور و جهل و خودخواهی انباشته است.

آری، پدر و مادر دلسوز او هر چه تلاش و کوشش می کنند، که او را از گرداب جهل و بی خبری نجات دهند، تا این فرزند دلبند گرفتار عذاب دردناک الهی نشود، او همچنان در کفر خود پافشاری می کند و اصرار می ورزد، و سرانجام ناچار او را رها می کنند.

* * *

همان گونه که در آیات گذشته، پاداش مؤمنان صالح العمل، بیان شده، در اینجا سرانجام کار کافران جسور و خیره سر را، نیز بیان کرده، می فرماید: «آنها کسانی هستند که فرمان عذاب الهی، درباره آنان مسجل شده، و همراه اقوام کافر از جن و انس، که قبل از آنها بودند گرفتار مجازات دردناک می شوند و اهل دوزخند» (أُولَئِكَ الَّذِينَ حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ فِي أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ). (۳)

«چرا که آنها همه از زیانکاران بودند» (إِنَّهُمْ كَانُوا خَاسِرِينَ).

۱ - «مفردات راغب».

۲ - در زمینه معنی «اف» بحث های دیگری در جلد ۱۲، صفحه ۸۳ آورده ایم (سوره اسراء، آیه ۲۳).

۳ - جمله «حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ» اشاره به سخنی است که خداوند در مورد مجازات کافران و مجرمان فرموده، و در تقدیر چنین است: «حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ بِأَنَّهُمْ أَهْلُ النَّارِ...» و «فِي أُمَمٍ» حال است.

چه زیانی از این بدتر، که تمام سرمایه های وجود خود را از دست دادند و خشم و غضب خدا را برای خود خریدند.

در مقایسه این دو گروه دوزخی و بهشتی، در این آیات به این امور برخورد می کنیم. آنها مدارج رشد تکامل خود را طی می کنند، در حالی که اینها همه سرمایه های خویش را از دست می دهند و زیانکارند.

آنها حق شناسند و شکرگزار، حتی در برابر پدر و مادر، اما اینها حق شناسند و جسور و بی ادب، حتی نسبت به والدینشان.

آنها «همراه مقربان خداوند» در بهشتند، و اینها در «زمره اقوام بی ایمان» در دوزخند، و هر یک به گروه همجنس خود ملحق می شوند.

آنها از لغزش های خود توبه می کنند و در برابر حق تسلیم اند، اما اینها طغیانگرند و سرکش، و خودخواه و متکبر.

قابل توجه این که: این گروه لجوج در انحرافات خود بر وضع اقوام پیشین تکیه می کنند، و در دوزخ نیز با همانها محسور خواهند بود.

در آخرین آیه مورد بحث، نخست به تفاوت درجات و مراتب هر یک از این دو گروه، اشاره کرده، می گوید: «برای هر کدام از آنها درجاتی است بر طبق اعمالی که انجام داده اند» (وَلِكُلٍّ دَرَجَاتٌ مِّمَّا عَمِلُوا). (۱)

چنان نیست که بهشتیان یا دوزخیان، همه در یک درجه باشند، بلکه آنها نیز به تفاوت اعمالشان، و به تناسب خلوص نیت و میزان معرفتشان، مقامات متفاوتی دارند، و اصل عدالت، دقیقاً در اینجا حاکم است.

۱ - «مِنْ» در جمله «مِمَّا عَمِلُوا» به اصطلاح «ابتدائیه» است و یا به معنی تعلیل «مِنْ أَجْلِ ما عَمِلُوا».

«درجات» جمع «درجه» معمولاً به پله هائی گفته می شود، که از آن به سمت بالا می روند و «درکات» جمع «درک» (بر وزن مرگ) به پله هائی گفته می شود، که از آن به طرف پائین حرکت می کنند، لذا در مورد بهشت، درجات، و در مورد دوزخ، درکات گفته می شود، ولی، در آیه مورد بحث که هر دو با هم ذکر شده، با توجه به اهمیت مقام بهشتیان هر دو به عنوان «درجات» آمده و به اصطلاح از باب «تغلیب» است. (۱)

سپس، می افزاید: «هدف این است که خداوند اعمال آنها را بی کم و کاست به آنان تحویل دهد» (وَ لِيُوَفِّيَهُمْ أَعْمَالَهُمْ).

این تعبیر، اشاره دیگری است به مسأله «تجسم اعمال»، که در آنجا اعمال آدمی با او خواهد بود، اعمال نیکش مایه رحمت، و آرامش او است، و اعمال زشتش مایه بلا و ناراحتی و رنج و عذاب.

و در پایان، به عنوان تأکید می گوید: «و به آنها هیچ ستمی نخواهد شد» (وَهُمْ لَا يظْلَمُونَ). چرا که اعمال خودشان را دریافت می دارند، با این حال چگونه ظلم و ستم تصور می شود؟ به علاوه «درجات» و «درکات» آنها، دقیقاً تعیین شده، و حتی کمترین عمل خوب و بد، در سرنوشت آنها مؤثر است، با این شرایط، ظلم معنی ندارد.

۱ - «درک» (با سکون وسط) و «درک» (با فتحه) هر دو به معنی پائین ترین عمق نیز آمده، و گاه «درک» (با فتحه) به معنی خسارت و «درک» (با سکون) به معنی فهمیدن و ادراک چیزی (به تناسب رسیدن به عمق و حقیقت آن) نیز اطلاق شده است.

نکته:

چگونه این آیه از سوی «بنی امیه» تحریف شد؟
در حدیثی آمده است: «معاویه» نامه ای به «مروان» (والی مدینه) نوشت، تا از مردم برای فرزندش «یزید» بیعت بگیرد، «عبد الرحمن» فرزند «ابوبکر» در مجلس حاضر بود، گفت: «معاویه» می خواهد این کار را همانند «هرقل» و «کسری» (پادشاهان روم و ایران) انجام دهد که پدران، فرزندان خود را (هر چند نااهل و آلوده بودند) به جانشینی خود برمی گزیدند.
«مروان» از روی منبر فریاد زد خاموش باش! تو همان کسی هستی که این آیه در حق تو آمده است: «وَالَّذِي قَالَ لِوَالِدَيْهِ أَفْئَاكُمَا».

«عایشه» حضور داشت، رو به او کرد گفت: «دروغ می گوئی، من می دانم این آیه در حق چه کسی نازل شده است؟ اگر می خواهی تا نام و نسبش را بگویم، ولی رسول خدا پدر تو را لعنت کرده در حالی که تو در پشت پدر بودی، بنابراین تو نتیجه لعنت رسول خدائی». (۱)
آری، گناه «عبد الرحمن» این بود که از یکسو، به «امیرمؤمنان علی» (علیه السلام) عشق می ورزید، کاری که برای «بنی امیه» بسیار ناخوشایند بود.
و از سوی دیگر، با موروثی شدن خلافت، و تبدیل آن به سلطنت، شدیداً مخالف بود، و بیعت گرفتن برای «یزید» را نوعی حرکت کسرائی و هرقلی می دانست.
لذا، از طرف دشمنان قسم خورده اسلام، یعنی «آل امیه»، مورد حمله واقع شد، و آیات قرآن مجید را در مورد او تحریف کردند.

۱ - تفسیر «ابوالفتوح رازی»، جلد ۱۰، صفحه ۱۵۹ - همین روایت را «قرطبی» با تفاوت مختصری نقل کرده است (جلد ۹، صفحه ۶۰۱۷).

و چه پاسخ مناسبی «عایشه» به «مروان» داد: که خداوند پدر تو را لعنت کرد در حالی که تو در پشت او بودی (اشاره به آیه ۶۰ سوره «اسراء»: وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ). (۱)

۱ - برای تفسیر این آیه به جلد ۱۲ تفسیر «نمونه»، صفحه ۱۷۱ مراجعه شود - ضمناً باید توجه داشت که «مروان فرزند حکم»، فرزند «ابی العاص» و او هم فرزند «امیه» است.

۲۰ وَ يَوْمَ يُعْرَضُ الَّذِينَ كَفَرُوا عَلَى النَّارِ أَدْهَبْتُمْ طَيِّبَاتِكُمْ فِي حَيَاتِكُمُ الدُّنْيَا وَ اسْتَمْتَعْتُمْ بِهَا فَالْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ بِمَا كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَ بِمَا كُنْتُمْ تَفْسُقُونَ

ترجمه:

۲۰ - آن روز که کافران را بر آتش عرضه می کنند (به آنها گفته می شود): از طیبات و لذائذ در زندگی دنیای خود استفاده کردید و از آن بهره گرفتید؛ اما امروز عذاب ذلت بار به خاطر استکباری که در زمین به ناحق کردید و به خاطر گناهانی که انجام می دادید، جزای شما خواهد بود!

تفسیر:

زهد و ذخیره برای آخرت!

این آیه، همچنان بحث آیات گذشته را پیرامون مجازات کافران و مجرمان ادامه می دهد، و گوشه هائی از عذاب های جسمانی و روحانی آنها را بازگو کرده، می فرماید: «آن روز که کافران را به آتش دوزخ عرضه می کنند، به آنها گفته می شود: از «طیبات» و لذائذ در زندگی دنیا به قدر کافی استفاده کردید، و از آن بهره مند شدید، اما امروز عذاب ذلت بار به خاطر استکباری که در زمین به ناحق می کردید و به خاطر گناهانی که انجام می دادید، جزای شما خواهد بود» (وَ يَوْمَ يُعْرَضُ الَّذِينَ كَفَرُوا عَلَى النَّارِ أَدْهَبْتُمْ طَيِّبَاتِكُمْ فِي حَيَاتِكُمُ الدُّنْيَا وَ اسْتَمْتَعْتُمْ بِهَا فَالْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ بِمَا كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَ بِمَا كُنْتُمْ

تَفْسُقُونَ). (۱)

آری، شما غرق در لذات بودید، و جز تمتع از مواهب مادی این جهان، چیزی نمی فهمیدید، و به خاطر آزادی بی قید و شرط در این قسمت، «معاد» را انکار کردید، تا دستتان کاملاً باز باشد، و هر گونه ظلم و ستم برای به دست آوردن این مواهب بر دیگران روا داشتید، امروز کیفر آن همه هوسبازی ها، و هواپرستی ها، و استکبار و فسق خود را می بینید.

نکته ها:

۱ - این آیه می گوید، در قیامت، کفار بر آتش عرضه می شوند، و شبیه آن در آیه ۴۶ مؤمن درباره عذاب برزخی فرعونیان آمده است النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا: «هر صبح و شام آنها بر آتش دوزخ عرضه می شوند».

در حالی که در بعضی دیگر از آیات قرآن، می خوانیم: «جهنم» بر کافران عرضه می شود: وَ عَرَضْنَا جَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ لِلْكَافِرِينَ عَرْضًا: «در آن روز جهنم را به کافران عرضه می داریم». (۲)
لذا بعضی از مفسران بزرگ، گفته اند: در قیامت دو نوع عرضه است: پیش از حساب آتش را بر مجرمان عرضه می دارند، تا وحشت و هراس سراسر وجودشان را فرا گیرد (و این خود یک مجازات روحانی است) و بعد از حساب و فرستادن آنها به سوی دوزخ آنها را بر عذاب الهی عرضه می دارند. (۳)

بعضی نیز گفته اند: در عبارت یک نوع «قلب» است و منظور از عرضه

۱ - «یوم» «ظرف» است و متعلق به فعل محذوفی است که از جمله های بعد استفاده می شود و در تقدیر چنین است: «و يَوْمَ يُعْرَضُ الَّذِينَ كَفَرُوا عَلَى النَّارِ يُقَالُ لَهُمْ أَذْهَبْتُمْ طَيِّبَاتِكُمْ...».

۲ - کهف، آیه ۱۰۰

۳ - تفسیر «المیزان»، جلد ۱۸، صفحه ۲۲۳، ذیل آیات مورد بحث.

داشتن کافران بر آتش، همان عرضه داشتن آتش بر کفار است؛ چرا که آتش، عقل و شعوری ندارد، تا کافران را به او عرضه کنند، در حالی که عرضه داشتن در مواردی است که طرف دارای درک و شعوری باشد.

ولی، این ایراد را می توان پاسخ گفت؛ چرا که در پاره ای از آیات قرآن یک نوع درک و شعور برای دوزخ بیان شده، تا آنجا که خداوند با آن سخن می گوید، و او پاسخ می دهد: می فرماید: هَلْ امْتَلَأْتِ؟ «ای دوزخ آیا پُر شده ای؟» در پاسخ عرض می کند: هَلْ مِنْ مَزِيدٍ؟ «آیا افزون بر این هم هست؟!» (۱).

حق این است که، حقیقتِ عرضه داشتن، به معنی رفع موانع میان دو چیز است، تا آنجا که یکی در اختیار دیگری قرار گیرد، و در مورد کافران و دوزخ مطلب چنین است که موانع در میان آن دو بر طرف می شود، و در این صورت، هم می توان گفت: آنها بر آتش عرضه می شوند، و هم آتش بر آنها، و هر دو تعبیر صحیح است.

به هر حال، نیازی نیست که عرضه داشتن را به معنی وارد شدن در آتش بگیریم، آن چنان که «طبرسی» در «مجمع البیان» آورده، بلکه، این عرضه داشتن خود یک نوع عذاب دردناک و هولناک است که دوزخیان قبل از ورود در آتش تمام قسمت های جهنم را از بیرون با چشم خود می بینند، و سرنوشت شوم خویش را مشاهده می کنند و زجر می کشند.

۲ - جمله «أَذْهَبْتُمْ طَيِّبَاتِكُمْ» به معنی بهره گیری از لذائذ دنیاست و تعبیر به «أَذْهَبْتُمْ» (بردید) به خاطر آن است که این لذائذ و مواهب با بهره گیری نابود می شوند، و از بین می روند.

مسلماناً تمتع از مواهب الهی، در این جهان کار نکوهیده ای نیست، آنچه نکوهیده است غرق شدن در لذات مادی و فراموش کردن یاد خدا و قیامت، یا بهره گیری گناه آلود و بی قید و شرط، از این لذات و غصب حقوق دیگران در این رابطه است. قابل توجه این که: این تعبیر، تنها در این آیه از قرآن مجید دیده می شود، اشاره به این که: گاه انسان از لذات دنیا چشم می پوشد، یا جز به مقدار لازم برای نیرو گرفتن در کارهای الهی از آنها بهره نمی گیرد، در این صورت گوئی این طیبات را ذخیره برای آخرتش کرده است.

ولی، بسیار می شود که همچون چهارپایان، بدون قید و شرط از آنها بهره می گیرد، و همه را به نابودی می کشاند، و نه تنها چیزی برای آخرت ذخیره نمی کند، بلکه کوله باری از گناه نیز، برای خود فراهم می سازد، قرآن درباره این گروه می گوید: «أَذْهَبْتُمْ طَيِّبَاتِكُمْ فِي حَيَاتِكُمُ الدُّنْيَا».

در بعضی از کتب لغت، نقل شده است منظور از جمله بالا این است: أَنْفَقْتُمْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْتُمْ فِي شَهَوَاتِكُمْ وَ فِي مَلَاذِ الدُّنْيَا، وَلَمْ تُنْفِقُوها فِي مَرْضَاتِ اللَّهِ: «شما روزی های پاکیزه ای را که داشتید در طریق شهوات خود مصرف کردید و در طریق خشنودی خداوند انفاق نکردید».(۱)

۳ - «طَيِّبَات» معنی وسیع و گسترده ای دارد و همه مواهب دنیا را شامل می شود، هر چند بعضی از مفسران، آن را فقط به معنی نیروی جوانی تفسیر کرده اند، ولی، حق این است که، جوانی تنها یک مصداق می تواند باشد.

۴ - تعبیر به «عَذَابُ الْهُونِ» (مجازات توهین آمیز و تحقیرکننده) عکس العملی است در مقابل استکبار آنها در زمین؛ چرا که مجازات الهی، کاملاً متناسب نوع گناه است، آنها که بر خلق خدا و حتی بر انبیاء کبر فروختند و در برابر هیچ قانونی خضوع نکردند، باید با ذلت و حقارت تمام کیفر بینند.

* * *

۵ - در ذیل آیه، دو گناه برای این دوزخیان ذکر شده نخست «استکبار در زمین» و دوم «فسق»، ممکن است اولی، اشاره به عدم ایمان به آیات الهی و بعثت انبیاء و رستاخیز باشد، و دومی اشاره به انواع گناهان، یکی از ترک اصول دین سخن می گوید، و دیگری از پایمال کردن فروع دین. (۱)

* * *

۶ - تعبیر به «غَيْرِ الْحَقِّ» به این معنی نیست که استکبار دو گونه است: «حق» و «ناحق» بلکه این تعبیرات، معمولاً برای تأکید گفته می شود و نظائر فراوان دارد.

* * *

۷ - زهد پیشوایان بزرگ

در منابع مختلف حدیث و تفسیر، روایات فراوانی از زهد پیشوایان بزرگ اسلام آمده که مخصوصاً به آیه مورد بحث، در آن استناد شده است، از جمله:

در حدیثی آمده است: روزی «عمر» در «مشربه ام ابراهیم» (محلی در نزدیکی مدینه) خدمت پیامبر (صلی الله علیه وآله) آمد، در حالی که بر حصیری از برگ خرما خوابیده بود، قسمتی از بدن مبارک او روی خاک قرار داشت، و متکائی از الیاف درخت خرما زیر سر داشت، سلام کرد نشست و گفت: تو پیامبر خدا و بهترین

خلق او هستی، کسری و قیصر بر تخت های طلا و فرش های ابریشمین می خوابند، ولی شما این چنین! پیامبر فرمود: أُولَئِكَ قَوْمٌ عَجَلَتْ طَبِيبَاتُهُمْ، وَ هِيَ وَشِيكَهُ الْإِنْقِطَاعُ وَ إِنَّمَا أُخِّرَتْ لَنَا طَبِيبَاتُنَا: «آنها گروهی هستند که طبیبانشان در این دنیا به آنها داده شده، و به زودی قطع می شود، ولی طبیبات ما برای قیامت ذخیره شده است».(۱)

در حدیث دیگری از امام باقر(علیه السلام) می خوانیم: روزی مقداری حلوی مخصوصی خدمت امیرمؤمنان(علیه السلام) آوردند، حضرت از خوردن آن امتناع فرمود، عرض کردند: آیا آن را حرام می دانی؟! فرمود: نه، وَ لَكِنِّي أَخْشَى أَنْ تَتَوَقَّعَ إِلَيْهِ نَفْسِي فَأَطْلُبُهُ ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ: أَذْهَبْتُمْ طَبِيبَاتِكُمْ فِي حَيَاتِكُمُ الدُّنْيَا وَ اسْتَمْتَعْتُمْ بِهَا... «من از این می ترسم که نفسم به آن مشتاق گردد، و پیوسته به دنبال آن باشم، سپس این آیه را تلاوت فرمود: أَذْهَبْتُمْ طَبِيبَاتِكُمْ فِي حَيَاتِكُمُ الدُّنْيَا...».(۲)

در حدیث دیگری آمده است: إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ(علیه السلام) اشْتَهَى كَبْدًا مَشْوِيَّةً عَلَى خُبْزٍ لَيْتَنَهُ فَأَقَامَ حَوْلًا يَشْتَهِيهَا، ذَكَرَ ذَلِكَ لِلْحَسَنِ(علیه السلام) وَ هُوَ صَائِمٌ يَوْمًا مِنَ الْأَيَّامِ فَصَنَعَهَا لَهُ فَلَمَّا أَرَادَ أَنْ يَفْطُرَ قَرَّبَهَا إِلَيْهِ، فَوَقَفَ سَائِلٌ بِالْبَابِ، فَقَالَ: يَا بُنَيَّ! احْمِلْهَا إِلَيْهِ، لَانْقِرَأَ صَحِيفَتُنَا غَدًا: أَذْهَبْتُمْ طَبِيبَاتِكُمْ فِي حَيَاتِكُمُ الدُّنْيَا وَ اسْتَمْتَعْتُمْ بِهَا! «امیر مؤمنان علی(علیه السلام) تمایل به خوراکی از جگر بریان با نان نرم داشت یک سال گذشت و به این خواست خود ترتیب اثر نداد، روزی به امام حسن(علیه السلام) دستور تهیه آن را داد در حالی که حضرت صائم بود، خوراک برای افطار آماده شد، هنگامی که می خواست افطار فرماید سائلی بر در خانه آمد، امام(علیه السلام) فرمود: این غذا را به سائل ده مبدا فردای قیامت نامه اعمالمان را بخوانیم:

۱ - «مجمع البیان»، جلد ۹، صفحه ۸۸.

۲ - تفسیر «برهان»، جلد ۴، صفحه ۱۷۵، ذیل آیه مورد بحث - «بحار الانوار»، جلد ۳۴، صفحه ۳۵۳.

أَذْهَبْتُمْ طَيِّبَاتِكُمْ فِي حَيَاتِكُمُ الدُّنْيَا وَاسْتَمْتَعْتُمْ بِهَا: شما طیبات خود را در دنیا گرفتید و به آن
متمتع شدید». (۱)

۲۱ وَ اذْكُرْ اٰخَا عَادِ اِذْ اَنْذَرَ قَوْمَهُ بِالْاَحْقَافِ وَقَدْ خَلَّتِ النَّذْرُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ اِلَّا تَعْبُدُوْا اِلَّا اللّٰهَ اِنِّىْ اَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ

عَظِيمٍ

۲۲ قَالُوا اُ جِئْتَنَا لِتَاْفِكَنَا عَنْ آلِهَتِنَا فَاتِنَا بِمَا تَعِدُنَا اِنْ كُنْتَ مِنَ

الصّٰدِقِيْنَ

۲۳ قَالَ اِنَّمَا الْعِلْمُ عِنْدَ اللّٰهِ وَ اُبَلِّغُكُمْ مَا اُرْسِلْتُ بِهِ وَ لَكِنِّىْ اَرَاكُمْ قَوْمًا

تَجْهَلُوْنَ

۲۴ فَلَمَّا رَاَوْهُ عَارِضًا مُّسْتَقْبِلَ اُوْدِيَّتِهِمْ قَالُوا هٰذَا عَارِضٌ مُّمْطِرُنَا بَلْ

هُوَ مَا اسْتَعْجَلْتُمْ بِهِ رِيْحٌ فِیْهَا عَذَابٌ اَلِيْمٌ

۲۵ تُدَمِّرُ كُلَّ شَیْءٍ بِاَمْرِ رَبِّهَا فَاصْبِرْ لَهَا لَا یْرِىْ اِلَّا مَسَاكِنُهُمْ کَذٰلِكَ

نَجْزِی الْقَوْمَ الْمُجْرِمِیْنَ

ترجمه:

- ۲۱ - (سرگذشت هود) برادر قوم عاد را یاد کن، آن زمان که قومش را در سرزمین «احقاف» بیم داد در حالی که پیامبران زیادی قبل از او در گذشته های دور و نزدیک آمده بودند که: جز خدای یگانه را نپرستید، (و گفت:) من بر شما از عذاب روزی بزرگ می ترسم!
- ۲۲ - آنها گفتند: «آیا آمده ای که ما را (با دروغهایت) از معبودانمان بازگردانی؟! اگر راست می گوئی عذابی را که به ما وعده می دهی بیاور!»

۲۳ - گفت: «علم (آن) تنها نزد خداست؛ من آنچه را به آن فرستاده شده ام به شما می‌رسانم، ولی شما را قومی می‌بینم که پیوسته در نادانی هستید!»

۲۴ - هنگامی که آن (عذاب) را به صورت ابر گسترده‌ای دیدند که به سوی دره‌ها و آبگیرهای آنان در حرکت است گفتند: «این ابری است که بر ما می‌بارد!» (گفته شد: این همان چیزی است که برای آمدنش شتاب می‌کردید، تندبادی است که عذاب دردناکی در آن است!

۲۵ - همه چیز را به فرمان پروردگارش درهم می‌کوبد و نابود می‌کند. (آری) آنها صبح کردند در حالی که چیزی جز خانه‌هایشان به چشم نمی‌خورد؛ ما این گونه گروه مجرمان را کیفر می‌دهیم!

تفسیر:

قوم عاد و تندباد مرگبار!

از آنجا که قرآن مجید، بعد از ذکر قضایای کلی، به بیان مصداق‌های قابل ملاحظه آن می‌پردازد تا آن کلیات را پیاده کند، در اینجا نیز بعد از شرح حال مستکبران سرکش و هوسران، به ذکر داستان «قوم عاد» که نمونه واضحی از آن است پرداخته، می‌گوید: «برای این مشرکان «مکه» سرگذشت «هود» برادر «قوم عاد» را یادآوری کن» (وَ اذْكُرْ اٰخَا عَاد).

تعبیر به «اخ» (برادر) برای بیان نهایت دلسوزی و صفای این پیامبر بزرگ نسبت به قوم خویش است، این تعبیر چنان که می‌دانیم در مورد عده‌ای از پیامبران بزرگ در قرآن مجید آمده است، آنها برادری دلسوز و مهربان برای اقوام خویش بودند که از هیچ نوع فداکاری مضایقه نکردند.

این تعبیر، ممکن است در ضمن، اشاره‌ای به ارتباط خویشاوندی میان این

پیامبران و اقوامشان نیز باشد.

آن گاه می افزاید: «در آن هنگام که قومش را در سرزمین «احقاف» انذار کرد، در حالی که پیامبران بسیاری قبل از او در گذشته های دور و نزدیک آمدند و به انذار این اقوام پرداختند» (إِذْ أَنْذَرَ قَوْمَهُ بِالْأَحْقَافِ وَقَدْ خَلَتِ النُّذُرُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ).

«احقاف»، چنان که قبلاً هم گفته ایم: به معنی «شن های روانی» است که بر اثر وزش باد، در بیابان ها به صورت مستطیل و کج و معوج روی هم انباشته می گردد، و از این تعبیر، روشن می شود که سرزمین «قوم عاد» ریگستان بزرگی بوده.

بعضی، آن را در قلب «جزیره عربستان» میان «نجد» و «احساء» و «حضر موت» و «عمان» دانسته اند. (۱)

ولی، این معنی بعید به نظر می رسد؛ چرا که از آیات دیگر قرآن (در سوره «شعراء») برمی آید که «قوم عاد» در جایی زندگی داشتند که آب فراوان داشت و درختان جالب، و در قلب جزیره، چنین شرایطی بسیار بعید است.

جمعی دیگر از مفسران، آن را در قسمت جنوبی جزیره، حوالی «یمن»، یا در سواحل «دریای عرب» دانسته اند. (۲)

بعضی نیز، احتمال داده اند: «احقاف» منطقه ای در سرزمین «عراق»، در مناطق «کلده» و «بابل» بوده. (۳)

و از «طبری» نقل شده که «احقاف» نام کوهی است در «شام». (۴)

۱ - «اعلام القرآن»، صفحه ۹۴.

۲ - «فی ظلال القرآن»، جلد ۷، صفحه ۴۲۰، ذیل آیات مورد بحث.

۳ و ۴ - طبق نقل مرحوم «شعرانی» در پاورقی تفسیر «ابوالفتوح رازی»، جلد ۱۰، صفحه ۱۶۵.

ولی، با تناسب معنی لغوی «احقاف» و با توجه به این که سرزمین آنها در عین مصون نبودن از شن های روان دارای آب و درخت بوده، قول کسانی که می گویند: این منطقه، در جنوب «جزیره عربستان» و نزدیکی سرزمین «یمن» بوده است صحیح تر به نظر می رسد.

جمله: وَ قَدْ خَلَتْ لِنُذْرٍ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ: «پیامبران اندازکننده ای از پیش رو و پشت سر «هود» (علیه السلام) آمده بودند» اشاره به پیامبرانی است که قبل از او مبعوث شدند، گروهی با فاصله کم، که قرآن از آنها تعبیر «مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ» کرده، و گروهی با فاصله زیاد، که از آنها تعبیر به «مِنْ خَلْفِهِ» شده است.

اما این که بعضی احتمال داده اند: منظور از این جمله، پیامبرانی است که قبل از «هود» (علیه السلام) و بعد از «هود» (علیه السلام) آمده اند، بسیار بعید است و با جمله «وَ قَدْ خَلَتْ» که زمان گذشته را می رساند سازگار نیست.

اکنون ببینیم محتوای دعوت این پیامبر بزرگ چه بود، قرآن می افزاید: «به آنها گفت: جز خداوند یگانه را نپرستید» (أَلَا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ).

سپس، آنها را تهدید کرده گفت: «من بر شما از عذاب روز بزرگی می ترسم» (إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ).

گرچه، تعبیر به «يَوْمٍ عَظِيمٍ» غالباً به معنی «روز قیامت» آمده است، ولی گاه در آیات قرآن به روزهای سخت و وحشتناکی که بر امت ها گذشته، نیز اطلاق شده است. و منظور در اینجا نیز، همین معنی است؛ چرا که در دنباله همین آیات می خوانیم: «سرانجام «قوم عاد» در روز سخت و وحشتناکی گرفتار عذاب الهی شدند و بر باد رفتند».

اما این قوم لجوج و سرکش، در برابر این دعوت الهی، ایستادگی کردند، و به

«هود» (علیه السلام) «گفتند: آیا تو آمده ای که ما را با دروغهایت از خدایانمان برگردانی» (قَالُوا أَجِئْنَا لِنُؤْفِكَنا عَنْ آلِهَتِنَا). (۱)
 «اگر راست می گوئی، عذابی را که به ما وعده می دهی بیاور!» (فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ).

این دو جمله، به خوبی بیانگر انحراف و لجاجت این قوم سرکش است؛ چرا که در جمله اول، می گویند: چون دعوت تو بر خلاف معبودانی است که ما به آن خو گرفته ایم و از نیاکانمان به ارث برده ایم، دروغ و افتراء است.

و در جمله دوم، تقاضای عذاب می کنند، عذابی که اگر رخ دهد راه بازگشتی در آن مطلقاً نیست، کدام عاقل تمنای چنین عذابی را می کند، هر چند به آن یقین نداشته باشد؟

ولی «هود» (علیه السلام) در پاسخ این تقاضای نابخردانه چنین «گفت: علم و آگاهی تنها نزد خداوند است» (قَالَ إِنَّمَا أَلْهَمُ عِنْدَ اللَّهِ).

او است که می داند در چه زمان، و با چه شرائطی عذاب استیصال نازل می گردد؟ نه به تقاضای شما مربوط است، و نه به میل و اراده من، باید هدف که اتمام حجت است، حاصل گردد؛ چرا که حکمتش چنین اقتضا می کند.

پس از آن افزود: «وظیفه اصلی من این است که: آنچه را به آن فرستاده شدم به شما ابلاغ کنم» (وَأُبَلِّغُكُمْ مَا أُرْسِلْتُ بِهِ).

مسئولیت اصلی من، همین است، اما تصمیم گیری در مورد اطاعت پروردگار با شما است، و اراده و مشیت عذاب نیز با خود او است.

«ولی، من شما را گروهی می بینم که پیوسته در جهل و نادانی اصرار دارید»

۱ - «لِنُؤْفِكَنا» از ماده «افک» به معنی دروغ و انحراف از حق است.

(وَلَكِنِّي أَرَأَيْتُمْ قَوْمًا تَجْهَلُونَ).

ریشه بدبختی شما نیز همین جهل است، جهلی توأم با لجاجت و کبر و غرور، که به شما اجازه مطالعه دعوت فرستادگان خدا را نمی دهد، جهلی که شما را وادار به اصرار، بر نزول عذاب الهی و نابودیتان می کند، اگر مختصر آگاهی داشتید، حداقل، احتمال می دادید که در برابر تمام احتمالات نفی، یک احتمال اثبات نیز باشد که اگر صورت پذیرد، چیزی از شما باقی نخواهد ماند.

سرانجام، نصائح مؤثر و رهبری های برادرانه «هود» (علیه السلام) در آن سنگدلان تأثیر نگذاشت، و به جای پذیرش حق، سخت در عقیده باطل خود لجاجت و پافشاری نمودند، و حتی «نوح» (علیه السلام) را با این سخن تکذیب می کردند که: اگر راست می گوئی پس عذاب موعودت چه شد؟

اکنون، که اتمام حجت به قدر کافی شده، و عدم شایستگی خود را برای ادامه حیات نشان داده اند، حکمت الهی ایجاب می کند که «عذاب استیصال»، همان عذاب ریشه کن کننده را، بر آنها بفرستد.

ناگهان، مشاهده کردند، ابری در افق ظاهر گشت، و در آسمان به سرعت گسترده شد. «هنگامی که این ابر را مشاهده کردند که به سوی دره ها و آبگیرهای آنها رو می آورد، خوشحال شدند، و گفتند: این ابری است باران زا!» (فَلَمَّا رَأَوْهُ عَارِضًا مُّسْتَقْبِلَ أَوْدِيَّتِهِمْ قَالُوا هَذَا عَارِضٌ مُّمْطِرُنَا). (۱)

مفسران، گفته اند: مدتی باران برای «قوم عاد» نازل نشد، هوا گرم و خشک و

۱ - «عارض» از ماده «عرض»، در اینجا به معنی ابری است که در عرض آسمان گسترده می شود، و شاید این یکی از نشانه های ابرهای باران زا است که در همان افق پهن می شود و سپس بالا می رود.

«أَوْدِيَّة» جمع «وادی»، به معنی دره و محل جریان سیلابهاست.

خفه کننده شده بود، هنگامی که چشم «قوم عاد» به ابرهای تیره و تار و گسترده ای که از افق های دور دست به سوی آسمان آنها در حرکت بود افتاد، بسیار مسرور شدند، و به استقبال آن شتافتند و در کنار دره ها و سیل گیرها آمدند، تا منظره نزول باران پر برکت را ببینند، و روحی تازه کنند.

ولی به زودی به آنها گفته شد: این ابر باران زا نیست، «این همان عذاب وحشتناکی است که برای آمدنش، شتاب می کردید» (بَلْ هُوَ مَا اسْتَعْجَلْتُمْ بِهِ).

«این تندباد شدیدی است که در آن عذاب دردناکی است» (رِيحٌ فِيهَا عَذَابٌ أَلِيمٌ).
ظاهراً گوینده این سخن، خداوند بزرگ است، یا حضرت «هود» (علیه السلام) به هنگامی که فریادهای شوق و شادی آنها را شنید، این سخن را به آنها گفت.

* * *

آری، تندبادی است ویرانگر که: «همه چیز را به فرمان پروردگارش، درهم می کوبد و نابود می کند» (تَذْمُرُ كُلَّ شَيْءٍ بِأَمْرِ رَبِّهَا).

بعضی از مفسران، گفته اند: منظور از «همه چیز»، انسان ها و چهارپایان و اموال آنها است.
زیرا در جمله بعد می افزاید: «آنها صبح کردند در حالی که چیزی جز مساکن و خانه های آنها به چشم نمی خورد» (فَأَصْبَحُوا لَا يُرَى إِلَّا مَسَاكِنُهُمْ).

و این نشان می دهد که مساکن آنها سالم بودند، اما خودشان هلاک شدند، و اجساد و اموالشان نیز، به وسیله تندباد به بیابان های دور دست، و یا در دریا افکنده شد.

بعضی گفته اند: نخستین بار که متوجه شدند، این ابر سیاه، تندباد پر گرد و غباری است، زمانی بود که به نزدیک سرزمین آنها رسید، و چهارپایان و

چوپان های آنها را که در بیابان های اطراف بودند از زمین برداشت، و به هوا برد، خیمه ها را از جا می کند و چنان بالا می برد که به صورت ملخی دیده می شد! هنگامی که این صحنه را دیدند، فرار کردند و به خانه های خود پناه بردند و درها را به روی خود بستند، اما باد، درها را از جا می کند، و آنها را بر زمین می کوبید (یا با خود می برد) و «احقاف» همان شن های روان را بر پیکر آنها گسترده.

در آیه ۷ سوره «حاقه» آمده است: «این تندباد، هفت شب و هشت روز ادامه یافت»، آنها مرتباً زیر تلی از شن و ماسه ناله می کردند، سپس تندباد شن ها را با خود برد (و بار دیگر بدنهایشان نمایان گشت، و آنها را برگرفت و به دریا ریخت)!. (۱)

و در پایان، به این حقیقت اشاره می کند که: این سرنوشت مخصوص این قوم گمراه نبود، بلکه «ما این گونه قوم مجرم را کیفر می دهیم» (كَذَلِكَ نَجْزِي الْقَوْمَ الْمُجْرِمِينَ).

این هشدار است، به همه مجرمان و گنهکاران و کافران لجوج و خودخواه، شما نیز اگر همین مسیر را طی کنید، سرنوشتی بهتر از آن نخواهید داشت!

گاه به بادهائی که به گفته قرآن «مَبْشُرَاتٌ بَيْنَ يَدَي رَحْمَتِهِ» (پیش قراولان باران رحمت او هستند) و کار آنها زنده کردن زمین های مرده است، مأموریت مرگ آفرینی می دهد.

گاه زمین را، که مهد آرامش انسان است، با یک زلزله شدید تبدیل به

۱ - تفسیر «فخر رازی»، جلد ۲۸، صفحه ۲۸، ذیل آیات مورد بحث، و در تفسیر «قرطبی» نیز همین معنی آمده است (جلد ۹، صفحه ۶۰۲۶).

گورستان او می کند.

و گاه بارانی را، که مایه حیات همه موجودات زنده است، مبتدل به سیلابی می گرداند و همه چیز را با آن غرق می کند.

آری، مأموران حیات او را، عاملان مرگ او می سازد و چه دردناک است چنین مرگی که از دل عامل حیات برخیزد؟ به خصوص این که همانند «قوم هود» نشاط و سروری در آغاز بیافریند تا عذابش دردناکتر باشد!

و جالب این که می گوید: این باد، این امواج لطیف هوا، به فرمان پروردگار همه چیز را درهم می کوبید! (۱)

۱ - «تدمر» از ماده «تدمیر»، به معنی هلاک کردن و نابود ساختن است.

۲۶ وَ لَقَدْ مَكَّنَّاهُمْ فِيمَا إِنْ مَكَّنَّاكُمْ فِيهِ وَ جَعَلْنَا لَهُمْ سَمْعًا وَ أَبْصَارًا وَ
أَفْئِدَةً فَمَا أَغْنَى عَنْهُمْ سَمْعُهُمْ وَ لَا أَبْصَارُهُمْ وَ لَا أَفْئِدَتُهُمْ مِنْ شَيْءٍ إِذْ
كَانُوا يَجْحَدُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَ حَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ
۲۷ وَ لَقَدْ أَهْلَكْنَا مَا حَوْلَكُمْ مِنَ الْقُرَى وَ صَرَّفْنَا الْآيَاتِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ
۲۸ فَلَوْلَا نَصْرَهُمُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ قُرْبَانًا آلِهَةً بَلْ ضَلُّوا
عَنْهُمْ وَ ذَلِكَ إِنْكُهُمْ وَ مَا كَانُوا يُفْتَرُونَ

ترجمه:

۲۶ - و ما به آنها [= قوم عاد] قدرتی دادیم که به شما ندادیم، و برای آنان گوش و چشم و دل
قرار دادیم؛ (اما به هنگام نزول عذاب) نه گوش ها و چشم ها و نه عقل هایشان برای آنان هیچ
سودی نداشت، چرا که آیات خدا را انکار می کردند؛ و سرانجام آنچه را استهزاء می کردند بر
آنها وارد شد!

۲۷ - ما آبادی هائی را که پیرامون شما بودند نابود ساختیم، و آیات خود را به صورت های
گوناگون (برای مردم آنها) بیان کردیم شاید بازگردند!

۲۸ - پس چرا معبودانی را که غیر از خدا برگزیدند - به گمان این که به خدا نزدیکشان سازد -
آنها را یاری نکردند؟! بلکه از میانشان گم شدند! این بود نتیجه دروغ آنها و آنچه را افتراء
می بستند!

تفسیر:

شما هرگز از قوم «عاد» قوی تر نیستید!

این آیات در حقیقت، نتیجه گیری از آیات گذشته است که در مورد مجازات دردناک قوم «عاد» سخن می گفت.

مشرکان «مکه» را مخاطب ساخته، می فرماید: «ما قوم عاد را قوت و قدرتی دادیم که به شما ندادیم» (وَلَقَدْ مَكَّنَّاكُمْ فِيمَا إِنْ مَكَّنَّاكُمْ فِيهِ). (۱)

هم از نظر قدرت جسمانی از شما نیرومندتر بودند، و هم از نظر مال و ثروت و امکانات مادی از شما تواناتر، اگر بنا بود قدرت جسمانی، و مال و ثروت، و تمدن مادی، بتواند کسانی را از چنگال کیفر الهی رهایی بخشد، نباید قوم «عاد» همچون خار و خاشاک در برابر تندباد به هر سو پرتاب شوند، و از آنها جز مساکن درهم ریخته چیزی باقی نماند!

این آیه در حقیقت، شبیه همان چیزی است که در سوره «فجر» درباره همین قوم «عاد» آمده است: أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِعَادٍ * إِرَمَ ذَاتِ الْعِمَادِ * آلَتِي لَمْ يُخْلَقْ مِثْلُهَا فِي الْبِلَادِ: «آیا ندیدی پروردگار تو با قوم عاد چه کرد؟ (آن قوم بلند قامت)، * و دارای عمارت های مرتفع، * آن قوم و قبیله ای که مثل و مانند آنها در شهرها آفریده نشده بود». (۲)

و یا مانند آنچه در آیه ۳۶ سوره «ق» آمده است: وَ كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْنٍ هُمْ أَشَدُّ مِنْهُمْ بَطْشًا: «چه بسیار اقوامی را که قبل از آنها هلاک کردیم که از این گروه نیرومندتر و صاحب عِدّه و عُده بیشتر بودند».

خلاصه این که: از شما نیرومندترها در برابر طوفان مجازات الهی، تاب

۱ - «إِنْ»، در جمله «إِنْ مَكَّنَّاكُمْ فِيهِ» نافیه است، و شواهد متعددی از آیات قرآن در دست داریم بر آنچه که در متن آمده است. ولی بعضی آن را «إِنْ» «شرطیه» یا «زائده» دانسته اند که درست به نظر نمی رسد.

۲ - فجر، آیه ۶ - ۸.

مقاومت نیاوردند تا چه رسد به شما.

آنگاه می افزاید: «ما برای آنها گوش و چشم و قلب قرار دادیم» (وَجَعَلْنَا لَهُمْ سَمْعًا وَ أَبْصَارًا وَ أَفْئِدَةً). (۱)

آنها از نظر درک و دید و تشخیص واقعیت ها، نیز قوی و نیرومند بودند، مطالب را به خوبی درک می کردند، و از این وسائل خداداد، در تأمین مقاصد مادی خود کاملاً بهره می گرفتند.

«ولی نه گوش و نه چشم و نه عقلشان آنها را به هنگام نزول عذاب الهی، به هیچ وجه سودی نبخشید؛ چرا که آیات خدا را انکار می کردند» (فَمَا أَغْنَى عَنْهُمْ سَمْعُهُمْ وَ لَا أَبْصَارُهُمْ وَ لَا أَفْئِدَتُهُمْ مِنْ شَيْءٍ إِذْ كَانُوا يَجْحَدُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ). (۲)

«و سرانجام آنچه را استهزاء می کردند بر آنها وارد شد» (وَ حَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ). آری، آنها هم مجهز به وسائل مادی بودند، و هم وسائل درک حقیقت، اما چون از طریق لجاجت و استکبار با آیات الهی برخورد می کردند، و سخنان پیامبران را مورد سخریه قرار می دادند، نور حق به قلوب آنها نفوذ نکرد.

و همین کبر و غرور و دشمنی با حق، سبب شد که از وسائل و ابزار هدایت و شناخت، همچون چشم و گوش و عقل نتوانند بهره گیرند، و راه نجات را باز یابند، و عاقبت به همان سرنوشت شومی که در آیات گذشته اشاره شد، گرفتار شدند.

جائی که آنها با آن همه قدرت و امکانات، کاری از پیش نبردند و پیکرهای

۱ - قابل توجه این که «ابصار» (چشم ها) و «افئده» (قلب ها و عقل ها) به صورت جمع آمده در حالی که «سمع» به صورت مفرد است، این تفاوت ممکن است به خاطر این باشد که «سمع» معنی مصدری دارد و مصدر معمولاً به صورت مفرد استعمال می شود و یا به خاطر هماهنگ بودن مسموعات در برابر تفاوت دیدنی ها و مدرکات است.

۲ - «مِنْ» در «مِنْ شَيْءٍ» زائده و برای تأکید است، یعنی به هیچ وجه سودی به حالشان نداشت.

بی جانسان، همچون پر کاه بر امواج تندباد قرار گرفت، و با کمال حقارت به هر سو پرتاب شدند، شما که از آنها ضعیف تر و ناتوان ترید.

برای خداوند مشکل نیست که شما را نیز به جرم اعمالتان به سخت ترین عذاب گرفتار کند، و عوامل حیاتتان را مأمور مرگ و نابودیتان سازد، این خطابی است به مشرکان «مکه»، و به همه انسان های مغرور و ظالم و لجوج، در طول همه قرون و اعصار.

به راستی، همان گونه که قرآن می گوید، ما اولین انسان هائی نیستیم که قدم بر روی زمین گذارده ایم، قبل از ما اقوام بسیار دیگری زندگی می کردند که دارای امکانات و قدرت زیادی بودند، چه خوب است از تاریخ آنها آئینه عبرتی بسازیم و آینده و سرنوشت خویش را در آن تماشا کنیم.

سپس، برای تأکید بر این مطلب، و پند و اندرز بیشتر، مشرکان «مکه» را مخاطب ساخته، می گوید: نه تنها قوم «عاد»، بلکه «ما اقوام سرکشی را که در اطراف شما زندگی می کردند، هلاک کردیم» (وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا مَا حَوْلَكُمْ مِنَ الْقُرَى).

اقوامی که سرزمین آنها از شما چندان دور نیست، و تقریباً در گرداگرد «جزیره عرب»، جایگاهشان بود، اگر قوم «عاد» در سرزمین «احقاف»، در جنوب جزیره زندگی می کردند، قوم «ثمود» در سرزمینی به نام «حجر» در شمال جزیره، و قوم «سبا» با آن سرنوشت دردناکشان، در سرزمین «یمن»، و قوم «شعیب» در سرزمین «مدین»، در مسیر شما به سوی «شام»، و همچنین قوم «لوط» در همین منطقه، زندگی داشتند و بر اثر کثرت گناه و عصیان و کفر به عذاب های گوناگون گرفتار شدند.

هر یک از اینها آئینه عبرتی بودند، و هر کدام شاهد و گواه گویائی، چگونه با

این همه وسائل بیداری باز بیدار نمی شوند؟
 بعد اضافه می کند: «ما آیات خود را به صورت های گوناگون، برای آنها بیان کردیم، شاید بازگردند» (وَصَرَّفْنَا الْآيَاتِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ).
 ما، معجزات و خارق عادات را به آنها نشان دادیم: گاه از طریق نعمت، و گاه بلاء و مصیبت، گاه از طریق توصیف نیکان، گاه توصیف مجرمان، و گاه از طریق «عذاب استیصال» دیگران، پند و اندرزها به آنها دادیم، اما کبر و غرور و خودخواهی و لجاج، مجال هدایت به آنها نداد!
 در آخرین آیه مورد بحث، آنها را مورد سرزنش قرار داده، و با این بیان شدیداً محکوم می کند: «پس چرا معبودانی را که غیر از خدا برگزیدند - به گمان این که آنها را به خدا نزدیک می کنند - در آن لحظات سخت و حساس، به یاری آنها نشتافتند؟! (فَلَوْلَا نَصْرَهُمُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ قُرْبَانًا آلِهَةً)» (۱)

راستی، اگر این معبودان بر حق بودند، پس چرا پیروان خود را در آن مواقع حساس یاری نکردند؟ و از چنگال عذاب های هولناک نجاتشان ندادند؟! این خود دلیلی محکم بر بطلان عقیده آنها است که، این معبودان ساختگی را، پناهگاه روز بدبختی خود می پنداشتند.
 سپس، می افزاید: «نه تنها به آنان کمکی نکردند، بلکه از میان آنها گم شدند» (بَلْ ضَلُّوا عَنْهُمْ).
 موجوداتی این چنین بی عرضه و بی ارزش، که مبدأ هیچ اثر، و مفید هیچ فایده ای نیستند، و به هنگام حادثه، گم و گور می شوند، چگونه شایسته پرستش و عبادیتند؟!

۱ - مفعول اول «اتَّخَذُوا» محذوف است و «آلِهَةً» مفعول دوم آن است و «قُرْبَانًا» «حال» و در تقدیر چنین است: «اتَّخَذُوهُمْ آلِهَةً مِنْ دُونِ اللَّهِ حَالِ كَوْنِهِمْ مُتَقَرِّبِينَ بِهِمْ» این احتمال نیز وجود دارد که «قُرْبَانًا»، «مفعول لاجله» باشد - در ترکیب آیه احتمالات دیگری نیز داده شده که قابل ملاحظه نیست.

و در پایان آیه، می گوید: «این بود نتیجه دروغ آنها، و آنچه را افتراء می بستند!» (وَذَلِكَ نَتِیْجَةُ إِفْكِهِمْ وَ مَا كَانُوا یَفْتَرُونَ).

این هلاکت و بدبختی، این عذاب های دردناک، و این گم شدن معبودان در زمان حادثه، نتیجه دروغ ها و پندارها و افتراهای آنها بود. (۱)

۱ - بنابراین، آیه محذوفی دارد، و در تقدیر چنین است: «وَذَلِكَ نَتِیْجَةُ إِفْكِهِمْ» این احتمال نیز، وجود دارد که آیه نیازی به محذوف نداشته باشد، در این صورت معنی چنین می شود: «این بود دروغ آنها و افتراهایشان»، ولی معنی اول مناسب تر به نظر می رسد.

۲۹ وَ إِذْ صَرَفْنَا إِلَيْكَ نَفَرًا مِّنَ الْجِنِّ يَسْتَمِعُونَ الْقُرْآنَ فَلَمَّا حَضَرُوهُ
 قَالُوا أَنصِتُوا فَلَمَّا قُضِيَ وَلَّوْا إِلَىٰ قَوْمِهِمْ مُنْذِرِينَ
 ۳۰ قَالُوا يَا قَوْمَنَا إِنَّا سَمِعْنَا كِتَابًا أُنزِلَ مِن بَعْدِ مُوسَىٰ مُصَدِّقًا لِّمَا
 بَيْنَ يَدَيْهِ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ وَإِلَىٰ طَرِيقٍ مُّسْتَقِيمٍ
 ۳۱ يَا قَوْمَنَا أَجِيبُوا دَاعِيَ اللَّهِ وَآمِنُوا بِهِ يَغْفِرَ لَكُم مِّن ذُنُوبِكُمْ وَ
 يُجْرِكُم مِّنْ عَذَابِ أَلِيمٍ
 ۳۲ وَمَنْ لَا يُجِيبْ دَاعِيَ اللَّهِ فَلَيْسَ بِمُعْجِزٍ فِي الْأَرْضِ وَلَيْسَ لَهُ مِن
 دُونِهِ أَوْلِيَاءُ أُولَٰئِكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ

ترجمه:

۲۹ - (به یاد آور) هنگامی که گروهی از جن را به سوی تو متوجه ساختیم که قرآن را بشنوند؛
 وقتی حضور یافتند به یکدیگر گفتند: «خاموش باشید و بشنوید!» و هنگامی که پایان گرفت، به
 سوی قوم خود بازگشتند و آنها را بیم دادند!
 ۳۰ - گفتند: «ای قوم ما! ما کتابی را شنیدیم که بعد از موسی نازل شده، هماهنگ با نشانه های
 کتاب های پیش از آن، که به سوی حق و راه راست هدایت می کند.
 ۳۱ - ای قوم ما! دعوت کننده الهی را اجابت کنید و به او ایمان آورید تا گناهانتان را ببخشد و
 شما را از عذابی دردناک پناه دهد.
 ۳۲ - و هر کس به دعوت کننده الهی پاسخ نگوید، هرگز نمی تواند از چنگال عذاب الهی در
 زمین فرار کند، و غیر از خدا یار و یآوری برای او نیست؛ چنین کسانی در گمراهی آشکارند!»

شان نزول:

در شأن نزول این آیات، روایات مختلفی آمده است، از جمله این که: رسول خدا (صلی الله علیه وآله) از «مکه» به سوی «بازار عکاظ» در «طائف» آمد، و «زید بن حارثه» با او بود، به این منظور که مردم را به سوی اسلام دعوت کند، اما احدی به دعوت او پاسخ نگفت، ناچار به سوی «مکه» بازگشت تا به محلی رسید که آنجا را «وادی جن» می نامیدند، در دل شب به تلاوت قرآن پرداخت، جمعی از طائفه جن از آنجا می گذشتند، هنگامی که قرائت قرآن پیامبر (صلی الله علیه وآله) را شنیدند، گوش فرا دادند، و به یکدیگر گفتند: ساکت باشید، هنگامی که تلاوت حضرت پایان یافت آنها ایمان آوردند، و به عنوان مبلغانی به سوی قوم خود آمدند، و آنان را به سوی اسلام دعوت کردند، گروهی از آنها ایمان آوردند و با هم به محضر پیامبر (صلی الله علیه وآله) رسیدند، و پیامبر (صلی الله علیه وآله) تعلیمات اسلام را به آنها یاد داد، اینجا بود که آیات فوق و آیات سوره «جن» نازل گردید. (۱) بعضی دیگر، شأن نزولی از «ابن عباس» نقل کرده اند که با شأن نزول سابق شباهت دارد، با این تفاوت، که «پیامبر (صلی الله علیه وآله) مشغول نماز صبح بود، و در آن قرآن تلاوت می کرد، گروهی از جن که در حال تحقیق و جستجو بودند، و قطع اخبار آسمان آنان را به وحشت افکنده بود، صدای تلاوت قرآن پیامبر (صلی الله علیه وآله) را شنیده گفتند: علت قطع اخبار آسمان از ما، همین است، اینجا بود که به سوی قوم خود بازگشتند و آنها را به اسلام دعوت کردند». (۲)

مرحوم «طبرسی» در «مجمع البیان»، شأن نزول سومی در اینجا آورده که مسأله را با داستان سفر پیامبر (صلی الله علیه وآله) به «طائف» مربوط می سازد و خلاصه آن چنین

۱ - تفسیر «علی بن ابراهیم» مطابق نقل «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۱۹ (با کمی تلخیص).

۲ - این حدیث را که ما به طور خلاصه آوردیم در «صحیح بخاری» و «مسلم» و «مسند احمد» مشروحاً آمده است (مطابق نقل «فی ضلال»، جلد ۷، صفحه ۴۲۹).

است:

«بعد از وفات «ابوطالب» کار بر پیامبر(صلی الله علیه وآله) سخت شد به سوی «طائف» رفت شاید یارانی پیدا کند، اشراف «طائف» شدیداً از در تکذیب درآمدند، و آنقدر از پشت سر، به پیامبر سنگ زدند که خون از پاهای مبارکش جاری شد، خسته و ناراحت به کنار باغی آمد، و در سایه درخت نخلی نشست، در حالی که خون از پاهای مبارکش می ریخت.

باغ، متعلق به «عتبه بن ربیع» و «شبهه بن ربیع» دو نفر از ثروتمندان قریش بود، پیامبر از مشاهده آنها ناراحت شد، چون دشمنی آنها را از قبل می دانست.

آن دو غلامشان «عداس» را که مردی مسیحی بود، با طبقی از انگور خدمت پیامبر(صلی الله علیه وآله) فرستادند، پیغمبر به «عداس» فرمود: از کجائی؟ گفت: از «نینوا»! فرمود: از شهر بنده صالح خدا «یونس»؟ «عداس» گفت: شما از کجا «یونس» را می شناسید؟

فرمود: من رسول خدایم، خداوند به من خبر داده، «عداس» به حقانیت پیامبر(صلی الله علیه وآله) پی برد، برای خدا سجده کرد و پای پیامبر(صلی الله علیه وآله) را بوسه داد.

هنگامی که برگشت، «عتبه» و «شبهه» او را سرزنش کردند، که چرا این کار را کردی؟! گفت: این مرد صالحی است که مرا از اسرار ناشناخته مردم این سامان، در مورد پیامبرمان «یونس» خبر داد، آنها خندیدند و گفتند: مبدا تو را از آئین «نصرانیت» فریب دهد که او مرد فریب کاری است!

پیامبر(صلی الله علیه وآله) به سوی «مکه» بازگشت (در حالی که محصول این سفر تنها یک مرد مؤمن بود) تا به نزدیکی نخلی در دل شب رسید، مشغول نماز شد، گروهی از جن از اهل «نصیبین» یا «یمن» از آنجا می گذشتند، صدای تلاوت قرآن او را

در نماز صبح شنیدند، گوش فرا دادند و ایمان آوردند» (۱).

تفسیر:

طایفه جن ایمان می آورند

در این آیات - چنان که در شأن نزول نیز اشاره شد - بحث فشرده ای پیرامون ایمان آوردن گروهی از طائفه جن، به پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) و کتاب آسمانی او آمده است، تا این حقیقت را بر مشرکان «مکه» بازگو کند، که چگونه طائفه به ظاهر دور افتاده جن، به این پیامبری که از انس است و از میان شما برخاسته ایمان آوردند، ولی شما همچنان بر کفر اصرار می ورزید و به مخالفت خود ادامه می دهید؟

درباره موجودی به نام «جن» و خصوصیات آن بحث مشروحی در تفسیر سوره «جن» به خواست خدا خواهیم داشت، در اینجا فقط به تفسیر آیات مورد بحث می پردازیم: در حقیقت داستان قوم «عاد» هشدار برای مشرکان «مکه» بود و داستان ایمان طائفه «جن» هشدار دیگری است.

نخست می فرماید: «به خاطر بیاور، موقعی که گروهی از جن را به سوی تو متوجه ساختیم که به قرآن گوش فرا دهند» (وَإِذْ صَرَفْنَا إِلَيْكَ نَفَرًا مِنَ الْجِنِّ يَسْتَمِعُونَ الْقُرْآنَ).
تعبیر به «صَرَفْنَا» از ماده «صرف» که به معنی منتقل ساختن چیزی از حالتی، به حالت دیگر است، ممکن است اشاره به این معنی باشد که طائفه جن قبلاً از

۱ - «مجمع البیان»، جلد ۹، صفحه ۹۲ - این داستان را «ابن هشام» نیز در تاریخ خود «السیره النبویه» با کمی تفاوت آورده است (جلد ۲، صفحه ۶۲ و ۶۳).

طریق «استراق سمع» به اخبار آسمان ها گوش فرا می دادند، با ظهور پیامبر اسلام از آن بازگردانده شدند و به سوی قرآن روی آوردند.

«نَفَر» چنان که «راغب» در «مفردات» گفته، به معنی «گروهی از مردان است که می توانند به اتفاق یکدیگر کوچ کنند».

و مشهور در میان ارباب لغت، جماعتی است از سه تا ده نفر، و بعضی تا چهل نفر نیز گفته اند (هر چند این تعبیر در زبان فارسی بر یک فرد نیز اطلاق می شود).

بعد از آن می افزاید: «هنگامی که در برابر قرآن حضور یافتند و آیات روح پرور آن را شنیدند، به یکدیگر گفتند: خاموش باشید و بشنوید» (فَلَمَّا حَضَرُوهُ قَالُوا أَنْصِتُوا).

و این موقعی بود که پیامبر (صلی الله علیه و آله) در دل شب، یا به هنگام قرائت نماز صبح، آیات قرآن را تلاوت می فرمود.

«أَنْصِتُوا» از «انصات» به معنی «سکوت توأم با استماع و توجه» است.

سرانجام، نور ایمان در دل آنها تابیدن گرفت، و حقانیت آیات قرآن را در درون جان خود لمس کردند، لذا «هنگامی که تلاوت قرآن پایان یافت، همچون مبلغانی به سوی قوم خود رفتند، آنها را انداز کردند» (و از حقیقتی که نصیبشان شده بود آگاه ساختند) (فَلَمَّا قُضِيَ وَلَّوْا إِلَى قَوْمِهِمْ مُنْذِرِينَ).

و این چنین است راه و رسم افراد با ایمان، که پیوسته طالب آند دیگران را از حقایقی که خود آگاه شده اند آگاه سازند، و منابع ایمان خود را در اختیار آنها قرار دهند.

آیه بعد، بیانگر چگونگی دعوت این گروه، از قوم خود به هنگام بازگشت به

سوی آنهاست، دعوتی منسجم، حساب شده، کوتاه و پر معنا، «گفتند: ای قوم! ما کتابی را استماع کردیم که بعد از موسی از آسمان نازل شده است» (قَالُوا يَا قَوْمَنَا إِنَّا سَمِعْنَا كِتَاباً أُنْزِلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَى).

این کتاب اوصافی دارد، نخست این که: «کتاب های آسمانی قبل از خود را تصدیق می کند، و محتوای آن هماهنگ با محتوای آنهاست، و نشانه هائی که در کتب پیشین آمده است، در آن به خوبی دیده می شود» (مُصَدِّقاً لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ). (۱)

وصف دیگر این که «همگان را به سوی حق هدایت می نماید» (يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ). به گونه ای که هر کس، عقل و فطرت خویش را به کار گیرد، نشانه های حقانیت را به روشنی در آن می یابد.

و آخرین وصف این که: «به سوی راه مستقیم دعوت می کند» (وَأِلَى طَرِيقٍ مُسْتَقِيمٍ). تفاوت دعوت به حق، با دعوت به راه مستقیم، ظاهراً در این است که اولی اشاره به اعتقادات حق است، و دومی به برنامه های عملی مستقیم و صحیح.

جمله «أُنْزِلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَى» و جمله «مُصَدِّقاً لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ» مؤید این مطلب است که این گروه به کتب آسمانی پیشین، مخصوصاً کتاب موسی (علیه السلام) ایمان داشتند و در جستجوی حق بودند، و اگر می بینیم سخنی از کتاب عیسی (علیه السلام) که بعد از آن نازل شده، به میان نیامده، نه به خاطر چیزی است که «ابن عباس» گفته که: جنّ مطلقاً از نزول «انجیل» آگاه نبودند، چرا که طائفه جنّ از اخبار آسمان ها با خبر بودند، چگونه ممکن است از اخبار زمین تا این حد غافل بمانند؟!

۱ - تفسیر این جمله را در جلد اول، ذیل آیه ۴۱ سوره بقره (صفحه ۲۱۰ طبع جدید) مشروحاً آورده ایم.

بلکه به خاطر آن است که «تورات» کتاب اصلی بود که حتی مسیحیان احکام و شرایع خود را از آن گرفته و می گیرند.

سپس افزودند: «ای قوم ما! دعوت کننده الهی را اجابت کنید، و به او ایمان آورید» (یا قَوْمُنَا أَجِیْبُوا دَاعِيَ اللَّهِ وَآمِنُوا بِهِ).

که دو پاداش بزرگ به شما ارزانی می دارد: «گناهانتان را می بخشد، و شما را از عذاب الیم پناه می دهد» (يَغْفِرْ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ وَ يُجِرْكُمْ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ). (۱)

منظور از «داعی الله» (دعوت کننده الهی) پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) است که آنها را به سوی «الله» رهنمون می شد، و از آنجا که بیشترین ترس و وحشت از گناهان و عذاب دردناک قیامت است، امنیت در برابر این دو امر را مطرح کردند تا بیش از همه، جلب توجه کند. جمعی از مفسران کلمه «مِنْ» در «مِنْ ذُنُوبِكُمْ» را «زائده» دانسته اند که تأکیدی است بر آمرزش همه گناهان در سایه ایمان.

ولی، بعضی آن را «تبعیضیه» و اشاره به آن دسته از گناهانی می دانند که قبل از ایمان آوردن انجام داده اند، یا گناهانی که جنبه حق الله دارد، و نه حق الناس. اما مناسب تر همان است که «مِنْ» زائده و برای تأکید باشد و آیه شریفه همه گناهان را شامل گردد.

در آخرین آیه مورد بحث، آخرین سخن مبلغان جن را چنین بازگو می کند: «آنها به قوم خود گفتند: هر کس دعوت داعی الهی را پاسخ نگوید، نمی تواند از

۱ - «يُجِرْكُمْ» از ماده «اجاره» به معانی مختلفی آمده است، به فریاد رسیدن، نجات دادن از عذاب، و پناه دادن، و حفظ کردن.

چنگال عذاب الهی در زمین فرار کند» (وَمَنْ لَا يُجِبْ دَاعِيَ اللَّهِ فَلَيْسَ بِمُعْجِزٍ فِي الْأَرْضِ).
 «و یاور و سرپرستی غیر از خدا برای او نخواهد بود» (وَلَيْسَ لَهُ مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءُ).
 و لذا «این گروه در گمراهی آشکارند» (أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ).
 چه گمراهی از این بدتر و آشکارتر که انسان به ستیزه جوئی با حق و پیامبر خدا، و حتی با خدا برخیزد، که نه در تمام عالم هستی جز او، پناهگاهی وجود دارد، و نه انسان می تواند از محیط کشورش بگریزد، و به جای دیگری فرار کند.
 بارها گفته ایم: «مُعْجِز» (یا سایر مشتقات این کلمه) در این گونه موارد به معنی عاجز نمودن از تعقیب و کیفر است، و یا به تعبیر دیگر، فرار کردن از چنگال مجازات.
 تعبیر به «فِي الْأَرْضِ» (در زمین)، اشاره به این است که، هر جای زمین بروید ملک خدا است، و از حیطة قدرت او خارج نخواهد بود، و اگر سخنی از آسمان نمی گوید به خاطر این است که به هر حال، جایگاه جنّ و انس هر دو روی زمین است.

نکته ها:

۱ - تبلیغات مؤثر

چنان که گفتیم، بحث پیرامون جنّ و چگونگی حیات این موجود، و خصوصیات دیگر مربوط به آن، به خواست خداوند، در تفسیر سوره «جنّ» خواهد آمد، آنچه از آیات مورد بحث استفاده می شود این است که، آنها موجوداتی عاقل و صاحب شعورند، و مکلف به تکلیف های الهی، و دارای دو

گروه مؤمن و کافر، و آگاهی کافی از دعوت های الهی دارند.

مسأله جالب در آیات مورد بحث، روشی است که آنها برای تبلیغ اسلام در میان قوم خود در پیش گرفتند.

آنها، پس از حضور در محضر پیامبر (صلی الله علیه وآله) و شنیدن آیات قرآن، و پی بردن به محتوای آن، به سرعت به سراغ طائفه خود رفتند و به تبلیغ آنها پرداختند:

نخست از حقانیت قرآن سخن گفتند، و با سه دلیل این مطلب را اثبات کردند، پس از آن به تشویق آنها پرداخته، نجات و رهائی از چنگال عذاب آخرت را در سایه ایمان به این کتاب آسمانی، به آنها بشارت دادند، که هم تأکیدی بود بر مسأله «معاد»، و هم توجهی به ارزش های اصیل آخرت در برابر ارزش های ناپایدار دنیا.

در سومین مرحله، خطرات ترک ایمان را به آنها گوشزد کردند، و هشدار می‌توأم با استدلال و دلسوزی به آنها دادند، و سرانجام و عاقبت انحراف از این مسیر را که «ضلال مبین» و گمراهی آشکار است گوشزد کردند.

این شیوه تبلیغ، شیوه ای است مؤثر برای هر کس و هر گروه.

۲ - بهترین دلیل عظمت قرآن، محتوای آن است

از آیات فوق، و همچنین از آیات سوره «جن» به خوبی برمی آید که این گروه از طائفه جن، تنها با شنیدن آیات قرآن مجذوب آن شدند، و هیچ نشانه ای بر این که آنها تقاضای معجزه دیگری از پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) کرده باشند، در دست نیست.

آنها، همین اندازه که قرآن مجید هماهنگ با نشانه های کتب پیشین است، و

از سوی دیگر دعوت به حق می کند، و از سوی سوم برنامه ریزی عملی آن بر صراط مستقیم است، برای حقانیت آن کافی دانسته اند.

و به راستی مطلب، همین است که بررسی محتوای قرآن ما را از هر گونه دلیل دیگر، بی نیاز می کند.

کتابی که از سوی انسانی درس نخوانده، و در محیطی مملو از جهل و خرافات عرضه شده، دارای چنین محتوایی بلند، معارف و عقائدی پاک، توحیدی خالص، قوانینی محکم و منسجم، استدلال هائی قوی و نیرومند، برنامه هائی متین و سازنده، و مواعظ و اندرزهای روشنگر و عالی باشد، آن هم با چنین جاذبه نیرومند و زیبا و خیره کننده، خود بهترین دلیل بر حقانیت این کتاب آسمانی است که «آفتاب آمد دلیل آفتاب».(۱)

۱ - پیرامون «اعجاز قرآن» در جلد اول تفسیر «نمونه»، ذیل آیه ۲۳ سوره «بقره» بحث مشروحی داشته ایم.

۳۳ اَوْ لَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَمْ يَعْزِ بِخَلْقِهِنَّ
 بِقَادِرٍ عَلَى أَنْ يُجِيبَ الْمَوْتَى بَلَى إِنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ
 ۳۴ وَ يَوْمَ يُعْرَضُ الَّذِينَ كَفَرُوا عَلَى النَّارِ أَلَيْسَ هَذَا بِالْحَقِّ قَالُوا بَلَى وَ
 رَبُّنَا قَالَ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ
 ۳۵ فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُو الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ وَلَا تَسْتَعْجِلْ لَهُمْ كَأَنَّهُمْ
 يَوْمَ يَرَوْنَ مَا يُوعَدُونَ لَمْ يَلْبُثُوا إِلَّا سَاعَةً مِنْ نَهَارٍ بَلَاغٌ فَهَلْ
 يُهْلِكُ إِلَّا الْقَوْمَ الْفَاسِقُونَ

ترجمه:

۳۳ - آیا آنها نمی دانند خداوندی که آسمان ها و زمین را آفریده و از آفرینش آنها ناتوان نشده
 است، می تواند مردگان را زنده کند؟! آری او بر هر چیز تواناست!
 ۳۴ - روزی را به یادآور که کافران را بر آتش عرضه می دارند (گفته می شود): آیا این حق
 نیست؟! می گویند: «چرا، به پروردگارمان سوگند (که حق است!)» (در این هنگام خداوند)
 می گوید: «پس عذاب را به خاطر کفرتان بپخشید»!
 ۳۵ - پس صبر کن آنگونه که پیامبران «اولو العزم» صبر کردند، و برای (عذاب) آنان شتاب
 مکن! هنگامی که وعده هائی را که به آنها داده می شود ببینند، (احساس می کنند که) گوئی
 فقط ساعتی از یک روز (در دنیا) توقف داشتند؛ این ابلاغی است برای همگان! آیا جز قوم
 فاسق هلاک می شوند؟!

تفسیر:

همچون پیامبران «اولوا العزم» شکبیا باش

این آیات، که آخرین آیات سوره «احقاف» است به بحث پیرامون «معاد» می پردازد، زیرا از یکسو، در آخرین آیات گذشته که از زبان مبلغان جنّ نقل شد، اشاره به مسأله «معاد» آمده بود. و از سوی دیگر، سوره «احقاف» در بخش های نخست، از مسأله توحید و عظمت قرآن مجید، و اثبات نبوت پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله)، سخن می گوید.

و در آخرین بخش از این سوره، مسأله «معاد» را پیش می کشد، و به این ترتیب، اصول سه گانه اعتقادی را تکمیل می کند.

نخست می فرماید: «آیا آنها نمی دانند خداوندی که آسمانها و زمین را آفریده، و از آفرینش آنها هرگز خسته و ناتوان نشده، قادر است که مردگان را زنده کند، آری او بر هر چیز تواناست؟! (أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَمْ يَعْ يَخْلُقْهُنَّ بِقَادِرٍ عَلَى أَنْ يُحْيِيَ الْمَوْتَى بَلَى إِنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ).

آفرینش آسمان ها و زمین با موجودات رنگارنگ و مختلفش، نشانه قدرت او بر هر چیز است، چرا که هر چیز به تصور آید، او در این عالم آفریده است، با این حال، چگونه ممکن است از تجدید حیات انسان ها، عاجز باشد؟ این دلیلی است دندان شکن بر مسأله «امکان معاد».

اصولاً بهترین دلیل بر امکان هر چیز وقوع آن است، ما که این همه پیدایش موجود زنده و جاندار را از موجودات بی جان می بینیم، چگونه می توانیم در قدرت مطلقه او، بر معاد تردید به خود راه دهیم؟

این یکی از دلائل متعدد معاد است که قرآن مجید در آیات مختلف، از

جمله در آیه ۸۱ سوره «یس» روی آن تکیه کرده است. (۱)

در آیه بعد، صحنه ای از مجازات دردناک مجرمان و منکران معاد را مجسم کرده، می فرماید: «روزی را به خاطر بیاورید که کافران را بر آتش عرضه می دارند» (وَيَوْمَ يُعْرَضُ الَّذِينَ كَفَرُوا عَلَى النَّارِ).

آری، گاه دوزخ را بر کافران عرضه می کنند، و گاه کافران را بر دوزخ، و هر کدام، هدفی دارد که در چند آیه قبل، به آن اشاره شد. (۲)

هنگامی که کافران را بر آتش عرضه می کنند، و شعله های سوزان و کوه پیکر و وحشتناک آن را می بینند، به آنها گفته می شود: «آیا این حق نیست؟» (أَلَيْسَ هَذَا بِالْحَقِّ).

آیا امروز هم می توانید رستاخیز و دادگاه عدل خدا، و پاداش و کیفر او را انکار کنید، و بگوئید این از افسانه های خرافی پیشینیان است؟!

آنها که چاره ای جز اعتراف ندارند «می گویند: آری، سوگند به پروردگارمان که این حق است» و جای شک و تردید در آن نیست، ما گمراه بودیم که آن را ناحق می پنداشتیم (قَالُوا بَلَى وَرَبَّنَا).

در این هنگام، خداوند یا مأموران عذاب الهی می گویند: «پس بچشید عذاب را به خاطر آنچه انکار می کردید» (قَالَ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنتُمْ تَكْفُرُونَ).

و به این ترتیب، در آن روز، همه حقایق را با چشم خود می بینند و اعتراف می کنند، اعتراف و اقراری که سودی به حال آنها ندارد، و جز اندوه و حسرت و شکنجه وجدان و آزار روحی نتیجه ای نخواهد داشت.

۱ - شرح بیشتر پیرامون این موضوع و دلایل مختلف معاد را در ذیل آیات آخر سوره «یس» (جلد ۱۸، از صفحه ۴۵۶ تا ۴۹۰) مطالعه فرمائید.

۲ - ذیل آیه ۲۰ همین سوره.

* * *

در آخرین آیه مورد بحث، که آخرین آیه سوره «احقاف» است، با توجه به آنچه در مورد معاد و کیفر کافران در آیات قبل گذشت، به پیامبر خود دستور می دهد که «صبر کن همان گونه که پیامبران «اولو العزم» صبر و شکیبائی کردند» (فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُو الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ). تنها تو نیستی که با مخالفت و عداوت این قوم مواجه شده ای، همه پیامبران «اولو العزم» با این مشکلات روبرو بودند و استقامت کردند، «نوح» (علیه السلام) پیامبر بزرگ خدا ۹۵۰ سال دعوت کرد، اما جز گروه اندکی به او ایمان نیاوردند، پیوسته آزارش می دادند و به سخریه اش می گرفتند.

«ابراهیم» (علیه السلام) را به میان آتش افکندند و «موسی» (علیه السلام) را تهدید به مرگ نمودند، و قلبش از نافرمانی های قومش پر خون بود، و «عیسی مسیح» (علیه السلام) را بعد از آزار بسیار می خواستند به قتل برسانند، که خداوند نجاتش داد، خلاصه تا بوده دنیا چنین بوده است، و جز با نیروی صبر و استقامت، نمی توان بر مشکلات پیروز شد.

* * *

پیامبران «اولو العزم» چه کسانی بودند؟

در این که منظور از پیامبران «اولو العزم» چه کسانی هستند؟ در میان مفسران گفتگو بسیار است، و پیش از آنکه در این باره تحقیق کنیم، باید معنی «عزم» را بررسی کرد، زیرا «اولو العزم» به معنای «صاحبان عزم» است.

«عزم» به معنای اراده محکم و استوار است، «راغب» در «مفردات» می گوید: عزم به معنی تصمیم گرفتن بر انجام کاری است (عَقَّدَ الْقَلْبَ عَلَى إِمْضَاءِ الْأَمْرِ).

در قرآن مجید، گاهی «عزم» در مورد «صبر» به کار رفته، مانند: وَلَمَنْ صَبَرَ وَغَفَرَ إِنَّ ذَلِكَ لَمِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ: «کسی که صبر کند و عفو نماید این از عزم امور است». (۱)
و گاه به معنی «وفای به عهد» مانند: وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَى آدَمَ مِنْ قَبْلُ فَنَسِيَ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْماً: «ما به آدم از قبل، عهد کردیم، اما او فراموش کرد و بر سر عهد خود نایستاد». (۲)
ولی، با توجه به این که پیامبران صاحب شریعت جدید و آئین تازه، با مشکلات و گرفتاری های بیشتری روبرو بودند، و برای مقابله با آن عزم و اراده محکم تری لازم داشتند، به این دسته از «پیامبران»، «اولوا العزم» اطلاق شده است، و آیه مورد بحث نیز، ظاهراً اشاره به همین معنا است.

در ضمن، اشاره ای است به این که پیغمبر اسلام (صلی الله علیه وآله) نیز از همان پیامبران است، زیرا می گوید: «تو هم شکیبائی کن! آنگونه که پیامبران اولوا العزم شکیبائی کردند». و اگر بعضی «عزم» و «عزیمت» را به معنی «حکم و شریعت» تفسیر کرده اند، به همین مناسبت است، و گر نه «عزم» در لغت به معنی شریعت نیامده است.
به هر حال، طبق این معنی «مِنْ» در «مِنْ الرُّسُلِ» «تبعیضیه» است، و اشاره به گروه خاصی از پیامبران بزرگ است که صاحب شریعت بوده اند، همانها که در آیه ۷ سوره «احزاب» نیز به آنان اشاره شده: وَإِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ وَمِنْكَ وَمِنْ نُوحٍ وَإِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ وَأَخَذْنَا مِنْهُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا: «به خاطر بیاور، هنگامی را که از پیامبران پیمان گرفتیم، و از تو و از نوح و

۱ - شوری، آیه ۴۳.

۲ - طه، آیه ۱۱۵.

ابراهیم و موسی و عیسی بن مریم (علیهم السلام)، از همه آنها پیمان محکمی گرفتیم». در اینجا بعد از ذکر همه انبیاء به صورت جمع، به این پنج پیامبر بزرگ اشاره می کند، و این دلیل بر ویژگی آنها است.

در آیه ۱۳ سوره «شوری» نیز از آنها سخن می گوید: شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى: «آئینی برای شما تشریع کرد که به نوح توصیه کرده بود و آنچه را بر تو وحی فرستادیم و بر ابراهیم و موسی و عیسی سفارش نمودیم».

روایات فراوانی در منابع شیعه و اهل سنت نیز، در این زمینه نقل شده است که پیامبران «اولوا العزم» همین پنج تن بودند، چنان که در حدیثی از امام باقر و امام صادق (علیهما السلام) آمده است: وَ هُمْ خَمْسَةٌ: نُوحٌ، ثُمَّ إِبْرَاهِيمُ، ثُمَّ مُوسَى، ثُمَّ عِيسَى، ثُمَّ مُحَمَّدٌ (صلی الله علیه وآله). (۱)

در حدیث دیگری از امام علی بن الحسین (علیه السلام) آمده است: مِنْهُمْ خَمْسَةٌ أُولُوا الْعِزْمِ مِنَ الْمُرْسَلِينَ: نُوحٌ وَ إِبْرَاهِيمُ وَ مُوسَى وَ عِيسَى وَ مُحَمَّدٌ (صلی الله علیه وآله)، و هنگامی که راوی سؤال می کند: لِمَ سُمُّوا أُولَى الْعِزْمِ: «چرا آنها اولوا العزم نامیده شدند؟» امام (علیه السلام) در پاسخ می فرماید: لِأَنَّهُمْ بُعِثُوا إِلَى شَرْقِهَا وَ غَرْبِهَا، وَ جَنُّهَا وَ إِنْسِهَا: «زیرا آنها مبعوث به شرق و غرب و جن و انس شدند». (۲)

و باز در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) آمده: سَادَةُ النَّبِيِّينَ وَ الْمُرْسَلِينَ خَمْسَةٌ وَ هُمْ أُولُوا الْعِزْمِ مِنَ الرُّسُلِ وَ عَلَيْهِمُ دَارَتِ الرَّحَى: نُوحٌ وَ إِبْرَاهِيمُ وَ مُوسَى وَ عِيسَى وَ مُحَمَّدٌ (صلی الله علیه وآله): «بزرگ پیامبران و رسولان پنج نفرند، و آنها پیامبران اولوا العزم هستند، و آسیای نبوت و رسالت بر محور وجود آنها دور می زند، آنها نوح

۱ - «مجمع البیان»، ذیل آیات مورد بحث (جلد ۹، صفحه ۱۴۳).

۲ - «بحار الانوار»، جلد ۱۱، صفحه ۵۸ (حدیث ۶۱)، در همان جلد، صفحه ۵۶، حدیث ۵۵ نیز با صراحت در این زمینه سخن می گوید.

و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد (صلی الله علیه وآله) بودند. (۱)
در تفسیر «درّ المثور» از «ابن عباس» نیز همین معنی نقل شده، که پیامبران «اولوا العزم» همین پنج نفرند. (۲)
ولی، بعضی از مفسران، «اولوا العزم» را اشاره به پیامبرانی می دانند که مأمور به پیکار با دشمنان شدند.

بعضی عدد آنها را ۳۱۳ نفر دانسته (۳)، و بعضی همه پیامبران را اولوا العزم (صاحبان اراده قوی) می دانند (۴) و مطابق این قول «من» در «مِنَ الرُّسُل» بیانیه است نه تبعیضیه.
ولی تفسیر اول، از همه صحیح تر است و روایات اسلامی آن را تأیید می کند.

سپس، قرآن در دنبال این سخن، می افزاید: «درباره آنها (کافران) عجله و شتاب مکن» (و لَا تَسْتَعْجِلْ لَهُمْ).

چرا که قیامت به زودی فرا می رسد، و آنچه را درباره آن شتاب داشتند با چشم خود می بینند، سخت مجازات می شوند و به اشتباهات خود پی می برند.

به قدری عمر دنیا، در برابر آخرت کوتاه است، «هنگامی که وعده هائی که به آنها داده می شود می بینند، احساس می کنند گویا در دنیا جز ساعتی از یک روز توقف نداشتند!» (كَأَنَّهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَ مَا يُوعَدُونَ لَمْ يَلْبَثُوا إِلَّا سَاعَةً مِنْ نَهَارٍ).

این احساس کمی عمر دنیا، در برابر آخرت، یا به خاطر آن است که واقعاً این زندگی در برابر آن حیات جاویدان ساعتی بیش نیست، و یا به خاطر این که، دنیا چنان به سرعت بر آنها می گذرد، که گوئی ساعتی بیش نبوده است، و یا از

۱ - «کافی»، جلد ۱، صفحه ۱۷۵، کتاب الحجّة، باب «طبقات الانبیاء و الرسل»، حدیث ۳.

۲ و ۳ و ۴ - «درّ المثور»، جلد ۶، صفحه ۴۵ و «کشاف»، ذیل آیه مورد بحث.

این جهت، که آنها محصول تمام عمر خود را که از آن بهره برداری صحیح نکردند، بیش از یک ساعت نمی بینند.

اینجا است که سیلاب حسرت بر قلب آنها جاری می شود، اما چه سود که راه بازگشت، وجود ندارد.

لذا می بینیم هنگامی که از پیامبر (صلی الله علیه وآله) «فاصله دنیا و آخرت را سؤال می کنند» و می گویند: کَمْ مَا بَيْنَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ؟ در پاسخ می فرماید: غَمُضَةُ عَيْنٍ: «یک چشم بر هم زدن!» سپس می گوید: خداوند فرموده: كَانَتْهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَ مَا يُوعَدُونَ كَمْ يَلْبَثُوا إِلَّا سَاعَةً مِنْ نَهَارٍ. (۱) این، نشان می دهد که تعبیر به «ساعت» نه به معنی مقدار ساعت معمولی است، بلکه اشاره به زمان کم و کوتاه است.

بعد، به عنوان هشدار به همه انسان ها می افزاید: «این ابلاغی است، برای همه» (بلاغ). (۲) برای تمام کسانی که از خط عبودیت پروردگار خارج شدند، برای کسانی که غرق در زندگی زودگذر دنیا و شهوات آن گشتند، و بالاخره ابلاغی است برای همه ساکنان این جهان ناپایدار. و در آخرین جمله، ضمن یک استفهام پر معنی و تهدیدآمیز می فرماید: «آیا جز قوم فاسق هلاک می شوند؟» (فَهَلْ يُهْلَكُ إِلَّا الْقَوْمُ الْفَاسِقُونَ).

۱ - «روضه الواعظین»، جلد ۲، صفحه ۴۴۸، «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۲۵.

۲ - «بلاغ» خبر مبتدای محذوفی است، و در تقدیر چنین است: «هَذَا الْقُرْآنُ بِلَاغٌ» - یا - «هَذَا الْوَعْظُ وَالْإِنْدَارُ بِلَاغٌ».

نکته:

پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله)، اسطوره صبر و استقامت بود
زندگی پیامبران بزرگ خدا - مخصوصاً پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) - بیانگر مقاومت
بی حد و حصر آنها، در برابر حوادث سخت، و طوفان های شدید، و مشکلات طاقت فرسا
است، و با توجه به این که مسیر حق، همیشه دارای این گونه مشکلات است، رهروان راه حق
باید از آنها در این مسیر الهام بگیرند.

ما معمولاً از نقطه روشن تاریخ اسلام به روزهای تاریک پیشین می نگرییم و این نگرش که از
«آینده به گذشته» است، واقعیت ها را طور دیگری مجسم می کند، ما باید خود را در آن روز
تصور کنیم که پیامبر (صلی الله علیه وآله) تک و تنها بود، هیچ نشانه ای از پیروزی در افق
زندگی او به چشم نمی خورد.

دشمنان لجوج برای نابودی او کمر بسته بودند، و حتی خویشاوندان نزدیکش در صف اول
این مبارزه قرار داشتند!

پیوسته به میان قبائل عرب می رفت، و از آنها دعوت می کرد، اما کسی به دعوت او پاسخ
نمی گفت.

سنگسارش می کردند آنچنان که از بدن مبارکش خون می ریخت، ولی دست از دعوت
برنمی داشت.

آنچنان او را در محاصره اجتماعی و اقتصادی و سیاسی قرار دادند که تمام راه ها به روی او و
پیروان اندکش، بسته شد، بعضی از گرسنگی تلف شدند، و بعضی را بیماری از پای درآورد.
یاران اندکش را شکنجه می دادند، شکنجه هایی که بر جان و قلب او می نشست.
روزهائی بر پیامبر (صلی الله علیه وآله) گذشت که توصیف آن با بیان و قلم مشکل است،

هنگامی که برای دعوت مردم به سوی اسلام به «طائف» رفت، نه تنها دعوتش را اجابت نکردند، بلکه آنقدر سنگ بر او زدند که خون از پاهایش جاری شد.

افراد نادان را تحریک کردند که فریاد زنند و او را دشنام دهند، ناچار به باغی پناه برد، در سایه درختی نشست، و با خدای خودش این چنین راز و نیاز کرد: اَللّٰهُمَّ اِلَيْكَ اَشْكُو ضَعْفَ قُوَّتِي، وَ قِلَّةَ جِلَّتِي، وَ هَوَانِي عَلَى النَّاسِ، يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ! اَنْتَ رَبُّ الْمُسْتَضْعِفِينَ، وَ اَنْتَ رَبِّي، اِلَى مَنْ تَكَلِّمُنِي؟ اِلَى بَعِيدٍ يَتَجَهَّمُنِي؟ اَمْ اِلَى عَدُوٍّ مَلَكَتْهُ اَمْرِي؟ اِنْ لَمْ يَكُنْ بِكَ عَلَى غَضَبٍ فَلَا اُبَالِي...: «خداوند! ناتوانی و نارسائی خودم و بی حرمتی مردم را به پیشگاه تو شکایت می کنم، ای کسی که از همه مهربانان، مهربان تری، تو پروردگار مستضعفین و پروردگار منی، مرا به که و ای می گذاری؟ به افراد دور دست، که با چهره درهم کشیده، با من روبرو شوند؟ یا به دشمنانی که زمام امر مرا به دست گیرند؟ پروردگارا! همین اندازه که تو از من خشنود باشی، مرا کافی است».(۱)

گاه ساحرش خواندند، و گاه دیوانه اش خطاب کردند.

گاه خاکستر بر سرش ریختند، و گاه کمر به قتلش بستند و خانه اش را در میان شمشیرها محاصره نمودند.

اما، با تمام این احوال همچنان به صبر و شکیبائی و استقامت ادامه داد.

و سرانجام، میوه شیرین این درخت را چشید، آئین او نه تنها «جزیره عربستان»، که شرق و غرب عالم را در برگرفت، و امروز بانگ اذان که فریاد پیروزی او است هر صبح و شام از چهار گوشه دنیا، و در تمام پنج قاره جهان، به گوش می رسد. و این است معنی «فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ اُولُوا الْعِزْمِ مِنَ الرُّسُلِ».

و این است راه و رسم مبارزه با شیاطین و اهریمنان، و طریق پیروزی بر آنان و نیل به اهداف بزرگ الهی.

با این حال چگونه عافیت طلبان می خواهند بدون شکیبائی و تحمل رنج و درد، به اهداف بزرگ خود نائل شوند؟

چگونه مسلمانان امروز در برابر این همه دشمنانی که کمر به نابودی آنها بسته اند، می خواهند بدون الهام گرفتن از مکتب اصیل پیغمبر اسلام (صلی الله علیه و آله) پیروز شوند؟

مخصوصاً رهبران اسلامی، بیش از همه مأمور به این برنامه اند، چنان که در حدیثی از امیر مؤمنان علی (علیه السلام) آمده است: الصَّبْرُ عَلَى وُلاَةِ الْأَمْرِ مَقْرُوضٌ لِقَوْلِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ لِنَبِيِّهِ: فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُوا الْعِزْمِ مِنَ الرُّسُلِ، وَ إِيْجَابِهِ مِثْلَ ذَلِكَ عَلَى أَوْلِيَائِهِ وَ أَهْلِ طَاعَتِهِ، بِقَوْلِهِ: لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ: «صبر و استقامت بر رهبران و زمامداران فریضه است، زیرا خداوند به پیامبرش فرموده: فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُوا الْعِزْمِ مِنَ الرُّسُلِ و همین معنی را بر دوستان و اهل طاعتش نیز فرض کرده است، چرا که می گوید: برای شما در زندگی پیامبر تأسی نیکوئی بود (و شما نیز باید همگی به او اقتداء کنید). (۱)

خداوندا ! این موهبت بزرگ، این عطیه آسمانی، این صبر و شکیبائی و استقامت در برابر مشکلات را، به ما ارزانی فرما!

پروردگارا ! به ما توفیق ده که این چراغ هدایتی را که پیامبران اولوالعزم - مخصوصاً خاتم پیامبران محمد(صلی الله علیه وآله) - با زحمات طاقتفرسا فرا راه بشریت قرار دادند، همچنان فروزان نگهداریم و به شایستگی از آن پاسداری کنیم.

بارالها ! می دانیم، دشمنانِ حق متشکل و متحدند، و از هیچ جنایتی ابا ندارند، بیش از آنچه آنها در توان دارند، به ما صبر و شکیبائی مرحمت فرما، تا هرگز در برابر انبوه مشکلات زانو نزیم، و امواج و طوفان ها را پشت سر بگذاریم، که این جز با امداد و لطف بی پایان تو ممکن نیست.

آمِنْ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ

پایان سوره احقاف

جمعه ۳ / رمضان / ۱۴۰۵

۱۳۶۴ / ۳ / ۳

سوره محمد (صلی الله علیه وآله)

این سوره، در «مدینه» نازل شده و دارای ۳۸ آیه است

تاریخ شروع

جمعه ۳ / رمضان / ۱۴۰۵

محتوای سوره محمد (صلی الله علیه وآله)

این سوره که به خاطر آیه دوم آن که نام پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) در آن ذکر شده، سوره محمد (صلی الله علیه وآله) نام دارد، نام دیگرش سوره «قتال» (سوره جنگ) است، و در واقع مسأله جهاد و جنگ با دشمنان اسلام، مهم ترین موضوعی است که بر این سوره سایه افکنده، در حالی که قسمت مهم دیگری از آیات این سوره، به مقایسه حال مؤمنان و کفار و ویژگی ها و صفات آنها، و همچنین سرنوشتشان در آخرت می پردازد.

به طور کلی محتوای سوره را می توان در هفت بخش خلاصه کرد:

- ۱ - مسأله ایمان و کفر، و مقایسه حال مؤمنان و کافران در این جهان و جهان دیگر.
- ۲ - بحث های گویا و صریحی پیرامون مسأله جهاد و پیکار با دشمنان، و دستور درباره اسیران جنگی.
- ۳ - قسمت قابل ملاحظه دیگری شرح حال منافقان است که به هنگام نزول این آیات در مدینه، فعالیت های تخریبی زیادی داشتند.
- ۴ - بخش دیگر از مسأله «سیر در زمین» و بررسی سرنوشت اقوام پیشین به عنوان یک درس عبرت، سخن می گوید.
- ۵ - در قسمتی از آیات سوره، مسأله آزمایش الهی به تناسب مسأله جنگ، مطرح است.
- ۶ - در قسمتی دیگر از مسأله «انفاق» که آن نیز نوعی جهاد است و در نقطه مقابل آن مسأله «بخل» سخن به میان آمده.

۷- در بعضی از آیات سوره به همین مناسبت مسأله صلح با کفار (صلحی که مایه شکست و ذلت باشد) مطرح و از آن نهی شده است.

روی هم رفته با توجه به این که این سوره در «مدینه» به هنگام درگیری شدید مسلمانان با دشمنان اسلام، نازل شده، و به گفته جمعی از مفسران، در بحبوحه «جنگ احد» یا کمی بعد از آن بوده است، مسأله اصلی در آن مسأله جنگ است. و بقیه مسائل بر محور آن دور می زد، جنگی سرنوشت ساز و مشخص کننده صفوف مؤمنان از کافران و منافقان، جنگی که پایه های اسلام را تقویت می کرد، و دشمنانی را که قصد نابودی اسلام و مسلمین داشتند بر سر جای خود می نشاند.

فضیلت تلاوت سوره

در حدیثی از پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله) آمده است: مَنْ قَرَأَ سُورَةَ مُحَمَّدٍ (صلی الله علیه وآله) كَانَ حَقًّا عَلَى اللَّهِ أَنْ يَسْقِيَهُ مِنْ أَنْهَارِ الْجَنَّةِ: «کسی که سوره محمد (صلی الله علیه وآله) را تلاوت کند، بر خدا حق است که او را از نهرهای بهشت، سیراب سازد.» (۱)

در کتاب «ثواب الاعمال» از امام صادق (علیه السلام) نیز نقل شده که فرمود: مَنْ قَرَأَ سُورَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا (سُورَةَ مُحَمَّدٍ (صلی الله علیه وآله)) لَمْ يَرْتَبْ أَبَدًا، وَلَمْ يَدْخُلْهُ شَكٌّ فِي دِينِهِ أَبَدًا، وَلَمْ يَبْتَلِهِ اللَّهُ بِفَقْرٍ أَبَدًا، وَلَا خَوْفٍ سُلْطَانٍ أَبَدًا، وَلَمْ يَزَلْ مَحْفُوظًا مِنَ الشَّرِّ وَالْكَفْرِ أَبَدًا حَتَّى يَمُوتَ فَإِذَا مَاتَ وَكَّلَ اللَّهُ بِهِ فِي قَبْرِهِ أَلْفَ مَلَكٍ يُصَلُّونَ فِي قَبْرِهِ وَ يَكُونُ ثَوَابُ صَلَاتِهِمْ لَهُ وَ يُشَبِّعُونَهُ حَتَّى يُوقِفُوهُ مَوْقِفَ الْأَمْنِ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَ يَكُونُ فِي أَمَانِ اللَّهِ وَ أَمَانِ مُحَمَّدٍ (صلی الله علیه وآله): «هر کس سوره محمد (صلی الله علیه وآله) را بخواند هرگز شک و تردید در دین به او راه نمی یابد، و هرگز

۱- «مجمع البیان»، جلد ۹، صفحه ۱۴۴، آغاز سوره محمد (صلی الله علیه وآله).

خداوند او را به فقر در دین، مبتلا نمی سازد، و هرگز ترسی از سلطانی نخواهد داشت، و همواره تا آخر عمرش، از شرک و کفر محفوظ و در امان خواهد بود، و هنگامی که می میرد خداوند هزار فرشته را مأمور می کند که در قبرش نماز بخوانند، و ثواب نمازهایشان از آن او است، و این هزار فرشته همچنان با او هستند تا در عرصه محشر در محل امن و امانی او را متوقف کنند، و پیوسته در امان خدا و محمد (صلی الله علیه و آله) است. (۱)

روشن است آنها که محتوای این آیات را در جان خود پیاده کنند و در پیکار با دشمنان سرسخت و بی رحم و بی منطق، تردید و تزلزل بخود راه ندهند، هم پایه های دین و ایمانشان قوی می شود، و هم ترس و ذلت و فقر از آنها برچیده خواهد شد، و هم در قیامت در جوار رحمت الهی متنعم اند.

در حدیث دیگری آمده است که امام (علیه السلام) فرمود: مَنْ أَرَادَ أَنْ يَعْرِفَ حَالَنَا وَحَالَ أَغْدَانَا فَلْيَقْرَأْ سُورَةَ مُحَمَّدٍ فَإِنَّهُ يَرَاهَا آيَةً فِيْنَا وَ آيَةً فِيْهِمْ: «هر کس بخواند حال ما و دشمنان ما را بنگرد، سوره محمد را بخواند که آیه ای درباره ما است و آیه ای درباره آنها!». (۲)

این حدیث را مفسران اهل سنت، مانند «آلوسی» در «روح المعانی» (۳) و «سیوطی» در «در المنثور» (۴) نیز نقل کرده اند.

و بیانگر این واقعیت است که نمونه اَتمّ ایمان اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه و آله) بودند و نمونه بارز کفر و نفاق «بنی امیه»، درست است که در این سوره تصریحی به عنوان اهل بیت نیامده، و نه به عنوان «بنی امیه»، ولی چون از دو گروه مؤمن و منافق و ویژگی های آنها بحث شده است قبل از هر چیز اشاره به آن دو مصداق

۱ - «ثواب الاعمال» مطابق نقل «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۲۵.

۲ - «مجمع البیان»، جلد ۹، اول سوره.

۳ - «روح المعانی»، جلد ۲۶، صفحه ۳۳.

۴ - «در المنثور»، جلد ۶، صفحه ۴۶.

روشن می کند، و در عین حال مانع از شمول سوره نسبت به سایر افراد مؤمن و منافق نیست.

- ۱ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ أَضَلَّ أَعْمَالَهُمْ
- ۲ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَآمَنُوا بِمَا نُزِّلَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَهُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ كَفَّرَ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَأَصْلَحَ بَالَهُمْ
- ۳ ذَلِكَ بِأَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا اتَّبَعُوا الْبَاطِلَ وَأَنَّ الَّذِينَ آمَنُوا اتَّبَعُوا الْحَقَّ مِنْ رَبِّهِمْ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ لِلنَّاسِ أَمْثَالَهُمْ

ترجمه:

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر

۱ - کسانی که کافر شدند (و مردم را) از راه خدا بازداشتند، (خداوند) اعمالشان را نابود می کند!

۲ - و کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته انجام دادند و به آنچه بر محمد (صلی الله علیه وآله) نازل شده - و همه حق است و از سوی پروردگارشان - نیز ایمان آوردند، خداوند گناهانشان را می بخشد و کارشان را اصلاح می کند!

۳ - این به خاطر آن است که کافران از باطل پیروی کردند، و مؤمنان از حقی که از سوی پروردگارشان بود تبعیت نمودند؛ این گونه خداوند برای مردم مثل های آنان را بیان می کند!

تفسیر:

مؤمنان پیرو حق اند و کافران پیرو باطل

این سه آیه، در حقیقت مقدمه ای است برای یک دستور مهم جنگی که در آیه چهارم داده شده است.

در آیه نخست، وضع حال کافران، و در آیه دوم، وضع حال مؤمنان را بیان کرده، و در آیه سوم، آن دو را با هم مقایسه می کند، تا با روشن شدن این خطوط، آمادگی برای پیکار مکتبی با دشمنان بی رحم و ستمگر حاصل شود.

نخست می فرماید: «کسانی که کافر شدند و مردم را از راه خدا بازداشتند خداوند اعمالشان را به نابودی می کشاند و گم می کند» (الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ أَضَلَّ أَعْمَالَهُمْ). این آیه اشاره به سردمداران کفر و مشرکان مکّه است که آتش افروزان جنگ های ضد اسلامی بودند، نه تنها خودشان کافر بودند که دیگران را نیز با انواع حیل و نقشه ها، از راه خدا بازمی داشتند.

گر چه بعضی از مفسران، مانند «زمخشری» در «کشاف»، «صد» را در اینجا به معنی «اعراض» از ایمان، تفسیر کرده اند، در مقابل آیه بعد که از ایمان سخن می گوید، ولی با توجه به موارد استعمال این کلمه در قرآن مجید، باید معنی اصلی آن را که همان «منع و جلوگیری» است حفظ کرد.

منظور از «أَضَلَّ أَعْمَالَهُمْ» این است که آن را نابود و حبط می کند؛ زیرا گم کردن، کنایه از بی سرپرست ماندن چیزی است که لازمه آن از بین رفتن است.

به هر حال، بعضی از مفسران، این جمله را اشاره به کسانی می دانند که در روز «جنگ بدر» شترهائی را نحر کرده، به مردم انفاق کردند، «ابوجهل» ده شتر،

«صفوان» ده شتر، و «سهل بن عمرو» ده شتر برای لشکر سر بریدند. (۱)
اما چون این اعمال در طریق شرک و برنامه های شیطانی بود، همگی حبط شد.
ولی ظاهر این است که محدود به این معنی نیست، بلکه تمام اعمالی را که ظاهراً به عنوان
کمک به مستمندان، یا میهمان نوازی، یا غیر آنها، انجام می دادند به خاطر عدم ایمانشان،
همگی حبط می شود.

از این گذشته، اعمالی را که آنها برای محو اسلام و درهم شکستن مسلمین انجام می دادند،
خداوند همه آنها را نیز گم و نابود کرد و از رسیدن به مقصد و هدف بازداشت.

* * *

آیه بعد، توصیفی است از وضع مؤمنان که در نقطه مقابل کفاری که اوصافشان در آیه قبل آمده
است، قرار دارند می فرماید: «و کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند، و به آنچه
بر محمد (صلی الله علیه و آله) نازل شده - که حق، و از سوی پروردگار آنها است - نیز ایمان
آوردند، خداوند گناهانشان را می بخشد و کارشان را در دنیا و آخرت اصلاح می کند» (وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَآمَنُوا بِمَا نُزِّلَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَهُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ كَفَّرَ عَنْهُمْ
سَيِّئَاتِهِمْ وَأَصْلَحَ بَالَهُمْ). (۲)

ذکر «ایمان به آنچه بر پیغمبر اسلام (صلی الله علیه و آله) نازل شده» بعد از ذکر ایمان به طور
مطلق، تأکیدی است بر برنامه های این پیامبر بزرگ، و از قبیل ذکر خاص بعد از عام است، و
بیانگر این واقعیت است که بدون ایمان به آنچه بر پیامبر (صلی الله علیه و آله) نازل شده، هرگز
ایمان به خدا تکمیل نمی شود.

این احتمال، نیز وجود دارد که جمله اول، اشاره به ایمان به خدا است، و

۱ - «روح المعانی»، جلد ۲۶، صفحه ۳۳.

۲ - جمعی از مفسران، جمله «وَهُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ» را جمله معترضه دانسته اند.

جنبه اعتقادی دارد، و این جمله، اشاره به ایمان به محتوای اسلام و تعلیمات آن حضرت است و جنبه عملی دارد.

و به تعبیر دیگر، ایمان به خدا به تنهایی کافی نیست، بلکه باید ایمان به «ما نُزِّلَ عَلَیْهِ» نیز داشته باشند، یعنی: ایمان به قرآن، ایمان به جهاد، ایمان به نماز و روزه و ایمان به ارزش های اخلاقی که بر او نازل شده است.

ایمانی که مبدأ حرکت، و تأکیدی بر عمل صالح بوده باشد. قابل توجه این است که: بعد از ذکر این جمله، می گوید: «وَهُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ»، «در حالی که آنچه بر او نازل شده، حق است و از سوی پروردگار». یعنی، ایمان آنها بی حساب و بی دلیل نیست، چون حق را در آن تشخیص داده اند، ایمان آورده اند.

و تعبیر «مِنْ رَبِّهِمْ» (از سوی پروردگارشان) تأکیدی است بر این واقعیت که همیشه، حق از سوی پروردگار است، از او سرچشمه می گیرد و به او بازمی گردد.

لازم به ذکر است که در مقابل دو کیفری که برای کفار بازدارنده از راه خدا، ذکر شده بود، دو پاداش برای مؤمنان صالح العمل بیان می کند که، نخستین آنها «پوشاندن لغزش ها» و بخشودگی خطاهائی است که به هر حال هر انسان غیر معصومی از آن خالی نیست، و دیگر «اصلاح بال» است.

«بال» به معانی مختلفی آمده است به معنی حال، کار، قلب، و به گفته «راغب» در «مفردات» به معنی «حالات پر اهمیت» است، بنابراین «اصلاح بال»، به معنی سر و سامان دادن به تمام شئون زندگی و امور سرنوشت ساز، می باشد که طبعاً هم پیروزی در دنیا را شامل است، و هم نجات در آخرت را، به عکس سرنوشتی که کفار دارند که به حکم «أَضَلَّ أَعْمَالَهُمْ»، تلاش ها و کوشش هایشان به جایی نمی رسد، و به جز شکست، نصیب و بهره ای ندارند.

و می توان گفت: آمرزش گناهان، نتیجه ایمان آنها، و اصلاح بال نتیجه اعمال صالح آنها است. مؤمنان، هم دارای آرامش فکری و هم پیروزی در برنامه های عملی، که اصلاح بال، دامنه گسترده ای دارد و همه اینها را شامل است، و چه نعمتی از این بالاتر که، انسان روحی آرام و قلبی مطمئن و برنامه هائی مفید و سازنده داشته باشد.

در آخرین آیه، نکته اصلی این پیروزی و آن شکست را در یک مقایسه فشرده و گویا، بیان کرده، می فرماید: «این به خاطر آن است که کافران از باطل پیروی کردند، و مؤمنان از حقی که از سوی پروردگارشان بود» (ذَلِكَ بِأَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا اتَّبَعُوا الْبَاطِلَ وَأَنَّ الَّذِينَ آمَنُوا اتَّبَعُوا الْحَقَّ مِنْ رَبِّهِمْ)

جان مطلب اینجا است که دو خط «ایمان» و «کفر» از دو خط «حق» و «باطل» منشعب می شود، «حق» یعنی واقعیت های عینی که از همه بالاتر ذات پاک پروردگار است، و به دنبال آن حقائق مربوط به زندگی انسان، و قوانینی حاکم بر رابطه او با خدا، و روابط آنها با یکدیگر است.

«باطل» یعنی پندارها، خیال ها، نیرنگ ها، افسانه های خرافی، کارهای بیهوده و بی هدف، و هر گونه انحراف از قوانین حاکم بر عالم هستی.

آری، مؤمنان پیروی از حق می کنند، به همان معنی که گفته شد و کفار از باطل، و همین دلیل بر پیروزی آنها و شکست اینها است.

قرآن مجید می گوید: وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا: «ما آسمان و زمین و آنچه را میان آنهاست بیهوده نیافریدیم». (۱)

بعضی «باطل» را به معنی «شیطان»، و بعضی، به معنی «بیهوده» تفسیر کرده اند، ولی همان گونه که گفتیم «باطل» معنی وسیعی دارد که همه اینها و غیر آن را شامل می شود. و در پایان آیه، می افزاید: «این گونه خداوند برای مردم مثل های زندگیشان را بیان می کند» (كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ لِلنَّاسِ أَمْثَالَهُمْ).

یعنی، همین گونه که خطوط زندگی مؤمنان و کفار، و اعتقادات و برنامه های عملی و نتایج کار آنها را در این آیات، بیان فرموده، سرنوشت حیات و عاقبت کار آنها را مشخص می سازد. «راغب» در «مفردات» می گوید: «مثل» به معنی سخنی است که درباره چیزی گفته شود، همانند سخنی که درباره مطلب مشابه آن گفته شده، تا یکی دیگر را تبیین کند. از سخنان دیگر او، نیز استفاده می شود که این کلمه، گاه به معنی «مشابهت» به کار می رود، و گاه به معنی «توصیف».

و ظاهراً در آیه مورد بحث منظور معنی اخیر است، یعنی خداوند این گونه حال مردم را توصیف می کند، همان گونه که در آیه ۱۵ سوره «محمد» (صلی الله علیه وآله) آمده: مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وَعَدَ الْمُتَّقُونَ: «توصیف بهشتی که به پرهیزکاران وعده داده شده چنین است...». به هر حال، از این آیه، به خوبی استفاده می شود که هر اندازه به حق نزدیک تر باشیم، به ایمان نزدیک تریم، و به هر اندازه اعتقاد و عمل ما گرایش به باطل داشته باشد، از حقیقت ایمان دورتریم و به کفر نزدیک تر!، که خط ایمان و کفر همان خط حق و باطل است.

- ۴ فَإِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا فَضَرْبَ الرِّقَابِ حَتَّىٰ إِذَا أَثَخَتُمُوهُمْ فَشُدُّوا
الْوَتَاقَ فَمَا مَنَّا بَعْدُ وَإِمَّا فِدَاءً حَتَّىٰ تَضَعَ الْحَرْبُ أَوْزَارَهَا ذَٰلِكَ وَ
لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَأُنْتَصَرَ مِنْهُمْ وَلَكِنْ لِيَبْلُوَا بَعْضَكُم بَبَعْضٍ وَالَّذِينَ
قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَلَنْ يُضِلَّ أَعْمَالَهُمْ
- ۵ سَيَهْدِيهِمْ وَيُصْلِحُ بَالَهُمْ
- ۶ وَ يُدْخِلُهُمُ الْجَنَّةَ عَرَّفَهَا لَهُمْ

ترجمه:

- ۴ - و هنگامی که با کافران رو به رو شدید گردن هایشان را بزنید، تا دشمن را درهم بکوبید؛ در این هنگام اسیران را محکم ببندید؛ یا بر آنان منت گذارید (و آزادشان کنید) یا از آنان فدیة بگیرید؛ تا جنگ بار سنگین خود را بر زمین نهد؛ (آری) برنامه این است؛ و اگر خدا می خواست خودش آنها را مجازات می کرد، اما می خواهد بعضی از شما را با بعضی دیگر بیازماید؛ و کسانی که در راه خدا کشته شدند، خداوند هرگز اعمالشان را از بین نمی برد!
- ۵ - آنان را هدایت نموده و کارشان را اصلاح می کند.
- ۶ - و آنها را در بهشت که اوصاف آن را برای آنان بازگو کرده وارد می کند.

تفسیر:

در میدان نبرد، قاطعیت لازم است
همان گونه که قبلاً گفتیم، آیات گذشته مقدمه ای بود برای آماده ساختن

مسلمانان برای بیان یک دستور مهم جنگی، که در آیات مورد بحث مطرح شده است، می‌فرماید: «هنگامی که با کافران در میدان جنگ روبرو می‌شوید، با تمام قدرت به آنها حمله کنید و گردنهایشان را بزنید!» (فَإِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا فَضَرْبَ الرِّقَابِ). (۱)

بدیهی است، گردن زدن، کنایه از قتل است، بنابراین ضرورتی ندارد که جنگجویان کوشش خود را برای انجام خصوص این امر به کار برند، هدف این است: که دشمن از پای درآید، ولی چون گردن زدن، روشن‌ترین مصداق قتل بوده، روی آن تکیه شده است.

و به هر حال، این حکم مربوط به میدان نبرد است؛ زیرا «لَقِيتُمُ» از ماده «لقاء» در این گونه موارد، به معنی «جنگ» است، قرائن متعددی در خود این آیه، مانند مسأله «اسارت اسیران» و واژه «حرب» (جنگ) و «شهادت در راه خدا» که در ذیل آیه آمده است، گواه بر این معنی است.

کوتاه سخن این که: «لقاء»، گاه به معنی هر گونه ملاقات، استعمال می‌شود، و گاه به معنی روبرو شدن در میدان جنگ، و در قرآن مجید نیز در هر دو معنی به کار رفته، و آیه مورد بحث ناظر به معنی دوم است.

و از اینجا روشن می‌شود، افرادی که به منظور تبلیغات ضد اسلامی، آیه را طوری معنی کرده‌اند که اسلام می‌گوید: «با هر کافری روبرو شدی گردنش را بزن!» چیزی جز اعمال غرض و سوء نیت نیست، و گر نه، خود این آیه صراحت در مسأله روبرو شدن در میدان جنگ دارد.

بدیهی است، هنگامی که انسان، با دشمنی خونخوار در میدان نبرد روبرو

۱ - «ضَرْبَ» مصدر است و مفعول مطلق برای فعل مقدری، و در تقدیر چنین است: «إِضْرِبُوا ضَرْبَ الرِّقَابِ»، همان گونه که در آیه ۱۲ سوره «انفال» به آن تصریح شده است: «فَاضْرِبُوا فَوْقَ الْأَعْنَاقِ».

می شود، اگر با قاطعیت هر چه بیشتر، حملات سخت و ضربات کوبنده بر دشمن وارد نکند، خودش نابود خواهد شد، و این دستور یک دستور کاملاً منطقی است.

بعد از آن می افزاید: «این حملات کوبنده، باید همچنان ادامه یابد تا به اندازه کافی دشمن را درهم بکوبید، و به زانو درآورید، در این هنگام اقدام به گرفتن اسیران کنید، و آنها را محکم ببندید» (حَتَّى إِذَا أَثْنَتُمُوهُمْ فَشُدُّوا الْوُثَاقَ).

«أَثْنَتُمُوهُمْ» از ماده «ثخن» (بر وزن شِکَن) به معنی غلظت و صلابت است، و به همین مناسبت، به پیروزی و غلبه آشکار و تسلط کامل بر دشمن، اطلاق می شود.

گر چه غالب مفسران، این جمله را به معنی کثرت و شدت کشتار از دشمن گرفته اند، ولی چنان که گفتیم، این معنی، در ریشه لغوی آن نیست، اما از آنجا که گاه جز با کشتار شدید و وسیع دشمن، خطر بر طرف نمی گردد، یکی از مصادیق این جمله در چنین شرایطی، می تواند مسأله کشتار بوده باشد نه مفهوم اصلی آن. (۱)

در هر صورت، آیه فوق، بیانگر یک دستور حساب شده جنگی است که پیش از درهم شکستن قطعی مقاومت دشمن، نباید اقدام به گرفتن اسیر کرد؛ چرا که پرداختن به این امر، گاهی سبب تزلزل موقعیت مسلمانان در جنگ خواهد شد، و پرداختن به امر اسیران و تخلیه آنها در پشت جبهه، نیروها را از وظیفه اصلی باز می دارد.

تعبیر به «فَشُدُّوا الْوُثَاقَ» (با توجه به این که «وُثَاق» به معنی طناب یا هر چیزی است که با آن می بندند) اشاره به محکم کاری در بستن اسیران است، مبدا

۱ - در «لسان العرب» از «ابن الاعرابی» نقل می کند که: «أَثْنَنَ إِذَا غَلَبَ وَ قَهَرَ».

اسیر، از فرصت استفاده کند و خود را آزاد ساخته و ضربه کاری وارد سازد. در جمله بعد، حکم اسیران جنگی را بیان می کند که، بعد از خاتمه جنگ باید در مورد آنها اجرا شود، می فرماید: «یا بر آنها منت بگذارید، و بدون عوض آزادشان کنید، و یا از آنها فدیة و عوض بگیرید و آزاد نمائید» (فَإِمَّا مَنًّا بَعْدُ وَإِمَّا فِدَاءً).

و به این ترتیب، اسیر جنگی را نمی توان بعد از پایان جنگ به قتل رسانید، بلکه، رهبر مسلمین، طبق مصالحی که در نظر می گیرد، آنها را گاه بدون عوض، و گاه با عوض، آزاد می سازد، و این عوض، در حقیقت یک نوع غرامت جنگی است که دشمن باید بپردازد. البته، حکم سومی در این رابطه نیز در اسلام هست، که اسیران را به صورت بردگان درآورند، ولی آن یک دستور الزامی نمی باشد، بلکه در صورتی است که رهبر مسلمین در شرائط و ظروف خاصی آن را لازم ببیند، و شاید به همین دلیل در متن قرآن، صریحاً نیامده، و تنها در روایات اسلامی منعکس است.

فقیه معروف ما «فاضل مقداد» در «کنز العرفان» می گوید: «آنچه از مکتب اهل بیت (علیهم السلام) نقل شده این است: اگر اسیر بعد از پایان جنگ گرفته شود، امام مسلمین مخیر میان سه کار است: آزاد ساختن بی قید و شرط، گرفتن «فدیة» و آزاد کردن، و برده ساختن آنها، و در هر صورت قتل آنها جایز نیست».

او در جای دیگر از سخن خود می گوید: «مسأله بردگی از روایات استفاده شده، نه از متن آیه» (۱).

این مسأله در سایر کتب فقهی نیز آمده است. (۲)

۱ - «کنز العرفان»، جلد ۱، صفحه ۳۶۵.

۲ - «شرایع»، کتاب الجهاد - «شرح لمعه»، احکام غنیمت.

در بحث «بردگی» که در ذیل این آیات خواهد آمد، باز به این بحث اشاره خواهیم کرد. سپس در دنباله آیه، می افزاید: «این وضع باید همچنان ادامه یابد، و دشمنان را باید همچنان بکوبید، و گروهی را به اسارت درآورید تا جنگ بار سنگین خود را بر زمین نهد» (حَتَّى تَضَعَ الْحَرْبُ أَوْزَارَهَا). (۱)

تنها وقتی دست بکشید، که توان مقابله دشمن را درهم شکسته باشید، و آتش جنگ خاموش گردد.

«أَوْزَار» جمع «وزر» به معنی «بار سنگین» است، و گاه بر «گناهان» نیز اطلاق می شود؛ چرا که آن هم بار سنگینی بر دوش صاحبش می باشد.

جالب این که این بارهای سنگین در آیه، به «جنگ» نسبت داده شده، می گوید: «جنگ بارهای خود را بر زمین نهد» این بارهای سنگین، کنایه از انواع «سلاح ها» و «مشکلاتی» است که جنگجویان بر دوش دارند، و با آن روبرو هستند، و تا جنگ پایان نپذیرد، این بار بر دوش آنها است.

اما کی جنگ میان اسلام و کفر پایان می گیرد؟ این سؤال است که مفسران، پاسخ های متفاوتی به آن داده اند.

بعضی، مانند «ابن عباس» گفته اند: «تا زمانی است که بت پرستی بر صفحه جهان باقی نماند، و آئین شرک برچیده شود».

بعضی دیگر گفته اند: «جنگ اسلام و کفر همچنان ادامه دارد تا مسلمانان بر «دجال» پیروز شوند»، و این به استناد حدیثی است که از رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله) نقل شده که فرمود: وَالْجِهَادُ ماضٍ مُدُّ بَعَثَنِي اللَّهُ إِلَى أَنْ يُقَاتَلَ أَخِيرُ أُمَّتِي الدَّجَالُ: «جهاد همچنان ادامه دارد، از آن روز که خدا مرا مبعوث کرد تا زمانی که

۱ - «حَتَّى» غایت برای فَضْرَبَ الرَّقَابِ است، احتمالات دیگری نیز داده شده که قابل توجه نیست.

آخر امت من با دجال پیکار کنند» (۱).

بحث درباره «دجال» بحث دامنه داری است، ولی این قدر معلوم است که «دجال» مرد فریبکار یا مردان فریبکاری هستند که در آخر زمان برای منحرف ساختن مردم از اصل توحید و حق و عدالت به فعالیت می پردازند، و مهدی (علیه السلام) با قدرت عظیمش آنها را درهم می کوبد.

و به این ترتیب، تا دجالان، بر صفحه زمین زندگی می کنند، پیکار حق و باطل ادامه دارد! در حقیقت «اسلام» با «کفر»، دو نوع پیکار دارد: یکی پیکارهای مقطعی است مانند غزواتی که پیامبر (صلی الله علیه و آله) با دشمنان داشت که بعد از پایان هر جنگ، شمشیرها به غلاف می رفت، و دیگر پیکار مستمری که با «شرک و کفر و ظلم و فساد» دارد، و این امری است مستمر، تا زمان گسترش حکومت عدل جهانی، به وسیله حضرت مهدی (علیه السلام).

سپس، اضافه می کند: «برنامه شما همین گونه است» (ذَلِكْ). (۲)

«و هر گاه خدا می خواست از طرق دیگر از آنها انتقام می گرفت» (وَلَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَانْتَصَرَ مِنْهُمْ).

از طریق صاعقه های آسمانی، زلزله ها، تندبادها، و بلاهای دیگر، ولی در این صورت میدان آزمایش تعطیل می شد، «اما خدا می خواهد بعضی از شما را با بعضی دیگر، بیازماید» (وَلَكِنْ لِّيَبْلُوَا بَعْضَكُمْ بِبَعْضٍ).

این در حقیقت فلسفه جنگ و نکته اصلی درگیری حق و باطل است، در این پیکارها، صفوف مؤمنان واقعی و آنها که اهل عمل اند از اهل سخن، جدا

۱ - «مجمع البیان»، جلد ۹، صفحه ۹۷.

۲ - «ذَلِكْ» خبر مبتدای محذوفی است و در تقدیر چنین است: «الْأَمْرُ ذَلِكْ».

می شوند. استعدادها شکوفا می گردد، و نیروی استقامت و پایداری زنده می شود، و هدف اصلی زندگی دنیا که آزمودگی و پرورش قدرت ایمان و ارزش های دیگر انسانی است، تأمین می گردد.

اگر مؤمنان کناری می نشستند، و سرگرم زندگی تکراری روزانه بودند، و هر موقع گروه مشرک و ظالمی قیام می کرد، خداوند با نیروی غیبی و از طریق اعجاز، آنها را درهم می کوبید، جامعه ای بی ارزش، خمود، سست، ضعیف و ناتوان به وجود می آمد، که از ایمان و اسلام نامی بیشتر نداشت.

خلاصه این که: خداوند، برای استقرار آئینش نیازی به پیکار ما ندارد، این ما هستیم که در میدان مبارزه با دشمن، پرورش می یابیم و نیازمند به این پیکار مقدسیم.

همین معنی، در آیات دیگر قرآن به صورت های دیگر بازگو شده است، در سوره «آل عمران» آیه ۱۴۲ می خوانیم: اَمْ حَسِبْتُمْ اَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَعْلَمِ اللّٰهُ الَّذِيْنَ جَاهَدُوْا مِنْكُمْ وَيَعْلَمِ الصّٰبِرِيْنَ: «آیا چنین پنداشتید که (تنها با ادعای ایمان) وارد بهشت خواهید شد، در حالی که خداوند هنوز مجاهدان از شما و صابران را مشخص نساخته است؟!»

و در آیه قبل از آن آمده: وَلِيُمَحَّصَ اللّٰهُ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا وَيَمْحَقَ الْكَافِرِيْنَ: «و تا خداوند افراد با ایمان را خالص گرداند (و ورزیده شوند)؛ و کافران را به تدریج نابود سازد».

در آخرین جمله آیه مورد بحث، از شهیدانی که در این پیکارها جان شیرین خود را از دست می دهند، و حق بزرگی بر جامعه اسلامی دارند، سخن به میان آورده، می گوید: «کسانی که در راه خدا کشته شدند، خداوند اعمالشان را هرگز نابود نمی کند» (وَالَّذِيْنَ قُتِلُوْا فِيْ سَبِيْلِ اللّٰهِ فَلَنْ يُضِلَّ اَعْمَالُهُمْ).

زحمات و رنج ها و ایثارهای آنها از میان نمی رود، همه، در پیشگاه خدا محفوظ است، در این دنیا نیز آثار فداکاری های آنها باقی می ماند، هر بانگ «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» به گوش می رسد، محصول زحمات آنها است، و هر مسلمانی در پیشگاه خدا سر به سجده می نهد، از برکت فداکاری آنان است، زنجیرهای اسارت با زحمات آنها درهم شکسته شده، و آبرو و عزت مسلمین مرهون آنها است.

این یکی از مواهب الهی در مورد شهیدان است.

و سه موهبت دیگر در آیات بعد به آن می افزاید.

نخست می گوید: «خداوند آنها را هدایت می کند» (سَيَهْدِيهِمْ).

هدایت به مقامات عالیه، و فوز بزرگ، و رضوان الله.

دیگر این که: «وضع حال آنها را اصلاح می نماید» (وَيُصْلِحْ بِأَلْهِم).

آرامش روح و اطمینان خاطر و نشاط معنویت و روحانیت به آنها می بخشد، و با صفا و

معنویت فرشتگان الهی که با آنها همدمند، هماهنگ می سازد.

و در جوار رحمتش آنها را به ضیافت خویش دعوت می کند.

و آخرین موهبت این که: «آنها را در بهشت جاویدانش که اوصافش را برای آنان بازگو کرده

است، وارد می کند» (وَيُدْخِلُهُمُ الْجَنَّةَ عَرَفَها لَهُم).

بعضی از مفسران گفته اند: نه تنها اوصاف کلی بهشت برین و روضه رضوان را برای آنها بیان

کرده، بلکه اوصاف و نشانه های قصرهای بهشتی آنها را نیز مشخص می سازد به گونه ای که

وقتی وارد بهشت می شوند، یکسر به سوی

قصرهای خویش می روند! (۱)

بعضی نیز «عَرَفَهَا» را از ماده «عرف» (بر وزن فکر) به معنی «عطر و بوی خوش» تفسیر کرده اند، یعنی خداوند آنها را وارد بهشتی می کند که سراسر آن را برای میهمانانش معطر ساخته.

ولی، تفسیر اول مناسب تر به نظر می رسد.

بعضی نیز گفته اند: اگر این آیه را با آیه «وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا» (۲) ضمیمه کنیم روشن می شود که منظور از «اصلاح بال»، همان حیات جاودانی است که شهیدان در سایه آن آماده حضور نزد پروردگار، با کنار رفتن حجاب ها و پرده ها می شوند. (۳)

نکته ها:

۱ - مقام والای شهیدان

در تاریخ ملت ها، روزهایی پیش می آید که بدون ایثار و فداکاری و دادن قربانیان بسیار، خطرات بر طرف نمی شود، و اهداف بزرگ و مقدس، محفوظ نمی ماند، اینجا است که گروهی مؤمن و ایثارگر، باید به میدان آیند، و با نثار خون خود از آئین حق پاسداری کنند، در منطق اسلام به این گونه افراد «شهید» گفته می شود.

اطلاق «شهید» از ماده «شهود» بر آنها، یا به خاطر حضورشان در میدان نبرد با دشمنان حق است، یا به خاطر این که در لحظه شهادت، فرشتگان رحمت را مشاهده می کنند، و یا به خاطر مشاهده نعمت های بزرگی است که

۱ - «مجمع البیان»، جلد ۹، صفحه ۹۸.

۲ - آل عمران، آیه ۱۶۹.

۳ - «المیزان»، جلد ۱۸، صفحه ۲۴۴.

برای آنها آماده شده، و یا حضورشان در پیشگاه خداوند است آن چنان که در آیه شریفه: «وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قَتَلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزُقُونَ» آمده است. (۱)

در اسلام، کمتر کسی به پایه «شهید» می رسد، شهیدانی که آگاهانه و با اخلاص نیت به سوی میدان نبرد حق و باطل رفته، و آخرین قطرات خون پاک خود را نثار می کنند.

درباره مقام شهیدان، روایات عجیبی در منابع اسلامی دیده می شود که حکایت از عظمت فوق العاده ارزش کار شهیدان می کند.

در حدیثی از رسول خدا (صلی الله علیه وآله) می خوانیم: إِنَّ فَوْقَ كُلِّ بَرٍّ بَرًّا حَتَّى يُقْتَلَ الرَّجُلُ شَهِيدًا فِي سَبِيلِ اللَّهِ: «بالتر از هر نیکی، نیکی دیگری وجود دارد تا به شهادت در راه خدا رسد که برتر از آن چیزی متصور نیست». (۲)

در حدیث دیگری از آن حضرت نقل شده است: الْمُجَاهِدُونَ فِي اللَّهِ تَعَالَى قُودًا أَهْلِ الْجَنَّةِ! «مجاهدان راه خدا رهبران اهل بهشتند!». (۳)

در حدیث دیگری از امام باقر (علیه السلام) می خوانیم: مَا مِنْ قَطْرَةٍ أَحَبُّ إِلَى اللَّهِ مِنْ قَطْرَةٍ دَمٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، أَوْ قَطْرَةٍ مِنْ دُمُوعِ عَيْنٍ فِي سَوَادِ اللَّيْلِ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ، وَمَا مِنْ قَدَمٍ أَحَبُّ إِلَى اللَّهِ مِنْ خُطْوَةٍ إِلَى ذِي رَحِمٍ، أَوْ خُطْوَةٍ يَتِمُّ بِهَا زَحْفًا فِي سَبِيلِ اللَّهِ! «هیچ قطره ای محبوب تر در پیشگاه خدا، از قطره خونی که در راه او ریخته می شود، یا قطره اشکی که در تاریکی شب از خوف او جاری می گردد، نیست، و هیچ گامی محبوب تر در پیشگاه خدا از گامی که برای صله رحم برداشته می شود، یا گامی که پیکار در راه خدا با آن تکمیل می گردد، نمی باشد». (۴)

۱ - آل عمران، آیه ۱۶۹

۲ و ۳ - «بحار الانوار»، جلد ۱۰۰، صفحه ۱۵ - و جلد ۷۴، صفحه ۸۳.

۴ - «بحار الانوار»، جلد ۱۰۰، صفحه ۱۴.

اگر تاریخ اسلام را ورق زنیم، می بینیم، قسمت مهمی از افتخارات را شهیدان آفریده اند، و بخش عظیمی از خدمت را آنان کرده اند.

نه تنها دیروز، امروز نیز فرهنگ سرنوشت ساز «شهادت» است که لرزه بر اندام دشمنان می افکند، و آنها را از نفوذ در دژهای اسلام مأیوس می کند، و چه پر برکت است فرهنگ شهادت برای مسلمانان، و چه وحشتناک است برای دشمنان اسلام.

ولی، بدون شک «شهادت» یک «هدف» نیست، هدف پیروزی بر دشمن و پاسداری از آئین حق است، اما این پاسداران، باید آن قدر آماده باشند که اگر در این مسیر ایثار خون نیز لازم شود، از آن دریغ ندارند، و این است معنی امت شهیدپرور، نه این که شهادت را به عنوان یک هدف طلب کنند.

روی همین جهت، در آخر حدیث مفصلی که از امیرمؤمنان(علیه السلام) از رسول خدا(صلی الله علیه وآله) درباره مقام شهیدان، نقل شده می خوانیم: پیامبر(صلی الله علیه وآله) سوگند یاد کرد: فَوَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَوْ كَانَ الْأَنْبِيَاءُ عَلَى طَرِيقِهِمْ لَتَرَجَّلُوا لَهُمْ لَمَّا يَرَوْنَ مِنْ بَهَائِهِمْ... وَيَشْفَعُ الرَّجُلُ مِنْهُمْ سَبْعِينَ أَلْفًا مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ وَجِئْتُهُ: «سوگند به کسی که جانم در دست او است، وقتی شهیدان وارد عرصه محشر می شوند، اگر پیامبران در مسیر آنها سوار بر مرکب باشند، پیاده می شوند، به خاطر نور و ابهت آنان... و هر یک از آنها هفتاد هزار نفر را از خاندان و همسایگان خود شفاعت می کند»!(۱)

این نکته نیز قابل توجه است که، شهادت در فرهنگ اسلام، دو معنی متفاوت دارد: معنی «خاص» و معنی گسترده و «عام».

معنی خاص شهادت، همان کشته شدن در معرکه جنگ در راه خدا است که

احکام خاصی در فقه اسلامی دارد، از جمله عدم نیاز شهید به غسل و کفن، بلکه با همان لباس خونین دفن می شود!

اما معنی وسیع شهادت آن است که انسان در مسیر انجام وظیفه الهی کشته شود، یا بمیرد، هر کس در حین انجام چنین وظیفه ای، به هر صورت از دنیا برود «شهید» است. لذا، در روایات اسلامی آمده است: چند گروه شهید از دنیا می روند:

- ۱ - از پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله) نقل شده: إِذَا جَاءَ الْمَوْتُ طَالِبَ الْعِلْمِ وَ هُوَ عَلَى هَذَا الْحَالِ مَاتَ شَهِيدًا: «کسی که در طریق تحصیل علم از دنیا برود شهید مرده است»! (۱)
- ۲ - امیرمؤمنان علی (علیه السلام) می فرماید: مَنْ مَاتَ مِنْكُمْ عَلَى فِرَاشِهِ وَ هُوَ عَلَى مَعْرِفَةِ حَقِّ رَبِّهِ وَ حَقِّ رَسُولِهِ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ مَاتَ شَهِيدًا: «کسی که در بستر از دنیا رود، اما معرفت حق پروردگار و معرفت واقعی پیامبر او و اهلبیتش را داشته باشد شهید از دنیا رفته است»! (۲)
- ۳ - در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: مَنْ قُتِلَ دُونَ مَالِهِ فَهُوَ شَهِيدٌ: «کسی که برای دفاع از مال خود، در برابر مهاجمین ایستادگی کند و کشته شود، شهید است»! (۳)

و همچنین کسان دیگری که در مسیر حق کشته می شوند یا می میرند، و از اینجا عظمت این فرهنگ اسلامی و گسترش آن، روشن می شود.

این بحث را با حدیثی از امام «علی بن موسی الرضا» (علیه السلام) پایان می دهیم: او از پدران از رسول خدا (صلی الله علیه وآله) چنین نقل می کند: أَوَّلُ مَنْ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ الشَّهِيدُ:

۱ و ۳ - «سفینه البحار»، جلد ۱، ماده «شهد».

۲ - «نهج البلاغه»، خطبه ۱۹۰ (آخر خطبه).

«نخستین کسی که داخل بهشت می شود شهید است». (۱)

۲ - اهداف جنگ در اسلام

جنگ در اسلام هیچ گاه به عنوان یک «ارزش» تلقی نمی شود، بلکه از این نظر که مایه ویرانی و اتلاف نفوس و نیروها و امکانات است یک «ضد ارزش» محسوب میشود، لذا در بعضی از آیات قرآن در ردیف عذاب های الهی قرار گرفته، در سوره «انعام» آیه ۶۵ می خوانیم: قُلْ هُوَ الْقَادِرُ عَلَى أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَاباً مِنْ فَوْقِكُمْ أَوْ مِنْ تَحْتِ أَرْضِكُمْ أَوْ يَلْبِسَكُمْ شِيْعاً وَ يُذِيقَ بَعْضَكُمْ بَأْسَ بَعْضٍ: «بگو: او قادر است که از بالا یا از زیر پای شما، عذابی بر شما بفرستد؛ یا به صورت دسته های پراکنده شما را با هم بیامیزد؛ و طعم جنگ (و اختلاف) را به هر یک از شما به وسیله دیگری بچشانند»!

در اینجا جنگ چیزی در ردیف «صاعقه» و «زلزله» و بلاهای زمینی و آسمانی شمرده شده است. و به همین دلیل، در اسلام تا آنجا که امکان دارد از جنگ پرهیز می شود. ولی آنجا که موجودیت امتی به خطر می افتد، یا اهداف والای مقدسش در معرض سقوط قرار می گیرد، در اینجا جنگ، یک ارزش می شود و عنوان «جهاد فی سبیل الله» به خود می گیرد. به همین دلیل، در اسلام انواعی از جهاد وجود دارد: «جهاد ابتدائی آزادی بخش»، «جهاد دفاعی»، «جهاد برای خاموش کردن آتش فتنه و شرک و بت پرستی» که شرح آنها را در جای دیگر گفته ایم. (۲)

۱ - «بحار الانوار»، جلد ۷۱، صفحه ۲۷۲.

۲ - جلد دوم تفسیر «نمونه»، صفحه ۱۴ به بعد (ذیل آیه ۱۹۳ بقره).

بنابر این جهاد اسلامی، بر خلاف آنچه دشمنان معاند تبلیغ می کنند هرگز به معنی تحمیل عقیده نیست، و اصولاً عقیده تحمیلی در اسلام ارزشی ندارد، بلکه جهاد، مربوط به مواردی است که دشمن جنگ را بر امت اسلامی تحمیل می کند، یا آزادی های خداداد را از او می گیرد، یا می خواهد حقوق او را پایمال کند، و یا ظالمی گلوی مظلومی را می فشارد، که بر مسلمانان فرض است به یاری مظلوم بشتابند، هر چند منجر به درگیری با قوم ظالم شود.

در آیات گذشته، در یک عبارت ظریف و کوتاه نیز، این معنی منعکس شده است، آنجا که می گوید: کسانی که کافر شدند، از باطل پیروی می کنند و مؤمنان پیرو حق اند، و به این ترتیب جنگ، جنگ حق و باطل است، نه وسیله ای برای کشورگشائی و توسعه طلبی و غارت کردن سرمایه های دیگران و زورگوئی و قلدری.

و نیز، به همین دلیل در روایتی که در تفسیر آیات آوردیم، خواندیم: آتش جنگ در جامعه انسانی خاموش نمی شود، مگر آن زمان که دجالان درهم کوبیده شوند و محیط روی زمین از لوٹ وجود آنان پاک گردد.

این نکته قابل توجه است که: در اسلام مسأله همزیستی مسالمت آمیز با پیروان ادیان آسمانی دیگر مورد تأکید قرار داده شده، و در آیات و روایات و فقه اسلامی بحث های مشروحی در این زمینه تحت عنوان «احکام اهل ذمه» آمده است.

اگر اسلام، طرفدار تحمیل عقیده، و توسل به زور و شمشیر برای پیشرفت اهدافش بود، قانون «اهل ذمه»، و همزیستی مسالمت آمیز چه معنی داشت؟

۳- احکام اسرای جنگی

گفتیم، مسلمانان هیچ گاه پیش از شکست کامل دشمن در میدان نبرد، نباید به فکر گرفتن اسیر باشند، کاری که به هر حال خطرات سنگینی در بر دارد.

ولی، لحن آیات مورد بحث، گواهی می دهد: بعد از پیروزی بر دشمن، باید به جای کشتن آنها، اقدام به اسارت آنان کرد، لذا می گوید: «هنگامی که با دشمن روبرو شدید ضربات سنگین خود را بر آنها وارد کنید».

سپس می افزاید: «هنگامی که به قدر کافی نیروی آنها را درهم کوبیدید به گرفتن و بستن آنها پردازید» (فَإِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا فَضَرْبَ الرِّقَابِ حَتَّىٰ إِذَا أَثْبَتْتُمُوهُمْ فَشُدُّوا الْوُثَاقَ).

به این ترتیب، بعد از غلبه، باید به جای کشتن، آنها را اسیر کرد، کاری که گریزی از آن نیست؛ چرا که اگر دشمن رها شود، باز ممکن است نیروی خود را تجدید سازمان دهد، و حمله مجددی را آغاز نماید.

اما بعد از اسارت، صحنه دگرگون می شود، و اسیر با تمام جنایاتی که مرتکب شده است به صورت یک امانت الهی، در دست مسلمین درمی آید که باید حقوق بسیاری را درباره او رعایت کرد.

قرآن مجید، از کسانی که ایثار کردند و غذای خود را به اسیری دادند تجلیل و احترام به عمل می آورد، و می گوید: وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا: «ابرار و نیکان غذای (خود) را با این که به آن علاقه (و نیاز) دارند، به مسکین و یتیم و اسیر می دهند!» (۱) (این آیه طبق روایت معروف در مورد حضرت علی و فاطمه و حسن و حسین (علیهم السلام) نازل شده که روزه دار بودند و غذای افطار خود را به مسکین و یتیم و اسیر دادند).

حتی در مورد اسیرانی که استثنائاً به خاطر خطرناک بودنشان، یا به علل ارتکاب جرائم خاصی، اعدام می شوند دستور داده شده: قبل از اجرای حکم، با آنها نیکی شود. چنان که در حدیثی از علی (علیه السلام) می خوانیم: **إِطْعَامُ الْأَسِيرِ وَالْإِحْسَانُ إِلَيْهِ حَقٌّ وَاجِبٌ وَإِنْ قَتَلْتَهُ مِنَ الْغَدِ: «غذا دادن به اسیر و نیکی نسبت به او، حق واجبی است هر چند بنا باشد که فردا او را اعدام کنی».**(۱)

و احادیث در این زمینه بسیار است.(۲)

تا آنجا که در حدیثی از امام «علی بن الحسین» (علیه السلام) آمده است: **إِذَا أَخَذْتَ أَسِيرًا فَعَجِزَ عَنِ الْمَشْيِ وَ لَيْسَ مَعَكَ مَحْمِلٌ فَأَرْسِلْهُ، وَ لَا تَقْتُلْهُ، فَإِنَّكَ لَا تَدْرِي مَا حُكْمُ الْإِمَامِ فِيهِ: «هنگامی که اسیری گرفتی و او را با خود می آوری اگر از راه رفتن ناتوان شد، و مرکبی برای حمل او نداشتی او را رها کن، و به قتل مرساں؛ چرا که نمی دانی حکم امام درباره او چیست»؟.**(۳)

در حالات پیشوایان اسلام آمده است: آنها از همان غذائی که خودشان تناول می کردند، به اسیران می دادند.

اما حکم اسیر، همان گونه که در تفسیر آیات گفتیم، بعد از خاتمه جنگ یکی از سه چیز است: آزاد کردن بی قید و شرط، آزاد کردن مشروط به پرداخت فدیة (غرامت) و برده ساختن او، و البته انتخاب یکی از این سه امر، منوط به نظر امام و پیشوای مسلمین است. و او هم با در نظر گرفتن شرائط اسیران، و مصالح اسلام و مسلمین، از نظر داخل و خارج کشور، آنچه را شایسته تر باشد، برمی گزیند و دستور اجرا می دهد.

بنابراین، نه غرامت گرفتن جنبه الزامی دارد نه برده گرفتن، بلکه اینها تابع

۱ - «وسائل الشیعه»، جلد ۱۱، صفحه ۶۹.

۲ و ۳ - «فروع کافی»، جلد ۵، صفحه ۳۵ «بابُ الرِّقِّ بِالْأَسِيرِ وَ إِطْعَامِهِ».

مصالحتی است که امام مسلمین پیش بینی می کند، هر گاه مصلحت نباشد از آن چشم می پوشد، و اسیران را بدون غرامت و بردگی آزاد می کند.
 درباره فلسفه گرفتن فداء، در جلد ۷ صفحه ۲۵۰ به بعد مشروحاً بحث کرده ایم (ذیل آیه ۷۰ سوره انفال).

* * *

۴ - بردگی در اسلام

گرچه در قرآن مجید، مسأله «استرقاق» (برده گیری و برده داری) به عنوان یک دستور حتمی در مورد اسیران جنگی نیامده است، ولی، انکار نمی توان کرد که احکامی در قرآن برای بردگان ذکر شده است که اصل وجود بردگی را حتی در زمان پیامبر (صلی الله علیه وآله)، و صدر اسلام اثبات می کند، مانند احکامی که در مورد ازدواج با بردگان، یا احکام محرمیت، یا مسأله مکاتبه (قرارداد برای آزادی بردگان) که در آیات متعددی از قرآن در سوره های «نساء - نحل - مؤمنون - نور - روم و احزاب» آمده است.

اینجا است که بعضی بر اسلام خرده می گیرند که چرا این آئین الهی با آن همه محتوا و ارزش های والای انسانی مسأله بردگی را به کلی الغاء نکرده، و طی یک حکم قطعی و عمومی، آزادی همه بردگان را اعلام ننموده است؟!.

درست است که اسلام سفارش زیادی در مورد بردگان کرده، اما آنچه مهم است آزادی بی قید و شرط آنها است؛ چرا انسانی مملوک انسان دیگری باشد؟ و آزادی را که بزرگ ترین عطیه الهی است، از دست دهد؟!.

* * *

پاسخ:

در یک جمله کوتاه، باید گفت: اسلام طرح و برنامه دقیق و زمان بندی شده

برای آزادی بردگان دارد، که بالمال همه آنها تدریجاً آزاد می شوند، بی آنکه این آزادی، عکس العمل نامطلوبی در جامعه به وجود آورد.

ولی، پیش از آنکه به توضیح این طرح دقیق اسلامی بپردازیم، ذکر چند نکته را مقدمتاً لازم می دانیم:

۱ - اسلام هرگز ابداع کننده بردگی نبوده است

بلکه در حالی ظهور کرد که مسأله بردگی سراسر جهان را گرفته بود، و با تار و پود جوامع بشری آمیخته بود، حتی بعد از اسلام نیز، در تمام جوامع، مسأله بردگی ادامه یافت، تا حدود یکصدسال قبل که «نهضت آزادی بردگان» شروع شد؛ چرا که به خاطر دگرگون شدن نظام زندگی بشر، مسأله بردگان به شکل قدیمی دیگر قابل قبول نبود.

الغای بردگی، نخست از اروپا شروع شد، سپس در سایر کشورها از جمله آمریکا و آسیا، گسترش یافت.

در «انگلستان» تا سال ۱۸۴۰ میلادی، و در «فرانسه» تا سال ۱۸۴۸، و در «هلند» تا سال ۱۸۶۳، و در «آمریکا» تا سال ۱۸۶۵ بردگی ادامه داشت، و سپس کنگره «بروکسل» ضمن اعلامیه ای، تصمیم به الغای بردگی در سراسر جهان گرفت، و این در سال ۱۸۹۰ بود (حدود یک قرن قبل).

۲ - تغییر شکل بردگی در دنیای امروز

درست است که غربی ها به اصطلاح پیش قدم در الغای بردگی بودند، اما وقتی دقیقاً مسأله را بررسی می کنیم می بینیم بردگی نه تنها ریشه کن نشد، بلکه به صورت خطرناک تر و وحشتناک تری یعنی در شکل استعمار ملت ها، و بردگی مستعمرات آشکار گشت، به طوری که هر قدر بردگی فردی، رو به ضعف می گذاشت، بردگی دسته جمعی و استعمار، قوی تر و نیرومندتر می شد،

امپراطوری «انگلستان» که پیش قدم در الغای بردگی بود، پیش قدم در امر استعمار نیز محسوب می شود!

جناياتی که استعمارگران غربی در طول مدت استعمار خود، انجام دادند نه تنها کمتر از جنايات دوران بردگی نبود، بلکه از شدت و گسترش بیشتری برخوردار بود.

حتی، بعد از آزاد شدن مستعمرات، باز بردگی ملت ها ادامه یافت؛ چرا که این آزادی، آزادی به اصطلاح سیاسی بود، ولی استعمار اقتصادی و فرهنگی هنوز در بسیاری از مستعمرات آزاد شده و غیر آن، حکم فرما است.

مخصوصاً کشورهای کمونیستی که برای مسأله الغای بردگی، بیش از همه سینه چاک می کنند، خود گرفتار یک نوع برده داری شرم آور عمومی هستند، (۱) و مردمی که در این کشورها زندگی می کنند مانند بردگان کمترین اختیاری از خود ندارند، و همه چیز آنها را گردانندگان «حزب کمونیست» تعیین می کنند، و اگر کسی اظهار نظر مخالفی کند، یا به اردوگاه های کار اجباری فرستاده می شود، یا در سیاه چال زندان می افتد، و یا اگر از دانشمندان باشد، به عنوان «بیمار روانی»! روانه تیمارستان ها می گردد.

خلاصه این که: بردگی تابع اسم نیست، آنچه زشت و ناپسند است مفهوم و محتوای بردگی است، و می دانیم این مفهوم و محتوا در کشورهای استعمار زده و در ممالک کمونیستی، به بدترین اشکال پیاده می شود.

نتیجه این که: الغای بردگی در جهان امروز، صوری بوده و در حقیقت تنها یک تغییر شکل است!

۱ - و اکنون در زمانی هستیم (۲۰۰۳) که کمونیسم به شکست کامل انجامیده و شوروی از هم پاشیده و دیگر از آن سخنان خبری نیست. (زمان تصحیح تفسیر).

۳- سرنوشت دردناک بردگان در گذشته

بردگان در طول تاریخ، سرنوشت بسیار دردناکی داشته‌اند، به عنوان نمونه، بردگان «اسپارت‌ها» را که به اصطلاح قومی متمدن بودند در نظر می‌گیریم، به قول نویسنده «روح القوانين»: غلامان اسپارتی، به قدری بدبخت بودند که تنها غلام یک نفر نبودند، بلکه غلام تمام جامعه، محسوب می‌شدند، و هر کس بدون ترس از قانون، می‌توانست هر قدر بخواهد غلام خود یا دیگری را آزار و شکنجه دهد، و در حقیقت زندگانی آنها از حیوانات نیز بدتر بود. از زمانی که بردگان را از کشورهای عقب افتاده، صید می‌کردند تا هنگامی که در بازارهای فروش، عرضه می‌شد، بسیاری از آنها می‌مردند، و باقیمانده وسیله‌ای بودند، برای بهره‌گیری برده‌فروشان طماع، و اندک غذائی که به آنها می‌دادند برای زنده ماندن و کار کردن بود، و به هنگام پیری و بیماری‌های صعب، آنها را به حال خود، رها می‌کردند، تا به شکل دردناکی جان دهند!

لذا، نام بردگی در طول تاریخ با انبوهی از جنایات هولناک همراه است. با روشن شدن این چند نکته به صورت فشرده، به طرح اسلام در زمینه آزادی تدریجی بردگان بازمی‌گردیم.

۴- طرح اسلام برای آزادی بردگان

آنچه غالباً مورد توجه قرار نمی‌گیرد، این است که اگر نظام غلطی در بافت جامعه‌ای وارد شود، ریشه کن کردن آن احتیاج به زمان دارد، و هر حرکت حساب نشده، نتیجه معکوسی خواهد داشت، درست همانند انسانی که به یک بیماری خطرناک، مبتلا شده و بیماریش کاملاً پیشرفت نموده است، و یا شخص معتادی که دهها سال، به اعتیاد زشت خو گرفته، در این گونه موارد حتماً باید از «برنامه‌های زمان بندی شده»، استفاده کرد.

صریح تر بگوئیم: اگر اسلام، طبق یک فرمان عمومی دستور می داد، همه بردگان موجود را آزاد کنند، چه بسا، بیشتر آنها تلف می شدند؛ زیرا گاه نیمی از جامعه ای را بردگان تشکیل می دادند، آنها نه کسب و کار مستقلی داشتند، و نه خانه و لانه و وسیله ای برای ادامه زندگی. اگر در یک روز و یک ساعت معین، همه آزاد می شدند، یک جمعیت عظیم بی کار ظاهر می گشت که هم زندگی خودش با خطر مواجه بود، و هم ممکن بود نظم جامعه را مختل کند، و به هنگامی که محرومیت به او فشار می آورد، به همه جا حملهور شود و درگیری و خونریزی به راه افتد.

اینجا است که باید تدریجا آزاد شوند، و جذب جامعه گردند، نه جان خودشان به خطر بیفتد، و نه امنیت جامعه را به خطر اندازند، و اسلام درست این برنامه حساب شده را تعقیب کرد. این برنامه، مواد زیادی دارد که رؤس مسائل آن، به طور فشرده و فهرستوار در اینجا مطرح می شود، و شرح آن نیاز به کتاب مستقلی دارد:

ماده اول - بستن سرچشمه های بردگی

بردگی در طول تاریخ، اسباب فراوانی داشته، نه تنها اسیران جنگی و بدهکارانی که قدرت بر پرداخت بدهی خود نداشتند به صورت برده درمی آمدند، که زور و غلبه، نیز مجوز برده گرفتن و برده داری بود، کشورهای زورمند نفرات خود را با انواع سلاح ها به ممالک عقب افتاده آفریقائی و مانند آن، می فرستادند، و گروه، گروه از آنها را گرفته، اسیر کرده و با کشتی ها به بازارهای ممالک آسیا و اروپا می بردند.

اسلام، جلو تمام این مسائل را گرفت، تنها در یک مورد اجازه برده گیری داد، و آن در مورد اسیران جنگی بود، و تازه آن نیز جنبه الزامی نداشت، و به

طوری که در تفسیر آیات فوق گفتیم، اجازه می داد طبق مصالح، اسیران را بی قید و شرط یا پس از پرداخت «فدیه»، آزاد کنند.

در آن روز، زندان هائی نبود که بتوان اسیران جنگی را تا روشن شدن وضعیتشان، در زندان نگهداشت، و راهی جز تقسیم کردن آنها در میان خانواده ها و نگهداری، به صورت برده وجود نداشت.

بدیهی است، هنگامی که چنین شرائطی تغییر یابد، هیچ دلیلی ندارد که امام مسلمین حکم بردگی را درباره اسیران بپذیرد، می تواند آنها را از طریق «من» و «فداء» آزاد سازد؛ زیرا اسلام، پیشوای مسلمین را در این امر، مخیر ساخته تا با در نظر گرفتن مصالح، اقدام کند، و به این ترتیب، تقریباً سرچشمه های بردگی جدید، در اسلام بسته شده است.

ماده دوم - گشودن دریچه آزادی

اسلام برنامه وسیعی برای آزاد شدن بردگان، تنظیم کرده است که اگر مسلمانان به آن عمل می کردند در مدتی نه چندان زیاد، همه بردگان تدریجاً آزاد و جذب جامعه اسلامی می شدند. رئوس این برنامه چنین است:

الف - یکی از مصارف هشتگانه زکات در اسلام، خریدن بردگان و آزاد کردن آنها است (۱) و به این ترتیب یک بودجه دائمی و مستمر، برای این امر، در بیت المال اسلامی در نظر گرفته شده که تا آزادی کامل بردگان، ادامه خواهد داشت.

ب - برای تکمیل این منظور، مقرراتی در اسلام وضع شده که بردگان طبق قراردادی که با مالک خود می بندند، بتوانند از دست رنج خود آزاد شوند (در فقه

اسلامی فصلی در این زمینه تحت عنوان «مکاتبه» آمده است.(۱)

ج - آزاد کردن بردگان، یکی از مهم ترین عبادات و اعمال خیر در اسلام است ، و پیشوایان اسلام در این مسأله، پیش قدم بودند، تا آنجا که در حالات علی(علیه السلام) نوشته اند: اَعْتَقَ أَلْفَ مَمْلُوكٍ مِنْ كَدِّ يَدِهِ: «هزار برده را از دست رنج خود آزاد کرد»!(۲)

د - پیشوایان اسلام، بردگان را به کمترین بهانه ای آزاد می کردند تا سرمشقی برای دیگران باشد، تا آنجا که یکی از بردگان امام باقر(علیه السلام) کار نیکی انجام داد امام(علیه السلام) فرمود: فَادْهَبْ فَأَنْتَ حُرٌّ فَإِنِّي أَكْرَهُ أَنْ أَسْتَعْدِمَ رَجُلًا مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ: «برو، تو آزادی که من خوش ندارم مردی از اهل بهشت را به خدمت خود درآورم».(۳)

در حالات امام سجاد علی بن الحسین(علیه السلام) آمده است: «خدمتکارش، آب بر سر حضرت می ریخت، ظرف آب افتاد و حضرت را مجروح کرد، امام(علیه السلام) سر را بلند کرد، خدمتکار گفت: «وَ الْكَاطِمِينَ الْعَيْظَ»، حضرت فرمود: «خشمم را فرو بردم»، عرض کرد: «وَ الْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ»، فرمود: «خدا تو را ببخشد»، عرض کرد: «وَ اللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ»، فرمود: «برو برای خدا آزادی».(۴)

ه - در بعضی از روایات اسلامی آمده است: بردگان بعد از هفت سال، خود به خود، آزاد می شوند، چنان که از امام صادق(علیه السلام) می خوانیم: مَنْ كَانَ مُؤْمِنًا فَقَدْ عَتِقَ بَعْدَ سَبْعِ سِنِينَ أَعْتَقَهُ صَاحِبُهُ أَمْ لَمْ يُعْتَقْهُ وَ لَا يَحِلُّ خِدْمَتُهُ مَنْ كَانَ مُؤْمِنًا بَعْدَ سَبْعِ سِنِينَ: «کسی که ایمان داشته باشد، بعد از هفت سال آزاد می شود، صاحبش بخواند یا نخواهد، و به خدمت گرفتن کسی که ایمان داشته باشد بعد

۱ - در زمینه مکاتبه و احکام جالب آن، بحث مشروحی در جلد ۱۴ تفسیر «نمونه»، صفحه ۴۵۹ و ۴۶۷ داشتیم.

۲ - «بحار الانوار»، جلد ۴۱، صفحه ۴۳.

۳ - «وسائل الشیعه»، جلد ۱۶، صفحه ۳۸.

۴ - «نور الثقلین»، جلد ۱، صفحه ۳۹۰.

از هفت سال حلال نیست» (۱).

در همین باب، حدیثی از پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) نقل شده که: «وَمَا زَالَ جَبْرِئِيلُ يُوصِينِي بِالْمَمْلُوكِ حَتَّى ظَنَنْتُ أَنَّهُ سَيُضْرَبُ لَهُ أَجَلًا يُعْتَقُ فِيهِ: «پیوسته جبرئیل سفارش بردگان را به من می کرد، تا آنجا که گمان کردم به زودی، ضرب الاجلی برای آنها می شود، که به هنگام رسیدن آن آزاد شوند» (۲).

و - کسی که سهم خود را از برده مشترکی آزاد کند، موظف است بقیه را نیز بخرد و آزاد کند (۳).

و هر گاه، بخشی از برده ای را که خود مالک تمام آن است آزاد کند، این آزادی سرایت کرده و خود به خود همه، آزاد خواهد شد! (۴)

ز - هر گاه کسی پدر یا مادر و یا اجداد و یا فرزندان یا محارم خود را مالک شود، فوراً آزاد می شوند (۵).

ح - هر گاه مالک از کنیز خود، صاحب فرزندی شود فروختن آن کنیز، جائز نیست و باید بعداً از سهم ارث فرزندش آزاد شود.

این امر وسیله آزادی بسیاری از بردگان می شد؛ زیرا بسیاری از کنیزان به منزله همسر صاحب خود، بودند و از آنها فرزند داشتند.

ط - کفاره بسیاری از تخلفات در اسلام آزاد کردن بردگان قرار داده شده، (کفاره قتل خطا - کفاره ترک عمدی روزه - و کفاره قسم را به عنوان نمونه در اینجا می توان نام برد).

ی - پاره ای از مجازاتهای سخت است که اگر صاحب برده نسبت به برده اش

۱ - «وسائل الشیعه»، جلد ۱۶، صفحه ۳۶.

۲ - «وسائل الشیعه»، جلد ۱۶، صفحه ۶۰.

۳ - «شرایع» کتاب العتق - «وسائل الشیعه»، جلد ۱۶، صفحه ۲۱.

۴ - «شرایع»، کتاب العتق.

۵ - این در مورد مالکیت مردان است، ولی در مورد مالکیت زنان محدودتر است (لمعه - بیع حیوان).

انجام دهد خود به خود آزاد می شود. (۱)

ماده سوم - احیای شخصیت بردگان

در دوران برزخی که بردگان مسیر خود را طبق برنامه حساب شده اسلام به سوی آزادی می پیمایند، اسلام برای احیای حقوق آنها اقدامات وسیعی کرده است، و شخصیت انسانی آنان را احیاء نموده، تا آنجا که از نظر شخصیت انسانی، هیچ تفاوتی میان بردگان و افراد آزاد، نمی گذارد و معیار ارزش را همان تقوا قرار می دهد، لذا به بردگان، اجازه می دهد پست های مهم اجتماعی را عهده دار شوند، حتی بردگان می توانند مقام مهم قضاوت را عهده دار شوند. (۲)

در عصر پیامبر (صلی الله علیه وآله) نیز، مقامات برجسته ای، از فرماندهی لشکر گرفته تا پست های حساس دیگر به بردگان یا بردگان آزاد شده سپرده شد. بسیاری از یاران بزرگ پیامبر (صلی الله علیه وآله)، بردگان و یا بردگان آزاد شده بودند، و در حقیقت بسیاری از آنها، به صورت معاون برای بزرگان اسلام انجام وظیفه می کردند. سلمان و بلال و عمار یاسر و قنبر، را در این گروه می توان نام برد، بعد از «غزوه بنی المصطلق»، پیامبر (صلی الله علیه وآله) با یکی از کنیزان آزاد شده این قبیله، ازدواج کرد و همین امر بهانه آزادی تمام اسرای قبیله شد.

ماده چهارم - رفتار انسانی با بردگان

در اسلام دستورات زیادی درباره رفق و مدارا با بردگان، وارد شده تا آنجا که آنها را در زندگی صاحبان خود، شریک و سهیم کرده است. پیغمبر اسلام (صلی الله علیه وآله) می فرمود: «کسی که برادرش زیر دست او است باید، از آنچه می خورد به او بخوراند و از آنچه می پوشد، به او بپوشاند، و زیاده از

۱ - «وسائل الشیعه»، جلد ۱۶، صفحه ۲۶.

۲ - «شرایع»، کتاب القضاء.

توانائی به او تکلیف نکند» (۱).

علی (علیه السلام) به غلام خود «قنبر» می فرمود: «من از خدای خود شرم دارم که لباسی بهتر از لباس تو بپوشم؛ زیرا رسول خدا (صلی الله علیه وآله) می فرمود: از آنچه خودتان می پوشید بر آنها بپوشانید و از غذائی که خود می خورید به آنها بدهید» (۲).

امام صادق (علیه السلام) می فرماید: «هنگامی که پدرم به غلامی دستور انجام کاری می داد، ملاحظه می کرد، اگر کار سنگینی بود بسم الله می گفت، و خودش وارد عمل می شد، و به آنها کمک می کرد» (۳).

خوشرفتاری اسلام نسبت به بردگان در این دوران انتقالی، به اندازه ای است که حتی بیگانگان از اسلام، نیز روی آن تأکید و تمجید کرده اند.

«جرجی زیدان» در «تاریخ تمدن» خود چنین می گوید:

«اسلام نسبت به بردگان فوق العاده مهربان است پیغمبر اسلام (صلی الله علیه وآله) درباره بردگان سفارش بسیار نموده، از آن جمله می فرماید: «کاری که برده تاب آن را ندارد به او واگذار نکنید، و از هر چه خودتان می خورید به او بدهید».

در جای دیگر می فرماید: «به بندگان خود کنیز و غلام نگوئید، بلکه آنها را «پسر» و «دختر» خطاب کنید!»!

قرآن نیز درباره بردگان سفارش جالبی کرده، می گوید: «خدا را بپرستید، برای او شریک مگیرید، با پدر و مادر و خویشان و یتیمان و بینوایان همسایگان نزدیک و دور و دوستان، و آوارگان، و بندگان، جز نیکوکاری رفتاری نداشته باشید، خداوند از خودپسندی بیزار است» (۴).

۱ - «بحار الانوار»، جلد ۷۴، صفحه ۱۴۱ (حدیث ۱۱).

۲ - «بحار الانوار»، جلد ۷۴، صفحه ۱۴۴ (حدیث ۱۹).

۳ - «بحار الانوار»، جلد ۷۴، صفحه ۱۴۲ (حدیث ۱۳).

۴ - «تاریخ تمدن»، جلد ۴، صفحه ۵۴.

ماده پنجم - بدترین کار انسان فروشی است!

اصولاً در اسلام، خرید و فروش بردگان، یکی از منفورترین معاملات است تا آنجا که در حدیثی از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) آمده است: شَرُّ النَّاسِ مَنْ بَاعَ النَّاسَ! «بدترین مردم کسی است که انسان ها را بفروشد»! (۱)

همین تعبیر کافی است که نظر نهائی اسلام را در مورد بردگان روشن سازد، و نشان دهد، جهت گیری برنامه های اسلامی به کدام سو است.

و از این جالب تر این که: یکی از گناهان نابخشودنی در اسلام سلب آزادی و حریت از انسان ها و تبدیل آنها به یک متاع است، چنان که در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام آمده است: إِنَّ اللَّهَ غَافِرٌ كُلِّ ذَنْبٍ إِلَّا مَا جَحَدَ مَهْرًا، أَوْ اغْتَصَبَ أَجِيرًا أَجْرَهُ، أَوْ بَاعَ رَجُلًا حُرًّا: «خداوند هر گناهی را می بخشد جز (سه گناه): کسی که مهر همسرش را انکار کند، یا حق کارگری را غصب نماید، و یا انسان آزادی را بفروشد»! (۲)

طبق این حدیث، غصب حقوق زنان، و حق کارگران، و سلب آزادی از انسان ها، سه گناه نابخشودنی است.

همان گونه که در بالا آوردیم: اسلام تنها در یک مورد اجازه برده گیری می دهد، و آن در مورد اسیران جنگی است، آن هم هرگز جنبه الزامی ندارد، در حالی که در عصر ظهور اسلام، و قرن ها بعد از آن، برده گیری از طریق زور و حمله به کشورهای سیاه پوستان، و دستگیر کردن انسان های آزاد، و تبدیل آنها به بردگان، بسیار زیاد بود، و گاهی در مقیاس های وحشتناک روی آن معامله می شد، به طوری که در اواخر قرن ۱۸ میلادی دولت «انگلستان» هر سال دویست هزار

۱ - «مستدرک»، جلد ۱۳، صفحه ۹۵، کتاب تجارت، باب ۱۹ (باب کراهة الصرف و بیع الاکفان و...)، حدیث ۱۰.

۲ - «بحار الانوار»، جلد ۱۰۳، صفحه ۱۶۸ (حدیث ۱۱).

برده را معامله می کرد، و هر سال، یک صد هزار نفر را از «آفریقا» گرفته و به صورت برده به «آمریکا» می بردند. (۱)

کوتاه سخن این که: کسانی که به برنامه اسلام، در مورد بردگان خرده گیری می کنند، از دور سخنی شنیده اند، و از اصول این برنامه و جهت گیری آن - که همان «آزادی تدریجی و بدون ضایعات بردگان» است - اطلاع دقیقی ندارند، و یا تحت تأثیر افراد مغرضی قرار گرفته اند، که به گمان خود این را نقطه ضعف مهمی برای اسلام شمرده، و روی آن تبلیغات دامنه داری به راه انداخته اند.

- ۷ یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَنصُرُوا اللَّهَ يَنصُرْكُمْ وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ
 ۸ وَ الَّذِينَ كَفَرُوا فَتَعْسًا لَهُمْ وَأَضَلَّ أَعْمَالَهُمْ
 ۹ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَرِهُوا مَا أُنزِلَ اللَّهُ فَاحْبَطَ أَعْمَالَهُمْ
 ۱۰ أَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ
 دَمَّرَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَلِلْكَافِرِينَ أَمْثَالُهَا
 ۱۱ ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ مَوْلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَأَنَّ الْكَافِرِينَ لَا مَوْلَى لَهُمْ

ترجمه:

- ۷ - ای کسانی که ایمان آورده اید! اگر (آئین) خدا را یاری کنید، شما را یاری می کند و گامهایتان را استوار می دارد.
 ۸ - و کسانی که کافر شدند، مرگ بر آنان! و اعمالشان نابود باد!
 ۹ - این به خاطر آن است که از آنچه خداوند نازل کرده کراهت داشتند؛ از این رو خدا اعمالشان را حبط و نابود کرد!
 ۱۰ - آیا در زمین سیر نکردند تا ببینند عاقبت کسانی که قبل از آنان بودند چگونه بود؟! خداوند آنها را هلاک کرد؛ و برای کافران امثال این مجازات ها خواهد بود.
 ۱۱ - این برای آن است که خداوند مولا و سرپرست کسانی است که ایمان آوردند؛ اما کافران مولائی ندارند!

تفسیر:

اگر خدا را یاری کنید، شما را یاری می کند

این آیات، همچنان ادامه تشویق مؤمنان به مسأله پیکار با دشمنان حق است، با تعبیری جالب و رسا آنها را تشویق به «جهاد» می کند می فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده اید! اگر خدا را یاری کنید، شما را یاری می کند، و گامهایتان را استوار می دارد» (یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ).

تکیه بر «ایمان» اشاره به این است که یکی از نشانه های ایمان راستین، پیکار با دشمنان حق است.

تعبیر به «یاری کردن خدا»، به وضوح به معنی یاری کردن آئین او است، یاری کردن پیامبر او، و شریعت و تعلیمات او، و لذا در بعضی دیگر از آیات قرآن یاری کردن خدا و رسولش در کنار یکدیگر قرار داده شده است، در سوره «حشر» آیه ۸ می خوانیم: «وَيَنْصُرُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أَوْلَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ»، با این که قدرت خداوند بی پایان است، و قدرت مخلوقات در برابر او بسیار ناچیز، ولی، باز تعبیر به یاری کردن خداوند، می کند، تا اهمیت مسأله جهاد و دفاع از آئین حق را روشن سازد، و تعبیری از این با عظمت تر برای این موضوع پیدا نمی شود.

اما ببینیم وعده ای را که خداوند، در برابر دفاع از آئینش به مجاهدان داده چیست؟

نخست: می گوید: «شما را یاری می کند» اما از کدام طریق؟ از طرق بسیار، در قلب شما نور ایمان، در روح شما تقوا، در اراده شما قدرت، و در فکر شما آرامش می افکند.

از سوی دیگر، فرشتگان را به یاری شما می فرستد، حوادث را به نفع شما

تغییر مسیر می دهد، قلوب مردم را به شما متمایل می کند، سخنانتان را نافذ، و فعالیت هایتان را پر ثمر می سازد، آری یاری خدا، جسم و جان و درون و برون را احاطه می کند. اما در میان تمام اشکال یاری کردن، روی مسأله «ثبات قدم» تأکید می کند؛ چرا که ایستادگی در برابر دشمن، مهم ترین رمز پیروزی است، و برندگان جنگ ها آنها هستند که ثبات و استقامت بیشتری نشان می دهند.

لذا، در داستان پیکار «طالوت»، فرمانده بزرگ «بنی اسرائیل»، با «جالوت» آن زمامدار ستمگر و خونخوار و قوی پنجه، می خوانیم: مؤمنان اندکی که با او بودند، به هنگامی که در برابر انبوه دشمن قرار گرفتند، چنین گفتند: رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَ ثَبَّتْ أَقْدَامَنَا وَ انصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ: «پروردگارا! پیمانه شکیبائی و استقامت را بر ما بریز! و قدم های ما را ثابت بدار! و ما را بر جمعیت کافران، پیروز بگردان!» (۱)

و در آیه بعد از آن، می خوانیم: فَهَزَمُوهُمْ بِإِذْنِ اللَّهِ: «یاران «طالوت» لشکر نیرومند «جالوت» را به فرمان خدا شکست دادند».

آری، نتیجه ثبات قدم، پیروزی بر دشمن است.

و از آنجا که گاهی نیروی متراکم دشمن، و انبوه جمعیت، و انواع تجهیزات او، فکر مجاهدان راه حق را به خود مشغول می دارد، در آیه بعد می افزاید: «و کسانی که کافر شدند، مرگ و سقوط بر آنها! و اعمالشان نابود باد»! (وَالَّذِينَ كَفَرُوا فَتَعْسًا لَهُمْ وَأَضَلَّ أَعْمَالُهُمْ). (۲)

۱ - بقره، آیه ۲۵۰.

۲ - «تَعْسًا» مفعول مطلق برای فعل مقدری است و در تقدیر «فَتَعَسُوا تَعْسًا» می باشد و جمله «أَضَلَّ أَعْمَالَهُمْ» عطف بر این فعل مقدر است، و هر دو به صورت نفرین است مانند: «قَاتَلَهُمُ اللَّهُ» و روشن ۲

است که نفرین از سوی خداوند به معنی وقوع آن است.

«نَعَسَ» (بر وزن نحس) به معنی لغزیدن و برو در افتادن است، و این که: بعضی آن را به «هلاکت و انحطاط» تفسیر کرده اند، در واقع لازمه آن است.

و در هر حال، مقابله میان این دو، بسیار پر معنی است، درباره مؤمنان راستین می فرماید: «گام هایشان را استوار می دارد» اما درباره کافران می گوید: «لغزش و سقوط بر آنها باد»! آن هم به صورت نفرین که گیراتر و گویاتر باشد!

آری، هنگامی که افراد بی ایمان، می لغزند، کسی نیست زیر بازوی آنها را بگیرد، و به آسانی در پرتگاه ها، سقوط خواهند کرد، اما فرشتگان رحمت الهی، به یاری مؤمنان می شتابند، و آنها را در لغزشگاه ها و پرتگاه ها، حفظ می کنند، چنان که در جای دیگر می خوانیم: «إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ». (۱)

اعمال مؤمنان، پر برکت است، اما اعمال کافران، بی برکت و به سرعت محو و گم می شود.

آیه بعد علت سقوط آنها و نابودی اعمالشان را چنین بیان می کند: «این به خاطر آن است که از آنچه خدا نازل کرده است، کراهت داشتند، لذا خداوند اعمالشان را حبط و نابود کرده است» (ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَرِهُوا مَا أُنْزِلَ اللَّهُ فَأُحْبَطَ أَعْمَالُهُمْ).

خداوند، قبل از هر چیز، آئین توحید را نازل فرمود، اما آنها به آن پشت کرده رو به شرک آوردند، خداوند دستور به حق و عدالت و پاکی و تقوا داد، اما آنها همه را پشت سر افکندند، و به ظلم و فساد روی آوردند، «آنها حتی وقتی نام

خدای یگانه را برده می شود، دل های کسانی که به آخرت ایمان ندارند مشمئز و متفرد می گردد» (وَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَحْدَهُ اشْمَأَزَّتْ قُلُوبُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ). (۱)
 آری، هنگامی که آنها از این امور، نفرت داشتند، طبعاً گامی در این مسیر بر نمی داشتند و تمام تلاش ها و کوشش هایشان در مسیر باطل بود، و طبیعی است که چنین اعمالی، حبط و نابود گردد.

در حدیثی از امام باقر (علیه السلام) آمده است: كَرِهُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِي حَقِّ عَلِيٍّ: «آنها آنچه را که خداوند در حق علی (علیه السلام) نازل کرده بود کراهت داشتند». (۲)
 البته، تعبیر «ما أَنْزَلَ اللَّهُ» معنی گسترده ای دارد که یکی از مصداق های روشنش مسأله ولایت امیرمؤمنان علی (علیه السلام) است، نه این که منحصر در آن باشد.

و از آنجا که قرآن مجید، در بسیاری از موارد، نمونه های حسی را به ظالمان سرکش ارائه می دهد، در اینجا نیز آنها را به مطالعه احوال اقوام گذشته دعوت کرده می فرماید: «آیا آنها سیر در زمین نکردند؟ تا ببینند عاقبت کسانی که قبل از آنها بودند، چگونه بود؟ همانها که راه کفر و طغیان را پیش گرفتند، و خداوند آنها را درهم کوبید و هلاک کرد» (أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ دَمَّرَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ).
 سپس برای این که آنها گمان نکنند، سرنوشت دردناکی که برای امت های طغیانگر پیشین بود، جنبه خصوصی داشته، می افزاید: «و برای مشرکان و کافران نیز امثال این مجازات ها خواهد بود» (وَ لِلْكَافِرِينَ أَمَثَالُهَا). (۳)

۱ - زمر، آیه ۴۵.

۲ - «مجمع البیان»، ذیل آیات مورد بحث.

۳ - ضمیر «أَمْثَالُهَا» به «عاقبه» بر می گردد که از جمله قبل استفاده می شود.

آنها انتظار نداشته باشند که با انجام اعمال مشابه آنها، از کیفرهای مشابه مصون و برکنار بمانند، بروند آثار گذشتگان را بنگرند، و آینده خود را در آئینه زندگی آنان، ببینند.

قابل توجه این که، «دمر» از ماده «تدمیر»، در اصل به معنی هلاک کردن است، اما هنگامی که با «علی» ذکر می شود، به معنی نابود کردن همه چیز، حتی فرزندان و خانواده و اموال مخصوص انسان است (۱) و به این ترتیب، این تعبیر بیان مصیبت دردناک تری است، مخصوصاً با توجه به این که لفظ «علی» معمولاً در مورد سلطه، به کار می رود، مفهوم جمله این می شود: خداوند هلاک و نابودی را بر سر این اقوام و اموال، و آنچه مورد علاقه آنها بود فرو ریخت!

در مورد «سیر در ارض» که قرآن مجید، به عنوان یک برنامه آگاه کننده، بارها روی آن تکیه کرده است، به طور مشروح در جلد سوم صفحه ۱۰۲ به بعد بحث کرده ایم (ذیل آیه ۱۳۷ سوره آل عمران) و در جلد ۱۶ صفحه ۴۵۸.

* * *

آخرین آیه مورد بحث، به ذکر دلیل حمایت همه جانبه پروردگار، از مؤمنان و نابودی کافران طغیانگر پرداخته، می گوید: «این به خاطر آن است که خداوند مولا و سرپرست مؤمنان است، اما کافران مولائی ندارند» (ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ مَوْلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَأَنَّ الْكَافِرِينَ لَا مَوْلَى لَهُمْ). (۲)

«مولى» به معنی «ولى و سرپرست و یار و یاور» است، و به این ترتیب، خداوند ولایت و سرپرستی و یاری مؤمنان را بر عهده گرفته، اما کافران را از زیر چتر ولایت خود، خارج ساخته است، روشن است کسانی که تحت ولایت ذات

۱ - تفسیر «روح المعانی» و «روح البیان» و «فخر رازی»، جلد ۲۸، صفحه ۵۰.

۲ - مشارٌ الیه «ذلک» عاقبت نیک مؤمنان و عاقبت سوء کافران است که در آیات قبل به آن اشاره شده است.

پاک او باشند، هم در مشکلات، یاری می شوند، و هم ثبات قدم دارند، و سرانجام به مقصود خود نائل می شوند، اما آنها که از زیر این پوشش، خارجند اعمالشان حبط و نابود، و عاقبت کارشان، هلاکت است.

در اینجا سؤالی پیش می آید که: در آیه مورد بحث، خداوند فقط به عنوان مولای مؤمنان ذکر شده، در حالی که در بعضی دیگر از آیات قرآن مانند آیه ۳۰ سوره «یونس» مولای کافران نیز معرفی شده است: وَ رُدُّوْا اِلَی اللّٰهِ مَوْلَاهُمْ الْحَقُّ وَ ضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوْا یَفْتَرُوْنَ: «و همگی به سوی «الله» - مولا و سرپرست حقیقی خود - بازگردانده می شوند؛ و چیزهایی را که به دروغ همتای خدا قرار داده بودند، گم و نابود می شوند!»

پاسخ این سؤال، با توجه به یک نکته روشن می شود، و آن این که: «ولایت عامه» خداوند - که همان مسأله خالقیت و تدبیر او است - همگان را فرا می گیرد، ولی «ولایت خاصه» و عنایت مخصوص او - که توأم با انواع حمایت ها است - تنها شامل حال مؤمنان است. (۱) بعضی گفته اند: این آیه امیدبخش ترین آیات، قرآن است: «أَرْجَىٰ آيَةٍ فِي الْقُرْآنِ» چرا که همه مؤمنان را اعم از عالم و جاهل، زاهد و راغب، کوچک و بزرگ، زن و مرد، و پیر و جوان، تحت حمایت و عنایت خاص پروردگار معرفی می کند، حتی مؤمنان گنهگار را استثنا نمی کند، او در حوادث سخت و مصائب جانکاه، نمونه های حمایت خویش را نشان می دهد که هر کس در طول عمر خود این معنی را احساس کرده است و در تواریخ نیز شواهد فراوان دارد. (۲)

۱ - بعضی مانند «آلوسی» در «روح المعانی»، «مُولی» را در آیه مورد بحث، به معنی «ناصر» و در آیه سوره «یونس» و مانند آن به معنی «مالک» تفسیر کرده اند.

۲ - در ذیل آیه ۵۳ «زمر» (یا عِبَادِیَ الَّذِیْنَ اَسْرَفُوْا...) از امیرمؤمنان (علیه السلام) نقل شده: «ما فی الْقُرْآنِ آيَةٌ اَوْسَعُ مِنْ یَا عِبَادِیَ الَّذِیْنَ اَسْرَفُوْا...»، و این دو با هم تنافی ندارند.

در حدیثی آمده است: پیامبر(صلی الله علیه وآله) بعد از یکی از «غزوات»، زیر درختی تنها نشسته بود، مشرکی با شمشیر برهنه بطور غافلگیرانه، به حضرت حمله کرد گفت: مَنْ يُخَلِّصُكَ مِنِّي: «الان چه کسی می تواند تو را از چنگال من نجات دهد»؟!.

پیامبر(صلی الله علیه وآله) فرمود: «اللَّهُ» و در این هنگام پای مشرک لغزید و بر زمین خورد، شمشیر از دستش فرو افتاد، پیامبر(صلی الله علیه وآله) شمشیر را برداشت و فرمود: «الان تو بگو، چه کسی تو را از دست من رهائی می بخشد»?!.

در جواب عرض کرد: «لا أَحَدَ»: «هیچ کس»! و سپس ایمان آورد.(۱)
آری، مولای همه مؤمنان، او است و کافران مولا و پناهگاهی ندارند.

۱۲ إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرَى مِنْ
تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَالَّذِينَ كَفَرُوا يَتَمَتَّعُونَ وَيَأْكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ
وَالنَّارُ مَثْوًى لَهُمْ
۱۳ وَكَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ هِيَ أَشَدُّ قُوَّةً مِنْ قَرْيَتِكَ الَّتِي أَخْرَجْتِكَ أَهْلُكُنَاهُمْ
فَلَا نَصِيرَ لَهُمْ
۱۴ أَمْ مَنْ كَانَ عَلَى بَيْتِهِ مِنْ رَبِّهِ كَمَنْ زَيْنَ لَهُ سُوءَ عَمَلِهِ وَاتَّبَعُوا
أَهْوَاءَهُمْ

ترجمه:

۱۲ - خداوند کسانی را که ایمان آوردند و اعمال صالح انجام دادند وارد باغ هائی از بهشت
می کند که نهرها از زیر درختانش جاری است؛ در حالی که کافران از متاع زودگذر دنیا بهره
می گیرند و همچون چهارپایان می خورند، و سرانجام آتش دوزخ جایگاه آنهاست!
۱۳ - و چه بسیار شهرهایی که از شهری که تو را بیرون کرد نیرومندتر بودند؛ ما همه آنها را
نابود کردیم و هیچ یآوری نداشتند!
۱۴ - آیا کسی که دلیل روشنی از سوی پروردگارش دارد، همانند کسی است که زشتی
اعمالش در نظرش آراسته شده و از هوای نفسشان پیروی می کنند؟!

تفسیر:

سرنوشت مؤمنان و کفار

از آنجا که آیات گذشته، پیرامون پیکار مستمر حق و باطل و ایمان و کفر سخن می گفت، آیات مورد بحث در یک مقایسه روشن، سرنوشت مؤمنان و کفار را تشریح می کند، تا روشن شود: این دو گروه تنها در زندگی دنیا متفاوت نیستند، بلکه در آخرت نیز، فوق العاده با هم متفاوتند، می فرماید: «خداوند کسانی را که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند وارد باغ هائی از بهشت می کند که نهراها از زیر درختان و قصرهایش جاری است» (إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ).

«در حالی که کافران از متاع زودگذر این دنیا بهره می گیرند، و همچون چهارپایان می خورند و سرانجام دوزخ جایگاه آنهاست!» (وَالَّذِينَ كَفَرُوا يَتَمَتَّعُونَ وَيَأْكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ وَالنَّارُ مَثْوًى لَهُمْ). (۱)

درست است که هر دو گروه، در دنیا زندگی می کنند و از مواهب آن بهره مند می شوند، ولی تفاوت اینجا است که مؤمنان هدفشان انجام اعمال صالح است، اعمالی مفید و سازنده، و برای جلب خشنودی پروردگار.

اما کافران، تمام هدفشان همین خوردن و خوابیدن، و تمتع بردن از لذات حیات است. مؤمنان، حرکتی آگاهانه دارند و کافران، بی هدف زندگی می کنند، و بی هدف می میرند، درست مانند چهارپایان!

مؤمنان، در بهره گیری از مواهب حیات، قید و شرط فراوان قائلند، و در مشروعیت و طرق تحصیل آن و چگونگی مصرفش، دقیقاً می اندیشند، اما

۱ - «كَمَا تَأْكُلُ...» در مقام نصب است بر معنای مفعول مطلق مقدر «يَأْكُلُونَ أَكْلًا كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ».

کافران چون چهارپایانند که برای آنها تفاوت نمی کند این علف از زمین صاحب آنها است یا غصب؟ حق یتیم و بیوه زنی است، یا نه؟

مؤمنان، با استفاده از هر یک از مواهب مادی، به بخشنده این مواهب می اندیشند، آیات او را در آنها مشاهده می کنند و حق شکر منعم را به جا می آورند، در حالی که کافر، غافل و بی خبر، به هیچ یک از اینها نمی اندیشد، و پیوسته بار خود را از ظلم و گناه سنگین تر می کند، خود را به هلاکت نزدیک تر می سازد، همان گونه که گوسفندان پرواری، هر قدر بیشتر می خورند و فربه تر می شوند، به ذبح نزدیک تر می گردند.

بعضی، تفاوت بین این دو گروه را چنین گفته اند: إِنَّ الْمُؤْمِنَ لَا يَخْلُو أَكْلُهُ عَنْ ثَلَاثٍ: الْوَرَعِ عِنْدَ الطَّلَبِ، وَ اسْتِعْمَالِ الْأَدَبِ، وَ الْأَكْلِ لِلْسَبَبِ، وَ الْكَافِرُ يَطْلُبُ لِلنَّهْمَةِ وَ يَأْكُلُ لِلشَّهْوَةِ وَ عَيْشُهُ فِي غَفْلَةٍ: «مؤمن خوردنش از سه برنامه خالی نیست: ورع در به دست آوردن، ادب در به کار بردن، و هدف در مصرف کردن، ولی کافر، طلبش بی قید و شرط، خوردنش برای شهوت، و زندگیش سراسر غفلت است»!

قابل توجه این که: در مورد مؤمنان، می گوید: «خداوند آنها را وارد باغ های بهشت می کند»، اما در مورد کافران می گوید: «آتش جایگاه آنها است» که تعبیر اول احترام و اعتنائی است نسبت به مقام اهل ایمان، و تعبیر دوم تحقیر و بی اعتنائی نسبت به کفار است، که از تحت ولایت او بیرون رفته اند.

بعضی از مفسران، از جمله: وَ النَّارُ مَثْوًى لَّهُمْ «آتش جایگاه آنها است» چنین استفاده کرده اند، که آنها هم اکنون در آتشند، زیرا جمله، به صورت فعل مضارع و مستقبل نیست، بلکه خبر از حال می دهد، و در حقیقت چنین است، چرا که اعمال و افکار آنها، خود آتش است که در آن گرفتارند، و جهنم هم اکنون

از هر سو آنها را احاطه کرده، هر چند این حیوان صفتان غافلند.
چنان که در آیه ۴۹ سوره «توبه» می خوانیم: **وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ**: «جهنم کافران را احاطه کرده است»!

در بعضی دیگر از آیات قرآن نیز، این دوزخیان به چهارپایان تشبیه شده اند، بلکه از چهارپایان بدتر: **«أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ»** (۱) که شرح مبسوط آن را در جلد هفتم، صفحه ۱۹ به بعد آورده ایم.

در آیه بعد، برای تکمیل این هدف، مقایسه ای در میان مشرکان «مکه» و بت پرستان پیشین می کند، و با عبارتی گویا آنها را شدیداً مورد تهدید قرار می دهد و در ضمن، روی بعضی از جرائم بزرگ آنها - که دلیلی بر جواز جنگ با آنها است - تکیه کرده، می فرماید: «چه بسیار شهرهائی که از شهری که تو را بیرون کرد، قوی تر و نیرومندتر بودند، ما همه آنها را نابود کردیم و یاوری نداشتند» **(وَكَأَيُّنْ مِنْ قَرْيَةٍ هِيَ أَشَدُّ قُوَّةً مِنْ قَرْيَتِكَ الَّتِي أَخْرَجَتْكَ أَهْلُكُنَاهُمْ فَلَا نَاصِرَ لَهُمْ)**.

آنها گمان نبرند چند روزی که دنیا به کامشان است، و آنقدر جسور شده اند که بزرگترین فرستاده الهی را، از مقدس ترین شهرها بیرون می کنند، همیشه این وضع ادامه خواهد یافت، اینها در مقایسه با قوم «عاد و ثمود و فراعنه» و لشکر «ابرهه» موجوداتی ضعیف و ناتوانند، خداوندی که آنها را به آسانی درهم کوبید درهم شکستن آنها نیز برای او بسیار ساده است.
در روایتی از «ابن عباس» آمده است: چون پیامبر (صلی الله علیه وآله) از «مکه» به سوی غار «ثور» رفت، صورت به سوی «مکه» بازگردانده گفت: **أَنْتِ أَحَبُّ الْبِلَادِ إِلَيَّ اللَّهُ**

وَ أَنْتَ أَحَبُّ الْبِلَادِ إِلَيَّ وَ لَوْلَا الْمُشْرِكُونَ أَهْلُكَ أَخْرَجُونِي لَمَا خَرَجْتُ مِنْكَ: «تو محبوب ترین شهرها نزد خدا و محبوب ترین بلاد نزد منی، و هر گاه ساکنان مشرک تو مرا خارج ننموده بودند، به میل خود از تو خارج نمیشدم».

در اینجا آیه فوق نازل گشت (به پیامبر(صلی الله علیه وآله) بشارت نصرت الهی، و دشمنان را تهدید به مجازات کرد). (۱)

مطابق این شأن نزول، این آیه در «مکه» نازل شده است، ولی، به نظر می رسد این شأن نزول مربوط به آیه ۸۵ سوره «قصص» است چرا که بسیاری از مفسران آن را در آنجا ذکر کرده اند، و تناسب بیشتری نیز، با همان آیه دارد، که می فرماید: إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَيَّ مَعَاد: «آن کس که قرآن را بر تو فرض کرد، تو را به جایگاهت (زادگاهت) بازمی گرداند». (۲)

قابل توجه این که: در اینجا خارج کردن را به شهر «مکه» نسبت می دهد، در حالی که منظور، اهل شهر است، این کنایه لطیفی است که سلطه یک گروه را بر آن شهر مشخص می کند، و نظیر آن در موارد دیگری از قرآن مجید نیز آمده است. ضمناً تعبیر به «قریه» همان گونه که بارها گفته ایم، به هر گونه شهر و آبادی اطلاق می شود، و به معنی «روستا» نیست.

آخرین آیه مورد بحث، از مقایسه دیگری بین «مؤمنان» و «کفار» سخن می گوید، از دو گروه متفاوت در همه چیز، که یکی دارای ایمان و عمل صالح است و دیگری دارای یک زندگی به تمام معنی حیوانی، از دو گروهی که یکی در زیر چتر ولایت پروردگار قرار گرفته، و دیگری بی مولی و سرپرست، می فرماید:

۱ - تفسیر «قرطبی»، جلد ۹، صفحه ۶۰۵۵

۲ - شرح بیشتر پیرامون این مطلب را در جلد ۱۶، صفحه ۱۸۴ به بعد مطالعه فرمائید.

«آیا کسی که دلیل روشنی از سوی پروردگارش دارد، همانند کسی است که زشتی اعمالش در نظرش تزیین شده، و از هوای نفس پیروی می کند؟!» (أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ كَمَنْ زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ وَاتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ).

گروه اول، در مسیر خود از شناخت صحیح و یقین و دلیل و برهان قطعی، برخوردارند، «راه» و «هدف» خود را به روشنی می بینند و به سرعت پیش می روند. اما گروه دوم گرفتار سوء تشخیص، و عدم درک واقعیت و تاریکی مسیر و هدف شده، در ظلمات اوهام سرگردانند، و عامل این سرگردانی، همان پیروی از هوی و هوس های سرکش است، چرا که هوا و هوس، پرده بر روی عقل و فکر انسان می افکند، زشتی ها را زیبا و زیبایی ها را زشت نشان می دهد، آن چنان که گاهی به اعمال شرم آور و ننگین خود، فخر و مباهات می کند، چنان که در آیات ۱۰۳ تا ۱۰۵ سوره «کهف» آمده است: قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا * الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا * أُولَٰئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَلِقَائِهِ فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَلَا تُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزْنًا: «بگو: آیا به شما خبر دهیم که زیانکارترین (مردم) در کارها چه کسانی هستند؟ * آنها که تلاش هایشان در زندگی دنیا گم (و نابود) شده؛ با این حال، می پندارند کار نیک انجام می دهند! * آنها کسانی هستند که به آیات پروردگارشان و لقای او کافر شدند؛ به همین جهت، اعمالشان نابود شد! از این رو روز قیامت، میزانی برای آنها برپا نخواهیم کرد!» (چرا که عمل وزن داری ندارند).

«بَيِّنَةٌ» به معنی دلیل آشکار است و در اینجا اشاره به قرآن و معجزات پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) و دلائل عقلی دیگر است.

روشن است استفهام در جمله «أَفَمَنْ كَانَ...»، «استفهام انکاری» است،

یعنی هرگز این دو گروه، یکسان نیستند.

در این که: چه کسی اعمال سوء هواپرستان را در نظرشان تزیین می کند؟ خداوند، یا خود آنها، یا شیاطین؟ باید گفت: همه اینها صحیح است؛ چرا که در آیات قرآن به هر سه نسبت داده شده است، در آیه ۴ سوره «نمل» می فرماید: **إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ زِينَتًا لَّهُمْ أَعْمَالُهُمْ**: «کسانی که به آخرت ایمان ندارند، اعمال (بد) شان را برای آنان زینت می دهیم» و در آیات متعددی از جمله، آیه ۳۸ «عنکبوت» آمده است: **وَزَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ**، و در آیه مورد بحث با توجه به جمله **وَأَتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ** ظاهر این است که این تزیین، ناشی از پیروی هوی و هوس است، و این معنی، کاملاً قابل درک است که هوی و هوس، حس تشخیص و درک صحیح واقعیت ها را از انسان می گیرد.

البته، نسبت دادن آن به «شیطان» نیز صحیح است؛ چرا که او به هوا و هوس ها دامن می زند، و پیوسته انسان را وسوسه می کند.

و اگر به خداوند نسبت داده شده نیز به خاطر این است که او «مسبب الاسباب» است، و هر سببی اثری دارد، از ناحیه او است، او به آتش سوزندگی داده، و به هوی و هوس تأثیر پرده پوشی بر حقائق، و قبلاً هم این تأثیر را اعلام نموده است و به این ترتیب، ریشه اصلی مسئولیت، به خود انسان بازمی گردد.

بعضی، جمله **«مَنْ كَانَ عَلَى بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ»** را اشاره به پیامبر (صلی الله علیه وآله) و جمله بعد را، ناظر به کفار «مکه» می دانند، ولی ظاهر این است که آیه، معنی گسترده ای دارد که اینها از مصادیق آن است.

۱۵ مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ فِيهَا أَنْهَارٌ مِنْ مَاءٍ غَيْرِ آسِنٍ وَأَنْهَارٌ
 مِنْ لَبَنٍ لَمْ يَتَغَيَّرْ طَعْمُهُ وَأَنْهَارٌ مِنْ خَمْرٍ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ وَأَنْهَارٌ مِنْ
 عَسَلٍ مُصَفًّى وَلَهُمْ فِيهَا مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ وَمَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ كَمَنْ هُوَ
 خَالِدٌ فِي النَّارِ وَسُقُوا مَاءً حَمِيمًا فَقَطَّعَ أَمْعَاءَهُمْ

ترجمه:

۱۵ - توصیف بهشتی که به پرهیزگاران وعده داده شده، چنین است: در آن نه‌رهای از آب
 صاف و خالص که بدبو نشده، و نه‌رهای از شیر که طعم آن دگرگون نگشته، و نه‌رهای از
 شراب (طهور) که مایه لذت نوشندگان است، و نه‌رهای از عسل مصفاست، و برای آنها در آن
 از همه انواع میوه‌ها وجود دارد؛ و آمرزشی است از سوی پروردگارشان! آیا اینها همانند
 کسانی هستند که همیشه در آتش دوزخند و از آب جوشان نوشانده می‌شوند که اندرونشان را
 از هم متلاشی می‌کند؟!

تفسیر:

توصیف دیگری از بهشت

این آیه، همچنان توصیفی است برای سرنوشت دو گروه کافر و مؤمن که یکی دارای اعمال
 صالح و دیگری اعمال زشت و ننگینی است که در نظرش تزیین شده.
 در این آیه از شش نوع مواهب بهشتیان، و دو نوع کیفرهای سخت و دردناک دوزخیان، پرده
 برداشته و عاقبت کار این دو گروه را مشخص می‌کند.

در میان نعمت های بهشتیان از چهار نهر، که هر کدام مایع و محتوایی مخصوص به خود دارد نام می برد، و سپس سخن از میوه های بهشتی است، و سرانجام از بعضی مواهب معنوی سخن می گوید.

نخست می فرماید: «بهشتی که به پرهیزگاران وعده داده شده، در آن نهرهایی است از آب صاف و خالص که هیچ گونه دگرگونی در بوی آن حاصل نشده است» (مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ فِيهَا أَنْهَارٌ مِنْ مَاءٍ غَيْرِ آسِنٍ). (۱)

«آسن» به معنی «بدبو» است، بنابراین «ماء غیر آسن» یعنی آبی که بر اثر طول ماندن یا غیر آن بوی آن دگرگون نشده است، این نخستین قسمت از نهرهای بهشتی است که در آن صرفاً آب زلال خوشبو و خوش طعم جاری است.

پس از آن می افزاید: «و نهرهایی از شیر که طعم آن دگرگون نگشته است» (وَأَنْهَارٌ مِنْ لَبَنٍ لَمْ يَتَغَيَّرْ طَعْمُهُ).

اصولاً، آنجا جای فساد و تباهی نیست و مواد غذایی بهشتی، با گذشت زمان دگرگون نمی شود، این عالم دنیا است که به خاطر وجود انواع میکرب های مخرب، مواد غذایی به سرعت به سوی فساد می رود.

بعد، به سراغ سومین قسمت از نهرهای بهشتی رفته، می گوید: «و نهرهایی از شراب طهور که مایه لذت نوشندگان است»! (وَأَنْهَارٌ مِنْ خَمْرٍ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ).

و بالاخره، چهارمین قسمت از نهرهای بهشتی را به این صورت بیان می کند: «و نهرهایی از عسل مصفا» (وَأَنْهَارٌ مِنْ عَسَلٍ مُصَفًّى).

۱ - درباره ترکیب این آیه شریفه مفسران بحث های فراوانی دارند از همه مناسب تر این است که گفته شود: «مَثَلُ الْجَنَّةِ» مبتدا است و خبر آن محذوف است و در تقدیر چنین می باشد: «مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ جَنَّةٌ فِيهَا أَنْهَارٌ» در حقیقت این آیه شبیه آیه ۳۵ سوره «رعد» است که می گوید: «مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ».

علاوه بر این نه‌های گوناگون که هر کدام به منظوری آفریده شده، در پنجمین موهبت، سخن از انواع میوه‌های بهشتی به میان آورده می‌افزاید: «و برای آنها در بهشت از تمام انواع میوه‌ها موجود است» (وَلَهُمْ فِيهَا مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ). (۱)

میوه‌های رنگارنگ، با طعم‌ها و عطرهاى متفاوت، آنچه در تصور بگنجد یا انواعی که امروز حتی تصورش برای ما ممکن نیست، همه، در اختیار آنها است.

و بالاخره، در ششمین موهبت، که بر خلاف مواهب مادی قبلی، جنبه معنوی و روحانی دارد می‌گوید: «و برای آنها است آمرزشی از سوی پروردگارشان» (وَمَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ).

رحمتی عظیم و گسترده، که تمام لغزش‌های آنها را می‌پوشاند، و به آنها اطمینان و آرامش می‌بخشد، و محبوب درگاه حق می‌کند، و مصداق: رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ: «هم خداوند از آنها خشنود است، و هم آنها از خدا خشنودند؛ این، رستگاری بزرگ است» (۲) می‌شوند.

و به این ترتیب، مؤمنان پاکدل و صالح، از انواع مواهب مادی و معنوی در بهشت جاویدان، در جوار رحمت الهی، برخوردارند.

اکنون ببینیم گروه مقابل آنها، چه سرنوشتی خواهند داشت؟ در دنباله آیه می‌فرماید: «آیا این گروه، همانند کسانی هستند که در آتش دوزخ، خلود دارند، و از آب جوشان و سوزانی نوشانده می‌شوند که امعاء آنها را از هم متلاشی می‌کند»؟! (كَمَنْ هُوَ خَالِدٌ فِي النَّارِ وَسُقُوا مَاءً حَمِيمًا فَقَطَّعَ أَمْعَاءُهُمْ). (۳)

۱ - جمله محذوفی دارد و در تقدیر چنین است: «لَهُمْ فِيهَا أَنْوَاعٌ مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ».

۲ - مائده، آیه ۱۱۹.

۳ - باز در ترکیب این جمله، بحث‌های زیادی شده و مناسب‌تر از همه، این است آیه، تقدیری دارد و آن چنین است: «أَفَمَنْ هُوَ خَالِدٌ الْجَنَّةِ الَّتِي هَذِهِ صِفَاتُهَا كَمَنْ هُوَ خَالِدٌ فِي النَّارِ».

«امعاء» جمع «معی» (بر وزن سعی) و «معا» (بر وزن غنا) به معنی روده است، و گاه به تمام آنچه در درون شکم وجود دارد، نیز گفته می شود و پاره شدن آنها، اشاره به شدت سوزندگی و حرارت این نوشابه وحشتناک دوزخی است.

نکته ها:

۱ - نه‌های چهارگانه بهشتی

از آیات قرآن مجید، به خوبی استفاده می شود که در بهشت، نه‌ها و چشمه های گوناگونی است که هر کدام دارای فایده و لذتی است که چهار نمونه آن در آیه فوق آمده، و نمونه های دیگری نیز در سوره «دهر» است که به خواست خدا در تفسیر آن خواهد آمد. تعبیر به «انهار» در مورد این چهار نوع، نشان می دهد که از هر کدام آنها یک نه‌ر در آنجا نیست بلکه «نه‌رها» است.

بارها گفته ایم، نعمت های بهشتی چیزی نیست که با الفاظ روزمره زندگی دنیا، بتوان درباره آن سخن گفت، این الفاظ، کوچک تر از آن است که بتواند ترسیم کامل و گویائی از آن بکند، بلکه تنها می تواند شبیحی کم رنگ از آن حقایق بزرگ، در اذهان ما ترسیم نماید. در آیه مورد بحث، به نه‌های «آب»، «شیر»، «شراب طهور» و «عسل» اشاره شده، که ممکن است اولی، برای رفع تشنگی است، دومی تغذیه، سومی نشاط، و چهارمی لذت و قوت می آفریند.

جالب این که، از آیات دیگر قرآن، استفاده می شود که همه بهشتیان از همه این نوشیدنی ها نمی نوشند بلکه، سلسله مراتبی دارند که به تناسب آن بهره مند می شوند، در سوره «مطففین» آیه ۲۸ می خوانیم: عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا الْمُقَرَّبُونَ

«همان چشمه ای که مقربان از آن می نوشند».

۲ - شراب طهور

ناگفته پیدا است، خمر و شراب بهشتی هیچ گونه ارتباطی با خمر و شراب آلوده دنیا، ندارد، همان گونه که قرآن در توصیف آن در جای دیگر گفته است: لَا فِيهَا غَوْلٌ وَلَا هُمْ عَنْهَا يُنْزَفُونَ: «شرابی که نه در آن مایه تباهی عقل است و نه از آن مست می شوند» (۱) و جز هوشیاری و نشاط و لذت روحانی، چیزی در آن نیست.

۳ - نوشابه های فاسدشده

در توصیف نهرهای بهشتی، در یک مورد «غَيْرِ آسِن» (بوی آن تغییر نیافته) و در مورد دیگر، «لَمْ يَتَغَيَّرْ طَعْمُهُ» (طعم آن دگرگون نشده) آمده است و این نشان می دهد که نوشابه ها و غذاهای بهشتی، همیشه با همان طراوت و تازگی روز نخست است، چرا چنین نباشد؟ در حالی که دگرگونی مواد غذایی و تغییر یا فساد آنها، بر اثر تأثیر میکرب های فاسد کننده است، و اگر اینها نبودند در این دنیا نیز همه به همان حالت نخست، باقی می ماندند، اما چون در بهشت جایی برای موجودات فاسد کننده نیست، همه چیز آن همیشه صاف و پاک و سالم و تازه است.

۴ - چرا میوه ها

در آیه مورد بحث، و بسیاری دیگر از آیات قرآن، از میان غذاهای بهشتی،

بیشتر، روی میوه ها تکیه شده است، میوه های متنوعی که باب همه ذائقه ها است و این نشان می دهد که میوه، مهم ترین غذای بهشتی است، حتی بهترین و سالمترین غذای انسان در این دنیا نیز میوه است.

۵ - تعبیر به «سُقُوا» (نوشانده می شوند) به صورت فعل مجهول بیانگر این واقعیت است که آب سوزان حمیم را به زور، و نه به دلخواه، به آنها می نوشاند که به جای سیراب شدن در آن آتش سوزان، «امعاء» آنها را متلاشی می کند، و همانطور که طبیعت دوزخ است، باز به حال اول برمی گردد؛ چرا که در آنجا مرگی نیست!

- ۱۶ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ حَتَّى إِذَا خَرَجُوا مِنْ عِنْدِكَ قَالُوا لِلَّذِينَ
أُوتُوا الْعِلْمَ مَاذَا قَالَ آنِفًا أُولَئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَ
اتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ
- ۱۷ وَ الَّذِينَ اهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدًى وَ آتَاهُمْ تَقْوَاهُمْ
- ۱۸ فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا السَّاعَةَ أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً فَقَدْ جَاءَ أَشْرَاطُهَا فَأَنَّى لَهُمْ
إِذَا جَاءَتْهُمْ ذِكْرَاهُمْ
- ۱۹ فَاعْلَمُوا أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ اسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَ
اللَّهُ يَعْلَمُ مُتَقَلَّبَكُمْ وَ مُتَوَاكُم

ترجمه:

- ۱۶ - گروهی از آنان به سخنان تو گوش فرا می دهند، اما هنگامی که از نزد تو خارج می شوند
به کسانی که دانش به آنان بخشیده شده می گویند: «(این مرد) الان چه گفت؟! آنها کسانی
هستند که خداوند بر دلهایشان مهر نهاده و از هوای نفسشان پیروی کرده اند!
- ۱۷ - کسانی که هدایت یافته اند، (خداوند) بر هدایتشان می افزاید و روح تقوی به آنان
می بخشد!
- ۱۸ - آیا کافران جز این انتظاری دارند که قیامت ناگهان فرا رسد (آن گاه ایمان آورند)، در
حالی که هم اکنون نشانه های آن آمده است؛ اما هنگامی که بیاید، تذکر (و ایمان) آنها سودی
نخواهد داشت.
- ۱۹ - پس بدان که معبودی جز «الله» نیست؛ و برای گناه خود و مردان و زنان با ایمان

استغفار کن. و خداوند محل حرکت و قرارگاه شما را می داند.

تفسیر:

نشانه های رستاخیز ظاهر شده!

این آیات، ترسیمی از وضع منافقان در برخوردشان با وحی الهی و آیات و سخنان پیامبر(صلی الله علیه وآله) و مسأله جنگ و مبارزه با دشمنان اسلام است.

در سوره های «مدنی» سخن از منافقان بسیار آمده، در حالی که در سوره های «مکی» از آنها خبری نیست؛ چرا که مسأله نفاق، بعد از پیروزی اسلام و قدرت و سلطه آن بود؛ زیرا مخالفان در موضع ضعیف تر قرار گرفتند آن چنان که مخالفت خود را نمی توانستند آشکارا بیان کنند، لذا ظاهراً خود را به لباس اسلام درآورده تا از خشم مسلمین راستین، در امان بمانند، ولی، در باطن، به انواع توطئه ها مشغول بودند، «یهود مدینه» که از قدرت نظامی و اقتصادی قابل ملاحظه ای برخوردار بودند، نیز پشتوانه ای برای منافقین محسوب می شدند.

به هر حال، آنها در صف مؤمنان راستین جای داشتند، و در نماز جمعه یا در محضر پیامبر(صلی الله علیه وآله) شرکت می کردند، ولی عکس العمل هایشان در برابر آیات قرآن، بیانگر قلب های بیمارشان بود.

در نخستین آیه مورد بحث، می گوید: «گروهی از آنان نزد تو می آیند، به سخنان گوش فرا می دهند، اما هنگامی که از نزد تو بیرون می روند، به مؤمنانی که خداوند به آنها علم و دانش بخشیده، از روی استهزاء و تحقیر می گویند: این مرد، الان چه گفت؟! (و مِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ حَتَّى إِذَا خَرَجُوا مِنْ عِنْدِكَ قَالُوا لِلَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ مَاذَا قَالَ آنفًا).»

منظورشان از این مرد، پیامبر(صلی الله علیه وآله) بود.

تعبیر آنها در مورد شخص پیامبر(صلی الله علیه وآله) و سخنان پر محتوای آن حضرت، به قدری زشت و زننده و تحقیرآمیز بود، که نشان می داد آنها اصلاً به وحی آسمانی ایمان نیاورده اند.

«آنف» از ماده «انف» به معنی «بینی» است، و از آنجا که بینی در صفحه صورت انسان برجستگی خاصی دارد، این کلمه درباره «افراد شریف» یک قوم، به کار می رود، و نیز در مورد «زمان مقدم بر زمان حال» این تعبیر به کار رفته، همان گونه که در آیه مورد بحث آمده است. ضمناً تعبیر به «الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ» نشان می دهد که یکی از مشخصات مؤمنان، داشتن آگاهی کافی است، آری علم است که سرچشمه ایمان است، و هم زائیده و محصول ایمان.

ولی، قرآن در پایان آیه، پاسخ دندان شکنی به آنها گفته، می فرماید: «سخنان پیامبر(صلی الله علیه وآله) نامفهوم نبوده و پیچیدگی خاصی ندارد، بلکه کسانی هستند که خداوند بر قلب هایشان مهر نهاده، و از هوا و هوس هایشان پیروی کرده اند لذا چیزی از آن نمی فهمند!» (أُولَئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَاتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ).

در حقیقت، جمله دوم علتی است برای جمله نخست، یعنی هواپرستی قدرت ادراک حقائق و حس تشخیص را از آدمی می گیرد، و پرده بر قلب او می افکند به طوری که قلوب هواپرستان، همانند ظرفی می شود که در آن را بسته و مهر و موم کرده اند، نه چیزی وارد آن می شود و نه چیزی از آن خارج می گردد.

نقطه مقابل آنها، مؤمنان راستین هستند که آیه بعد درباره آنها می گوید: «کسانی که هدایت یافته اند خداوند، بر هدایتشان می افزاید، و روح تقوا و پرهیزکاری به آنها می بخشد» (وَالَّذِينَ اهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدًى وَآتَاهُمْ تَقْوَاهُمْ).

آری، آنها نخستین گام های هدایت را شخصاً برداشته، و عقل و خرد و فطرت خویش را در این راه به کار گرفته اند، سپس خداوند طبق وعده ای که داده است مجاهدان راهش را هدایت و راهنمایی بیشتر می کند، نور ایمان به قلب آنها می افکند، و از شرح صدر و روشن بینی بهره مندشان می سازد، این از نظر اعتقاد و ایمان، و اما از نظر عمل، روح تقوا را در آنها زنده می کند، آن چنان که از گناه متنفر می شوند و به طاعت و نیکی عشق می ورزند.

آنها، در هر دو جنبه، درست نقطه مقابل منافقانی هستند که در آیه قبل، به آنها اشاره شده، از یکسو بر دل های آنها مهر است و چیزی نمی فهمند، و از سوی دیگر، در عمل همواره پیرو هوای نفسند، اما مؤمنان روز به روز بر هدایتشان افزوده می شود، و در مقام عمل بر تقوایشان.

در آیه بعد، به عنوان هشدار به این گروه بی ایمان استهزاءکننده، می فرماید: «آیا آنها جز این انتظاری دارند که قیامت ناگهان برپا شود، آنگاه ایمان بیاورند، در حالی که هم اکنون نشانه های آن آمده است، اما هنگامی که قیامت رسماً برپا شود، دیگر بیداری و تذکر و ایمان آنها سودی نخواهد داشت!» (فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا السَّاعَةَ أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً فَقَدْ جَاءَ أَشْرَاطُهَا فَأَنَّى لَهُمْ إِذَا جَاءَتْهُمْ ذِكْرَاهُمْ).

آری، آنها آن موقعی که باید ایمان بیاورند و مفید است، سرسختی و لجاجت به خرج می دهند، و در برابر حق تسلیم نمی شوند، بلکه به سخریه و استهزاء برمی خیزند، ولی، آن زمان که حوادث هولناک و آغاز قیامت، جهان را به لرزه درمی آورد، به وحشت می افتند، و اظهار خضوع و ایمان می کنند در حالی که هیچ سودی به حالشان ندارد.

این عبارت، درست به این می ماند که به دیگری، می گوئیم: آیا انتظار داری هنگامی که کار از کار گذشت، و بیمار مشرف بر مرگ شد، طیب و دارو بیاوری؟! پس بیا پیش از آنکه فرصت از دست برود، قدمی بردار، قدمی سودمند و مؤثر.

«أَشْرَاطُ» جمع «شرط» (بر وزن شرف) به معنی «علامت» است، بنابراین «أَشْرَاطُ السَّاعَةِ» اشاره به نشانه های نزدیک شدن قیامت است.

در این که منظور از نشانه های نزدیک شدن رستاخیز، در اینجا چیست؟ مفسران، بحث های فراوانی دارند، و حتی رساله های مختصر و مفصلی در این زمینه نگاشته شده.

اما، بسیاری معتقدند، منظور از «أَشْرَاطُ السَّاعَةِ» در آیه مورد بحث، قیام شخص پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) است، به شهادت حدیثی که از خود آن حضرت نقل شده که: بُعِثْتُ أَنَا وَ السَّاعَةُ كَهَاتَيْنِ وَ ضَمَّ السَّبَابَةَ وَ الْوُسْطَى: «بعثت من و قیامت مانند این دو است، اشاره به دو انگشت مبارکش کرد، انگشت اشاره و انگشت وسط، که در کنار یکدیگرند» (۱).

و بعضی مسأله «شق القمر» و پاره ای دیگر از حوادث عصر پیامبر (صلی الله علیه وآله) را نیز جزء «أَشْرَاطُ السَّاعَةِ» شمرده اند.

احادیث متعددی در این زمینه نیز وارد شده که مخصوصاً شیوع بسیاری از گناهان در میان مردم به عنوان نشانه های نزدیک شدن قیامت، معرفی شده است.

مانند حدیثی که شیخ «مفید» در «روضه الواعظین» از پیامبر (صلی الله علیه وآله) نقل کرده که فرمود: مِنْ أَشْرَاطِ السَّاعَةِ أَنْ يُرْفَعَ الْعِلْمُ، وَ يَظْهَرَ الْجَهْلُ، وَ يُشْرَبُ الْخَمْرُ وَ

۱ - «مجمع البیان»، تفسیر «قرطبی»، تفسیر «فی ظلال»، و تفاسیر دیگر ذیل آیات مورد بحث (با مختصر تفاوتی در تعبیر).

يُقْشَرُ الزُّنَا: «از نشانه های قیامت برچیده شدن علم، آشکار شدن جهل، و شرب خمر و کثرت زنا است».(۱)

حتی حوادث مهم و مؤثری، همانند قیام حضرت مهدی(علیه السلام) به عنوان «اشرار الساعه» شمرده شده است.

اما این نکته لازم به یادآوری است که، ما گاهی، از «اشرار الساعه» به طور مطلق، بحث می کنیم که نشانه های نزدیک شدن قیامت چیست؟، و گاه در مورد خصوص آیه. در مورد آیه، مطلب همان است که گفتیم، و اما درباره نشانه های نزدیک شدن قیامت به طور مطلق، بحث ها و روایات فراوانی است که در کتب معروف اسلامی آمده است، و در بحث نکات اشاره خواهیم کرد.(۲)

آیا قیام پیامبر(صلی الله علیه وآله) از نشانه های نزدیکی قیامت است؟ در اینجا این سؤال پیش می آید که، چگونه قیام پیامبر(صلی الله علیه وآله) را از نشانه های نزدیکی قیامت شمرده اند؟ در حالی که ۱۵ قرن می گذرد و هنوز از قیامت خبری نیست؟ پاسخ این سؤال، با توجه به یک نکته روشن می شود، و آن این که: باقیمانده دنیا را در مقایسه با گذشته آن، باید محاسبه کرد، و در چنین مقایسه ای آنچه از عمر دنیا باقی مانده، چیز مهمی نیست، چنان که در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام(صلی الله علیه وآله) آمده است: روزی بعد از عصر و نزدیک غروب آفتاب، برای یارانش

۱ - «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۳۷.

۲ - با توجه به آنچه گفتیم معلوم می شود که منظور از جمله «فَقَدْ جَاءَ أَشْرَاطُهَا» این نیست که تمام نشانه های قیامت در عصر پیامبر(صلی الله علیه وآله) آشکار شده، بلکه منظور این است که بعضی از آن ظاهر شده که خبر از نزدیکی قیامت می دهد، هر چند، قسمت هائی از آن بعداً آشکار گردد.

خطبه می خواند، فرمود: وَ الَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ (صلی الله علیه وآله) بِيَدِهِ مَثَلُ مَا مَضَى مِنَ الدُّنْيَا فِيمَا بَقِيَ مِنْهَا إِلَّا مَثَلُ مَا مَضَى مِنْ يَوْمِكُمْ هَذَا فِيمَا بَقِيَ مِنْهُ، وَ مَا بَقِيَ مِنْهُ إِلَّا الْيَسِيرُ: «سوگند به کسی که جان محمد (صلی الله علیه وآله) به دست او است، آنچه از دنیا گذشته نسبت به آنچه باقی مانده، مانند مقداری است که از امروز شما گذشته نسبت به آنچه باقی مانده است و می بینید که جز مقدار کمی باقی نمانده است».(۱)

آخرین آیه مورد بحث، به عنوان نتیجه گیری از گفتگوهائی که در آیات قبل، پیرامون ایمان و کفر و سرنوشت مؤمنان و کافران آمده بود، می فرماید: «پس بدان که معبودی جز الله نیست» (فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ).

یعنی روی خط توحید، محکم بایست، که داروی شفابخش و بهترین وسیله نجات، همین توحید است که آثار آن در آیات قبل بیان شد.

بنابراین، مفهوم این سخن آن نیست که پیامبر (صلی الله علیه وآله) از توحید آگاه نبوده، بلکه منظور ادامه این خط است، درست شبیه آنچه در تفسیر سوره «حمد» در آیه: اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ، گفته اند: که مفهومی هدایت نیافتن نیست، بلکه مفهومی این است که ما را بر خط هدایت ثابت بدار.

این احتمال نیز وجود دارد، که منظور: تفکر بیشتر در امر توحید، و ارتقاء به مقامات بالاتر است؛ چرا که این مسأله ای است که هر چه در آن بیشتر بیندیشند، و آیات خدا را بیشتر مطالعه کنند، به مرحله عالی تری می رسند، و بررسی آنچه در آیات قبل، در مورد ایمان و کفر گفته شد، خود عاملی است برای افزایش ایمان و کفر.

سومین تفسیر، این است که: منظور از آن، جنبه های عملی توحید است

یعنی بدان! تنها پناهگاه در عالم او است، به او پناه بر، و حل مشکلات را فقط از او بخواه، و از انبوه دشمنان، هرگز وحشت مکن!

این تفسیرهای سه گانه، منافاتی با هم ندارند و ممکن است در مفهوم آیه جمع شود. به دنبال این مسأله عقیدتی، باز به سراغ مسأله تقوا و پاکی از گناه رفته، می افزاید: «برای گناه خود و مردان و زنان با ایمان استغفار کن» (وَاسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ). پیدا است، پیامبر (صلی الله علیه وآله) به حکم مقام عصمت، هرگز مرتکب گناهی نشده، این گونه تعبیرها یا اشاره به مسأله «ترک اولی» و «حَسَنَاتُ الْأَبْرَارِ سَيِّئَاتُ الْمُقَرَّبِينَ» (۱) است، و یا سرمشقی است برای مسلمانان.

در حدیثی آمده است: «حذیفه بن یمان» می گوید: «من مرد تندزبانی بودم و نسبت به خانواده ام تندی می نمودم، عرض کردم ای رسول خدا! می ترسم عاقبت، زبانی مرا دوزخی کند!» پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود: فَأَيْنَ أَنْتَ مِنَ الْإِسْتِغْفَارِ؟ إِنْ لَأَسْتَغْفِرَ اللَّهَ فِي الْيَوْمِ مِائَةً مَرَّةً! «از استغفار غفلت مکن، حتی خود من هر روز یک صد مرتبه استغفار می کنم!» (در بعضی از روایات نیز هفتاد مرتبه آمده است). (۲)

اگر دیگران از گناهان و معاصی خود استغفار می کنند، پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) از آن لحظه ای که از یاد خدا غافل مانده و یا کار خوب تری را رها کرده، و به سراغ خوب رفته است، استغفار می نماید.

این نکته نیز قابل توجه است که، در اینجا خداوند، برای مؤمنین و مؤمنات

۱ - «بحار الانوار»، جلد ۱۱، صفحه ۲۵۶، و جلد ۲۵، صفحه ۲۰۵.

۲ - «مجمع البیان»، جلد ۹، صفحه ۱۰۲ (ذیل آیات مورد بحث).

شفاعت کرده، و دستور استغفار به پیامبرش را داده، تا آنها را مشمول رحمت خود کند، و از اینجا عمق مسأله «شفاعت» در دنیا و آخرت، و همچنین مشروعیت و اهمیت مسأله «توسل» ظاهر می شود.

و در ذیل آیه، به عنوان بیان علت می فرماید: «خداوند محل حرکت و قرارگاه شما را می داند» (وَاللَّهُ يَعْلَمُ مُتَقَلَّبَكُمْ وَمَثْوَاكُمْ).

از ظاهر و آشکار، و درون و برون، و سرّ و نجوای شما، با خبر است، و حتی از اندیشه ها و نیات شما در حرکات، و سکونتان کاملاً آگاهی دارد، به همین دلیل، باید به سوی او بروید و از درگاه او طلب عفو کنید.

«مُتَقَلَّب» به معنی جایگاه رفت و آمد، و «مَثْوَى» به معنی محل استقرار است. (۱) ظاهر این است که، این دو کلمه، مفهوم وسیعی دارد، که تمام حرکات و سکون آدمی را چه در دنیا و چه در آخرت، چه در دوران جنینی، و چه در دوران قبر و برزخ، شامل می شود، هر چند بسیاری از مفسران، معانی محدودی برای آن نموده اند.

بعضی گفته اند: منظور، حرکات انسان در روز و سکونت او در شب است.

بعضی دیگر گفته اند: منظور، مسیر انسان در دنیا، و قرارگاه او در آخرت است.

بعضی، دگرگونی انتقال انسان را در صلب پدران و رحم مادران، و ثبات او را در قبر مطرح کرده اند.

۱ - بنابراین «مُتَقَلَّب» اسم مفعول است که در اینجا به معنی اسم مکان آمده، ولی جمعی آن را «مصدر میمی» می دانند، که به معنی انتقال از حالی به حالی می باشد. اما معنی اول، با توجه به قرینه مقابله با «مَثْوَى» که مسلماً اسم مکان است، مناسب تر است.

و بالاخره بعضی، حرکات او را در سفر و آرامش او را در حضر عنوان نموده اند. ولی همان گونه که گفتیم، آیه، مفهوم گسترده ای دارد که همه اینها را شامل می شود.

* * *

نکته:

اشراط الساعة چیست؟

همان گونه که گفتیم «اشراط» جمع «شرط» به معنی «علامت» است، و «اشراط الساعة»، نشانه های نزدیک شدن قیامت را می گویند، که در منابع شیعه و اهل سنت در روایات بسیاری از آن بحث شده، و در قرآن مجید تنها در همین مورد، به آن اشاره شده است. یکی از مشروح ترین و جامع ترین احادیث در این زمینه، حدیثی است که «ابن عباس» از پیغمبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله) در داستان «حجۃ الوداع» نقل کرده، که بسیاری از مسائل را به ما می آموزد، و حاوی نکات فراوانی است، و روی همین جهت، تمام آن را ذیلاً می آوریم:

او می گوید: «ما با پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) در «حجۃ الوداع» بودیم (حجۃ الوداع آخرین حجی است که پیامبر در سال آخر عمر خود به جا آورد) حضرت حلقه در خانه «کعبه» را گرفت و رو به ما کرده، فرمود: آیا شما را از «اشراط الساعة» آگاه کنم؟ - و «سلمان» در آن روز، از همه به پیامبر (صلی الله علیه وآله) نزدیک تر بود - عرض کرد: آری، ای رسول خدا (صلی الله علیه وآله)!

فرمود: از نشانه های قیامت، تضییع نماز، پیروی از شهوات، تمایل به هواپرستی، گرامی داشتن ثروتمندان، فروختن دین به دنیا است، و در این

هنگام است که قلب مؤمن، از این همه زشتی‌ها که می‌بیند، و توانائی بر تغییر آن را ندارد، در درونش آب می‌شود، چنان که نمک در آب.

«سلمان» گفت: آیا چنین امری واقع می‌شود ای رسول خدا(صلی الله علیه و آله)؟! فرمود: آری، سوگند به آن کس که جانم به دست او است، ای «سلمان»! در آن زمان، زمامدارانی ظالم، وزرائی فاسق، کارشناسانی ستمگر، و امنائی خائن بر مردم حکومت می‌کنند. «سلمان» پرسید: آیا این امر واقع می‌شود ای رسول خدا(صلی الله علیه و آله)؟! فرمود: آری، سوگند به آن کس که جانم در دست او است، ای «سلمان»! در آن هنگام زشتی‌ها زیبا، و زیبائی‌ها زشت می‌شود، امانت به خیانتکار سپرده می‌شود، و امانتدار خیانت می‌کند، دروغگو را تصدیق می‌کنند و راستگو را تکذیب!

«سلمان» سؤال می‌کند: آیا چنین چیزی واقع می‌شود ای رسول خدا(صلی الله علیه و آله)؟! فرمود: آری، سوگند به کسی که جانم در دست او است، ای «سلمان»! در آن روز، حکومت به دست زنان، و مشورت با بردگان خواهد بود، کودکان بر منابر می‌نشینند، دروغ، ظرافت، و زکات، غرامت، و بیت المال، غنیمت محسوب می‌شود! مردم به پدر و مادر بدی می‌کنند، و به دوستانشان نیکی، و ستاره دنباله دار در آسمان ظاهر می‌شود.

«سلمان» پرسید: آیا این امر واقع می‌شود ای رسول خدا(صلی الله علیه و آله)؟! فرمود: آری، سوگند به آن کس که جانم در دست او است، ای «سلمان»! در آن زمان زن با شوهرش شریک تجارت می‌شود (و هر دو تمام تلاش خود را در بیرون خانه و برای ثروت اندوزی به کار می‌گیرند) باران کم، و صاحبان کرم،

خسیس، و تهی دستان حقیر شمرده می شوند. در آن هنگام بازارها به یکدیگر نزدیک می گردد، یکی می گوید: چیزی نفروختم، و دیگری می گوید: سودی نبردم، و همه زبان به شکایت و مذمت پروردگار، می گشایند!

«سلمان» پرسید: آیا این امر واقع می شود ای رسول خدا(صلی الله علیه وآله)؟! فرمود: آری، سوگند به آن کس که جانم در دست او است، ای «سلمان»! در آن زمان اقوامی به حکومت می رسند، که اگر مردم سخن بگویند، آنها را می کشند، و اگر سکوت کنند، همه چیزشان را مباح می شمردند، اموال آنها را غارت و احترامشان را پایمال، و خون هایشان را می ریزند، و دل ها را پر از عداوت و وحشت می کنند، و همه مردم را ترسان و خائف و مرعوب می بینی!

«سلمان» عرض کرد: آیا این امر واقع می شود ای رسول خدا(صلی الله علیه وآله)؟! فرمود: آری، سوگند به آن کس که جانم در دست او است، ای «سلمان»! در آن هنگام، چیزی از مشرق چیزی از مغرب می آورند (قوانینی از شرق و قوانینی از غرب) و امت من، متلون می گردد! وای در آن روز بر ضعفای امت از آنها، و وای بر آنها از عذاب الهی، نه بر صغیر رحم می کنند، نه احترام به کبیر می گذارند، و نه گنهکاری را می بخشند، بدن هایشان همچون آدمیان است، اما قلوبشان قلوب شیاطین!

«سلمان» گفت: آیا این امر واقع می شود ای رسول خدا(صلی الله علیه وآله)؟! فرمود: آری، سوگند به آن کس که جانم در دست او است، ای «سلمان»! در آن زمان، مردان به مردان قناعت می کنند، و زنان به زنان، و بر سر پسران به رقابت برمی خیزند، همان گونه که برای دختران در خانواده هایشان! مردان، خود را شبیه زنان و زنان خود را شبیه مردان می کنند، و زنان بر زین سوار می شوند (و به خودنمایی می پردازند) بر آنها لعنت خدا باد!

«سلمان» عرض کرد: آیا این امر واقع می شود ای رسول خدا (صلی الله علیه وآله)؟! فرمود: آری، سوگند به آن کس که جانم در دست او است، ای «سلمان»! در آن زمان، به تزئین مساجد می پردازند، آن چنان که معابد یهود و نصارا را تزئین می کنند، قرآن ها را می آرایند (بی آنکه به محتوای آن عمل کنند) مناره های مساجد طولانی، و صفوف نمازگزاران فراوان، اما دل ها نسبت به یکدیگر دشمن و زبان ها مختلف است!

«سلمان» گفت: آیا این امر واقع می شود ای رسول خدا (صلی الله علیه وآله)؟! فرمود: آری، سوگند به آن کس که جانم در دست او است، ای «سلمان»! در آن هنگام، پسران امت مرا با طلا تزئین می کنند، و لباس های ابریشمین حریر و دیباج می پوشند، و از پوست های پلنگ برای خود لباس تهیه می کنند!

«سلمان» عرض کرد: آیا این امر واقع می شود ای رسول خدا (صلی الله علیه وآله)؟! فرمود: آری، سوگند به آن کس که جانم در دست او است، ای «سلمان»! در آن هنگام، زنا آشکار می گردد، معاملات با غیبت و رشوه انجام می گیرد، دین را فرو می نهند، و دنیا را برمی دارند.

«سلمان» گفت: آیا این امر شدنی است ای رسول خدا (صلی الله علیه وآله)؟! فرمود: آری، سوگند به آن کس که جانم در دست او است، ای «سلمان»! در آن هنگام، طلاق فزونی می گیرد، و حدی برای خدا اجرا نمی شود، اما با این حال، به خدا ضرر نمی زنند (خودشان زیان می بینند).

«سلمان» گفت: آیا این شدنی است ای رسول خدا (صلی الله علیه وآله)؟! فرمود: آری، سوگند به آن کس که جانم در دست او است، ای «سلمان»! در آن هنگام، زنان خواننده، و آلات لهو و نوازندگی آشکار می شود، و اشرار امتم به دنبال آن می روند.

«سلمان» گفت: آیا این شدنی است ای رسول خدا (صلی الله علیه وآله)؟! فرمود: آری، سوگند به آن کس که جانم در دست او است، ای «سلمان»! در آن هنگام، اغنیای اتم برای تفریح به «حج» می روند، و طبقه متوسط، برای تجارت، و فقرای آنها برای ریا و تظاهر! در آن زمان اقوامی پیدا می شوند که قرآن را برای غیر خدا، فرا می گیرند، و با آن همچون آلات لهو، رفتار می کنند، و اقوامی روی کار می آیند که برای غیر خدا، علم دین فرا می گیرند، فرزندان نامشروع فراوان می شود، و قرآن را به صورت غنا می خوانند، و برای دنیا بر یکدیگر سبقت می گیرند.

«سلمان» عرض کرد: آیا این امر واقع می شود ای رسول خدا (صلی الله علیه وآله)؟! فرمود: آری، سوگند به آن کس که جانم در دست او است، ای «سلمان»! این در زمانی است که، پرده های حرمت دریده می شود، گناه فراوان، بدان بر نیکان مسلط می گردند، دروغ زیاد می شود، لجاجت آشکار، و فقر فزونی می گیرد، و مردم با انواع لباس ها بر یکدیگر فخر می فروشند، باران های بی موقع می بارد، قمار و آلات موسیقی را جالب می شمرند، و امر به معروف و نهی از منکر را زشت می دانند.

به گونه ای که مؤمن در آن زمان، از همه امت خوارتر است، قاریان قرآن و عبادت کنندگان، پیوسته به یکدیگر بدگوئی می کنند، و آنها را در ملکوت آسمان ها افرادی پلید و آلوده می خوانند.

«سلمان» عرض کرد: آیا این امر واقع می شود ای رسول خدا (صلی الله علیه وآله)؟! فرمود: آری، سوگند به آن کس که جانم در دست او است، ای «سلمان»! در آن هنگام، ثروتمند رحمی بر فقیر نمی کند، تا آنجا که نیازمندی در میان جمعیت به پا می خیزد و اظهار حاجت می کند، و هیچ کس چیزی در دست او نمی نهد!

«سلمان» گفت: آیا این امر شدنی است ای رسول خدا (صلی الله علیه وآله)؟!
 فرمود: آری، سوگند به آن کس که جانم در دست او است، ای «سلمان»! در آن هنگام،
 «رویبضه» سخن می گوید!
 «سلمان» عرض کرد: پدر و مادرم فدایت باد ای رسول خدا (صلی الله علیه وآله) «رویبضه»
 چیست؟

فرمود: کسی درباره امور مردم سخن می گوید، که هرگز سخن نمی گفت (و کسی اظهار نظر
 می کند که مجال اظهار نظر به او نمی دادند).
 در این هنگام، طولی نمی کشد که فریادی از زمین برمی خیزد، آن چنان که هر گروهی خیال
 می کنند، این فریاد در منطقه آنها است.
 باز مدتی که خدا می خواهد، به همان حال می مانند، سپس در این مدت زمین را می شکافند
 و زمین پاره های دل خود را بیرون می افکند، فرمود: منظورم طلا و نقره است، سپس به
 ستون های مسجد با دست مبارکش اشاره کرد، گفت: همانند اینها! و در آن روز، دیگر طلا و
 نقره ای به درد نمی خورد (و فرمان الهی فرا می رسد) این است معنی سخن پروردگار: «فَقَدْ
 جَاءَ أَشْرَاطُهَا». (۱)

* * *

۱ - تفسیر «علی بن ابراهیم»، جلد ۲، صفحه ۳۰۷، و تفسیر «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۳۴، و
 تفسیر «صافی». (ذیل آیات مورد بحث).

- ۲۰ وَ يَقُولُ الَّذِينَ آمَنُوا لَوْلَا نُزِّلَتْ سُورَةٌ فَإِذَا أُنزِلَتْ سُورَةٌ مُحْكَمَةٌ وَ ذُكِرَ فِيهَا الْقِتَالُ رَأَيْتَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ نَظَرَ الْمَغْشَىٰ عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ فَأُولَٰئِكَ لَهُمْ
- ۲۱ طَاعَةٌ وَ قَوْلٌ مَّعْرُوفٌ فَإِذَا عَزَمَ الْأَمْرُ فَلَوْ صَدَقُوا اللَّهَ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ
- ۲۲ فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَ تَقَطَّعُوا أَرْحَامَكُمْ
- ۲۳ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فَأَصَمَّهُمْ وَ أَعَمَّىٰ أَبْصَارَهُمْ
- ۲۴ أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَىٰ قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا

ترجمه:

- ۲۰ - کسانی که ایمان آورده اند می گویند: «چرا سوره ای نازل نمی شود (که در آن فرمان جهاد باشد)؟! اما هنگامی که سوره واضح و روشنی نازل می گردد که در آن سخنی از جنگ است، منافقان بیمار دل را می بینی که همچون کسی که در آستانه مرگ قرار گرفته به تو نگاه می کنند؛ پس مرگ و نابودی برای آنان سزاوارتر است!
- ۲۱ - (ولی) اطاعت و سخن سنجیده برای آنان بهتر است؛ و اگر هنگامی که فرمان جهاد قطعی می شود به خدا راست گویند (و از در صدق و صفا درآیند) برای آنان بهتر می باشد.
- ۲۲ - اگر (از این دستورها) روی گردان شوید، جز این انتظار می رود که در زمین فساد و قطع پیوند خویشاوندی کنید؟!!
- ۲۳ - آنها کسانی هستند که خداوند از رحمت خویش دورشان ساخته، گوش هایشان را کر و چشم هایشان را کور کرده است!

۲۴ - آیا آنها در قرآن تدبیر نمی کنند، یا بر دل هایشان قفل نهاده شده است؟!

تفسیر:

از نام جهاد نیز وحشت دارند!

در این آیات، موضع گیری های مختلف «مؤمنان» و «منافقان» را در برابر فرمان جهاد، روشن می سازد، و تکمیلی است بر بحث هائی که درباره این دو گروه در آیات قبل آمد. نخست می فرماید: «مؤمنان پیوسته می گویند: چرا سوره ای نازل نمی شود؟!» (وَقَالَ الَّذِينَ آمَنُوا لَوْلَا نُزِّلَتْ سُورَةٌ).

سوره ای که در آن فرمان جهاد باشد، و تکلیف ما را در برابر دشمنان سنگدل و خونخوار و بی منطق، روشن سازد، سوره ای که آیاتش نور هدایت بر قلب ما بپاشد، و روح و جان ما را با فروغش روشن نماید.

این وضع حال مؤمنان راستین.

و اما منافقان «هنگامی که سوره محکم و استواری نازل می گردد که در آن نامی از جنگ و جهاد است، منافقان بیماردل را می بینی، همچون کسی که در آستانه مرگ قرار گرفته، با نگاهی مات و مبهوت، و چشمانی که حدقه آنها از کار ایستاده، به تو می نگرند!» (فَإِذَا أَنْزَلْتَ سُورَةً مُحْكَمَةً وَذُكِرَ فِيهَا الْقِتَالُ رَأَيْتَ الَّذِينَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ نَظَرَ الْمَغْشَى عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ).

از شنیدن نام جنگ، چنان وحشت و اضطراب سر تا پای آنها را فرا می گیرد که نزدیک است، قالب تهی کنند! فکرشان از کار می افتد، سیاهی چشم از حرکت باز می ایستد، و همچون کسانی که نزدیک است قبض روح شوند، نگاهی بی حرکت و خیره، بی آنکه پلک های چشم به هم خورد، دارند، و این گویاترین

تعبیری است از حال منافقان ترسو و بزدل!

چرا برخورد مؤمنان و منافقان این چنین متفاوت نباشد؟ در حالی که گروه اول، به خاطر ایمان محکمشان، هم به لطف و عنایت و یاری پروردگار امیدوارند، و هم از شهادت در راه او، پروا ندارند.

میدان جهاد برای آنها، میدان اظهار عشق به محبوب، میدان شرف و فضیلت، میدان شکوفائی استعدادها، و میدان پایداری و مقاومت و پیروزی است، و در چنین میدانی، ترس معنی ندارد. اما برای «منافقان»، میدان مرگ و نابودی و بدبختی است، میدان شکست و جدائی از لذات دنیا است، میدانی است تاریک و ظلمانی، با آینده ای وحشتناک و مبهم!

منظور از «سوره محكمه» به عقیده بعضی از مفسران، سوره هائی است که در آن مسأله جهاد مطرح می شود، ولی دلیلی بر این تفسیر در دست نیست، بلکه ظاهر این است که «محکم» در اینجا به همان معنی مستحکم و استوار و قاطع و خالی از هر گونه ابهام است که گاه در مقابل آن، «متشابه» قرار می گیرد، و البته آیات جهاد، چون معمولاً از قاطعیت فوق العاده ای برخوردار است تناسب بیشتری با مفهوم این واژه دارد، اما منحصر به آن نیست.

تعبیر به الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ: «کسانی که در قلب هایشان بیماری است» تعبیری است که در لسان قرآن، معمولاً برای «منافقین» به کار می رود، و این که بعضی از مفسران احتمال داده اند: منظور افراد «ضعیف الایمان» است، نه با سایر آیات قرآن سازگار می باشد، و نه با آیات قبل و بعد آیه مورد بحث، که همه از منافقان سخن می گوید.

به هر حال، در پایان آیه در یک جمله کوتاه می گوید: «وای بر آنها، که مرگ و

نابودی برای آنها از زندگی بهتر است» (فَأُولَىٰ لَهُمْ).
جمله «أُولَىٰ لَهُمْ» در ادبیات عرب، معمولاً به عنوان تهدید و نفرین و آرزوی ناراحتی و بدبختی، برای کسی می آید. (۱)
بعضی نیز، آن را به معنی الْمَوْتُ أُولَىٰ لَهُمْ: «مرگ برای آنها بهتر است» تفسیر کرده اند، و جمع میان آنها چنان که در تفسیر آیه آوردیم، نیز مانعی ندارد.

* * *

در آیه بعد، می افزاید: «اگر آنها اطاعت کنند، و از فرمان جهاد سرپیچی ننمایند و سخنان نیک و سنجیده و شایسته بگویند برای آنها بهتر است» (طَاعَةٌ وَ قَوْلٌ مَّعْرُوفٌ). (۲)
تعبیر به «قَوْلٌ مَّعْرُوفٌ» ممکن است در مقابل سخنان ناموزون و منکری باشد که منافقان بعد از نزول آیات جهاد، سر می دادند، گاه می گفتند: لَا تَنْفِرُوا فِي الْحَرِّ: «در این گرمای (به سوی میدان) حرکت نکنید!» (۳)

و گاه می گفتند: «(و نیز به خاطر آورید) زمانی را که منافقان و بیماردلان می گفتند: خدا و پیامبرش جز وعده های دروغین به ما نداده اند!» (وَ إِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَّرَضٌ مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَ رَسُولُهُ إِلَّا غُرُورًا). (۴)
و گاه برای سست کردن افراد با ایمان و بازداشتن از میدان نبرد، می گفتند: هَلُمَّ إِلَيْنَا: «به سوی ما بیایید!» (۵)

نه تنها مردم را تشویق به جهاد نمی کردند، بلکه در تضعیف روحیه آنها

۱ - جمعی تعبیر کرده اند که معنی جمله این می شود: «يَلِيهِ مَكْرُوهٌ»، و آن را معادل با «وَيْلٌ لَهُمْ» دانسته اند.

۲ - «طَاعَةٌ» مبتدا است و خبر آن محذوف است و در تقدیر چنین می باشد: «طَاعَةٌ وَ قَوْلٌ مَّعْرُوفٌ أُمْتَلَّ لَهُمْ»، بعضی نیز آن را خبر برای مبتدای محذوفی دانسته اند که در تقدیر «أَمْرُنَا طَاعَةٌ» بوده، ولی معنی اول مناسب تر است.

۳ - توبه، آیه ۸۱.

۴ - احزاب، آیه ۱۲.

۵ - احزاب، آیه ۱۸.

سخت می کوشیدند.

سپس، می افزاید: «اگر آنها هنگامی که برنامه ها محکم می شود، و فرمان جهاد قطعیت می یابد، به خدا راست گویند و از در صدق و صفا درآیند، برای آنها بهتر است» (فَإِذَا عَزَمَ الْأَمْرُ فَلَوْ صَدَقُوا اللَّهَ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ).

هم در این دنیا باعث سربلندی آنها است، و هم در آخرت به پاداش و ثواب بزرگ و فوز عظیم نائل می شوند.

جمله «عَزَمَ الْأَمْرُ» در اصل اشاره به محکم شدن کار است، ولی به قرینه آیات قبل و بعد، منظور از آن «جهاد» می باشد.

در آیه بعد، می افزاید: «اما اگر راه مخالفت را پیش گیرید، و از فرمان خدا و عمل به کتاب او، روی گردان شوید، آیا جز این انتظاری می رود که در زمین فساد کنید و قطع رحم نمائید» (فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَتَقَطَّعُوا أَرْحَامَكُمْ). (۱)

زیرا اگر از قرآن و توحید روی گردان شوید، قطعاً به سوی جاهلیت باز می گردید، و برنامه های جاهلی چیزی جز «فساد در زمین»، «قتل و غارت و خونریزی» و «کشتن خویشاوندان و دختران»، نبود.

این در صورتی است که «تَوَلَّيْتُمْ» از ماده «تولی» به معنی روی گردان شدن باشد، ولی بسیاری از مفسران این احتمال را داده اند که: از ماده «ولایت» به معنی «حکومت» است، یعنی اگر زمام حکومت به دستتان بیفتد، چیزی جز تباهی و

۱ - گر چه کمتر کسی از مفسران در ترکیب این آیه بحث کرده است، لکن چنین به نظر می رسد که «إِنْ تَوَلَّيْتُمْ» جمله شرطیه است که در میان اسم «عسی» و خبر آن قرار گرفته و جزای «إِنْ» شرطیه، مجموع جمله «فَهَلْ عَسَيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ» است و در تقدیر چنین بوده: «إِنْ تَوَلَّيْتُمْ عَنْ كِتَابِ اللَّهِ فَهَلْ يَتَرَقَّبُ مِنْكُمْ إِلَّا الْفَسَادُ فِي الْأَرْضِ».

خونریزی و قطع رحم از شما انتظار نمی رود.

گویا جمعی از منافقان، برای فرار از میدان جهاد، این بهانه را درست کرده بودند که ما چگونه قدم به میدان نبرد بگذاریم و خونریزی کنیم و خویشاوندان خود را به قتل برسانیم و «مفسد فی الارض» باشیم؟!.

قرآن در پاسخ آنها می گوید: «مگر آن روز که حکومت در دست شما بود جز فساد و خونریزی و قطع رحم، کاری داشتید؟! اینها بهانه است، هدف از جنگ در اسلام، خاموش کردن آتش فتنه است، نه فساد و تباهی در زمین، هدف برچیدن بساط ظلم و ستم است، نه قطع رحم.

در بعضی از روایات که در منابع اهل بیت (علیهم السلام) آمده است، می خوانیم: «این آیه درباره «بنی امیه» است که وقتی زمام حکومت را به دست گرفتند، نه بر صغیر رحم کردند، و نه بر کبیر، حتی خویشاوندان خود را به خاک و خون کشیدند!». (۱)

روشن است، «بنی امیه» از «ابو سفیان» گرفته تا فرزندان و نواده های او، همه مصداق روشن این آیه بودند، منظور از روایت نیز همین است، در حالی که آیه، مفهوم گسترده ای دارد که همه منافقان ظالم و مفسد را شامل می شود.

در آیه بعد، سرنوشت نهائی این گروه منافق و بهانه جوی مفسد را چنین بیان می کند: «آنها کسانی هستند که خداوند از رحمت خویش دورشان ساخته، گوش هایشان را کر، و چشم هایشان را کور نموده است»، نه حقیقتی را می شنوند، و نه واقعیتی را می بینند (أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فَأَصَمَّهُمْ وَأَعَمَّى أَبْصَارَهُمْ).

آنها، جهاد اسلامی را که بر معیار حق و عدالت است، قطع رحم و فساد فی الارض می پندارند، اما آن همه جنایاتی را که در جاهلیت مرتکب شدند، و

خون های بیگناهی را که در دوران حکومتشان ریختند، و نوزادان معصومی را که با دست خود زیر خاک پنهان کردند مطابق با حق و عدالت!، لعنت خدا بر آنها باد که نه گوش شنوا دارند و نه چشم بینا!

در روایتی از امام علی بن الحسین (علیه السلام) می خوانیم که، به فرزندش امام باقر (علیه السلام) فرمود: **إِيَّاكَ وَ مُصَاحِبَةَ الْقَاطِعِ لِرَحِمِهِ فَإِنِّي وَجَدْتُهُ مَلْعُونًا فِي كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فِي ثَلَاثَةِ مَوَاضِعَ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فَهَلْ عَسَيْتُمْ...: «فرزندم! از دوستی با افرادی که پیوند خویشاوندی را قطع کرده، و نسبت به ارحام خود بد رفتاری می کنند، بر حذر باش که من آنها را در سه آیه از قرآن، ملعون یافته ام، سپس آیه مورد بحث را تلاوت فرمود...» (۱)**

«رَحِم» در اصل، به معنی «جایگاه جنین» در شکم مادر است، سپس این تعبیر به تمام خویشاوندان اطلاق شده است؛ به خاطر این که از رحم واحدی نشأت گرفته اند. در حدیث دیگری از رسول خدا (صلی الله علیه وآله) می خوانیم: **ثَلَاثَةٌ لَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ: مُدْمِنٌ خَمْرٍ وَ مُدْمِنٌ سِحْرٍ وَ قَاطِعٌ رَحِمٍ: «سه گروهند که هرگز داخل بهشت نمی شوند، شرابخواران، ساحران و قاطعان رحم» (۲)**

ناگفته پیدا است، لعن و طرد خداوند نسبت به این گروه، و همچنین گرفتن قدرت درک حقایق از آنها، هرگز مستلزم جبر نیست؛ چرا که اینها مجازات اعمال خود آنها و واکنش کردار و رفتارشان است.

۱ - «اصول کافی»، جلد ۲، صفحه ۶۴۱، باب مَنْ تَكَرَّرَ مُجَالَسَتُهُ، حدیث ۷، (مطابق نقل تفسیر «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۴۱) - اما دو آیه دیگر که در ذیل حدیث آمده یکی آیه ۲۵ سوره «رعد» و دیگری آیه ۲۷ سوره «بقره»، که در یکی لعن صریحاً آمده، و در دیگری کنایتاً.

۲ - «خصال» صدوق، جلد ۱، صفحه ۱۷۹ و مطابق نقل تفسیر «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۴۱.

در آخرین آیه مورد بحث به ذکر علت واقعی انحراف این قوم نگون بخت پرداخته، می گوید: «آیا آنها در آیات قرآن تدبیر نمی کنند (تا حقیقت را دریابند و وظائف خود را انجام دهند) یا بر دل های آنها قفل نهاده شده است؟! (أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا). آری، عامل بیچارگی آنها یکی از دو چیز است یا در قرآن، این برنامه هدایت الهی و این نسخه کامل شفابخش، تدبیر نمی کنند، و یا اگر تدبیر می کنند بر اثر هواپرستی و اعمالی که از قبل انجام داده اند، قفل ها بر دل های آنها است، به گونه ای که هیچ حقیقتی در آن نفوذ نمی کند. و به تعبیر دیگر، اگر کسی راه خود را در ظلمات گم می کند: یا چراغی در دست ندارد، و یا چشمش نابینا است، که اگر هم چراغ باشد و هم چشم بینا، یافتن راه همه جا آسان است. «أَقْفَال» جمع «قفل» در اصل، از ماده «قفل» به معنی بازگشت کردن یا «قفیل» به معنی شیء خشک است، و از آنجا که وقتی در را ببندند و بر آن قفل زنند، هر کس بیاید از آنجا بازمی گردد، و همانند موجود خشک و صلب، چیزی در آن نفوذ نمی کند، این کلمه به این ابزار مخصوص اطلاق شده است.

نکته ها:

۱ - قرآن، کتاب اندیشه و عمل

آیات مختلف قرآن، این حقیقت را فاش می گوید که، این کتاب بزرگ آسمانی، تنها برای تلاوت نیست، بلکه هدف نهائی از آن «ذِکْر» (یادآوری)، «تدبر» (بررسی عواقب و نتایج کار)، «انذار»، «خارج کردن انسان ها از ظلمات به نور» و «شفا و رحمت و هدایت» است.

در آیه ۵۰ سوره «انبیاء» می خوانیم: وَ هَذَا ذِكْرٌ مُبَارَكٌ أَنْزَلْنَاهُ: «و این (قرآن) ذکر مبارکی است که (بر شما) نازل کردیم».

در آیه ۲۹ سوره «ص» می خوانیم: كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ: «این کتابی است پربرکت که بر تو نازل کرده ایم تا در آیات آن تدبیر کنند».

و در آیه ۱۹ سوره «انعام» آمده است: وَأَوْحَىٰ إِلَيْنَا هَذَا الْقُرْآنُ لِأَنْذِرْكُمْ بِهِ وَ مَنْ بَلَغَ: «و این قرآن بر من وحی شده، تا شما و تمام کسانی را که این (قرآن) به آنها می رسد، با آن بیم دهم».

و در آیه ۱ سوره «ابراهیم» می فرماید: كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ: «(این) کتابی است که بر تو نازل کردیم، تا مردم را از تاریکی ها (ی شرک) به سوی روشنایی (ایمان) درآوری».

و بالاخره در آیه ۸۲ سوره «اسراء» آمده است: وَ نُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ: «و از قرآن، آنچه شفا و رحمت است برای مؤمنان، نازل می کنیم».

و به این ترتیب، باید قرآن مجید، در متن زندگی مسلمانان قرار گیرد و آن را قدوه و اسوه خویش قرار دهند دستوراتش را مو به مو اجرا کنند، و تمام خطوط زندگی خویش را با آن هماهنگ سازند.

اما متأسفانه! برخورد گروهی از مسلمانان با قرآن، برخورد با یک مشت اوراد نامفهوم است، تنها به تلاوت سرسری، می پردازند، و در نهایت به تجوید و مخارج حروف و زیبایی صوت، اهمیت می دهند، و بیشترین بدبختی مسلمانان از همین جاست که قرآن را از شکل یک برنامه جامع زندگی، خارج ساخته و تنها به الفاظ آن قناعت کرده اند.

قابل توجه این که: در آیات مورد بحث، با صراحت می گوید: این منافقان

بیماردل، در قرآن تدبیر نکردند که به این روز سیاه افتادند.

«تَدْبُرُ» از ماده «دبر» (بر وزن ابر) به معنی بررسی نتایج و عواقب چیزی است، به عکس «تفکر»، که بیشتر به بررسی علل و اسباب چیزی گفته می شود، و به کاربردن هر دو تعبیر در قرآن مجید، پر معنی است.

اما نباید فراموش کرد که بهره گیری از قرآن، نیاز به یک نوع خودسازی دارد، هر چند خود قرآن نیز به خودسازی کمک می کند؛ چرا که اگر بر دل ها قفل ها باشد، قفل هائی از هوی و هوس، کبر و غرور، لجاجت و تعصب، اجازه ورود نور حق به آن نمی دهد، در آیات مورد بحث، به همین امر نیز اشاره شده است.

و چه زیبا می گوید، امیرمؤمنان علی (علیه السلام) در خطبه ای که پیرامون صفات پرهیزگاران ایراد فرموده: أَمَّا اللَّيْلَ فَصَافُونَ أَقْدَامَهُمْ تَالِينَ لَأَجْزَاءِ الْقُرْآنِ يُرْتَلُونَهَا تَرْتِيلاً يُحْزَنُونَ بِهِ أَنْفُسُهُمْ وَ يَسْتَشِيرُونَ بِهِ دَوَاءَ دَائِهِمْ فَإِذَا مَرُّوا بِآيَةٍ فِيهَا تَشْوِيقٌ رَكَنُوا إِلَيْهَا طَمَعًا وَ تَطَلَّعَتْ نُفُوسُهُمْ إِلَيْهَا شَوْقًا وَ ظَنُّوا أَنَّهَا نَصَبٌ أَعْيَنَهُمْ وَ إِذَا مَرُّوا بِآيَةٍ فِيهَا تَخْوِيفٌ أَصْغَوْا إِلَيْهَا مَسَامِعَ قُلُوبِهِمْ وَ ظَنُّوا أَنَّ زَفِيرَ جَهَنَّمَ وَ شَهيقَهَا فِي أَصُولِ آذَانِهِمْ: «آنها شب هنگام بر پا ایستاده، قرآن را شمرده و با تدبیر تلاوت می کنند، و جان خود را با آن محزون می سازند، داروی درد خود را از آن می گیرند، هر گاه به آیه ای رسند که در آن تشویق است، با علاقه فراوان به آن روی می آورند، و چشم جانیشان با شوق بسیار، در آن خیره می شود، و آن را همواره نصب العین خود می سازند، و هر گاه به آیه ای رسند که در آن بیم و انداز است، گوش های دل خود را برای شنیدنش باز کرده، فکر می کنند، صدای ناله آتش سوزان دوزخ و به هم خوردن زبانه هایش، در گوش جانیشان طنین انداز است» (۱).

۱ - «نهج البلاغه»، خطبه ۱۹۳ معروف به خطبه «همام».

۲ - حدیثی از امام صادق (علیه السلام)

در تفسیر جمله «أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَفْعَالُهَا» از امام صادق (علیه السلام) چنین آمده است: إِنَّ لَكَ قَلْبًا وَمَسَامِعَ، وَإِنَّ اللَّهَ إِذَا أَرَادَ أَنْ يَهْدِيَ عَبْدًا فَتَحَ مَسَامِعَ قَلْبِهِ، وَإِذَا أَرَادَ بِهِ غَيْرَ ذَلِكَ خَتَمَ مَسَامِعَ قَلْبِهِ، فَلَا يُصْلِحُ أَبَدًا وَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ: أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَفْعَالُهَا: «برای تو قلبی است و گوش هائی (که راه نفوذ در آن است) و خداوند هر گاه بخواهد بنده ای را (به خاطر تقوایش) هدایت کند، گوش های قلب او را می گشاید، و هنگامی که غیر از این بخواهد، بر گوش های قلبش، مهر می نهد، به گونه ای که هرگز اصلاح نخواهد شد، و این معنی سخن خداوند است: أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَفْعَالُهَا». (۱)

- ۲۵ إِنَّ الَّذِينَ ارْتَدُّوا عَلَىٰ أَدْبَارِهِمْ مِن بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَىٰ الشَّيْطَانُ
سَوَّلَ لَهُمْ وَأَمْلَىٰ لَهُمْ
- ۲۶ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لِلَّذِينَ كَرِهُوا مَا نَزَّلَ اللَّهُ سَنُطِيعُكُمْ فِي بَعْضِ
الْأَمْرِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِسْرَارَهُمْ
- ۲۷ فَكَيْفَ إِذَا تَوَفَّتْهُمُ الْمَلَائِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَأَدْبَارَهُمْ
- ۲۸ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ اتَّبَعُوا مَا أَسْخَطَ اللَّهَ وَكَرِهُوا رِضْوَانَهُ فَأَحْبَطَ أَعْمَالَهُمْ

ترجمه:

- ۲۵ - کسانی که بعد از روشن شدن هدایت برای آنها، پشت به حق کردند، شیطان اعمال
زشتشان را در نظرشان زینت داده و آنها را با آرزوهای طولانی فریفته است!
- ۲۶ - این به خاطر آن است که آنان به کسانی که نزول وحی الهی را کراهت داشتند گفتند: «ما
در بعضی از امور از شما پیروی می کنیم!»، در حالی که خداوند پنهان کاری آنان را می داند.
- ۲۷ - حال آنها چگونه خواهد بود هنگامی که فرشتگان (مرگ) بر صورت و پشت آنان
می زنند (و جانشان را می گیرند)؟!
- ۲۸ - این به خاطر آن است که آنها از آنچه خداوند را به خشم می آورد پیروی کردند، و آنچه
را موجب خشنودی اوست کراهت داشتند؛ از این رو (خداوند) اعمالشان را نابود کرد.

تفسیر:

چرا در قرآن تدبیر نمی کنند؟!

این آیات، همچنان به بحث پیرامون منافقان و موضع گیری های مختلف آنها ادامه می دهد، می فرماید: «کسانی که بعد از روشن شدن حق بازگشتند و پشت کردند، شیطان اعمال زشتشان را در نظرشان زینت داده، و آنها را به آرزوهای دور و دراز فریفته است» (إِنَّ الَّذِينَ ارْتَدُّوا عَلَىٰ أَدْبَارِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَىٰ الشَّيْطَانُ سَوَّلَ لَهُمْ وَأَمْلَىٰ لَهُمْ).

گرچه بعضی احتمال داده اند که، این آیه پیرامون جمعی از کفار اهل کتاب سخن می گوید، که قبل از قیام پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) نشانه های او را بر اساس کتب آسمانیشان می شمردند، و سخت در انتظار او بودند، اما بعد از قیام او و روشن شدن این نشانه ها، به او پشت کردند و شهوات و منافع مادی، مانع ایمانشان شد.

ولی، قرائنی که در آیات قبل و بعد است به خوبی نشان می دهد این آیه نیز درباره منافقانی سخن می گوید که، نزدیک آمدند و دلائل حقانیت پیامبر (صلی الله علیه وآله) را به وضوح دیدند و شنیدند، ولی به خاطر هواپرستی و تسویلات شیطانی به آن پشت کردند.

«سَوَّلَ» از ماده «سَوَّلَ» (بر وزن قفل) به معنی حاجتی است که نفس آدمی نسبت به آن حریص است (۱) و «تَسْوِيلٌ» معنی «ترغیب و تشویق» نسبت به اموری که به آن حریص است، و نسبت این امر به شیطان، به خاطر وسوسه هائی است که او در جان انسان می کند، و مانع هدایت او می شود.

جمله «وَأَمْلَىٰ لَهُمْ»، از ماده «املاء» به معنی ایجاد طول امل و آرزوهای

۱ - و لذا بعضی آن را به معنی «امید و آرزو» تفسیر کرده اند، چنان که در آیه ۳۶ «طه» نیز می خوانیم: «قَدْ أُوتِيَ سُورَتَكَ يَا مُوسَى».

دور و دراز است، که انسان را به خود مشغول داشته، و از حق باز می دارد.

آیه بعد، علت این تسویلات و تزینات شیطانی را چنین شرح می دهد: «این به خاطر آن است که آنها به کسانی که از نزول وحی الهی به پیامبر (صلی الله علیه و آله) اسلام ناراحت بودند گفتند: ما در بعضی از امور از شما پیروی می کنیم» (ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لِلَّذِينَ كَرِهُوا مَا نَزَّلَ اللَّهُ سَنُطِيعُكُمْ فِي بَعْضِ الْأُمْرِ).

کار منافق همین است که به دنبال افراد سرخورده و مخالف می گردد، و اگر در تمام جهات با او قدر مشترک نداشته باشد، به همان مقدار که وجوه مشترک موجود است، همکاری، بلکه اطاعت می کند.

منافقان «مدینه» نیز به سراغ یهود آمدند، یهود «بنی نضیر» و «بنی قریظه» که پیش از بعثت پیامبر (صلی الله علیه و آله)، از مبلغان اسلام بودند، اما بعد از ظهورش، به خاطر حسد و کبر و به خطر افتادن منافعشان، ظهور اسلام را ناخوشایند دانستند، و از آنجا که مخالفت با پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) و توطئه بر ضد او، قدر مشترکی در میان منافقان و یهود بود، قول همکاری به آنها دادند.

تعبیر «فِي بَعْضِ الْأُمْرِ»، شاید اشاره به این است که: ما تنها در این قسمت با شما همکاری می کنیم، ولی، شما با بت پرستی مخالفید، و معتقد به رستاخیز هستید، ما در این امور با شما همراه نیستیم. (۱)

این سخن، شبیه چیزی است که در آیه ۱۱ سوره «حشر» آمده: أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ نَافَقُوا يَقُولُونَ لِإِخْوَانِهِمُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَئِنْ أُخْرِجْتُمْ لَنَخْرُجَنَّ مَعَكُمْ وَلَا نَطِيعُ فَيْكُمْ أَحَدًا أَبَدًا وَإِنْ قُوتِلْتُمْ لَنَنْصُرَنَّكُمْ: «آیا منافقان

۱ - در تفسیر این آیه، احتمالات متعدد دیگری نیز داده شده که هیچ کدام با آیات قبل و بعد، سازگار نیست، لذا از ذکر آنها صرف نظر شد.

را ندیدی که پیوسته به برادران کفارشان از اهل کتاب می گفتند: هر گاه شما را (از وطن) بیرون کنند، ما هم با شما بیرون خواهیم رفت و هرگز سخن هیچ کس را درباره شما اطاعت نخواهیم کرد؛ و اگر با شما پیکار شود، یاریتان خواهیم نمود؟! در پایان آیه، آنها را با عبارتی کوتاه تهدید کرده، می گوید: «خداوند مخفی کاری ها و اسرار آنها را می داند» (وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِسْرَارَهُمْ).

هم از کفر باطنی آنها و نفاقشان آگاه است، و هم از توطئه چین ها با کمک یهود، و به موقع آنها را مجازات خواهد کرد.

و نیز از آنچه یهود از حسادت و دشمنی و عناد، مخفی می داشتند آگاه است، آنها طبق گواهی کتابشان چنان از نشانه های پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) آگاه بودند که: او را همچون فرزند خود می شناختند، و این نشانه ها را قبلاً برملا می گفتند، ولی، بعد از ظهورش، همه را مخفی و پنهان کردند، خدا از این پنهان کاری آگاه است.

در حدیثی از امام باقر و امام صادق (علیها السلام) آمده است که: منظور از «كَرَهُوا مَا نَزَلَ اللَّهُ»، «بنی امیه» هستند که نزول فرمان خداوند را درباره ولایت علی (علیه السلام) ناخوش داشتند. (۱) روشن است، این نوعی تطبیق و بیان مصداق است، نه انحصار مفهوم آیه.

آیه بعد، در حقیقت توضیحی است برای این تهدید سربسته، می فرماید: «حال آنها چگونه خواهد بود هنگامی که فرشتگان مرگ روحشان را قبض می کنند در حالی که بر صورت و پشت آنها می زنند؟» (فَكَيْفَ إِذَا تَوَفَّتْهُمُ

الْمَلَائِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَأَذْبَارَهُمْ). (۱)

آری، این فرشتگان مأمورند که در آستانه مرگ، مجازات آنها را شروع کنند تا طعم تلخ کفر و نفاق و لجاجت و عناد را بچشند، به صورت آنها می کوبند، برای این که رو به سوی دشمنان خدا رفته اند، و بر پشت آنها می زنند، به خاطر این که، به آیات الهی و پیامبرش، پشت کردند.

این معنی، شبیه چیزی است که در آیه ۵۰ سوره «انفال» درباره کفار و منافقین آمده است: وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ يَتَوَفَّى الَّذِينَ كَفَرُوا الْمَلَائِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَأَذْبَارَهُمْ وَذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ: «و اگر ببینی کافران را هنگامی که فرشتگان (مرگ)، جانشان را می گیرند و بر صورت و پشت آنها می زنند و (می گویند): بچشید عذاب سوزنده را».

در آخرین آیه مورد بحث، باز به بیان علت این عذاب الهی در آستانه مرگ آنها پرداخته، می گوید: «این عذاب و کیفر به خاطر آن است که آنها از آنچه خداوند را به خشم می آورد، پیروی کردند، و آنچه را موجب خشنودی او است کراهت داشتند، لذا خداوند اعمالشان را حبط و نابود کرد» (ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ اتَّبَعُوا مَا أَسْخَطَ اللَّهَ وَكَرِهُوا رِضْوَانَهُ فَأَحْبَطَ أَعْمَالَهُمْ). چرا که شرط قبولی اعمال و هر گونه تلاش و کوشش، رضای خدا است، بنابراین طبیعی است اعمال کسانی که اصرار در خشم خدا دارند و مخالف با رضای او هستند، نابود گردد، و با دست خالی، و کوله بار عظیمی از گناهان، این جهان را وداع گویند. حال این گروه، درست مخالف وضعی است که مؤمنان دارند، «همانها که

۱ - «کیف» خبر مبتدای محذوفی است و در تقدیر چنین است: «فَكَيْفَ حَالُهُمْ...».

فرشتگان (مرگ) روحشان را می گیرند در حالی که پاک و پاکیزه اند؛ به آنها می گویند: سلام بر شما! وارد بهشت شوید به خاطر اعمالی که انجام می دادید» (الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ يَقُولُونَ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ). (۱)

قابل توجه این که: در مورد خشم الهی جمله به صورت فعلیه آمده است (مَا أَسْخَطَ اللَّهُ) و در مورد خشنودی او، به صورت اسمیه (رِضْوَانُهُ).

بعضی از مفسران گفته اند: این تفاوت تعبیر، لطیفه ای در بردارد، و آن این که: خشم خدا گاه گاه است، و رضا و رحمتش مستمر است و مدام.

این نکته نیز روشن است که، خشم و غضب و سخط در مورد خداوند، به معنی تأثر نفسانی نیست، همان گونه که رضای او نیز به معنی انبساط روح نمی باشد، بلکه، همان گونه که در حدیث امام صادق (علیه السلام) آمده: غَضَبُ اللَّهِ عِقَابُهُ وَ رِضَاُهُ ثَوَابُهُ: «خشم خدا عقاب او است، و رضای او ثواب او». (۲)

۱ - نحل، آیه ۳۲.

۲ - «توحید» صدوق، صفحه ۱۷۰، و «المیزان»، جلد ۱۸، صفحه ۲۶۶.

۲۹ أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ أَنْ لَنْ يُخْرِجَ اللَّهُ أَضْغَانَهُمْ
 ۳۰ وَلَوْ نَشَاءُ لَأَرَيْنَاكَهُمْ فَلَعَرَفْتَهُمْ بِسِيمَاهُمْ وَلَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ
 الْقَوْلِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ أَعْمَالَكُمْ
 ۳۱ وَكَتَبْنَاكَمْ حَتَّى نَعْلَمَ الْمُجَاهِدِينَ مِنْكُمْ وَالصَّابِرِينَ وَنَبْلُوَا
 أَخْبَارَكُمْ

ترجمه:

۲۹ - آیا کسانی که در دلهایشان بیماری است گمان کردند خدا کینه هایشان را آشکار
 نمی کند؟!
 ۳۰ - و اگر ما بخواهیم آنها را به تو نشان می دهیم تا آنان را با قیافه هایشان بشناسی، هر چند
 می توانی آنها را از طرز سخنانشان بشناسی؛ و خداوند اعمال شما را می داند.
 ۳۱ - ما همه شما را قطعاً می آزمائیم تا معلوم شود مجاهدان واقعی و صابران از میان شما
 کیانند، و اخبار شما را بیازمائیم.

تفسیر:

منافقان را از لحن گفتارشان، می توان شناخت
 در این آیات، باز هم به بحثی دیگر از صفات و نشانه های منافقین، اشاره می کند و مخصوصاً
 بر این معنی تأکید دارد که: اینها تصور نکنند برای همیشه می توانند چهره درونی خود را از
 پیامبر(صلی الله علیه وآله) و مؤمنان مکتوم دارند، و خود را از

رسوایی بزرگ برهانند.

نخست می گوید: «آیا کسانی که در دلهایشان بیماری است، گمان کردند خدا کینه های شدیدشان را ظاهر نمی سازد؟! (أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ أَنْ لَنْ يُخْرِجَ اللَّهُ أَضْغَانَهُمْ). (۱)

«أَضْغَان» جمع «ضغن» (بر وزن حرص، و همچنین بر وزن عقد) به معنی کینه شدید است. آری، آنها در درون دل، کینه شدیدی نسبت به پیامبر (صلی الله علیه وآله) و مؤمنان داشته، و همیشه منتظر فرصتی بودند که ضربه ای بر آنها وارد کنند، قرآن به آنان هشدار می دهد، تصور نکنند، همیشه می توانند چهره واقعی خود را مکتوم دارند.

لذا در آیه بعد، می فرماید: «اگر بخواهیم آنها را به تو نشان می دهیم، تا آنها را با قیافه هایشان بشناسی!» (وَلَوْ نَشَاءُ لَأَرَيْنَاكَهُمْ فَلَعَرَفْتَهُمْ بِسِيمَاهُمْ).

در چهره های آنها علامتی می گذاریم که، با مشاهده آن علامت از نفاقشان آگاه شوی، و به «رأى العين» آنها را ببینی.

سپس، می افزاید: «هر چند الان هم می توانی از طرز سخنانشان آنها را بشناسی» (وَلَعَرَفْتَهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ).

«راغب» در «مفردات»، می گوید: «لحن» عبارت از این است که، سخن را از قواعد و سنن خود منحرف سازند، یا اعراب خلافی به آن دهند، و یا از صورت صراحت، به کنایه و اشاره بکشانند، و منظور در آیه مورد بحث، معنی سوم است، یعنی این منافقان بیمار دل را، از کنایه ها و نیش ها و تعبیرات موزیانه

۱ - بعضی «آم» را در آیه فوق «استفهامیه» دانسته اند، و بعضی «منقطعه» به معنی «بل»، ولی معنی اول مناسب تر به نظر می رسد.

و منافقانه شان، می توان شناخت.

هر جا سخن از جهاد است، آنها به نحوی در تضعیف اراده مردم می کوشند، هر جا سخن از حق و عدالت است، آن را به سوی دیگری منحرف می سازند، و آنجا که از نیکان و پاکان و پیشگامان اسلام سخن به میان می آید، به نحوی می کوشند آنها را لکه دار و کم اعتبار کنند.

لذا در حدیث معروفی از «ابو سعید خدری» نقل شده است که می گوید: لَحْنُ الْقَوْلِ بُغْضُهُمْ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ، قَالَ: وَكُنَّا نَعْرِفُ الْمُنَافِقِينَ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ بُبْغُضِهِمْ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ: «منظور از «لحن القول» بغض علی بن ابی طالب (علیه السلام) است، و ما منافقان را در عصر پیامبر (صلی الله علیه وآله) از طریق عداوت با علی (علیه السلام) می شناختیم» (۱).

آری، این یکی از نشانه های بارز منافقان بود، که نسبت به اولین مؤمن از میان مردان، و نخستین پیشگام جانباز اسلام، عداوت می ورزیدند.

اصولاً ممکن نیست انسان چیزی را در دل داشته باشد، و بتواند برای مدت طولانی آن را چنان مکتوم دارد که حتی در کنایات و اشارات و لحن کلام او ظاهر نشود، لذا در حدیثی از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) می خوانیم: مَا أَضْمَرَ أَحَدٌ شَيْئاً إِلَّا ظَهَرَ فِي فَلَتَاتِ لِسَانِهِ وَ صَفَحَاتِ وَجْهِهِ: «هیچ کس چیزی را در دل پنهان نمی کند، مگر این که در سخنانی که از دهان او ناآگاه می پرد، و بر صفحه

۱ - «مجمع البیان»، ذیل آیات مورد بحث - ضمناً مضمون این حدیث را جمعی از بزرگان «اهل سنت» در کتاب های خود نقل کرده اند: از جمله «احمد» در کتاب «فضائل» و «ابن عبدالبر» در «استیعاب» و «ذهبی» در «تاریخ اول الاسلام» و «ابن اثیر» در «جامع الاصول» و «علامه گنجی» در «کفایه الطالب» و «محب الدین طبری» در «ریاض النضره» و «سیوطی» در «در المنثور» و «آلوسی» در «روح المعانی» و گروه دیگری در کتاب های خود، و این نشان می دهد یکی از روایات مسلمی است که از پیغمبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله) نقل شده (برای توضیح بیشتر به «احقاق الحق»، جلد سوم، صفحه ۱۱۰ به بعد مراجعه فرمائید).

صورتش آشکار می شود».(۱)

در آیات دیگر قرآن، سخنان مودیان منافقان که مصداق این لحن القول است، یا حرکات مشکوک آنها، نقل شده است، و شاید به همین دلیل، بعضی از مفسران گفته اند: بعد از نزول آیه مورد بحث، پیامبر(صلی الله علیه و آله) به خوبی منافقان را از نشانه های آنها می شناخت. شاهد گویای این سخن این که: به آن حضرت دستور داده شد، «هرگز بر مرده هیچ یک از آنان، نماز نخوان؛ و بر کنار قبرش، (برای دعا و طلب آمرزش)، نایست!» (وَلَا تُصَلِّ عَلَى أَحَدٍ مِنْهُمْ مَاتَ أَبَدًا وَلَا تَقُمْ عَلَى قَبْرِهِ).(۲)

مخصوصاً، از مواقعی که منافقان به خوبی چهره واقعی خود را آشکار می کردند، موقع جهاد بود، قبل از جنگ، به هنگام جمع آوری کمک ها و آماده شدن برای میدان نبرد، و در میدان جنگ به هنگام حملات شدید دشمن، و بعد از جنگ به هنگام تقسیم غنائم که در آیات فراوانی از قرآن مجید مخصوصاً در سوره «توبه» و «احزاب» به آنها اشاره شده است، و کار به جایی رسیده بود که حتی افراد عادی مسلمانان نیز منافقان را در این صحنه ها می شناختند. امروز هم شناختن منافقان از لحن قول، و موضع گیری های خلافتشان در مسائل مهم اجتماعی، و مخصوصاً در بحران ها یا جنگ ها کار مشکلی نیست، و با کمی دقت از گفتار و رفتارشان شناسائی می شوند. و چه خوب است مسلمانان بیدار باشند، و از این آیه الهام گیرند، و این گروه خطرناک و کینه توز را بشناسند و افشا کنند.

در پایان آیه می افزاید: «خداوند اعمال همه شما را می داند» (وَاللَّهُ يَعْلَمُ أَعْمَالَكُمْ).

۱ - «نهج البلاغه»، کلمات قصار، جمله ۲۶.

۲ - توبه، آیه ۸۴.

هم اعمال مخفی و آشکار مؤمنان، و هم اعمال منافقان را، به فرض که بتوانند چهره اصلی خود را از مردم پنهان دارند، آیا از خدا که در ظاهر و باطن و خلوت و جلوت با آنها است، می توانند مکتوم دارند؟! *

در آیه بعد، برای تأکید بیشتر و نشان دادن طرق شناخت مؤمنان از منافقان، می افزاید: «ما همه شما را قطعاً آزمایش می کنیم، تا معلوم شود مجاهدان واقعی از میان شما و صابران کیانند» و مجاهدنماها و سست عنصران منافق کیان؟! (وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ حَتَّى نَعْلَمَ الْمُجَاهِدِينَ مِنْكُمْ وَ الصَّابِرِينَ).

گر چه این آزمایش، دامنه وسیع و گسترده ای دارد، و صبر و شکیبائی در انجام همه وظائف را شامل می شود، ولی، به تناسب کلمه مجاهدین، و آیات قبل و بعد، بیشتر منظور، آزمایش در میدان جهاد است، و راستی میدان جهاد، میدان آزمایش بزرگ و سختی است، و کمتر کسی می تواند چهره واقعی خود را در چنین میدان هائی از نظرها مستور دارد. و در ذیل آیه می فرماید: علاوه بر این که شما را می آزمائیم «اخبار شما را نیز آزمایش می کنیم» (وَلَنَبْلُواْ أَخْبَارَكُمْ).

بسیاری از مفسران، گفته اند: مراد از «اخبار» در اینجا اعمال انسان ها است؛ چرا که وقتی عملی از انسان سر می زند، به صورت «خبر» در میان مردم پخش می شود، بعضی نیز گفته اند: منظور از «اخبار» در اینجا اسرار درونی است؛ چرا که اعمال مردم از این اسرار خبر می دهد. این احتمال نیز وجود دارد که، «اخبار» در اینجا به معنی خبرهائی است که مردم از وضع خود یا از تعهدات خویش می دهند، مثلاً: «منافقان قبل از این با خدا عهد کرده بودند که پشت به دشمن نکنند» در حالی که عهد و پیمان خود را

شکستند، (وَلَقَدْ كَانُوا عَاهِدُوا اللَّهَ مِنْ قَبْلُ لَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا بِالْبَرِّ). (۱)

و نیز «گروهی از آنان از پیامبر (صلی الله علیه و آله) اجازه می خواستند و می گفتند: خانه های ما بی حفاظ است!، در حالی که بی حفاظ نبود؛ آنها فقط می خواستند (از جنگ) فرار کنند» (وَيَسْتَأْذِنُ فَرِيقٌ مِنْهُمْ النَّبِيَّ يَقُولُونَ إِنَّ بُيُوتَنَا عَوْرَةٌ وَمَا هِيَ بِعَوْرَةٍ إِن يُرِيدُونَ إِلَّا فِرَارًا). (۲)

به این ترتیب، خداوند هم اعمال انسان ها را می آزماید و هم گفتار و اخبار آنها را. مطابق این تفسیر، این دو جمله در آیه مورد بحث، دو معنی متفاوت دارد، در حالی که طبق تفسیرهای قبل، تأکید یکدیگر است.

به هر حال، این نخستین بار نیست که خداوند، به مردم اعلام می کند: شما را می آزمائیم، تا صفوفتان از هم مشخص شود، و مؤمنان راستین، از ضعیف الایمان ها و منافقان شناخته شوند، در آیات فراوانی از قرآن، این مسأله ابتلاء و امتحان، مطرح شده است.

مسائل مربوط به آزمایش الهی را، در جلد اول ذیل آیه ۱۵۵ سوره «بقره» (صفحه ۵۲۴ تا ۵۳۵) بحث کرده ایم و همچنین در جلد ۱۶ آغاز سوره «عنکبوت»، مشروحاً آمده است.

ضمناً جمله: «حَتَّى نَعْلَمَ الْمُجَاهِدِينَ مِنْكُمْ» (تا مجاهدان از میان شما را بشناسیم) به این معنی نیست که خداوند از این گروه آگاهی ندارد، بلکه منظور، تحقق این معلوم الهی و مشخص شدن این گونه افراد است، یعنی تا این علم الهی تحقق خارجی یابد و عینیت حاصل کند و صفوف مشخص شود.

۱ - احزاب، آیه ۱۵.

۲ - احزاب، آیه ۱۳.

۳۲ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَشَاقُّوا الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا
تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَىٰ لَنْ يَضُرُّوا اللَّهَ شَيْئًا وَ سَيَحْبِطُ أَعْمَالُهُمْ
۳۳ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ لَا تُبْطِلُوا
أَعْمَالَكُمْ
۳۴ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ مَاتُوا وَ هُمْ كُفَّارٌ فَلَنْ
يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ

ترجمه:

۳۲ - آنان که کافر شدند و (مردم را) از راه خدا بازداشتند و بعد از روشن شدن هدایت برای
آنان (باز) به مخالفت با رسول (خدا) برخاستند، هرگز زیانی به خدا نمی رسانند، و (خداوند)
به زودی اعمالشان را نابود می کند!
۳۳ - ای کسانی که ایمان آورده اید! اطاعت کنید خدا را، و اطاعت کنید رسول (خدا) را، و
اعمال خود را باطل نسازید!
۳۴ - کسانی که کافر شدند و (مردم را) از راه خدا بازداشتند سپس در حال کفر از دنیا رفتند،
خدا هرگز آنها را نخواهد بخشید.

تفسیر:

آنها که در حال کفر بمیرند هرگز بخشوده نخواهند شد
بعد از بحث های گوناگونی که پیرامون وضع منافقان در آیات گذشته بیان شد، این آیات
پیرامون جمع دیگری از کفار بحث می کند، می فرماید: «کسانی که

کافر شدند و مردم را از راه خدا بازداشتند، و بعد از روشن شدن حق، به مخالفت با رسول خدا برخاستند، هرگز زیانی به خدا نمی رسانند، و اعمالشان را حبط و نابود می کند» (حتی اگر کار خیری هم انجام داده اند چون با ایمان قرین نبوده حبط می شود) (إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ صَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَ شَاقُّوا الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَىٰ لَنْ يَضُرُّوا اللَّهَ شَيْئاً وَ سَيَحْبِطُ أَعْمَالُهُمْ).

این گروه، ممکن است همان مشرکان «مکه» باشند، و یا کفار یهود «مدینه»، و یا هر دو؛ زیرا تعبیر به «کفر» و «صد عن سبیل الله» (بازداشتن مردم از راه خدا) و «شاقوا الرسول» (مخالفت و دشمنی با پیامبر) در مورد هر دو گروه در آیات قرآن آمده است. «تبیین هدایت» در مورد «مشرکان مکه» از طریق معجزات بود، و در مورد «کفار اهل کتاب» از طریق کتاب آسمانیان.

«حبط اعمال» آنها یا اشاره به کارهای نیکی است که احیاناً انجام می دادند، مانند میهمان نوازی، انفاق و کمک به ابن السبیل، و یا اشاره به عقیم ماندن نقشه های آنها، بر ضد اسلام.

به هر حال، این گروه دارای سه وصف بودند: «کفر»، «صد عن سبیل الله» و «دشمنی و عداوت با پیامبر» که یکی مخالفت با خدا بود، و دیگری با بندگان خدا، و دیگری با رسول خدا (صلی الله علیه و آله).

در آیه بعد، روی سخن را به مؤمنان کرده، و بعد از بیان خطوط منافقین و کفار، خط آنها را نیز چنین تبیین می کند: «ای کسانی که ایمان آورده اید! اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید رسول خدا را، و اعمال خود را باطل مسازید» (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ لَا تُبْطِلُوا أَعْمَالَكُمْ).

در حقیقت، برنامه مؤمنان در همه چیز، نقطه مقابل گروه کافر و منافق است آنها مخالفت فرمان خدا می کنند، و اینها اطاعت، آنها به عداوت و دشمنی با پیامبر(صلی الله علیه وآله) برمی خیزند و اینها فرمانبردارند، آنها اعمالشان بر اثر کفر و ریا و منت و مانند آن، نابود می شود، اما اینها با ترک این امور، پاداش اعمالشان در پیشگاه خدا محفوظ است.

به هر حال، لحن آیه نشان می دهد که، در میان مؤمنان آن روز، نیز افرادی بوده اند که، در مسأله اطاعت خداوند و رسول و حفظ اعمالشان از باطل شدن، کوتاهی هائی داشته اند که خداوند با این آیه، به آنها اخطار می کند.

شاهد این سخن، شأن نزولی است که بعضی از مفسران، درباره این آیه نقل کرده اند که «بنی اسد» اسلام آوردند، و خدمت پیامبر(صلی الله علیه وآله) عرضه داشتند: ما تو را بر خود مقدم داشته ایم، و جان و خانواده خویش را در اختیار تو گذارده ایم، ولی از لحن گفتارشان، یک نوع منت گذاری استفاده می شد، آیه فوق، نازل گشت و به آنها در این زمینه هشدار داد. بعضی از فقها، به جمله اخیر «وَلَا تُبْطِلُوا أَعْمَالَكُمْ» برای حرمت شکستن نماز، استدلال کرده اند، ولی، همان گونه که آیات قبل و بعد، و خود آیه مورد بحث، گواهی می دهد، مربوط به این معنی نیست، بلکه، هدف عدم ابطال از طریق شرک و ریا و منت و امثال آن است.

آخرین آیه مورد بحث، توضیح و تأکیدی است برای آنچه در آیات قبل، پیرامون کفار آمده است، و در ضمن، راه بازگشت را به آنها که مایل باشند نشان می دهد، می فرماید: «کسانی که کافر شدند و مردم را نیز از پیمودن راه خدا باز داشتند، سپس در همان حال کفر از دنیا رفتند، خدا هرگز آنها را نخواهد بخشید»!

(إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ مَاتُوا وَهُمْ كُفَّارٌ فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ).
چرا که با مرگ، درهای توبه بسته می شود، اینها بار سنگین کفر خودشان و اضلال و گمراهی دیگران را، هر دو بر دوش می کشند، چگونه امکان دارد خداوند آنها را ببخشد؟.
و به این ترتیب، در مجموع این آیات، از سه گروه، سخن به میان آمده است: منافقان، کفار، و مؤمنان، و صفات هر کدام و سرنوشت هر یک مشخص شده است.

نکته:

عوامل نابودی ثواب عمل
از نکات حساسی که در آیات مختلف قرآن، از جمله آیه مورد بحث، به آن هشدار داده شده، این است که: مؤمنان مراقب باشند اعمالشان همچون کفار حبط و نابود نشود.
و به تعبیر دیگر، اصل عمل، مطلبی است، و نگاهداری آن مطلبی مهم تر، یک عمل پاک و سالم و مفید، عملی است که از آغاز سالم و بی عیب باشد و محافظت و مراقبت از آن تا پایان عمر بشود.

عواملی که اعمال آدمی را به خطر می افکند، یا نابود می سازد بسیار است از جمله:
۱ - «منت گذاردن و آزار دادن» است، چنان که قرآن می گوید: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُبْطِلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى كَالَّذِي يُنْفِقُ مَالَهُ رِثَاءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ: «ای کسانی که ایمان آورده اید! بخشش های خود را با منت و آزار، باطل نسازید؛ همانند کسی که مال خود را برای نشان دادن به

مردم، اتفاق می‌کند؛ و به خدا و روز رستاخیز، ایمان نمی‌آورد» (۱).
 در اینجا دو عامل بطلان عمل، یکی «مَنّت و آزار» و دیگری «ریا و کفر» مطرح شده است، که اولی، بعد از عمل می‌آید، و دومی مقارن آن، و اعمال نیک را به آتش می‌کشند.
 ۲ - «عُجْب» عامل دیگری است برای نابودی آثار عمل، چنان که در حدیث آمده است: «لَعُجْبُ يَأْكُلُ الْحَسَنَاتِ كَمَا تَأْكُلُ النَّارُ الْحَطَبَ: «عُجْب، حسنات انسان را می‌خورد همان گونه که آتش همیزم را»! (۲)

۳ - «حسد» نیز یکی از این گونه اعمال است، درباره آن نیز تعبیری شبیه به «عُجْب» آمده که همچون آتش، حسنات را نابود می‌کند، پیغمبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله) فرموده: «إِيَّاكُمْ وَالْحَسَدَ فَإِنَّ الْحَسَدَ يَأْكُلُ الْحَسَنَاتِ كَمَا تَأْكُلُ النَّارُ الْحَطَبَ» (۳).
 اصولاً همان گونه که حسنات، سیئات را از بین می‌برد «إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ» (۴) همچنین گاهی سیئات، حسنات را به کلی از اثر می‌اندازد.
 ۴ - مسأله «حفظ ایمان تا پایان عمر» مهمترین شرط بقای آثار عمل است چرا که قرآن به صراحت می‌گوید: «کسانی که بی‌ایمان از دنیا بروند تمام اعمالشان حبط و نابود می‌شود» (۵).

از اینجا است که به اهمیت و مشکلات مسأله نگهداری اعمال پی می‌بریم، و لذا، در حدیثی از امام باقر (علیه السلام) آمده که فرمود: «إِبْقَاءُ عَلَى الْعَمَلِ أَشَدُّ مِنْ الْعَمَلِ قَالَ وَمَا الْإِبْقَاءُ عَلَى الْعَمَلِ قَالَ يَصِلُ الرَّجُلُ بِصِلَةٍ وَ يُنْفِقُ نَفَقَةً لِلَّهِ وَحَدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ فَكُتِبَ لَهُ سِرّاً ثُمَّ يَذْكُرُهَا وَ تُمَحَّى فَتُكْتَبُ لَهُ عَلَانِيَةً ثُمَّ يَذْكُرُهَا فَتُمَحَّى وَ تُكْتَبُ لَهُ رِيَاءً!»: «نگهداری عمل از خود عمل سخت تر است. راوی

۱ - بقره، آیه ۲۶۴

۲ - «روح البیان»، جلد ۸، صفحه ۵۲۲

۳ - «بحار الانوار»، جلد ۷۳، صفحه ۲۵۵

۴ - هود، آیه ۱۱۴

۵ - زمر، آیه ۶۵

سؤال می کند: منظور از نگهداری عمل چیست؟

در پاسخ فرمود: انسان بخششی می کند و یا انفاقی در راه خداوند یکتا، و به عنوان یک انفاق پنهانی برای او ثبت می شود، سپس در جائی آن را مطرح می کند، این انفاق پنهانی حذف می شود و به جای آن انفاق آشکار نوشته می شود، دگر بار در جائی دیگر آن را مطرح می کند باز حذف می شود و به عنوان ریاء نوشته می شود! (۱)

آیه مورد بحث، اشاره سربسته ای به همه این امور کرده می گوید: «وَلَا تُبْطِلُوا أَعْمَالَكُمْ» (۲)

۱ - «کافی»، جلد ۲، صفحه ۲۹۶، باب «ریاء»، حدیث ۱۶.

۲ - شرح بیشتر پیرامون مسأله «حبط» را در جلد دوم، صفحه ۷۰، ذیل آیه ۲۱۷ «بقره» مطالعه فرمائید.

۳۵ فَلَا تَهْتَبُوا وَتَدْعُوا إِلَى السَّلَامِ وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ وَاللَّهُ مَعَكُمْ وَلَنْ يَتَرَكَكُمْ أَعْمَالَكُمْ

ترجمه:

۳۵ - پس هرگز سست نشوید و (دشمنان را) به صلح (ذلت بار) دعوت نکنید در حالی که شما برترید، و خداوند با شماست و چیزی از (ثواب) اعمالتان را کم نمی کند!

تفسیر:

صلح بیجا و ذلت بار!

در تعقیب آیات گذشته پیرامون مسأله جهاد، این آیه به یکی از نکات مهم پیرامون «جهاد» اشاره می کند و آن این که افراد سست و ضعیف الایمان، برای فرار از زیر بار جهاد و مشکلات میدان جنگ، غالباً مسأله صلح را مطرح می کنند، مسلماً صلح بسیار خوب است اما در جای خود، صلحی که تأمین اهداف والای اسلامی کند، و حیثیت و عظمت و آبروی مسلمین را حفظ نماید، نه صلحی که آنها را به خواری و ذلت کشاند.

لذا می فرماید: «اکنون که دستورهای گذشته را شنیدید، سست نشوید و دشمنان را دعوت به صلح نکنید، در حالی که شما برترید» (فَلَا تَهْتَبُوا وَتَدْعُوا إِلَى السَّلَامِ وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ). (۱)
یعنی حالا که نشانه های پیروزی و برتری شما آشکار شده، چگونه با

۱ - «تَدْعُوا» مجزوم است و عطف بر «لَا تَهْتَبُوا» می باشد و در معنی چنین است: «لَا تَهْتَبُوا وَ لَا تَدْعُوا إِلَى السَّلَامِ».

پیشنهاد صلح که مفهومش عقب نشینی و شکست است، پیروزی های خود را عقیم می گذارید؟ این، در حقیقت صلح نیست، این تسلیم و سازشی است که از سستی و زیونی سرچشمه می گیرد، این یک نوع عافیت طلبی زشتی است که عواقب دردناک و خطرناک به بار می آورد.

و در ذیل آیه، برای تقویت روحیه مسلمین مجاهد، می افزاید: «و خدا با شما است، و ثواب اعمالتان را هرگز نمی کاهد» (وَاللَّهُ مَعَكُمْ وَلَنْ يَتْرُكُمْ أَعْمَالَكُمْ).

کسی که خدا با او است، همه عوامل پیروزی را در اختیار دارد، هرگز احساس تنهائی نمی کند، ضعف و سستی به خود راه نمی دهد، به نام صلح، تسلیم دشمن نمی شود، و فراورده های خون های شهیدان را در لحظات حساس، به باد نمی دهد.

«لَنْ يَتْرُكُمْ» از ماده «وتر» (بر وزن سطر) به معنی منفرد است، و لذا به کسانی که بعضی از بستگان نزدیکشان کشته می شود و آنها تنها می مانند، «وتر» (بر وزن فکر) می گویند، و به معنی نقصان و کمبود نیز آمده است و در آیه مورد بحث، کنایه زیبایی از این مطلب است که: خداوند شما را تنها نمی گذارد و اجر و پاداش اعمالتان را همراه شما می کند.

به خصوص این که، می دانید هر گامی در راه جهاد بردارید، برای شما ثبت می شود، نه تنها چیزی از پاداشتان را کم نمی گذارد که از فضل و کرمش نیز بر آن می افزاید.

از آنچه گفتیم، روشن شد که: آیه مورد بحث، هیچ تضادی با آیه ۶۱ سوره «انفال» ندارد، آنجا که می فرماید: وَإِنْ جَنَحُوا لِلسَّلَامِ فَاجْتَنَحْ لَهَا وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ: «اگر آنها تمایل به صلح نشان دهند، تو نیز از در صلح درآ، و بر خدا تکیه کن، که او شنوا و دانا است» تا یکی را ناسخ دیگری قرار

دهیم.

بلکه، هر یک از این دو ناظر به مورد خاصی است، یکی اشاره به «صلح معقول» و دیگری «صلح نابجا» است، یکی صلحی است که منافع مسلمین را کاملاً تأمین می کند، و دیگری صلحی است که از ناحیه مسلمانان ضعیف و سست در آستانه پیروزی ها، مطرح می گردد. و لذا به دنبال آیه سوره «انفال» می گوید: **وَإِنْ يُرِيدُوا أَنْ يَخْدَعُوكَ فَإِنَّ حَسْبَكَ اللَّهُ**: «اما اگر آنها بخواهند با مطرح کردن صلح، تو را فریب دهند و نیرنگی در کار باشد، (هرگز تسلیم مشو، و نگرانی به خود راه مده، چرا) که خداوند پشتیبان تو است».

امیر مؤمنان علی (علیه السلام) در فرمان «مالک اشتر» به هر دو قسم از صلح اشاره کرده، می فرماید: **وَلَا تَدْفَعَنَّ صَلَاحًا دَعَاكَ إِلَيْهِ عَدُوُّكَ وَلِلَّهِ فِيهِ رِضًا**: «هر گاه دشمن تو را به صلحی دعوت کند که رضای خدا در آن بوده باشد، پیشنهاد صلح را رد مکن».(۱)

مطرح شدن صلح، از ناحیه دشمن از یکسو، و توأم بودن با رضای خدا از سوی دیگر، تقسیم شدن صلح را به دو قسم، که در بالا گفتیم نشان می دهد.

به هر حال، امرای مسلمین، باید در تشخیص موارد صلح و جنگ، که از پیچیده ترین و ظریف ترین مسائل سرنوشت ساز است، فوق العاده دقیق و هوشیار باشند، چرا که کمترین اشتباه در محاسبه، عواقب مرگباری را به دنبال دارد.

۳۶ إِنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهُوَ وَ إِن تُؤْمِنُوا وَ تَتَّقُوا يُؤْتِكُمْ أَجُورَكُمْ
وَ لَا يَسْأَلْكُمْ أَمْوَالَكُمْ
۳۷ إِن يَسْأَلْكُمْوهَا فَيُخْفِكُمْ تَبَخَّلُوا وَ يُخْرِجْ أَضْغَانَكُمْ
۳۸ هَا أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ تُدْعَوْنَ لِتُنفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَمِنْكُمْ مَنْ يَبْخَلْ وَ مَنْ
يَبْخَلْ فَإِنَّمَا يَبْخَلْ عَن نَفْسِهِ وَ اللَّهُ الْغَنِيُّ وَ أَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ وَ
إِن تَتَوَلَّوْا يَسْتَبْدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُونُوا أَمْثَالَكُمْ

ترجمه:

- ۳۶ - زندگی دنیا تنها بازی و سرگرمی است؛ و اگر ایمان آورید و تقوی پیشه کنید، پاداش های شما را می دهد و اموال شما را نمی طلبد.
- ۳۷ - چرا که هر گاه اموال شما را مطالبه کند و حتی اصرار نماید، بخل می ورزید؛ و کینه و خشم شما را آشکار می سازد!
- ۳۸ - آری شما همان گروهی هستید که برای انفاق در راه خدا دعوت می شوید، بعضی از شما بخل می ورزند؛ و هر کس بخل ورزد، نسبت به خود بخل کرده است؛ و خداوند بی نیاز است و شما همه نیازمندید؛ و هرگاه سرپیچی کنید، خداوند گروه دیگری را جای شما می آورد پس آنها مانند شما نخواهند بود (و سخاوتمندانه در راه خدا انفاق می کنند).

تفسیر:

اگر سرپیچی کنید، این رسالت را به گروه دیگری می دهد
گفتیم سوره «محمد» (صلی الله علیه وآله) سوره «جهاد» است، از مسأله جهاد آغاز شده و با
مسأله جهاد پایان می گیرد.

آیات مورد بحث، که آخرین آیات این سوره است، نیز به یکی دیگر از مسائل زندگی انسان ها
در این رابطه می پردازد، و برای تشویق و تحریک هر چه بیشتر مسلمانان، در زمینه اطاعت
خداوند عموماً و مسأله جهاد خصوصاً، بی ارزش بودن زندگی دنیا را مطرح می کند، زیرا یک
عامل مهم بازدارنده از جهاد، سرگرم شدن و دلبستگی به زندگی مادی دنیا است.

می فرماید: «زندگی دنیا تنها بازی و سرگرمی است» (إِنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهْوٌ).
«لعب» (بازی) به کارهائی گفته می شود که: دارای یک نوع نظم خیالی برای وصول به یک
هدف خیالی است، و «لهو» (سرگرمی) به هر کاری گفته می شود که: انسان را به خود مشغول
داشته و از مسائل اصولی منحرف سازد.

و به راستی زندگی دنیا «بازی» و «سرگرمی» است، نه از آن کیفیتی حاصل می شود، و نه
حالی، نه دوامی دارد و نه بقائی، لحظاتی است زودگذر، و لذاتی است ناپایدار و توأم با انواع
دردسر!

به دنبال آن می افزاید: «و اگر ایمان آورید، و تقوا پیشه کنید، خداوند پاداش های شما را به
نحو کامل و شایسته می دهد، و در برابر آن اموال شما را نمی طلبد» (وَإِنْ تُؤْمِنُوا وَتَتَّقُوا
يُؤْتِكُمْ أَجُورَكُمْ وَلَا يَسْأَلْكُمْ أَمْوَالَكُمْ). (۱)

نه خداوند در برابر هدایت و راهنمایی و آن همه پاداش های عظیم در دنیا

۱ - جمله «لَا يَسْأَلْكُمْ» مجزوم، و عطف است بر جزاء جمله شرطیه یعنی «يُؤْتِكُمْ».

و آخرت مالی از شما می‌طلبد، و نه پیامبرش، اصولاً خدا نیازی ندارد، و نیاز پیامبرش نیز فقط به خدا است.

و اگر مقدار ناچیزی از اموالتان، به عنوان زکات و حقوق شرعی دیگر گرفته می‌شود، آن هم به نفع شما مصرف می‌گردد، برای نگهداری یتیمان و مستمندان و ابن السبیل شما، و برای دفاع از امنیت و استقلال کشورتان، و برقراری نظم و آرامش و تأمین نیازمندی‌ها و عمران و آبادی شهر و دیار شما.

بنابراین، همین مقدار نیز برای خود شما است؛ که خدا و پیامبرش از همگان بی‌نیازند، و به این ترتیب، تناقضی بین مفهوم آیه و آیات انفاق و زکات و مانند آن وجود ندارد.

در تفسیر جمله «وَلَا يَسْأَلُكُمْ أَمْوَالُكُمْ»، و رفع تناقض آن، احتمالات متعدد دیگری نیز داده‌اند: بعضی گفته‌اند: در برابر هدایت و پاداش، چیزی از اموالتان را طلب نمی‌کند.

بعضی دیگر گفته‌اند: کل اموال شما را نمی‌طلبد، و تنها قسمتی از آن را می‌خواهد.

بعضی نیز گفته‌اند: این جمله، اشاره به این است که اموال همه از آن خدا است گرچه «چند روزی این امانت نزد ماست».

ولی از همه مناسب‌تر همان تفسیر اول است.

به هر حال، نباید فراموش کرد که بخشی از جهاد، «جهاد با اموال» است و اصولاً، هر گونه نبرد با دشمن، نیاز به هزینه‌هایی دارد که باید از سوی مسلمانان با ایمان و پرهیزگار، و آنها که وابسته و دلبسته به دنیا نیستند، گردآوری شود و آیات مورد بحث، در حقیقت زمینه‌های فکری و فرهنگی را برای این مسأله

آماده می کند.

در آیه بعد، برای نشان دادن میزان دلبستگی غالب مردم به اموال و ثروت های شخصی، می افزاید: «هر گاه اموال شما را مطالبه کند، و حتی اصرار ورزد، بخل می ورزید، (بلکه از آن بالاتر) کینه ها و خشم شما را آشکار می سازد!» (إِنْ يَسْأَلْكُمْوهَا فَيُخْفِكُمْ تَبَخَّلُوا وَ يُخْرِجْ أَضْغَانَكُمْ).

«يُخْفِكُمْ» از ماده «احفاء» به معنی اصرار در مطالبه و سؤال است، و در اصل، از «حفا» به معنی پابرهنه راه رفتن است. این تعبیر، کنایه از کارهایی است که انسان تا آخرین حد آن را پیگیری می کند، لذا «احفاء شارب»، به معنی اصلاح کردن سبیل در کوتاه ترین حد است.

و «أضغان» جمع «ضغن» چنان که قبلاً هم اشاره کردیم، به معنی «کینه شدید» است. خلاصه این که: آیه، بیانگر دلبستگی شدید بسیاری از مردم به مسائل مالی است، و در حقیقت یک نوع ملامت و سرزنش آنها و در عین حال، تشویق به ترک این وابستگی است، تا آنجا که اگر خدا نیز از آنها مطالبه کند، خشم و کینه او را به دل می گیرند!

و به این ترتیب، با این تازیانه ملامت، روح خفته انسان ها را بیدار می سازد، تا زنجیر اسارت و بردگی اموال را از گردن خویش بردارند، و آنچنان شوند که در راه دوست از همه چیز بگذرند، و همه را بر پای او نثار کنند، در عوض، ایمان و تقوا و رضا و خشنودی او را بطلبند.

آخرین آیه مورد بحث، که آخرین آیه سوره «محمد» (صلی الله علیه و آله) است، تأکید

دیگری است بر آنچه در آیات گذشته، پیرامون مسائل مادی و دلبستگی های مردم به آن و انفاق در راه خدا آمده است.

می فرماید: «بدانید شما همان جمعیتی هستید که دعوت برای انفاق در راه خدا می شوید، بعضی از شما این فرمان الهی را اطاعت می کنند، در حالی که بعضی بخل می ورزند» (ها أَنتُمْ هَؤُلَاءِ تُدْعَوْنَ لِتُنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَمِنْكُمْ مَنْ يَبْخُلُ).

در اینجا این سؤال مطرح می شود که، در آیات قبل گفته شد، خداوند اموال شما را مطالبه نمی کند، چگونه در این آیه، دستور به انفاق فی سبیل الله داده شده است؟

ولی، دنباله آیه، در حقیقت به این سؤال از دو راه پاسخ می دهد: نخست می گوید: «کسی که در انفاق بخل کند، نسبت به خود بخل کرده است» (وَمَنْ يَبْخُلْ فَإِنَّمَا يَبْخُلْ عَنِ نَفْسِهِ). (۱)

چرا که نتیجه انفاق ها، هم در دنیا به خود شما بازمی گردد، زیرا فاصله های طبقاتی کم می شود، آرامش و امنیت در جامعه حکمفرما می گردد، محبت و صفا و صمیمیت جای کینه و عداوت را می گیرد، این پاداش دنیوی شما است.

و هم در آخرت، در برابر هر درهم و دیناری، مواهب و نعمت هائی به شما ارزانی می دارد که هرگز به فکر بشری خطور نکرده است، بنابراین، هر قدر بخل کنید به خودتان بخل کرده اید! به تعبیر دیگر، مسأله انفاق در اینجا بیشتر ناظر به انفاق برای جهاد است و تعبیر به فی سبیل الله نیز، تناسب با همین معنی دارد، و واضح است که هر

۱ - واژه «بخل» گاهی با «عن» متعدی می شود و گاه با «علی»، در صورت اول معنی منع دارد و در صورت دوم اضرار.

گونه کمک به پیشرفت امر جهاد، ضامن حفظ موجودیت و استقلال و شرف یک جامعه است. پاسخ دیگر این که: «خداوند غنی و بی نیاز است و شما همه نیازمندید» (وَاللَّهُ الْغَنِيُّ وَ أَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ).

او هم از انفاق شما بی نیاز است، و هم از اطاعتتان، این شما هستید که در دنیا و آخرت نیاز به لطف و رحمت و پاداش او دارید.

اصولاً موجودات امکانیه، و ما سوی الله سر تا پا فقر و نیازند، و غنی بالذات تنها خدا است، آنها حتی در اصل وجودشان، دائماً وابسته به اویند، و لحظه به لحظه، از منبع لایزال فیض وجود او، مدد می گیرند که اگر یک لحظه، از آنها قطع فیض کند، هستی همه بر باد می رود و «فرو ریزند قالب ها»!

آخرین جمله، هشدار است به همه مسلمانان که قدر این نعمت بزرگ و موهبت عظیم را بدانید! که خداوند شما را پاسدار آئین پاکش قرار داد، تا حامیان دین و یاوران پیامبر او باشید، اگر به این نعمت بزرگ ارج ننهید «و اگر روی گردان شوید، این مأموریت را به گروه دیگری می سپارد، گروهی که همانند شما نخواهند بود»! (وَ إِنْ تَوَلَّوْا يَسْتَبْدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُونُوا أَمْثَالَكُمْ).

آری، این بار، هرگز بر زمین نمی ماند، اگر شما به اهمیت موفقتان پی نبرید، و این رسالت عظیم را نادیده بگیرید، خداوند قوم دیگری را برمی انگیزد و این رسالت عظیم را بر دوش آنها می افکند، قومی که در ایثار و فداکاری و بذل جان و مال و انفاق فی سبیل الله به مراتب از شما برتر و بالاتر باشند!

این، تهدید بزرگی است که نظیر آن در آیه ۵۴ سوره «مائده» نیز آمده است: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَ

يُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ لَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ: «ای کسانی که ایمان آورده اید! هر کس از شما از آئین خود بازگردد (به خدا زیانی نمی رساند)، خداوند در آینده جمعیتی را می آورد که آنها را دوست دارد، و آنها نیز خدا را دوست دارند، در برابر مؤمنان، متواضع، و در برابر کافران، نیرومند و شکست ناپذیر، مردانی که در راه خدا جهاد می کنند و هرگز از سرزنش سرزنش کنندگان هراسی به خود راه نمی دهند».(۱)

جالب توجه این که: اکثر مفسران در ذیل آیه مورد بحث، نقل کرده اند که بعد از نزول این آیه، جمعی از اصحاب رسول خدا(صلی الله علیه و آله) عرض کردند: مَنْ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ ذَكَرَ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ: «این گروهی که خداوند در این آیه به آنها اشاره کرده کیانند»؟!

در این هنگام، «سلمان» نزدیک پیامبر(صلی الله علیه و آله) نشسته بود، پیامبر(صلی الله علیه و آله) دست بر پای «سلمان» (و طبق روایتی بر شانه سلمان) زده فرمود: هَذَا وَ قَوْمُهُ، وَ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَوْ كَانَ الْإِيمَانُ مَنُوطًا بِالثَّرْيَا لَتَنَاوَلَهُ رَجُلٌ مِّنْ فَارِسٍ: «منظور، این مرد و قوم او است، سوگند به آن کس که جانم به دست او است، اگر ایمان به ثریا بسته باشد، گروهی از مردان فارس آن را به چنگ می آورند»!

این حدیث و مشابه آن را محدثان معروف اهل سنت، مانند محدث معروف «بیهقی» و «ترمذی» در کتب معروف خود آورده اند، و مفسران معروف شیعه و اهل سنت بر آن اتفاق دارند، مانند: نویسنده تفسیر «قرطبی»، «روح البیان»، و «مجمع البیان» و «فخر رازی» و «مراغی» و «ابوالفتوح رازی» و مانند آنها.

در تفسیر «درّ المثور» در ذیل همین آیه نیز، چندین حدیث در همین زمینه آورده است.(۲)

۱ - مائده، آیه ۵۳.

۲ - «درّ المثور»، جلد ۶، صفحه ۶۷.

حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) نقل شده که مکمل حدیث فوق است، فرمود: وَاللَّهِ أُبَدِّلَ بِهِمْ خَيْرًا مِنْهُمْ، المَوَالِی: «به خدا سوگند که خداوند به این وعده خود وفا کرده، و گروهی را از غیر عرب، بهتر از آنها جانشین آنها فرمود».(۱)

اگر با دقت و خالی از هر گونه تعصب، به تاریخ اسلام و علوم اسلامی بنگریم، و سهم عجم، و مخصوصاً «ایرانیان» را در میدان های جهاد و مبارزه با دشمنان از یکسو، و تنقیح و تدوین علوم اسلامی را از سوی دیگر، بنگریم، به واقعیت این حدیث پی خواهیم برد و شرح این سخن بسیار است.

* * *

خداوندا! ما را در مسیر جهاد و ایثار و فداکاری در طریق آئین پاکت، استوار و ثابت قدم بدار!
بارالها! این افتخار بزرگی را که به ما مرحمت فرمودی که داعیان آئین پاک تو باشیم، هرگز از ما سلب مکن!

پروردگارا! در این هنگام که طوفان های شدید از شرق و غرب برای محو آثار آئین پاکت درگرفته، به ما قدرت بیشتر، ایمان محکم تر، ایثار فزون تر و اخلاص فراوان تر، مرحمت فرما!
اَمِّینَ یا رَبَّ الْعَالَمِینَ

پایان جلد ۲۱ تفسیر نمونه

پایان سوره محمد

جمعه ۱۷ / ماه رمضان (روز فتح بدر) / ۱۴۰۵

۱۳۶۴ / ۳ / ۱۷

* فهرست ها :

- * ۱ - مطالب ۵۲۱
- * ۲ - موضوعی ۵۳۱
- * ۳ - احادیث ۵۶۶
- * ۴ - اعلام ۵۶۹
- * ۵ - کتب ۵۷۲
- * ۶ - ازمنه و امکانه ۵۷۴
- * ۷ - قبایل و... ۵۷۶
- * ۸ - اشعار ۵۷۷
- * ۹ - لغات ۵۷۸

(فهرست مطالب)

موضوع صفحه

ق ج

«سوره زخرف» ۱۳۱...

محتوای سوره زخرف ۱۵۳...

فضیلت تلاوت سوره زخرف ۱۶۴...

گناه شما مانع رحمت ما نیست! ۱۹۷...

بخشی از دلایل توحید ۲۷۱۵...

نکته:

یاد خدا به هنگام بهره گیری از نعمت ها ۳۴۲۲...

چگونه ملائکه را دختران خدا می خوانید؟! ۳۸۲۶...

آنها دلیلی جز تقلید از نیاکان جاهل ندارند؟ ۴۴۳۲...

سرانجام کار این مقلدان چشم و گوش بسته! ۴۹۳۷...

توحید سخن جاویدان انبیاء ۵۳۴۱...

چرا قرآن بر یکی از ثروتمندان نازل نشده؟ ۶۰۴۸...

نکته:

پاسخ به دو سؤال مهم ۶۳۵۱...

موضوع	صفحه
ق ج	
قصرهای باشکوه با سقف های نقره ای! ۶۷ ۵۵...	
نکته ها:	
۱ - اسلام ارزش های غلط را درهم می شکند ۷۰ ۵۸...	
۲ - پاسخ به یک سؤال ۷۳ ۶۱...	
همنشین شیاطین! ۷۶ ۶۴...	
آنچه را بر تو وحی شده محکم بگیر ۸۲ ۷۰...	
نکته:	
قوم پیامبر کیانند؟ ۸۸ ۷۶...	
فرعونیان مغرور و پیمان شکن ۹۰ ۷۸...	
اگر پیامبر است چرا دستبند طلا ندارد؟! ۹۶ ۸۴...	
کدام معبودان در دوزخند؟ ۱۰۶ ۹۴...	
آنها که درباره مسیح غلو کردند ۱۱۴ ۱۰۳...	
در انتظار چه هستید؟ جز عذاب آخرت؟ ۱۲۰ ۱۰۸...	
آنچه دل بخواهد و چشم از دیدنش لذت برد... ۱۲۵ ۱۱۳...	
آرزو داریم بمیریم و از عذاب راحت شویم! ۱۳۳ ۱۲۰...	
بگذار در باطل خود غوطه‌ور باشند ۱۴۰ ۱۲۷...	

موضوع	صفحه
چه کسی قادر بر شفاعت است؟ ... ۱۳۴ ۱۴۷	ق ج

«سوره دخان» ... ۱۴۱ ۱۵۳	
محتوای سوره دخان ... ۱۴۳ ۱۵۵	
فضیلت تلاوت این سوره ... ۱۴۴ ۱۵۶	
نزول قرآن در شبی پربرکت بود ... ۱۴۶ ۱۵۸	
«نزول دفعی» و «نزول تدریجی» قرآن ... ۱۴۸ ۱۶۰	
رابطه قرآن با «شب قدر» ... ۱۵۶ ۱۶۸	
آن روز که دودی کشنده، همه آسمان را فرا می گیرد ... ۱۵۸ ۱۷۰	
منظور از «دخان مبین» چیست؟ ... ۱۶۱ ۱۷۳	
اگر ایمان نمی آورید، لااقل مانع دیگران نشوید! ... ۱۶۷ ۱۷۸	
کاخ ها و باغ ها و گنج ها را نهادند و رفتند! ... ۱۷۳ ۱۸۵	
«بنی اسرائیل» در بوته آزمایش ... ۱۸۲ ۱۹۴	
جز همین مرگ، چیزی در کار نیست! ... ۱۸۷ ۱۹۹	
عقیده مشرکان درباره «معاد» ... ۱۸۹ ۲۰۱	
آنها بهترند یا قوم «تبع»؟! ... ۱۹۱ ۲۰۴	

موضوع	صفحه
ق	ج
قوم «تُبَع» چه کسانی بودند؟! ... ۱۹۴ ۲۰۷	
روز جدائی ها! (یوم الفصل) ... ۱۹۸ ۲۱۱	
درخت «زقوم» چیست؟! ... ۲۰۳ ۲۱۶	
کیفرهای «جسمانی» و «روحانی» ... ۲۰۷ ۲۲۰	
پرهیزگاران و انواع نعمت های بهشتی ... ۲۱۰ ۲۲۳	
مرگ نخستین چیست؟ ... ۲۱۵ ۲۲۸	
منتظرش باش که آنها نیز منتظرند! ... ۲۱۷ ۲۳۱	
* * *	
«سوره جائیه» ... ۲۲۱ ۲۳۵	
محتوای سوره جائیه ... ۲۲۳ ۲۳۷	
فضیلت تلاوت سوره جائیه ... ۲۲۴ ۲۳۸	
همه جا نشانه های او است ... ۲۲۶ ۲۴۰	
وای بر دروغگوی گنهکار! ... ۲۳۶ ۲۴۹	
همه از بهر تو سرگشته و فرمانبردار! ... ۲۴۲ ۲۵۶	
این همه موهبت به بنی اسرائیل دادیم ولی ... ۲۵۰ ۲۶۵	
حیات و مرگ این دو گروه یکسان نیست ... ۲۵۸ ۲۷۳	

موضوع	صفحه
ق ج	
خطرناک ترین بت ها، بت «هوای نفس» است! ... ۲۶۵ ۲۸۰	
مؤثرترین راه نفوذ شیطان، هوی پرستی است ... ۲۶۵ ۲۸۱	
عقاید «دهریین» ... ۲۶۹ ۲۸۴	
در آن دادگاه عدل، همه به زانو درمی آیند! ... ۲۷۶ ۲۹۲	
آن روز که اعمال سوء انسان آشکار می شود ... ۲۸۶ ۳۰۲	

«سوره احقاف» ... ۲۹۳ ۳۰۹	
محتوای سوره احقاف ... ۲۹۵ ۳۱۱	
فضیلت تلاوت این سوره ... ۲۹۵ ۳۱۲	
آفرینش این جهان بر اساس حق است ... ۲۹۷ ۳۱۳	
گمراه ترین مردم؟ ... ۳۰۱ ۳۱۶	
بگو من پیامبر نوظهوری نیستم ... ۳۰۷ ۳۲۳	
شرط پیروزی، ایمان و استقامت است ... ۳۱۸ ۳۳۴	
ای انسان! به مادر و پدر نیکی کن! ... ۳۲۵ ۳۴۱	
نکته ها:	
۱ - ترسیمی از یک انسان مؤمن بهشتی ... ۳۳۲ ۳۴۸	

موضوع	صفحه
ق ج	
۲ - تعبیر به «وصینا الانسان» (به انسان توصیه کردیم) ... ۳۳۲ ۳۴۸	
۳ - تعبیر به «احساناً» ... ۳۳۳ ۳۴۹	
۴ - شرح درد و رنج های مادر ... ۳۳۳ ۳۴۹	
۵ - اهمیت قرآن به پیوند خانوادگی ... ۳۳۴ ۳۵۰	
۶ - تفسیر جمله «ان اعمال صالحاً ترضاه» ... ۳۳۵ ۳۵۱	
پایمال کنندگان حقوق پدر و مادر! ... ۳۳۷ ۳۵۲	
نکته:	
چگونه این آیه از سوی «بنی امیه» تحریف شد؟ ... ۳۴۱ ۳۵۷	
زهد و ذخیره برای آخرت! ... ۳۴۳ ۳۵۹	
نکته ها:	
۱ - در قیامت کفار بر آتش عرضه می شوند... ... ۳۴۴ ۳۶۰	
۲ - جمله «اذهبتم طیباتکم» ... ۳۴۵ ۳۶۱	
۳ - «طیبات» همه مواهب دنیا است ... ۳۴۶ ۳۶۲	
۴ - تعبیر به «عذاب الهون» ... ۳۴۷ ۳۶۳	
۵ - دو گناه برای دوزخیان ... ۳۴۷ ۳۶۳	
۶ - تعبیر به «غیر الحق» ... ۳۴۷ ۳۶۳	

موضوع	صفحه
ق ج	
۷- زهد پیشوایان بزرگ ... ۳۴۷ ۳۶۳	
قوم عاد و تندباد مرگبار! ... ۳۵۰ ۳۶۷	
شما هرگز از قوم «عاد» قوی تر نیستید! ... ۳۵۹ ۳۷۶	
طائفه جن ایمان می آورند ... ۳۶۷ ۳۸۴	
نکته ها:	
۱- تبلیغات مؤثر ... ۳۷۱ ۳۸۸	
۲- بهترین دلیل عظمت قرآن، محتوای آن است ... ۳۷۲ ۳۸۹	
همچون پیامبران «اولوا العزم» شکبیا باش! ... ۳۷۵ ۳۹۲	
پیامبران «اولوا العزم» چه کسانی بودند؟ ... ۳۷۷ ۳۹۴	
نکته:	
پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله)، «اسطوره صبر و استقامت» بود ... ۳۸۲ ۳۹۹	

«سوره محمد» (صلی الله علیه وآله) ... ۳۸۷ ۴۰۳	
محتوای سوره محمد (صلی الله علیه وآله) ... ۳۸۸ ۴۰۵	
فضیلت تلاوت سوره ... ۳۸۹ ۴۰۶	
مؤمنان پیرو حق اند و کافران پیرو باطل! ... ۳۹۲ ۴۱۰	

موضوع	صفحه
ق	ج
در میدان نبرد، قاطعیت لازم است! ... ۳۹۸ ۴۱۵	
نکته ها:	
۱ - مقام والای شهیدان ... ۴۰۵ ۴۲۳	
۲ - اهداف جنگ در اسلام ... ۴۰۸ ۴۲۷	
۳ - احکام اسرای جنگی ... ۴۱۰ ۴۲۹	
۴ - بردگی در اسلام ... ۴۱۲ ۴۳۱	
اگر خدا را یاری کنید، شما را یاری می کند ... ۴۲۵ ۴۴۴	
سرنوشت مؤمنان و کفار ... ۴۳۳ ۴۵۲	
توصیف دیگری از بهشت ... ۴۳۹ ۴۵۸	
نکته ها:	
۱ - نهرهای چهارگانه بهشتی ... ۴۴۲ ۴۶۱	
۲ - شراب طهور ... ۴۴۳ ۴۶۲	
۳ - نوشابه های فاسدشدنی ... ۴۴۳ ۴۶۲	
۴ - چرا میوه ها ... ۴۴۳ ۴۶۲	
نشانه های رستاخیز ظاهر شده! ... ۴۴۶ ۴۶۵	
آیا قیام پیامبر(صلی الله علیه وآله) از نشانه های نزدیکی قیامت است؟ ... ۴۵۰ ۴۶۹	

موضوع	صفحه
نکته:	ق ج
«اشراف الساعه» چیست؟ ... ۴۷۳ ۴۵۴	
از نام جهاد نیز وحشت دارند! ... ۴۸۰ ۴۶۱	
نکته ها:	
۱ - قرآن، کتاب اندیشه و عمل ... ۴۸۶ ۴۶۷	
۲ - حدیثی از امام صادق (علیه السلام) ... ۴۸۹ ۴۷۰	
چرا در قرآن تدبیر نمی کنند؟! ... ۴۹۱ ۴۷۲	
منافقان را از لحن گفتارشان می توان شناخت ... ۴۹۶ ۴۷۷	
آنها که در حال کفر بمیرند هرگز بخشوده نخواهند شد ... ۵۰۲ ۴۸۴	
نکته:	
عوامل نابودی ثواب عمل ... ۵۰۵ ۴۸۶	
صلح بیجا و ذلت بار! ... ۵۰۸ ۴۸۹	
اگر سرپیچی کنید، این رسالت را به گروه دیگری می دهد ... ۵۱۲ ۴۹۳	

(فهرست موضوعی)

فهرست موضوعی تفسیر، بر محورهای ذیل تنظیم گردیده است:

* معرفت (شناخت)

* آفریدگار

* ادله اثبات

* صفات

* انسان (به عنوان مخلوق محور تکالیف الهی)

* رابطه با خدا

* رابطه با انسان ها

* رابطه با طبیعت

* رابطه با خود

* هدف از خلقت انسان

* امکانات (جهت رسیدن به هدف):

* امکانات مادی: خلقت آسمان ها و زمین و...

* امکانات معنوی: هدایت به وسیله انبیاء و اوصیاء و عقل

(نبوت و امامت)

* معاد (و متعلقات آن)

شناخت

(شناخت)

برخورد جدی با مسائل و شناخت واقعیت ها ۱۷۰...

شناخت صحیح و غیر صحیح ۴۵۶...

(ابزار شناخت)

* حس و تجربه

گوش و چشم و حیات در انسان ۸۱...

دیده بینا، و «آفتاب» برای یافتن راه لازم است ۴۸۷...

* تاریخ و آثار تاریخی

رود نیل دارای ۳۶۰ شاخه بود! ۹۷...

(موانع شناخت)

* هواپرستی

هواپرستی حس تشخیص را می گیرد ۴۶۶...

خالق

(ادله وجود)

* برهان امکان و وجوب

وابستگی موجودات امکانی ۵۱۶...

* دلیل فطرت

دلیلی بر فطری بودن خداشناسی ۲۷...

* برهان نظم

همه جا نشانه های او ۲۴۰...

آیات عظمت خدا ۲۸...

آیات انفسی نشانه ای از نشانه های توحید ۲۴۲...

* عالم حیات

آفرینش جهان بر اساس حق ۳۱۴...

حیات یکی از آیات توحیدی ۲۹۳...

دلیل توحید از طریق خلقت آسمان و زمین ۲۴۲...

نشانه های خدا در صحنه هستی ۲۴۴...

(صفات)

* صفات ذات:

* علم:

منظور از «ام الكتاب» یا «لوح محفوظ» چیست ۲۱...

* حکیم

معنای «عزیز و حکیم» ۲۴۱...

مجازات خداوند مقتضای حکمت او است ۲۴...

* توحید:

دلایل توحید ۲۷...

توحید وسیله نجات ۴۷۰...

* توحید عبادت

توحید خالقیت، دلیلی بر توحید عبادت ۲۸...

عیسی (علیه السلام) و دعوت به توحید ربوبیت و عبادت ۱۱۷...

توحید الوهیت، ربوبیت و عبادت ۱۴۳...

توحید ربوبی، دلیل بر توحید عبادت ۹۱...

دلیلی بر توحید عبادت ۵۵...

* توحید صفات

تنزیه پروردگار ۱۴۱...

* توحید افعال:

* توحید خالقیت

توحید خالقیت، دلیلی بر توحید عبادت ۲۸...

توحید خالقیت ۲۷...

مشركان و توحید خالقیت ۱۴۹، ۲۸...

* توحید ربوبیت

اشاره به ربوبیت مطلقه پروردگار ۱۶۶...

توحید الوهیت، ربوبیت و عبادت ۱۴۳...

توحید ربوبی، دلیل بر توحید عبادت ۹۱...

وحدت ربوبیت در ضمن دو آیه ۳۰۶...

* توحید مالکیت

همه از بهر تو سرگشته و فرمانبردار! ۲۵۶...

مالکیت، دلیل بر ربوبیت و ربوبیت دلیل بر الوهیت ۱۴۵...

* توحید حاکمیت (تکوینی)

توحید حاکمیت و ولایت از شاخه های توحید ۵۸...

خداوند مولی و سرپرست مؤمنان است ۴۴۸...

* قدرت

حیات و مرگ شما به دست اوست ۱۶۷...

* دیگر صفات

خداوند دارای فرزند نیست ۱۴۱...

اوصاف هفتگانه خداوند ۱۶۶، ۱۴۳...

معنای «عزیز و حکیم» ۲۴۱...

* صفات فعل:

* رحیم

مفهوم وسیع «رحمت الهی» ۲۹۸...

گناه ما مانع «رحمت» او نیست ۱۹...

* عادل

معنی عدالت ۶۴...

جهان بر محور حق و عدالت می گردد ۲۷۶...

این آیات دلیل بر جبر نیست ۲۸۰...

اراده خداوند به مختار بودن انسان تعلق گرفته ۴۵...

اشاره ای به اصل آزادی و اراده انسان ۳۳۹...

عدالت الهی در مجازات ۲۷۶...

* رزاق

تقسیم ارزاق از سوی خدا به معنی ترک تلاش و جهاد
برای زندگی نیست ۶۳...

(هدف از خلقت جهان)

جهان هدف دار ۲۰۶...

انسان

(هدف از خلقت انسان)

* تکامل

سه مرحله برای سیر انسان در طریق معرفه الله ۲۴۶...

* عبادت

اطاعت و عصیان ما برای خدا چه سود و زیانی دارد؟ ۲۶۲...

(حقیقت انسان)

انسان عصاره عالم کبیر ۲۴۳...

* جسم

دو نوع گوش و چشم برای انسان ۸۱...

(صفات و ویژگی های انسان)

اوصاف انسان های شایسته ۳۴۶...

دو صفت از صفات زنان ۴۰...

(حالات انسان)

حدیثی از امام صادق (علیه السلام) در مورد «قلب» ۴۸۹...

(کردار انسان)

سرچشمه اصلی سعادت ها و شقاوت ها خود انسان ۱۳۵...

(عمر انسان)

هنگامی که انسان به چهل سالگی رسید، سه چیز تقاضا می کند! ۳۴۵...

(مسئولیت های انسان)

* در برابر خالق:

* ایمان

* ایمان

ایمان و کفر از دو خط «حق و باطل» منشعب می شود ۴۱۳...

حدیث پیامبر در زمینه اهل ایمان و اهل فارس (اقوام سلمان) ۵۱۷...

* حقیقت ایمان

نزدیکی به حق، نزدیکی به ایمان ۴۱۴...

* آثار ایمان

آثار ایمان در مؤمنان ۴۱۳...

ایمان و ثبات قدم ۴۴۴...

* ایمان و علم

ایمان و علم ۴۶۵...

* ایمان و عمل صالح

عمل صالح موجب خشنودی خداوند ۳۵۱...

منافع عمل صالح برای خود انسان ۲۶۲...

ایمان و عمل صالح ۲۷۳، ۳۴۵، ۲۹۸، ۳۵۱، ۴۱۱، ۴۵۲

* مؤمنین

حیات و مرگ مؤمن با کافر ۲۷۳...

عدم مساوات مؤمنان با کافران ۲۷۶...

مؤمنان پیرو حقّ اند و کافران پیرو باطل ۴۱۰...

سرنوشت مؤمنان و کفار ۴۵۲...

آثار ایمان در مؤمنان ۴۱۳...

مؤمنان راستین هدایت یافته اند ۴۶۶...

حمایت همه جانبه پروردگار از مؤمنان ۴۴۸...

اعمال مؤمنان پربرکت، و کافران بی برکت ۴۴۶...

* کفر و شرک

ایمان و کفر از دو خط «حق و باطل» منشعب می شود ۴۱۳...

خط بطلان بر شرک ربوبیت ۱۶۶...

از بت ها کاری ساخته نیست ۲۵۴...

* آثار کفر و شرک

کافران یار و یآوری ندارند ۳۰۴...

* کافر و مشرک

حیات و مرگ مؤمن با کافر ۲۷۳...

عدم مساوات مؤمنان با کافران ۲۷۶...

مؤمنان پیرو حق اند و کافران پیرو باطل ۴۱۰...

سرنوشت مؤمنان و کفار ۴۵۲...

جز عذاب در انتظار چه هستید؟ ۱۲۰...

حبط اعمال کافران ۵۰۳، ۴۴۶، ۴۱۰...

وضع مشرکان در برابر آیات الهی ۳۲۳...

مشرکان گمراه ترین مردمند ۳۱۶...

دلیل دیگری بر ابطال عقائد مشرکان ۸۶...

تعبیر «هو الذی فی السماء اله و فی الارض اله» دستاویزی

برای مشرکان ۱۴۵...

چرا ملائکه را دختران خدا می خوانید ۳۸...

اعمال مؤمنان پربركت، و کافران بی برکت ۴۴۶...

عقاید و کارهای مشرکان ۲۰۱...

دلایل واهی مشرکان برای خرافه های خود ۴۵...

مشرکان دلیلی جز تقلید از نیاکان جاهل نداشتند ۴۴...

گفتار مشرکان پیرامون الوهیت حضرت مسیح (علیه السلام) ۱۰۶...

سه وصف از اوصاف کفار ۵۰۳...

کافران یار و یآوری ندارند ۳۰۴...

* مسئولیتها و احکام:

* تقوا

عیسی و دعوت به تقوا ۱۱۶...

صفات پرهیزکاران در سخن علی (علیه السلام) ۴۸۸...

بیانی از سرنوشت پرافتخار متّقین ۱۲۳...

* عبادات

دعاهای سه گانه انسان ۳۴۶...

دعاهائی که «قرآن» به هنگام بهره گیری از مواهب الهی به مؤمنان

تعلیم داده ۳۴۰...

اطاعت و عصیان ما برای خدا چه سود و زیانی دارد؟ ۲۶۲...

* عمل

عوامل نابودی ثواب عمل (ذکر ۴ عامل) ۵۰۵...

* عبادات:

* حج

خداوند بندگان را با خانه خودش امتحان می کند ۷۱...

* جهاد

فلسفه تشریع جهاد ۴۲۰...

جهاد یا میدان آزمایش ۴۲۱...

هدف و ارکان جهاد اسلامی ۴۲۷...

یک عامل مهم بازدارنده ۵۲۱...

چه زمانی جنگ میان اسلام و کفر پایان می گیرد؟ ۴۱۹...

خدا با مجاهدان است ۵۰۹...

اگر خدا را یاری کنید، شما را یاری می کند ۴۴۴...

موضع گیری های مختلف «مؤمنان» و «منافقان» در برابر جهاد ۴۸۰...

- آنها که از نام جهاد نیز وحشت دارند ۴۸۰...
- انواع جهاد در اسلام ۴۲۷...
- دو نوع پیکار اسلام با کفر ۴۲۰...
- جهاد با اموال، بخشی از جهاد است ۵۱۳...
- صلح بیجا و ذلت بار (با ذکر یک حدیث) ۵۰۸...
- در میدان نبرد قاطعیت لازم است! ۴۱۵...
- معنی شهادت در فرهنگ اسلام ۴۲۵...
- موهبت و پاداش الهی در مورد شهیدان ۴۲۲...
- احکام اسرای جنگی ۴۱۸، ۴۲۹...
- رفتار پیشوایان اسلام با اسرای جنگی ۴۳۰...
- در چه مواردی صلح باید کرد؟ ۵۰۸...
- صلح معقول و صلح نابجا ۵۱۰...
- * دیگر عبادات
- دعاهای سه گانه انسان ۳۴۶...
- دعاهائی که «قرآن» به هنگام بهره گیری از مواهب الهی به مؤمنان
- تعلیم داده ۳۴۰...
- * در برابر انسانها:
- بردگی در اسلام ۴۳۱...
- اسلام ابداع کننده بردگی نبوده ۴۳۲...
- سرنوشت دردناک بردگان در گذشته ۴۳۴...
- تغییر شکل بردگی در دنیای امروز ۴۳۲...
- کشورهای کمونیستی و مسأله بردگی ۴۳۳...
- طرح اسلام برای آزادی بردگان (در پنج ماده) ۴۳۴...
- بستن سرچشمه های بردگی ۴۳۵...

- گشودن دریچه آزادی بردگان ۴۳۶...
 برنامه «آزادی تدریجی بردگان» در اسلام ۴۳۱...
 آزادی بردگان از مهم ترین عبادات ۴۳۷...
 پیشوایان اسلام و آزادی بردگان ۴۳۷...
 سهمی از زکات برای مبارزه با بردگی ۴۳۶...
 احیای شخصیت بردگان، در دوران آزادی تدریجی ۴۳۹...
 رفتار انسانی با بردگان ۴۳۹...
 بدترین کار، انسان فروشی! ۴۴۱...
 * ارتباط با خویشان:
 * رابطه با همسر
 دوران وضع حمل مادر یکی از سخت ترین لحظات زندگی مادر ۳۴۲...
 حداقل دوران حمل شش ماه است ۳۴۳...
 * رابطه با ارحام
 اهمیت صله رحم در روایات اسلامی ۴۸۵...
 کسانی که صله رحم انجام نمی دهند ۴۸۵...
 اهمیت قرآن به پیوند خانوادگی ۳۵۰...
 ای انسان! به پدر و مادرت نیکی کن! ۳۴۱...
 نیکی به پدر و مادر از اصول انسانی ۳۴۱...
 پایمال کنندگان حقوق پدر و مادر ۳۵۲...
 چند وصف افراد حق شناس و عاق پدر و مادر! ۳۵۳...
 تأکید پیامبر در مورد نیکی به مادر و ادای حق او ۳۴۹...
 دوران وضع حمل مادر یکی از سخت ترین لحظات زندگی مادر ۳۴۲...

* ارتباط با جامعه:

* روابط اقتصادی

آیا اسلام «نظام طبقاتی» را پذیرفته؟ ۶۳...

تقسیم ارزاق از سوی خدا به معنی ترک تلاش و جهاد برای

زندگی نیست ۶۳...

* غیر قراردادهای

* صحیح

الف - انفاق و صدقه

در راه خدا انفاق کنید ۵۱۵...

بخل در انفاق ۵۱۵...

* روابط مدیریتی (سیاسی)

* روابط شهروندی

* رفتار فرد در جامعه اسلامی

اسلام ارزش های غلط را در هم می شکنند ۷۰...

گفتار مؤمنان راستین به هنگام سوار شدن به مرکب ۳۳...

چگونگی سوار شدن بر مرکب در روایات اسلامی ۳۴...

* امانت و عدالت اجتماعی

منظور از «رفعنا بعضهم فوق بعض درجات» نفی عدالت

اجتماعی نیست ۶۴...

* روابط جهانی

وظیفه امرای مسلمین در تشخیص موارد صلح و جنگ ۵۱۰...

* روابط با غیر مسلمین

همزیستی مسالمت آمیز با پیروان ادیان الهی ۴۲۸...

* روابط فکری (علمی)

آن که در راه تحصیل علم از دنیا برود شهید است ۴۲۶...

«جهل» ریشه بدبختی است ۳۷۱...

دانشمندان و بقاء آن ها در سخن امیرمؤمنان (علیه السلام) ۱۲۶...

* هنر و ادبیات

* شعر و شاعری

بدگوئی به «دهر» در زبان شعر ۲۸۶...

شعر معروف امام حسین (علیه السلام) در شب عاشورا ۲۸۷...

* روابط اخلاقی:

* اخلاق ممدوح:

* صله رحم

اهمیت صله رحم در روایات اسلامی ۴۸۵...

کسانی که صله رحم انجام نمی دهند ۴۸۵...

* حلم و صبر

شرط پیروزی، ایمان و استقامت ۳۳۴...

اقسام صبر ۳۳۷...

استقامت پیامبران ۳۹۴...

استقامت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) ۳۹۹...

* آداب معاشرت و دوستی

دوستی غیر خدا در قیامت تبدیل به دشمنی می شود ۱۲۲...

* زهد

«زهد» پیشوایان بزرگ ۳۶۳...

زهد و ذخیره برای آخرت ۳۵۹...

* قرب الهی

۲۴۶... پیمودن سه مرحله برای رسیدن به معرفه الله

* استغفار و توبه

۴۷۱... استغفار در سخن پیامبر (صلی الله علیه وآله)

۳۴۶... توبه در سن چهل سالگی

* اخلاق مذموم:

* حسادت

۵۰۶... «حسد» عاملی برای نابودی عمل

* تکبر

۳۶۳... استکبار بر دو گونه

۳۵۹... عذاب ذلت بار برای آنها که در زمین تکبر می‌ورزند

* ریا و عجب

۵۰۶... ریا و عجب عاملی برای نابودی عمل

* کفران نعمت

۴۴۱... سه گناه نابخشودنی

* نفاق

۴۸۴، ۴۸۲... عذاب و لعنت خدا بر منافقان

۴۹۴... حبط اعمال منافقان

۴۸۶... علت واقعی انحراف منافقان

۴۹۸... روش شناخت منافقان

۴۹۶... منافقان را از لحن گفتارشان می‌توان شناخت!

۴۹۷... دل‌های بیمار منافقان

۴۸۱... تعبیر «الذین فی قلوبهم مرض» درباره منافقان

۴۸۵... خداوند به منافقان، لعنت فرستاده

مرگ بر منافقان! ۴۸۲...

موضع گیری های مختلف منافقان در برابر حق ۴۹۱...

برخورد منافقان با وحی الهی ۴۶۵...

بهانه ای دیگر از منافقان برای فرار از میدان جنگ ۴۸۴...

نماز نخواندن پیامبر(صلی الله علیه وآله) بر مرده منافقان ۴۹۹...

* هوا پرستی

هواپرستی و عواقب آن ۲۸۱...

هواپرستی در روایات اسلامی ۲۸۱...

هواپرستی، انسان را تا مرحله مبارزه با خدا پیش می برد! ۲۸۱...

چگونه انسان هوای نفس خویش را معبود خود می سازد؟ ۲۷۷...

خطرناک ترین بت ها، «بت هوای نفس» است! ۲۸۰...

مؤثرترین راه نفوذ شیطان «هواپرستی» ۲۸۱...

چه کسی اعمال سوء هواپرستان را در نظرشان تزئین می کند؟ ۴۵۷...

تزئین اعمال و پیروی از هوای نفس ۴۵۶...

تزئین شیطان ۷۷...

تسویلات و تزئینات شیطانی ۴۹۲...

* محبت دنیا

فاصله دنیا و آخرت ۳۹۸...

زندگی دنیا جز لهو و لعب چیزی نیست ۵۱۲...

دنیا در احادیث پیامبر(صلی الله علیه وآله) ۷۰...

همنشینی با شیاطین (یکی از آثار مرگبار دلبستگی به دنیا) ۷۶...

«طبیات» همه مواهب الهی در دنیا ۳۶۲...

نحوه بهره برداری صحیح از زینت های دنیا ۷۳...

غرق شدن در لذات مادی کاری نکوهیده ۳۶۲...

قصرهای با شکوه با سقف های نقره ای! ۶۷...
 نداشتن ثروت فراوان و لباس های مجلل عیب نیست ۹۸...
 کوتاهی عمر این جهان ۳۹۷...
 * غرور

غرور سرچشمه استهزاء ۳۰۲...
 * گناه و آثار آن
 سه گروهی که داخل بهشت نمی شوند ۴۸۵...
 شراب خوار هرگز داخل بهشت نمی شود ۴۸۵...

(امکانات انسان جهت رسیدن به هدف)

* امکانات مادی

* زمین:

آسمان ها و زمین و عظمت آن ۲۴۲...
 * منافع زمین

نشانه هائی برای تشخیص راه ها در روی زمین ۲۹...
 زمین گهواره ای برای انسان! ۲۸...

* سیر در زمین

«سیر در ارض» و درس های رحمانی! ۴۴۷...
 گذار امیر مؤمنان علی (علیه السلام) بر «مدائن» و آثار کسری ۱۹۳...
 * موجودات زنده:

تسخیر موجودات زمین و آسمان برای انسان ۲۵۸...
 * زوجیت

زوج های حیوانات ۳۱...

* برّی (خشکی):

* مفید:

* منافع

مرکب ها، کشتی ها و چهارپایان فعالیت انسان را افزایش می دهند ۳۲...

* جنّ:

* اقسام جنّ:

* مؤمن

طایفه جنّ، ایمان می آورند ۳۸۴...

* شیطان:

شیطان یک دشمن قدیمی ۱۱۳...

الف - فعالیت های شیطان

تزئین شیطان ۷۷...

تسویلات و تزئینات شیطانی ۴۹۲...

* جمادات:

* کشتی ها و فوائد آنها

خاصیت کشتی ها ۲۵۷...

* بادها:

* منافع بادها

بادها: فوائد بادها ۲۴۵...

* باران:

* فوائد باران

باران سبب احیاء زمین های مرده می شود ۲۴۵، ۳۰۰...

* آسمان ها:

عظمت آسمان ها ۲۴۲...

آسمان ها و زمین و عظمت آن ۲۴۲...

* خورشید:

* نظام شب و روز

نظام نور و ظلمت (روز و شب) ۲۴۴...

* شب و روز:

* نظام شب و روز

نظام نور و ظلمت (روز و شب) ۲۴۴...

* عوالم بالا (فرشتگان):

* حقیقت فرشته

فرشتگان بندگان فرمانبردار خداوند ۴۱...

چرا فرشتگان را به صورت زن و دختر ترسیم می کنند ۴۲...

* پاداش و مجازات:

فضل بی انتهای الهی در مقابل یک عمل صالح ۳۵۱...

فضل و بخشش الهی بر پرهیزکاران ۲۲۷...

پاداش اعمال موحدان نیکوکار ۳۳۸...

پاداش های عظیم مؤمنان ۳۴۶...

تناسب مجازات و نوع گناه ۳۶۳...

موازنه میان «جرم» و «جریمه» ۳۰۴...

مجازات خداوند مقتضای حکمت او است ۲۴...

عدالت الهی در مجازات ۲۷۶...

معنای «غضب و سخط» خداوند در سخن امام صادق (علیه السلام) ۴۹۵...

دو نوع از مجازات های الهی ۲۲۰...

فرعونیان مجازات غرق ۱۰۱...

سرانجام کار مقلدان چشم و گوش بسته ۴۹...

- توبیخ و سرزنش پروردگار، بزرگ ترین مجازات کافران ۳۰۰...
- مجازات مجرمان و کافران ۳۵۹...
- سرانجام کافران جسور ۳۵۴...
- جز عذاب در انتظار چه هستید؟ ۱۲۰...
- اگر خداوند طغیانگران را نابود می کند، چرا مشرکان مکه و حجاز را نابود نکرد؟ ۵۸...
- عذاب و لعنت خدا بر منافقان ۴۸۴، ۴۸۲...
- عذاب دردناک برای منکران آیات الهی ۲۵۶...
- مجازات استهزاء کنندگان آیات الهی ۲۵۲...
- شما هرگز از قوم عاد قوی تر نیستید! ۳۷۶...
- آنها بهترند یا قوم تبع؟ ۲۰۴...
- کاخ ها و باغ ها و گنج ها را نهادند و رفتند ۱۸۵...
- هلاکت اقوام گذشته ۲۴...
- ما گردنکشان نیرومندی را در هم کوبیدیم ۳۷۷...
- * اسباب و عوامل مجازات
- وسیله حیات انسان ها مأمور مرگ آنها ۳۷۴...
- * مقررات ثابت جهان آفرینش
- سرچشمه اصلی سعادت ها و شقاوت ها خود انسان ۱۳۵...
- امتحان همه امت ها و ملت ها به هنگام پیروزی ها ۱۹۸...
- * آزمایش ها
- چرا خدا مردم را آزمایش می کند؟ ۵۰۱...
- هدف آزمایش های الهی ۵۰۰...
- اخبار شما را نیز می آزمائیم ۵۰۰...
- آزمایش به وسیله «جهاد» ۴۲۰...

امتحان همه امت ها و ملت ها به هنگام پیروزی ها ۱۹۸...۱

* امکانات معنوی (هدایت)

* هدایت و ضلالت و حقیقت آنها

منظور از اضلال الهی چیست؟ ۲۷۸...۱

* اقسام هدایت:

هدایت تکوینی و تشریعی ۵۵...۱

* هدایت تشریعی:

* انبیاء:

پیامبران «اولو العزم» چه کسانی بودند؟ (ذکر سه روایت) ۳۹۴...۱

ندای توحید پایه دعوت همه پیامبران ۸۶...۱

توحید، سخن جاودان انبیاء ۵۳...۱

* راه های شناخت انبیاء:

الف - اعجاز

تسلیم نشدن پیامبران در برابر «معجزات اقتراحی» ۳۲۶...۱

* صفات ویژگی های انبیاء

با معصوم بودن پیامبر، امر به استغفار چرا؟ ۴۷۱...۱

* دشمنان انبیاء

نخستین برخورد طاغوت ها در برابر رهبران راستین ۹۱...۱

ثروتمندان خودخواه، سردمداران مبارزه با انبیاء ۵۰...۱

وسوسه همیشگی جاهلان در برابر پیامبران الهی ۲۶۹...۱

تحقیق مردم راه و رسم حکومت های جبّار ۱۰۰...۱

تهدید بسیاری از رسولان الهی به رجم ۱۸۲...۱

* تعداد انبیاء

عدد انبیای بنی اسرائیل ۲۶۶...۱

* نبوت خاصه:

* اهداف نبوت

پیامبر، دعوت کننده الهی است ۳۸۷...

اگر سرپیچی کنید این رسالت را به گروهی دیگر می دهد ۵۱۲...

* راه های شناخت پیامبر:

الف - بشارت پیامبران پیشین

اثبات حقانیت پیامبر از اخبار پیامبران پیشین ۳۳۵...

* صفات و ویژگی ها

آیا پیامبر از غیبت آگاهی داشت ۳۲۶...

لطف پروردگار به پیامبر اسلام و خاتمیت او ۶۳...

لقاب پیامبر(صلی الله علیه وآله) در تورات ۳۲۹...

آغاز بعثت در ۲۷ رجب بوده؟ ۱۶۴...

پیامبر اسلام اسطوره صبر و استقامت بود ۳۹۹...

تماس پیامبر(صلی الله علیه وآله) با ارواح انبیاء در شب معراج ۸۷...

سادگی زندگی پیامبر(صلی الله علیه وآله) ۳۶۳...

* دشمنان پیامبر

مستکبران لجوج ۲۵۰...

وضع مشرکان در برابر آیات الهی ۳۲۳...

خطاب به منکران و اعراض کنندگان از قرآن ۲۲...

دو حالت جاهلان خودخواه در برابر آیات الهی ۲۵۲...

این گروه کافر به کدام سخن بعد از سخن خداوند و آیاتش ایمان

می آورند؟ ۲۴۷...

بگذارید در باطل خود غوطه‌ور باشند ۱۴۰...

* وحی

آنچه را بر تو وحی شده محکم بگیر ۸۲...

* ابزار پیشرفت

به مؤمنان بگو آنها را مورد عفو قرار دهند ۲۶۰...

نهی از تسلیم شدن در برابر پیشنهاد مشرکان ۲۷۰...

درباره آنها (کافران) عجله و شتاب مکن ۳۹۷...

شکایت پیامبر(صلی الله علیه و آله) در پیشگاه خدا ۱۵۰...

بگو من پیامبر نوظهوری نیستم ۳۲۳...

اگر بخواهیم به جای شما فرشتگانی در زمین قرار می دهیم ۱۱۰...

دلדاری و تسلی خاطر به پیامبر(صلی الله علیه و آله) ۵۱...

همچون پیامبران اولو العزم شکبیا باش ۳۹۲...

* مسئولیت ها

آنچه را بر تو وحی شده محکم بگیر ۸۲...

* بهانه ها و ایرادها

از ایرادات مشرکان ۳۲۵...

چرا پیامبر بشر است؟ ۳۲۶...

چرا قرآن بر یکی از ثروتمندان نازل نشده؟ ۶۰...

از چه رو، گرد تو را پا برهنه ها گرفته اند؟ ۳۳۳...

* اتهامات نادرست

اتهامات و نسبت های ناروا به پیامبر(صلی الله علیه و آله) ۱۷۱...

چرا این خرافه در عرب جاهلی پیدا شد؟ (فرشتگان دختر خدایند!) ۴۱...

* قرآن:

الف - حقیقت قرآن

قرآن کتاب اندیشه و عمل ۴۸۶...

ب - ویژگی های قرآن

- چگونه آیه ۱۷ «احقاف» از سوی بنی امیه، تحریف شده؟ ۳۵۷...
- قرآن مایه تذکر است ۸۴...، ۲۳۱
- قرآن عین «بصیرت» و عین «هدایت» و «رحمت» ۲۷۱...
- بهترین دلیل عظمت قرآن محتوای آن ۳۸۹...
- اوصاف سه گانه این کتاب آسمانی ۲۰...، ۳۸۶
- این کتاب از سوی خداوند «عزیز و حکیم» نازل شده ۲۴۰...، ۳۱۴
- این کتاب قرآن مبین است ۱۹...
- ذکر یکی از نام های قرآن مجید ۸۴...
- آیات قرآن حق است ۵۹...، ۳۲۳
- قرآن عربی است ۳۳۶...
- منظور از «عربی» بودن؟ ۲۰...
- امیدبخش ترین آیات قرآن ۴۴۹...
- نزول قرآن در شبی پربرکت ۱۵۹...
- قرآن به طور کامل در شب قدر نازل گردید ۱۶۰...
- نزول دفعی و نزول تدریجی قرآن ۱۶۰...
- «نزول دفعی» قرآن به قلب پیامبر چگونه بوده؟ ۱۶۱...
- سوره «محکمه» چیست؟ ۴۸۱...

ج - اهداف نزول قرآن

- هدف نزول قرآن بر پیامبر(صلی الله علیه وآله) ۱۵۹...، ۳۳۶
- چرا در قرآن تدبیر نمی کنند؟ ۴۹۱...

د - آداب قرائت قرآن

- طرز تلاوت و پیچ و خم قواعد تجوید ۲۳۳...
- آسان بودن قرآن بر زبان ها در سخن امام(علیه السلام) ۲۳۳...

هـ - نکات تفسیری قرآن

منظور از «ام الكتاب» یا «لوح محفوظ» چیست ۱۹۰۰۰

منظور از «ایام الله»؟ ۲۶۰۰۰

منظور از «گریه آسمان و زمین»؟ ۱۹۱۰۰۰

«بلوغ اشد» چیست؟ ۳۴۴۰۰۰

منظور از «مقام کریم»؟ ۱۸۹۰۰۰

تفسیر «أنا انزلناه فی لیلة مبارکة» در سخن امامان ۱۶۲۰۰۰

«بصائر» و «هدایت» و «رحمت» ۲۷۱۰۰۰

منظور از «اصحاب الجنة» کیانند؟ ۳۴۸۰۰۰

تفسیر «وصینا الانسان» (به انسان توصیه کردیم) ۳۴۸۰۰۰

«اشراط الساعة» ۴۷۳۰۰۰

منظور از «سورة محكمة»؟ ۴۸۱۰۰۰

تعبیر «الذین فی قلوبهم مرض» درباره منافقان ۴۸۱۰۰۰

منظور از «رفعنا بعضهم فوق بعض درجات» نفی عدالت

اجتماعی نیست ۶۴۰۰۰

و - نکات ادبی قرآن

چرا «بصائر» و «افئدة» جمع و «سمع» به صورت مفرد آمده؟ ۳۷۷۰۰۰

چرا در مورد «خشم الهی» جمله فعلیه آمده و در مورد خشنودی او

جمله اسمیه؟ ۴۹۵۰۰۰

ز - کنایات قرآن

معنی کنائی در نسبت «نسیان» دادن به خدا ۳۰۴۰۰۰

معنی کنائی «زوج ها» ۳۱۰۰۰

معنی کنائی «بعد المشرقین» (فاصله مغرب و مشرق) ۷۹۰۰۰

معنی کنائی «دخان» (دود) ۱۷۴۰۰۰

معنی کنائی «فما بکت علیهم السماء و الارض» ۱۹۱...

معنی کنائی «حِجَّت» ۲۹۰...

معنی کنائی «اوزار» (بارهای سنگین) ۴۱۹...

معنی کنائی «یحفکم» ۵۱۴...

معنی کنائی «و لن یترکم» ۵۰۹...

ح - تشبیهات و مثال های قرآن

تشبیه افراد بی ایمان به «چهارپایان» ۴۵۲...

تشبیه دنیاپرستان به «کران و کوران» ۸۰...

ط - حروف مقطعه در قرآن

خانواده حروف مقطعه (حم) ۱۹۰، ۱۵۸، ۲۴۰، ۳۱۳

ی - سوگندها

سوگند به قرآن حکیم و کتاب آشکار ۱۵۸، ۱۹۰...

سوگند به حروف «الفبا» (حم) ۱۵۸...

ک - موضعگیری مخالفان قرآن

نسبت سحر به قرآن ۵۹۰، ۳۲۳

نسبت افک قدیم به قرآن ۳۳۵...

چگونه آیه ۱۷ «احقاف» از سوی بنی امیه، تحریف شده؟ ۳۵۷...

ل - داستانهای قرآن

۱ - قوم تبع

قوم «تبع» چه کسانی بودند؟ ۲۰۷...

م - تاریخ زندگی انبیاء در قرآن و مقایسه آنها با کتب پیشین

۱ - هود

جوهره دعوت «هود» ۳۶۹...

سرکشی قوم عاد ۳۶۹...

- طوفان شدید و کوبنده توأم با سنگریزه بر قوم عاد ۳۶۷...
 ۲ - ابراهیم و اسحاق
 مبارزه منطقی با بت پرستان ۵۴...
 ۳ - موسی و هارون
 طبقات اجتماعی جامعه «موسی» ۹۸...
 فرعونیان مغرور و پیمان شکن ۹۰...
 هشتمین صحنه: قوم فرعون و آمدن موسی به سوی آنها ۱۷۹...
 برخورد منطقی و قاطع با فرعون ۹۰...
 دو بهانه دیگر فرعون ۹۶...
 دو نقطه افتخار برای فرعون و دو نقطه ضعف برای موسی ۹۸...
 اگر پیامبر است چرا دستبند طلا ندارد؟! ۹۶...
 اگر ایمان نمی آورید لاف را بگذارید ۱۷۸...
 بلاهای پی در پی و رنگارنگ ۹۲...
 نفرین موسی بر فرعونیان ۱۸۵...
 موسی و قومش شبانه حرکت کردند ۱۸۵...
 غرق فرعون و فرعونیان در رود «نیل» ۱۸۷...
 بنی اسرائیل «امت برگزیده» عصر خویش ۱۹۶...
 «بنی اسرائیل» در بوته آزمایش ۱۹۴...
 این همه نعمت به بنی اسرائیل دادیم ولی... ۲۶۵...
 ۴ - عیسی و مادرش مریم
 «عیسی» فقط بنده ای بود که نعمت خود را به او ارزانی داشتیم ۱۰۸...
 «عیسی» با «بنیات» آمد ۱۱۴...
 «حکمت» محتوای دعوت «مسیح» بود ۱۱۵...
 چرا «مسیح» بعضی از اختلافات را تبیین می کند؟ ۱۱۶...

«عیسی» در هنگام قیام حضرت مهدی (علیه السلام) ظاهر می شود ۱۱۲...

آنها که درباره «مسیح» غلو کردند ۱۱۴...

۵ - محمد (صلی الله علیه وآله)

القاب پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) در تورات ۳۲۹...

پیامبر اسلام اسطوره صبر و استقامت بود ۳۹۹...

تماس پیامبر (صلی الله علیه وآله) با ارواح انبیاء در شب معراج ۸۷...

سادگی زندگی پیامبر (صلی الله علیه وآله) ۳۶۳...

ذکر پیامبر (صلی الله علیه وآله) هنگام سوار شدن بر مرکب ۳۵...

سخنان پیامبر خطاب به «مکه» در هنگام هجرت به «مدینه» ۴۵۴...

سرمداران کفر و مشرکان «مکه» ۴۱۰...

همکاری منافقان و «یهود» در «مدینه» ۴۹۲...

نحر شتران در روز جنگ «بدر» توسط مشرکان عرب ۴۱۰...

جنايات بنی امیه ۴۸۴...

حدیث پیامبر در زمینه اهل ایمان و اهل فارس (اقوام سلمان) ۵۱۷...

* اوصیاء:

* حقیقت اوصیاء

«امامت» در کلمه توحید ۵۸...

تفسیر آیه «و انه لذكر لك و لقومك» ۸۸...

منظور از «الا من رحم الله» علی (علیه السلام) و پیروان مکتب او هستند ۲۱۴...

منظور از جمله «ما انزل الله» ولایت علی (علیه السلام) است ۴۴۷...

* ویژگی ها و صفات آنها

مقام والای امیر مؤمنان علی (علیه السلام) در سخن پیامبر ۱۰۹...

ادامه خط امیر مؤمنان علی (علیه السلام) کار آسانی نیست ۳۳۸...

نمونه اتم ایمان، پیامبر و اهل بیت پیامبرند ۴۰۷...

زندگی ساده امیر مؤمنان علی (علیه السلام) ۴۴۰...

روز قیام مهدی (علیه السلام) از «ایام الله» است ۲۶۱...

نابودی «دجال» ۴۲۰...

* تبلیغ و مبلغین

دعوت داعیان الی الله خدمت گسترده ای است به انسان ها ۲۶۳...

مبارزه با جهل وظیفه سنگین دانشمندان ۱۰۰...

تبلیغات مؤثر ۳۸۸...

روشی جالب در برخورد با افراد لجوج ۱۴۰...

یک دستور اخلاقی در برخورد با کفار ۲۵۹...

یک نمونه از منطق «جدل» در قرآن ۳۹...

ادب قرآنی در بحث و محاجه ۵۱...

یاد خدا به هنگام استفاده از نعمت ها ۳۲...

* ادیان و مذاهب

پیروی از هوای نفس در اهل کتاب ۲۷۷...

عقیده تثلیث در میان مسیحیت ۱۱۸...

فرقه «دیسانیه» (دوگانه پرستی - نور و ظلمت) ۱۴۵...

عقاید دهریین ۲۸۴...

معاد

(اسماء قیامت)

«یوم لقاء الله» ۳۰۴...

«یوم الفصل» ۲۱۱...

«یوم الموعود» ۱۴۳...

«یوم عظیم» ۳۶۹...

(حقیقت معاد)

رستاخیز تجسمی عظیم از این جهان کوچک ۷۸...

(امکان معاد)

استدلال بر معاد از طریق قدرت خدا ۳۹۲، ۲۸۹...

آفرینش نخستین دلیل قاطعی بر معاد ۲۹۲...

استدلال بر معاد از طریق رستاخیز گیاهان ۳۰...

(لزوم معاد)

استدلال بر معاد از طریق هدف داشتن جهان ۳۱۵، ۲۰۵...

(منطق منکرین معاد، شبهات و پاسخ آنها)

عقیده مشرکان درباره «معاد» ۲۰۱...

جز همین مرگ چیزی در کار نیست! ۱۹۹...

نمی دانیم قیامت چیست؟ ۳۰۲...

بهانه جوئی دهریین در مورد معاد ۲۸۹...

آیا مؤمنانی فاقد عمل صالح وارد بهشت می شوند؟ ۲۹۹...

آیا چیزهایی که در این دنیا حرام است، تقاضای آن در بهشت
ممکن است ۱۲۸...

(مرگ)

نبودن مرگ در قیامت ۲۲۹...

* حقیقت مرگ

«مرگ نخستین» چیست؟ ۲۲۸...

* مرگ خوب و بد

حال منافقان به هنگام مرگ ۴۹۳...

(نشانه های قیامت)

نشانه های قیامت در سخن پیامبر(صلی الله علیه وآله) ۴۶۹...

نشانه های قیامت در حدیثی مشروح و جامع از پیامبر(صلی الله علیه

وآله) ۴۷۳...

نشانه های قیامت در سخن پیامبر اکرم و امیر مؤمنان علی ۱۷۶...

نشانه های رستاخیز ظاهر شده؟ ۴۶۵...

آیا قیام پیامبر از نشانه های نزدیکی قیامت است؟ ۴۶۹...

منظور از این که در روز قیامت درهای آسمان گشوده

می شود چیست؟ ۱۷۰...

(حوادث قیامت)

روز رستاخیز ۲۹۵...

روزی که هیچ کس به فریاد دیگری نمی رسد ۲۱۱...
 همه دوستان در آن روز دشمن یکدیگرند ۱۲۲...
 امروز جزای آنچه را انجام می دادید به شما می دهند ۲۹۵...
 در قیامت کفار بر آتش عرضه می شوند... ۳۶۰...
 معبودهایشان دشمنان آنان در قیامت اند ۳۲۰...
 سرنوشت گنهکاران در قیامت ۱۳۳...
 آن روز که پشیمانی بیهوده است ۷۹...

(تجسم اعمال)

تأکیدی بر مسأله تجسم اعمال ۳۰۳...
 این آیات دلیلی بر «تجسم اعمال» ۳۵۶، ۳۰۳...
 آن روز که اعمال سوء انسان آشکار می شود ۳۰۲...

(دادگاه قیامت)

در آن دادگاه همه به زانو در می آیند ۲۹۲...

* نامه اعمال

کمترین سخنان شما را می نویسند ۱۳۸...
 انواع کتاب های ثبت اعمال ۲۹۶...
 ملائکه ثبت اعمال در سخن امیر مؤمنان (علیه السلام) ۲۹۷...
 روزی که هر امتی به سوی کتابش فرا خوانده می شود ۲۹۵...

(شفاعت)

عمق مسأله شفاعت ۴۷۲...

چه کسی قادر بر شفاعت است ۱۴۷...

جواز توسل جایز ۴۷۲...

توحید در شفاعت ۱۴۸...

(بهشت)

جاودانگی در بهشت ۲۲۶...

بهشت را به «بها» می دهند نه به «بھانه»! ۳۳۹، ۱۲۹...

* حقیقت بهشت

توصیف دیگری از بهشت ۴۵۸...

* نعمت های مادی

آنچه دل بخواهد و چشم از دیدنش لذت برد!... ۱۲۵...

همسران بهشتی و اوصاف آنها ۲۲۳، ۱۲۶...

لباس های زیبای بهشتی ۲۲۴...

باغ ها و چشمه های بهشتی ۲۲۳...

میوه های بهشتی ۱۳۰...

انواع میوه های بهشتی ۴۶۰، ۲۲۵...

چرا میوه ها؟ (از میان غذاهای بهشتیان ذکر شده) ۴۶۲...

نهرهای چهارگانه بهشتی؟ ۴۶۱...

شراب های بهشتی ۱۲۷...

نوشیدنی هایی که هرگز فاسد نمی شود ۴۶۲...

شراب طهور در بهشت ۴۶۲...

بخشش پنج چیز از سوی خداوند به بهشتیان ۲۲۹...

* نعمت های معنوی

آمرزش پروردگار ۴۶۰...

سرور و شادی از نعمت های بهشتی است ۱۲۶...

* بهشتیان

مقایسه دو گروه دوزخی و بهشتی ۳۵۵...

درجات بهشتیان و دوزخیان ۳۵۵...

بهشتیان و دوزخیان از یکدیگر ارث می برند ۱۳۰...

موحّدان نیکوکار اهل بهشتند ۳۳۸...

نخستین کسی که داخل بهشت می شود ۴۲۷...

پرهیزکاران و انواع نعمت های بهشتی ۲۲۳...

حفظ بهشتیان از عذاب دوزخ ۲۲۶...

سلسله مراتب بهشتیان در برابر این نوشیدنی ها ۴۶۱...

امنیت بهشتیان ۲۲۵...

ترسیمی از یک انسان مؤمن بهشتی ۳۴۸...

(جهنم)

* کیفرهای روحی

مجازات های روحی دوزخیان ۲۱۸...

* کیفرهای جسمی

توصیف تکان دهنده ای از عذاب های دوزخی ۲۱۶...

بر سر او از عذاب سوزان بریزید ۲۱۸...

آب سوزان «حمیم» را به آنها می نوشاندند ۴۶۳...

درخت «زَقُوم» در دوزخ ۲۱۷...

درخت «زَقُوم» چیست؟ ۲۱۶...

* دوزخیان

مقایسه دو گروه دوزخی و بهشتی ۳۵۵...

درجات بهشتیان و دوزخیان ۳۵۵...

بهشتیان و دوزخیان از یکدیگر ارث می برند ۱۳۰...

این کافر پر گناه را به میان دوزخ پرتاب کنید ۲۱۸...

عرضه کافران بر آتش ۳۹۳...

آرزو داریم بمیریم و از این عذاب راحت شویم ۱۳۳...

گناه آنها چه بود؟ ۳۶۳...

عذاب مجرمان در دوزخ تخفیف نمی یابد ۱۳۳...

علت خلود در آتش دوزخ ۱۳۶...

کدام معبودان در دوزخند؟ ۱۰۶...

متفرقات

شب قدر و تقدیرات الهی ۱۶۴...

رابطه قرآن با «شب قدر» ۱۶۸...

انقلاب اسلامی، انقلاب ارزشهاست ۷۲...

نابودی «دجال» ۴۲۰...

جنايات استعمارگران غربی ۴۳۳...

استخفاف عقول یک شیوه فرعونى در عصر حاضر ۱۰۰...

(فهرست احادیث)

الف

- ۴۸۹... إِنَّ لَكَ قَلْبًا وَ مَسَامِعَ
 ۲۸۲... اخذَرُوا أَهْوَاءَكُمْ كَمَا تَخَذَرُونَ
 ۴۳۰... إِذَا أَخَذْتَ أَسِيرًا فَعَجِزَ عَنِ الْمَشْيِ
 ۴۲۶... إِذَا جَاءَ الْمَوْتُ طَالِبِ الْعِلْمِ
 ۴۳۰... إِطْعَامُ الْأَسِيرِ وَالْإِحْسَانُ إِلَيْهِ
 ۴۳۷... أَعْتَقَ أَلْفَ مَمْلُوكٍ مِنْ كَدِّ يَدِهِ
 ۵۰۶... الْإِثْقَاءُ عَلَى الْعَمَلِ أَشَدُّ
 ۳۵... الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى كُلِّ حَالٍ
 ۴۰۱... الصَّبْرُ عَلَى وُلاَةِ الْأَمْرِ مَفْرُوضٌ
 ۱۲۶... الْعُلَمَاءُ بَأْفُونَ مَا بَقِيَ الدَّهْرُ
 ۴۲۴... الْمُتَجَاهِدُونَ فِي اللَّهِ تَعَالَى قُودًا
 ۴۸۸... أَمَّا اللَّيْلُ فَصَافُونَ أَقْدَامَهُمْ
 ۲۷۸... أَمَا وَاللَّهِ مَا صَامُوا لَهُمْ
 ۲۸۱... إِنَّ أَخَوْفَ مَا أَخَافَ عَلَى
 ۳۴۴... إِنَّ الشَّيْطَانَ يَجُرُّ يَدَهُ عَلَى وَجْهِهِ
 ۴۴۱... إِنَّ اللَّهَ غَافِرٌ كُلَّ ذَنْبٍ إِلَّا
 ۳۶۴... إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام) اشْتَهَى
 ۲۰۸... إِنَّ تَبَعًا قَالَ لِلأَوْسِ وَ
 ۱۷۶... إِنَّ رَبَّكُمْ أَنْذَرَكُمْ ثَلَاثًا
 ۴۲۴... إِنَّ فَوْقَ كُلِّ بَرٍّ بَرًّا
 ۱۰۹... إِنَّ فِيكَ مَثَلًا مِنْ عِيسَى
 ۲۹۷... إِنَّ لِلَّهِ مَلَائِكَةً يَنْزِلُونَ فِي كُلِّ يَوْمٍ
 ۲۸۲... إِنِّي لَأَرْجُو النَّجَاءَ لِهَذِهِ الْأُمَّةِ

- أُولَئِكَ قَوْمٌ عَجَّلَتْ طَبِيبَاتُهُمْ ۳۶۴...
 أَوَّلُ مَنْ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ ۴۲۶...
 إِيَّاكُمْ وَالْحَسَدَ فَإِنَّ الْحَسَدَ ۵۰۶...
 إِيَّاكَ وَمُصَاحِبَهُ الْقَاطِعِ لِرَحِمِهِ ۴۸۵...
 أَيُّ سُلْطَانٍ أَغْلَبُ وَأَقْوَى ۲۸۲...
 أَلَا كُلُّ خَلَّةٍ كَانَتْ فِي الدُّنْيَا ۱۲۳...
 أَلْعُجْبُ يَأْكُلُ الْحَسَنَاتِ كَمَا تَأْكُلُ ۵۰۶...
 اللَّهُمَّ إِلَيْكَ أَشْكُو ضَعْفَ قُوَّتِي ۴۰۰...
 اللَّهُمَّ سَيِّئِينَ كَسَبْنِي يُوسِفُ ۱۷۳...
 أَنْتَ أَحَبُّ الْبِلَادِ إِلَى اللَّهِ وَ ۴۵۴...
 أَوْلَى لَكَ فَأَوْلَى ۲۱۹...
 أَيَّامُ اللَّهِ نِعْمَاتُهُ ۲۶۱...

ب

- بُعِثْتُ أَنَا وَالسَّاعَةُ كَهَاتَيْنِ ۴۶۸...

ت

- تَقُومُ السَّاعَةُ وَالرَّجُلَانِ يَخْلِبَانِ ۱۲۱...

ث

- ثَلَاثَةٌ لَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ ۴۸۵...

س

سَادَةُ النَّبِيِّينَ وَالْمُرْسَلِينَ ۳۹۶...

سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا ۳۵...

ش

شَرُّ النَّاسِ مَنْ بَاعَ النَّاسَ ۴۴۱...

ع

عَشْرٌ قَبْلَ السَّاعَةِ لَا بَدَّ مِنْهَا ۱۷۷...

غ

غَضَبُ اللَّهِ عِقَابُهُ وَرِضَاُهُ ۴۹۵...

ف

فَاذْهَبْ فَأَنْتَ حُرٌّ فَأِنِّي أَكْرَهُ ۴۳۷...

فَأَيْنَ أَنْتَ مِنَ الْإِسْتِغْفَارِ؟ ۴۷۱...

فَوَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَوْ كَانَ الْأَنْبِيَاءُ ۴۲۵...

ک

كَرَهُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِي حَقِّ عَلِيٍّ ۴۴۷...

كَيْفَ أَنْتُمْ إِذَا نَزَلَ فِيكُمْ ابْنُ ۱۱۲...

ل

لَا تَسُبُّوا الدَّهْرَ فَإِنَّ اللَّهَ ۲۸۷...

لَا تَسُبُّوا تَبِعاً فَإِنَّهُ كَانَ قَدْ أَسْلَمَ ۲۰۸...

لَا هَامَةَ ۲۰۲...

لَا يَنْزِعُ رَجُلٌ فِي الْجَنَّةِ ثَمَرَةً ۱۳۰...

لَحْنُ الْقَوْلِ بَعْضُهُمْ عَلَى بَنِي أَبِي طَالِبٍ ۴۹۸...

لَمَّا قُتِلَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ بَنِي أَبِي طَالِبٍ ۱۹۱...

لَوْلَا تَتَّبِعُهُ لَمَا قَدَّرَ أَحَدٌ مِنْ ۲۳۳...

لَوْ وَرَثَتِ الدُّنْيَا عِنْدَ اللَّهِ جَنَاحَ ۷۰...

م

مَا أَضْمَرَ أَحَدٌ شَيْئاً إِلَّا ظَهَرَ ۴۹۸...

مَا عُبِدَ تَحْتَ السَّمَاءِ إِلَهَ أَبْغَضُ ۲۷۹...

مَا فِي الْقُرْآنِ آيَةٌ أَوْسَعَ مِنْ يَا عِبَادِيَ ۴۴۹...

مَا مِنْ قَطْرَةٍ أَحَبُّ إِلَى اللَّهِ ۴۲۴...

مَا مِنْ مُؤْمِنٍ إِلَّا وَلَهُ بَابٌ يَصْعَدُ ۱۹۲...

مَنْ أَبْرُ؟ قَالَ: أُمُّكَ، قَالَ ۳۴۹...

مَنْ أَرَادَ أَنْ يَعْرِفَ حَالَنَا ۴۰۷...

مِنْ أَشْرَاطِ السَّاعَةِ أَنْ يُرْفَعَ الْعِلْمُ ۴۶۸...

مَنْ بَلَغَ الْأَرْبَعِينَ وَلَمْ يَغْلِبْ ۳۴۵...

مَنْ قُتِلَ دُونَ مَالِهِ فَهُوَ شَهِيدٌ ۴۲۶...

مَنْ قَرَأَ سُورَةَ الْجَاثِيَةِ كَانَ ثَوَابُهُ ۲۳۸...

مَنْ قَرَأَ سُورَةَ الدُّخَانِ فِي فَرَايِضِهِ ۱۵۶...

مَنْ قَرَأَ سُورَةَ الدُّخَانِ فِي لَيْلَةٍ... ۱۵۶...
 مَنْ قَرَأَ سُورَةَ الدُّخَانِ لَيْلَةَ الْجُمُعَةِ... ۱۵۶...
 مَنْ قَرَأَ سُورَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا... ۴۰۶...
 مَنْ قَرَأَ سُورَةَ مُحَمَّدٍ (صلى الله عليه وآله) كَانَ حَقًّا... ۴۰۶...
 مَنْ قَرَأَ كُلَّ لَيْلَةٍ أَوْ كُلَّ جُمُعَةٍ... ۳۱۲...
 مَنْ كَانَ مُؤْمِنًا فَقَدْ غُتِقَ... ۴۳۷...
 مَنْ مَاتَ مِنْكُمْ عَلَى فِرَاشِهِ... ۴۲۶...
 مِنْهُمْ خَمْسَةٌ أُولُوا الْعِزْمِ مِنْ... ۳۹۶...
 مَنْ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ ذَكَرَ اللَّهُ... ۵۱۷...
 مَنْ يُخَلِّصَكَ مِنِّي... ۴۵۰...

و

وَالْجِهَادُ ماضٍ مُذْ بَعَثَنِي اللَّهُ... ۴۱۹...
 وَالَّذِي قَالَ لَوْلَا دِيَّةٌ أَفَّ لَكُمْ... ۳۵۷...
 وَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ (صلى الله عليه وآله) بِيَدِهِ مَثَلُ... ۴۷۰...
 وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ... ۴۳۷...
 وَاللَّهُ أَبْدَلَ بِهِمْ خَيْرًا مِنْهُمْ... ۵۱۸...
 وَعِزَّتِي وَجَلَالِي، وَغُلُوِّي وَارْتِفَاعِ... ۲۲۹...
 وَعِزَّتِي وَعَظَمَتِي، وَجَلَالِي وَبَهَائِي... ۲۸۲...
 وَلَاتَدْفَعَنَّ صَلْحًا دَعَاكَ إِلَيْهِ... ۵۱۰...
 وَلَكِنِّي أَخْشَى أَنْ تَتَوَقَّعَ إِلَيْهِ... ۳۶۴...

وَمَا زَالَ جَبْرِئِيلُ يُوصِينِي... ۴۳۸...
 وَمَنْ قَرَأَ حَامِيمَ الْجَانِيَةِ سَتَرَ... ۲۳۸...
 وَمَنْ قَرَأَ سُورَةَ الْأَحْقَافِ أُعْطِيَ... ۳۱۲...

وَمَنْ قَرَأَ سُورَةَ الزُّخْرُفِ كَانَ مِمَّنْ ۱۶...
وَهُمْ خَمْسَةٌ: أَوْلَهُمْ نُوحٌ، ثُمَّ إِبْرَاهِيمُ ۳۹۶...

هـ

هَلْ أَدَّتْ حَقَّهَا ۳۵۰...
هَلَكَ فِي رَجُلَانِ مُحِبُّ غَالٍ ۱۱۸...
هُوَ بَيْتٌ فِي السَّمَاءِ الرَّابِعَةِ بِحِيَالٍ ۱۶۳...
هِيَ لَيْلَةُ الْقَدْرِ، أَنْزَلَ اللَّهُ ۱۶۲...

ی

يَا أَعْرَابِيُّ إِنَّ أَدْخَلَكَ اللَّهُ الْجَنَّةَ ۱۲۹...
يَا رَسُولَ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) وَمَا الدُّخَانُ فَتَلَا ۱۷۶...
يَنْزِلُ عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ فَيَقُولُ ۱۱۱...
يُؤْذِنُنِي ابْنُ آدَمَ يَسُبُّ الدَّهْرَ، وَأَنَا ۲۸۷...

(فهرست اعلام)

آدم (علیه السلام)، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۱۰۸، ۱۱۳،

۲۸۱، ۲۸۷، ۳۹۵

آذر، ۱۸۲

آلوسی، ۱۰، ۱۱۱، ۴۰۷، ۴۴۹، ۴۹۸

ابراهیم (علیه السلام)، ۱۵، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۶،

۵۷، ۵۸، ۵۹، ۱۸۲، ۲۵۷، ۳۲۱،

۳۹۵، ۳۹۴، ۳۹۶، ۳۹۷

ابرهه، ۴۵۴

ابلیس، ۱۳۴

ابن اثیر، ۴۹۸

ابن الاعرابی، ۴۱۷

ابن سینا، ۳۴۳

ابن عباس، ۸۷، ۱۰۲، ۳۴۳، ۳۴۵،

۳۸۲، ۳۸۶، ۳۹۷، ۴۱۹، ۴۵۴، ۴۷۳

ابن عبدالبر، ۴۹۸

ابن هشام، ۱۰۵، ۱۰۶، ۳۸۴

ابوالفتوح رازی، ۸۵، ۱۱۱، ۳۵۷،

۳۶۸، ۵۱۷

ابوبکر، ۳۵۷

ابوبکر بن مردویه، ۱۰۹

ابوجهل، ۲۰۰، ۲۱۶، ۲۱۹، ۲۵۱،

۲۸۳، ۳۳۲، ۴۱۰

ابو حمزه ثمالی، ۱۵۶

ابوذر غفاری، ۳۳۲

ابو سعید خدری، ۱۷۷، ۴۹۸

ابو شاکر دیصانی، ۱۴۵

ابوطالب، ۳۸۳

احمد (صاحب فضائل)، ۴۹۸

اسعد ابوکرب، ۲۰۸

اسماعیل (علیه السلام)، ۲۰۹

امام ابوالحسن (موسی بن جعفر) (علیه السلام)،

۱۶۲

امام باقر (علیه السلام)، ۱۵۶، ۲۲۹، ۳۱۸، ۳۶۴،

۴۲۴، ۴۳۷، ۴۴۷، ۴۸۵، ۵۰۶

امام حسن (حسن بن علی،

مجتبی) (علیه السلام)، ۳۵، ۳۶۴

امام صادق (جعفر بن محمد) (علیه السلام)،

۱۲۳، ۱۴۶، ۱۶۲، ۱۹۱، ۲۰۸، ۲۳۳،

۲۳۸، ۲۷۸، ۲۸۲، ۳۱۲، ۳۹۶، ۴۰۶،

۴۲۶، ۴۳۷، ۴۴۰، ۴۸۹، ۴۹۳، ۴۹۵،

۵۱۸

امیر المؤمنین (علی) (علیه السلام)، ۷۱، ۱۰۹،

۱۱۰، ۱۱۸، ۱۲۶، ۱۶۳، ۱۷۷، ۱۹۳،

۲۴۳، ۲۸۲، ۲۹۷، ۳۳۸، ۳۵۷، ۳۶۴،

۴۰۱، ۴۲۶، ۴۳۰، ۴۳۷، ۴۴۰، ۴۴۷،

۴۸۸، ۴۹۳، ۴۹۸، ۵۱۰

انوشیروان، ۱۹۳

بلال، ۳۳۲، ۴۳۹

بیہقی، ۵۱۷

ترمذی، ۵۱۷

جالوت، ۴۴۵

- جالینوس، ۳۴۳
 جرجی زیدان، ۴۴۰
 جغد، ۲۰۲
 حبیب بن عمر ثقفی، ۶۱
 حذیفه بن یمان، ۴۷۱
 حسین بن علی (علیه السلام)، ۱۹۱
 حضرت محمد (صلی الله علیه وآله)، ۳۵، ۵۵، ۵۹،
 ۶۱، ۷۰، ۱۰۵، ۱۰۸، ۱۵۱، ۱۵۷،
 ۱۷۴، ۲۰۰، ۲۱۷، ۲۳۸، ۳۲۹، ۳۳۲،
 ۳۹۶، ۳۹۷، ۴۰۲، ۴۰۵، ۴۰۶، ۴۰۷،
 ۴۱۱، ۴۰۹، ۴۱۴، ۴۷۰
 حضرت مهدی (علیه السلام)، ۱۱۲، ۱۷۷،
 ۴۲۰، ۴۶۹
 حوا، ۱۱۳
 خاقان، ۲۰۷
 دجال، ۱۷۶، ۱۷۷، ۴۱۹، ۴۲۰
 ذهبی، ۴۹۸
 ذی النیره، ۳۳۲
 راغب، ۲۴، ۴۸، ۱۰۲، ۱۳۴، ۱۷۰،
 ۱۷۵، ۲۰۶، ۲۱۷، ۲۵۶، ۲۹۴، ۲۹۹،
 ۳۸۵، ۳۹۴، ۴۱۲، ۴۱۴، ۴۹۷
 روح القدس، ۱۱۸
 زمخشری، ۱۰، ۳۶، ۱۱۱، ۲۵۹،
 ۳۳۴، ۴۱۰
 زید بن حارثه، ۳۸۲
 سفیانی، ۱۷۷
 سلمان، ۴۳۹، ۴۷۳، ۴۷۴، ۴۷۶، ۴۷۵،

۴۷۷، ۴۷۸، ۵۱۷

سهل بن عمرو، ۴۱۱

سیوطی، ۱۰، ۴۰۷، ۴۹۸

شامل، ۲۰۹

شیبۀ بن ربیعہ، ۳۸۳

شیخ طوسی، ۱۰، ۱۱۱، ۲۹۷

صفوان، ۴۱۱

صهیب، ۳۳۲

طالوت، ۴۴۵

طبرسی، ۱۰، ۱۱۱، ۱۲۷، ۱۴۶، ۱۶۳،

۲۲۹، ۲۳۸، ۲۴۰، ۲۴۸، ۳۳۳، ۳۴۷،

۳۶۱، ۳۸۲، ۴۰۱

طبری، ۳۶۸، ۴۹۸

عایشه، ۳۵۷، ۳۵۸

عبد الرحمن، ۳۵۷

عبدالله بن زبیری، ۱۰۵

عبدالله بن سلام، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۲،

۳۳۳

عتبۀ بن ربیعہ، ۶۱، ۳۸۳

عداس، ۳۸۳

عروہ بن مسعود ثقفی، ۶۱

عزیر، ۱۰۵

علامه گنجی، ۴۹۸

علامه مجلسی، ۱۶۳

علی بن موسی الرضا(علیه السلام)، ۴۲۶،

عمار، ۳۳۲، ۴۳۹

عمر، ۳۶۳

عیسی (علیه السلام)، ۱۵، ۵۵، ۱۰۴، ۱۰۵،

۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۱۰،

۱۱۲، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۲۰،

۱۴۰، ۱۴۳، ۱۷۶، ۱۷۷، ۲۸۹، ۳۲۰،

۳۲۶، ۳۸۶، ۳۹۴، ۳۹۵، ۳۹۶، ۳۹۷

فاضل مقداد، ۴۱۸

فاطمه (علیه السلام)، ۴۲۹

فخر رازی، ۱۰، ۳۵، ۸۱، ۸۵، ۸۷

۱۱۱، ۱۳۷، ۱۷۴، ۲۱۹، ۲۶۹، ۳۲۷،

۳۴۷، ۳۷۳، ۴۴۸، ۵۱۷

فرعون، ۲۴، ۷۱، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۴،

۹۵، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱،

۱۰۳، ۱۰۸، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۵، ۱۸۶،

۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۹،

۲۰۸

قارون، ۲۵

قرطبی، ۱۰، ۵۱، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۱۱۱،

۱۵۱، ۲۱۷، ۲۷۹، ۲۸۷، ۳۳۲، ۳۳۳،

۳۵۷، ۳۷۳، ۴۵۵، ۴۶۸، ۵۱۷

قصی بن کلاب، ۲۰۱

قنبر، ۴۳۹، ۴۴۰

قیصر، ۲۰۸، ۳۶۴

کسری، ۱۹۳، ۲۰۷، ۳۵۷، ۳۶۴

لقمان (علیه السلام)، ۲۷، ۲۵۰

لوط (علیه السلام)، ۳۷۸

مالک اشتر، ۵۱۰

مراغی، ۱۰، ۵۱، ۸۵، ۱۱۱،

۵۱۷، ۳۳۰، ۲۸۳، ۲۱۹، ۲۷۹

مروان، ۳۵۷، ۳۵۸

مریم (علیه السلام)، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷،

۱۰۹، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۸، ۳۹۵، ۳۹۶

مشریه ام ابراهیم، ۳۶۳

معاویه، ۳۵۷

موسی (علیه السلام)، ۱۵، ۵۵، ۷۱، ۸۹، ۹۰،

۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۹۹،

۱۰۱، ۱۰۶، ۱۵۵، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱،

۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷،

۱۹۰، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۲۰۸، ۲۶۷،

۳۲۸، ۳۳۱، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۸۱، ۳۸۶،

۳۹۴، ۳۹۵، ۳۹۶، ۳۹۷، ۴۹۱

میرمحمد صالح کشفی ترمذی، ۱۱۰

نضر بن حارث، ۱۰۵، ۱۵۱، ۲۵۱

ولید بن مغیره، ۶۱، ۱۰۵، ۲۸۳

هامه، ۲۰۲

هرقل، ۳۵۷

هشام بن حکم، ۱۴۵

هود، ۳۶۷، ۳۶۹، ۳۷۰، ۳۷۲

یاسر، ۴۳۹

یحیی بن زکریا، ۱۹۱، ۱۹۲

یزید، ۳۵۷

یعقوب (علیه السلام)، ۵۶

یوسف (علیه السلام)، ۵۷، ۱۷۳

یونس (علیه السلام)، ۳۸۳

(فهرست کتب)

احتجاج، ۸۷، ۴۰۱

احقاق الحق، ۱۱۰، ۴۹۸

استیعاب، ۴۹۸

اعلام قرآن، ۲۰۹

السیره النبویه، ۳۸۴

المیزان، ۱۰، ۱۱۱، ۱۶۴، ۱۹۲، ۱۹۹،

۲۷۹، ۳۴۷، ۳۶۰، ۳۶۳، ۴۲۳، ۴۴۲،

۴۹۵

ام الكتاب، ۱۸، ۲۱

انجیل، ۳۳۰، ۳۳۵، ۳۸۶

بحار الانوار، ۸۰، ۱۶۳، ۱۷۳، ۱۷۷،

۲۶۶، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۸، ۳۶۴، ۳۹۶،

۴۲۴، ۴۲۵، ۴۲۷، ۴۳۷، ۴۴۰، ۴۴۱،

۴۷۱، ۵۰۶

بلوغ الارب، ۲۰۲

تاریخ اول الاسلام، ۴۹۸

تاریخ تمدن، ۴۴۰، ۵۲۹، ۵۴۷

تفسیر برهان، ۱۰، ۵۸، ۳۶۴

تفسیر تبیان، ۱۰، ۱۱۱، ۱۹۹، ۲۹۷

تفسیر روح الجنان (ابوالفتوح)، ۱۰،

۸۵، ۳۵۷، ۳۶۸

تفسیر صافی، ۱۰، ۴۷۸

تفسیر علی بن ابراهیم (قمی)، ۸۷

۱۲۳، ۱۶۲، ۲۶۱، ۳۳۸، ۳۸۲، ۴۷۸

- تفسیر فخر رازی، ۱۰، ۳۵، ۸۱، ۸۵
 ۸۷، ۱۳۷، ۲۱۹، ۳۶۳، ۳۴۷، ۳۲۷، ۲۶۹
 تفسیر قرطبی، ۱۰، ۸۵، ۸۶
 ۱۵۱، ۸۷، ۲۱۷، ۲۷۹، ۲۸۷، ۳۳۲
 ۳۷۳، ۴۵۵، ۴۶۸، ۵۱۷
 تفسیر کشاف، ۱۰، ۵۱، ۹۶
 تفسیر مراغی، ۱۰، ۸۵، ۲۱۹، ۲۷۹
 ۲۸۳، ۳۳۰
 تورات، ۲۶۵، ۲۶۶، ۳۲۹، ۳۳۱، ۳۳۰
 ۳۳۵، ۳۸۷
 ثواب الاعمال، ۴۰۶، ۴۰۷
 جامع الاصول، ۴۹۸
 دائرة المعارف دهخدا، ۱۴۵
 درّ المثور، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۹۲، ۲۰۸
 ۲۷۸، ۳۹۷، ۴۰۷، ۴۹۸، ۵۱۷
 روح البیان، ۱۲۲، ۱۲۹، ۱۳۱، ۲۱۶
 ۲۳۴، ۲۵۳، ۲۷۹، ۴۴۸، ۴۵۰، ۵۰۶
 ۵۱۷
 روح القوانين، ۴۳۴
 روح المعانی، ۱۰، ۵۱، ۱۱۱، ۱۱۲
 ۱۷۴، ۱۹۹، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۶، ۲۱۹
 ۳۴۴، ۳۴۹، ۴۰۷، ۴۱۱، ۴۴۸، ۴۴۹
 ۴۷۰، ۴۹۸
 روضة الواعظین، ۳۹۸، ۴۶۸
 ریاض النضره، ۴۹۸

- سفینه البحار، ۱۹۳، ۳۶۵، ۴۲۶
- سیره ابن هشام، ۱۰۵، ۱۰۶
- شرايع، ۴۱۸، ۴۳۸، ۴۳۹
- شرح لمعه، ۴۱۸
- شرح معجزات نه گانه موسى بن عمران، ۹۱
- صحيح بخارى، ۳۸۲
- صحيح مسلم، ۱۱۲، ۳۸۲
- فضائل، ۴۹۸
- في ضلال القرآن، ۳۸۲
- كافي، ۳۶، ۱۴۵، ۱۴۶، ۲۳۰، ۲۸۲
- ۳۱۸، ۳۹۷، ۴۳۰، ۴۸۵، ۵۰۷
- كشف الغمه، ۱۰۹
- كفاية الطالب، ۴۹۸
- كنز العرفان، ۴۱۸
- لسان العرب، ۳۳، ۵۰، ۱۰۷، ۱۸۲
- ۲۱۶، ۴۱۷
- مجمع البحرين، ۳۶۲
- مجمع البيان، ۱۰، ۱۷، ۲۳، ۸۵، ۸۷
- ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۲۷، ۱۳۵، ۱۵۶
- ۱۶۳، ۱۷۴، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۹، ۲۰۱
- ۲۰۸، ۲۱۶، ۲۲۹، ۲۳۸، ۲۴۸، ۲۶۶
- ۲۸۷، ۳۱۲، ۳۳۳، ۳۴۷، ۳۶۱، ۳۶۴
- ۳۸۲، ۳۸۴، ۳۹۶، ۴۰۶، ۴۰۷، ۴۲۰
- ۵۱۷، ۴۹۸، ۴۹۳، ۴۷۱، ۴۶۸، ۴۴۷، ۴۲۳
- ۵۱۸
- مستدرک، ۴۴۱

مفردات، ۲۴، ۴۸، ۱۰۲، ۱۶۱، ۱۷۵،
 ۱۷۹، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۵۶، ۲۹۴، ۲۹۹،
 ۳۵۴، ۳۸۵، ۳۹۴، ۴۱۲، ۴۱۴
 مناقب، ۱۰۹
 مناقب مرتضوی، ۱۱۰
 نور الثقلین، ۱۰، ۵۸، ۸۷، ۸۸، ۱۱۰،
 ۱۲۳، ۱۶۳، ۲۱۴، ۲۳۰، ۲۶۱، ۲۷۸،
 ۳۱۲، ۳۱۸، ۳۸۲، ۳۹۸، ۴۰۱، ۴۰۷،
 ۴۳۷، ۴۶۹، ۴۷۸، ۴۸۴، ۴۸۵، ۴۸۹
 نهج البلاغه، ۷۲، ۱۱۸، ۱۲۶، ۴۲۶،
 ۴۸۸، ۴۹۹، ۵۱۰
 وسائل الشیعه، ۴۳۰، ۴۳۷، ۴۳۸، ۴۳۹
 * * *

(فهرست ازمنه و امکنه)

آفریقا، ۸، ۴۳۵، ۴۴۲
 آمریکا، ۴۳۲، ۴۴۲
 احساء، ۳۶۸
 احقاف، ۳۱۱
 انگلستان، ۴۳۲، ۴۳۳، ۴۴۱
 بابل، ۵۴، ۳۶۸
 بازار عکاظ، ۳۸۲
 بدر، ۱۷۴، ۱۷۵، ۴۱۰، ۵۱۸
 بروکسل، ۴۳۲
 بصره، ۱۴۶، ۲۷۲، ۲۷۷
 بیت المعمور، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴، ۵۴۹
 تهامه، ۲۱۶
 جزیره العرب، ۱۷۷، ۲۱۶

حجاز، ۱۴۶، ۲۰۵، ۵۳۳

حجر، ۳۷۸

حضر موت، ۳۶۸

دار التباعه، ۲۱۰

رجب، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۶۴، ۲۳۴، ۲۳۵،

۵۴۴

رمضان، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲،

۴۰۲، ۱۶۴، ۴۰۳، ۵۱۸

شام، ۲۰۵، ۳۶۸، ۳۷۸

شب قدر، ۱۵۵، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱،

۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۸، ۵۲۲،

۵۳۲، ۵۴۴

طائف، ۶۰، ۶۱، ۹۰، ۳۸۲،

۴۰۰، ۳۸۳

عدن، ۱۷۶، ۱۷۷

عربستان، ۲۰۴، ۳۶۸، ۳۶۹، ۴۰۰

عمان، ۳۶۸

غار ثور، ۴۵۴

فرانسه، ۴۳۲

فلسطین، ۱۸۶، ۱۹۰

کعبه، ۷۱، ۱۶۳، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۸۳،

۴۷۳

کوفه، ۱۴۶

مدائن، ۱۹۳، ۵۵۶

مدین، ۳۷۸

مدینه، ۱۵، ۸۳، ۲۰۸، ۳۱۱، ۳۲۹،

۳۳۰، ۳۵۷، ۳۶۳، ۴۰۳، ۴۰۵، ۴۰۶،

۵۴۸، ۵۰۳، ۴۹۲، ۴۶۵

مسجد الحرام، ۳۲۶

مصر، ۹۳، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۱۰۱،

۱۸۱، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰،

۲۰۵، ۲۰۸، ۲۴۴، ۳۶۲، ۴۵۳، ۴۵۲،

مکه، ۱۳، ۵۲، ۵۸، ۶۰، ۶۱، ۸۳

۹۹، ۹۰، ۱۵۳، ۱۷۳، ۲۰۵، ۲۰۹، ۲۱۰،

۲۱۹، ۲۳۵، ۲۳۷، ۲۶۹، ۳۰۹، ۳۲۶،

۳۲۷، ۳۲۸، ۳۳۲، ۳۶۷، ۳۷۶، ۳۷۸،

۳۸۳، ۳۸۲، ۳۸۴، ۴۵۴، ۴۱۰، ۴۵۵،

۵۴۸، ۵۳۳، ۵۰۳

نجد، ۳۶۸

نصیبین، ۳۸۳

نهر الملك، ۹۷

نهر تنیس، ۹۷

نهر دمیاط، ۹۷

نهر طولون، ۹۷

نیل، ۹۲، ۹۷، ۹۸، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۸۶،

۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۷، ۴۰۱، ۵۴۷،

۵۴۸

نینوا، ۳۸۳

هلند، ۴۳۲

یمن، ۲۰۴، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۰،

۳۶۸، ۳۶۹، ۳۷۸، ۳۸۳

يوم الجمع، ۲۹۳

(فهرست قبایل و طوایف و ...)

آل امیّه، ۳۵۷

اصحاب الایکه، ۲۰۷

اوس، ۲۰۹

بنی اسد، ۵۰۴

بنی اسرائیل، ۹۴، ۹۸، ۱۰۸، ۱۵۵،

۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۵، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۹۰،

۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸، ۲۳۷،

۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۸، ۳۲۳،

۳۲۸، ۴۴۵، ۵۲۲، ۵۲۳، ۵۳۸، ۵۴۷

بنی غفار، ۳۳۲

بنی قریظه، ۴۹۲

بنی نضیر، ۴۹۲

تباعه، ۲۰۴، ۲۱۰

ثمود، ۲۴، ۷۸، ۲۰۵، ۳۷۸، ۴۵۴

خزرج، ۲۰۹

دهریین، ۲۸۴، ۲۸۶، ۲۸۸، ۲۹۲،

۵۲۴، ۵۳۴، ۵۴۶

دیسانیہ، ۱۴۵

زنادقہ، ۱۴۵

ساسانی، ۱۹۳

سبا، ۳۷۸

طایفہ جنّ، ۳۱۱

عاد، ۲۴، ۷۸، ۲۰۵، ۳۱۱، ۳۶۶، ۳۱۲،

۳۶۷، ۳۶۸، ۳۶۹، ۳۷۱، ۳۷۵، ۳۷۲،

۳۷۶، ۳۷۸، ۳۸۴، ۴۵۴

فراعنہ، ۹۱، ۱۹۰، ۱۹۸، ۴۵۴

قبطیان، ۹۸

قریش، ۸۵، ۸۸، ۱۰۵، ۱۵۱، ۱۷۳،

۲۱۶، ۲۶۹، ۲۷۸، ۲۸۳، ۳۳۲، ۳۸۳

قوم تبع، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۷، ۲۱۲،

۵۴۳، ۵۵۶

قوم «تبع»، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۷، ۲۰۸،

۵۲۲

قوم شعیب، ۲۰۷، ۳۷۸

قوم فرعون، ۱۷۸، ۱۷۹، ۵۴۷

قوم نوح، ۲۰۵

نصاری، ۱۰۵، ۲۷۸، ۳۲۸، ۳۳۳

یہود، ۱۰۵، ۱۰۹، ۱۱۸، ۲۰۸، ۲۰۹،

۲۶۶، ۲۷۷، ۲۷۸، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۰،

۳۳۲، ۳۳۳، ۴۶۵، ۴۷۶، ۴۹۲، ۴۹۳،

۵۰۳، ۵۴۸

(فهرست اشعار)

- آنچه بینی دلت همان خواهد ... ۱۲۹
- برد هر جا که خاطر خواه او است ... ۳۳
- بهشت را به بها می دهند، و به بهانه ... ۳۳۹
- جَرَّتِ الرِّیَاحُ عَلٰی رُسُومِ دِیَارِهِمْ ... ۱۹۳
- چند روزی این امانت نزد ماست ... ۵۱۳
- در سر، داری، که با شدت، سرداری ... ۱۰۲
- دهر چون نیرنگ سازد، چرخ چون دستان کند ... ۲۸۷
- رگ، رگ است این آب شیرین و آب شور ... ۹۴
- روزگار است این که گه عزت دهد، گه خوار دارد ... ۲۸۷
- عاقبت زانُ در برون نامدُ سری ... ۱۸۵
- فلک به مردم نادان دهد زمام مراد ... ۲۸۶
- می برد هر جا که خاطر خواه او است ... ۷۶
- نه چشم فلک گریان و نی خاطر خورشید ... ۱۹۲
- و تَحَسَّبُ اَنَّكَ جَرِمٌ صَغِيرٌ ... ۲۴۳
- یا دَهْرُ أَفَّ لَكَ مِنْ خَلِيلٍ ... ۲۸۷

* * *

(کلمات معنی شده در این جلد)

- ۱ - «آسَفُونَا» ۱۰۲...
- ۲ - «آسن» ۴۵۹...
- ۳ - «أَنفَا» ۴۶۶...
- ۴ - «إِبرَامَ» ۱۳۷...
- ۵ - «أَئِیمَ» ۲۱۷...
- ۶ - «اجْتَرَحُوا» ۲۷۳...
- ۷ - «أَحْبَارَ» ۱۲۶...
- ۸ - «أَخْت» ۹۱...
- ۹ - «أَخْلَاءَ» ۱۲۲...
- ۱۰ - «ارْتَقِبْ» ۲۳۳...
- ۱۱ - «إِسْتَبْرَقَ» ۲۲۴...
- ۱۲ - «أَشْرَاطَ» ۴۶۸...
- ۱۳ - «أَصْلَاحُ الْإِلَهِ» ۴۱۲...
- ۱۵ - «أَعْتَلَوْهُ» ۲۱۸...
- ۱۶ - «أَقْفَالِ» ۴۸۶...
- ۱۷ - «أَكْوَابَ» ۱۲۷...
- ۱۸ - «أَمِ الْكِتَابِ» ۲۱...
- ۱۹ - «أُم» ۲۱...
- ۲۰ - «أَمْعَاءَ» ۴۶۱...
- ۲۱ - «أَمْلَى لَهُمْ» ۴۹۱...
- ۲۲ - «أَنْزَالَ» ۱۶۱...
- ۲۳ - «أَوْدِيَّةَ» ۳۷۱...
- ۲۴ - «أَوْزَعْنِي» ۳۴۵...
- ۲۵ - «أَثَارَةً» ۳۱۸...
- ۲۶ - «أَنْصَتُوا» ۳۸۵...

- ۲۷ - «باطل» ۴۱۳...
 ۲۸ - «بال» ۴۱۲...
 ۲۹ - «براء» ۵۴...
 ۳۰ - «بصائر» ۲۷۱...
 ۳۱ - «بطش» ۲۴...
 ۳۲ - «تُخَبَّرُونَ» ۱۲۶...
 ۳۳ - «تدمر» ۳۷۴...
 ۳۴ - «تسویل» ۴۹۱...
 ۳۵ - «تَعَسَ» ۴۴۶...
 ۳۶ - «تنزیل» ۱۶۱...
 ۳۷ - «حاق» ۳۰۳...
 ۳۸ - «حکم» ۲۶۶...
 ۳۹ - «حَكِيمٌ» ۲۲...
 ۴۰ - «حِلْيَةٌ» ۴۰...
 ۴۱ - «حُورٌ» ۲۲۵...
 ۴۲ - «خِصَامٌ» ۴۰...
 ۴۳ - «دخان» ۱۷۳...
 ۴۴ - «دَرَجَاتٌ» ۳۵۶...
 ۴۵ - «دَرَكَاتٌ» ۳۵۶...
 ۴۶ - «دهر» ۲۸۷...
 ۴۷ - «رجم» ۱۸۲...
 ۴۸ - «رَحِمٌ» ۴۸۵...
 ۴۹ - «رَهْوٌ» ۱۸۶...
 ۵۰ - «سُبُلٌ» ۲۹...
 ۵۱ - «سُقُفٌ» ۶۸...
 ۵۲ - «سَلَفٌ» ۱۰۲...
 ۵۳ - «سُنْدُسٌ» ۲۲۴...
 ۵۴ - «سَوَاءٌ» ۲۱۸...

- ۵۵ - «سَوَّلَ» ۴۹۱...
 ۵۶ - «شَرِيعَت» ۲۶۸...
 ۵۷ - «صِحَاف» ۱۲۷...
 ۵۸ - «صَرَفَ» ۲۳...
 ۵۹ - «صَرَفْنَا» ۳۸۴...
 ۶۰ - «صَفَحَ» ۲۳...
 ۶۱ - «عَارِض» ۳۷۱...
 ۶۲ - «عَزَمَ» ۳۹۴...
 ۶۳ - «عَقِبَ» ۵۵...
 ۶۴ - «عَيْن» ۲۲۵...

 ۶۵ - «فَاكْهَيْنَ» ۱۸۹...
 ۶۶ - «فَتَوْرَ» ۱۳۴...
 ۶۷ - «فَضَّة» ۶۸...
 ۶۸ - «فُوزَ» ۲۹۹...
 ۶۹ - «كَطِيمَ» ۴۰...
 ۷۰ - «لَحَنَ» ۴۹۷...
 ۷۱ - «لَعَبَ» ۵۱۲...
 ۷۲ - «لِقَاءَ» ۴۱۶...
 ۷۳ - «لَهُوَ» ۵۱۲...
 ۷۴ - «مَآكُثُونَ» ۱۳۵...
 ۷۵ - «مَبَارَكَ» ۱۵۹...
 ۷۶ - «مَبْطَل» ۲۹۴...
 ۷۷ - «مُبْلَسَ» ۱۳۴...
 ۷۸ - «مَتَرَفَ» ۵۰...
 ۷۹ - «مُتَقَلَّبَ» ۴۷۲...
 ۸۰ - «مَثَل» ۱۰۳...

- ۸۱ - «مُتَوًى» ۴۷۲...
 ۸۲ - «مُجْرِمٌ» ۱۳۳...
 ۸۳ - «مَحْکَمٌ» ۴۸۱...
 ۸۴ - «مُسْرِفٌ» ۲۳...
 ۸۵ - «مَعَارِجٌ» ۶۸...
 ۸۶ - «مَقَامِ کَرِیمٌ» ۱۸۹...
 ۸۷ - «مُقْتَرِنِینٌ» ۹۸...
 ۸۸ - «مُقَرِنِینٌ» ۳۳...
- ۸۹ - «مَلَأَ» ۹۰...
 ۹۰ - «مُنْتَقِمُونَ» ۱۷۳...
 ۹۱ - «مَوْلًى» ۲۱۲...
 ۹۲ - «مَهْدٌ وَ مِهَادٌ» ۲۸...
 ۹۳ - «مَهْلٌ» ۲۱۷...
 ۹۴ - «نَسْتَنْسِخُ» ۲۹۶...
 ۹۵ - «نَفَرٌ» ۳۸۵...
 ۹۶ - «نَقِیْضٌ» ۷۶...
 ۹۷ - «وَتَرٌ» ۵۰۹...
 ۹۸ - «وُثَاقٌ» ۴۱۷...
 ۹۹ - «وَرَاءٌ» ۲۵۳...
 ۱۰۰ - «وَصِیتٌ» ۳۴۱...
 ۱۰۱ - «یَتَرُکُمْ» ۵۰۹...
 ۱۰۲ - «یُجْرِکُمْ» ۳۸۷...
 ۱۰۳ - «یَخْسِرُ» ۲۹۴...
 ۱۰۴ - «یَصِلُونَ» ۱۰۷...
 ۱۰۵ - «یَلْعَبُونَ» ۱۷۰...
 ۱۰۶ - «یُنْشَوُا» ۴۰...
 ۱۰۷ - «یَوْمَ عَظِیمٍ» ۳۶۹...
